





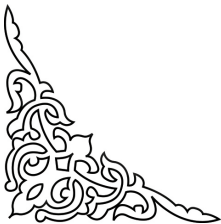
غدير حار ووليت

ترجمه كتاب نفيس شرح الزياره ي جامعه ي كبيره

از تاليفات

مفتاح علوم اهل البيت عليهم السلام عالم رباني و حكيم صمداني
شيخ اوحد احمد بزر شيخ زبير الدير الاحسائي ره

به قلم حجت الاسلام و المسلمين
محمد عيدي خسروشاهي



جلد اول

عُدِيحَارِ وِلَايَتِ
شرح الزياره جامعہ كميته

ایں کتاب
بإشراف
حاج میرزا عبد اللہ
فرزند آیت اللہ المعظم
خادم الشریعة الغراء
حاج میرزا عبد الرسول حائری احقاقی (مرء)
چاپ و نشر گردید

فہرست مطالب

کتاب غدیر جاری ولایت جلد اول

- ۱- السلام علیکم یا اهل بیت النبوة ۱۰۱
- و موضع الرسالتہ ۱۱۳
- و مختلف الملائکتہ ۱۳۵
- و مہبط الوحی ۱۴۱
- و معدن الرحمتہ ۱۴۷
- و خزان العلم ۱۶۷
- و منتهی الحلم ۱۷۵
- و اصول الکرم ۱۸۱
- و قازتہ الامم ۱۸۵
- و اولیاء النعم ۱۹۱
- و عناصر الایمان ۲۰۱
- و دعائم الاخیرات ۲۱۱
- و ساستہ العباد ۲۲۱
- و ارکان البلاد ۲۴۱
- و ابواب الایمان ۲۴۷
- و امناء الرحمن ۲۶۵
- و سلالتہ النبیین ۲۷۱
- و صفوۃ المرسلین ۲۸۹
- و عترتہ خیرتہ رب العالمین ۲۹۵
- و رحمتہ اللہ و بركاتہ ۳۱۳

فہرست مطالب

کتاب غدیر جاری ولایت جلد اول

- ۲- السلام علی ائمتہ الہدی ۳۲۵
- و مصابیح الدجی ۳۳۵
- و اعلام التقی ۳۳۹
- و ذوی النہی ۳۴۹
- و اولی الہجی ۳۵۹
- و کہف الوری ۳۶۵
- و ورثتہ الانبیاء ۳۷۵
- و المثل الاعلی ۳۸۳
- و الدعوة الحسنی ۳۹۹
- و حجج اللہ علی اہل الدنیا و الآخرۃ و الاولی ۴۰۷
- و مرحمتہ اللہ و برکاتہ ۴۲۱
- ۳- السلام علی محال معرفتہ اللہ ۴۳۱
- و مساکن برکتہ اللہ ۴۳۷
- و معادن حکمتہ اللہ ۴۳۹
- و حفظتہ سر اللہ ۴۴۷
- و حملتہ کتاب اللہ ۴۵۹
- و اوصیاء نبی اللہ ۴۶۷

تقدیر بہ
محض مبارک نتیجتہ الفقہاء الشاخصین عالم اخلاقی و
من جمع دینی
حضرت آیت الباری
حاج شیخ عبد اللہ حائری احقاقی
مد اللہ ظلمہ
و نفعنا اللہ و جمع الطلبة من برکات علومہ
مرشحات و جودہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی ساداتنا محمد و اهل
بیته الطاهرین

شرح حال مختصری از مؤلف شرح زیارة ی جامعہ ی کبیرة

شیخ امجد اوحد شیخ احمد احسائی

آن مرحوم در احساء در قریه ی مطیرفی در سال ۱۱۶۶ هجری
قمری به دنیا آمد، احساء در شرق جزیره ی عرب واقع شده
و در حال حاضر منطقه ی شرقی کشور سعودی است و قریه ی
مطیرفی در شمال احساء و در نه کیلومتری مرکز احساء قرار
دارد، منزل و مسجد شیخ احمد احسائی در آن جاست، در کنار
این آبادی چشمه ی حَوار جاری است .

نسب شیخ :

شیخ احمد، پسر شیخ زین الدین پسر ابراهیم پسر داغر پسر
رمضان پسر راشد پسر دهیم پسر شمروخ آل صقر المہاشیر
است مہاشیر منسوب به کوهی در تہامہ به نام میثور می
باشد و او از تیره ی بنی خالد و بنی خالد از طایفه ی تہامہ
است و به قبیلہ ی شریف قریش می پیوندد بنا بر این شیخ،
به لحاظ نسب، عربی اصیل به شمار می رود. بنی خالد در

کوه میشور سکونت داشتند.^۱ اجداد شیخ از رمضان به آن طرف، موالی اهل بیت علیهم السلام نبودند و خدا می خواست نسل ایشان هدایت شوند بین داغر و پدرش اختلافی شد و داغر بیابان را رها کرد و در مطیرفی ساکن شد و بعد از زمانی اندک، داغر و فرزندانش شیعه شدند. شیخ در شرح حال خود گفته است: داغر در آبادی معروف ما به نام مطیرفی در احساء سکونت گزید و بیابان را ترک کرد و خدای تعالی با ایمان بر او احسان فرمود. و شکر از آن اوست که ما را از گمراهی برهانیید همه ی اولاد او شیعه ی اثنی عشری بودند.^۲

فرزندان شیخ :

فرزندان شیخ همه، عالم حکیم و پرهیزکار بوده اند^۳ و عبارتند از: شیخ محمد تقی و شیخ علی نقی و شیخ عبد الله و شیخ حسن.^۴

مشایخ اجازه ی شیخ :

شیخ از اعلام مراجع و فقهای معاصر خود اجازه های مفصلی دریافت کرده که از برتری او حکایت دارند، بعضی^۵ از آن اعلام قدس الله ارواحهم به این شرح هستند:

۱- الدین بین السائل و المجیب ۱/۱۰۹.

۲- تراث الشیخ/ ۳۴ و ۳۵.

۳- الدین بین السائل و المجیب.

۴- اعلام هجر/ ۲۰۲.

۵- علامه طهرانی در الذریعه یادآوری کرده که اجازات صادره به مرحوم شیخ از مشایخ اعلام در یک جلد تقریباً ده هزار بیتی جمع آوری شده و در نزد صاحب کتاب (النعل الحاضره) است، و از گفته ی او چنین ظاهر می شود که ایشان مشایخ زیادی دارند غیر از آنان که ما در زیر از ایشان نام برده ایم.

۱- شیخ احمد دمستانی بحرانی ۲- سید مهدی شهرستانی
 ۳- سید علی طباطبائی ۴- شیخ جعفر بن شیخ خضر نجفی
 ۵- سید محمد مهدی طباطبائی معروف به بحر العلوم ۶- شیخ
 حسین آل عصفور بحرانی ، اجازات این شش بزرگوار به شیخ
 اعلی الله مقامهم در سال ۱۳۹۰ با توضیحات و حواشی دکتر
 حسین علی محفوظ استاد علوم حدیث و رجال در دانشکده
 ی اصول الدین بغداد، در مطبعه ی الآداب در نجف اشرف چاپ
 شده است. ۷- شیخ موسی کاشف الغطاء که در سال ۱۲۴۱ در
 گذشته است ۸- برادر شیخ حسین آل عصفور بحرانی ۹- شیخ
 محمد بن شیخ حسین بن احمد بن عبد الجبار قطیفی^۱.

تذکری مهم جهت پژوهشگران :

آیت الله مرحوم میرزا علی آقا ثقة الاسلام شهید روز عاشورا
 در تبریز در مرآت الکتب خود می نویسد: "بعضی از عرفاء، او
 یعنی شیخ احسائی را از خود پنداشته و او را از ایشان دانسته اند
 حتی میرزا ابو القاسم ذهبی معروف به میرزا بابا در پایان کتابش
 قوائم الانوار در شرح حال سید قطب الدین محمد نیریزی شیرازی
 نوشته است: (سید قطب الدین مدتی در نجف سکونت و در آن ایام
 فتوحات مکیه را تدریس کرد و سید سند محمد مهدی بحر العلوم
 و شیخ جعفر نجفی و ملا محراب گیلانی از او فیض بردند و نوشته
 است: به موقع اقامتش در احساء شیخ احسائی در نزدش تربیت شد
 و در علم و عمل به کمال رسید و در جهان معروف شد)!. و پسرش
 سید محمد مجد الاشراف در رساله ی تام الحکمة که مقدمه مانندی
 است به همان کتاب پدرش، چنین نوشت: (سید قطب الدین محمد
 مذکور، ملا محراب گیلانی را به اصفهان روانه کرد و سید مهدی
 بحر العلوم و شیخ جعفر نجفی را در عتبات عالیات گذاشت و شیخ
 احمد احسائی را به اطراف ایران فرستاد...)!!

۱ - به اجازه شیخ احسائی به شیخ اسد الله کاظمی انصاری نگاه کنید.

ولی از حق باید پیروی کرد و آن این است که سید قطب الدین به طوری که در ریاض العارفین تصریح شده از شاگردان شیخ علی نقی اصطهبانی و از معاصران شاه سلطان حسین صفوی و از درگذشتگان ۱۱۷۳ بوده است و قصیده ی عشقیه ی خود را به سال ۱۱۴۵ سروده و همه ی آن را در قوائم الانوار ذکر کرده است و دانسته ای که مرحوم شیخ احسائی در ۱۱۶۶ به دنیا آمده و به موقع فوت سید قطب الدین، هفت سال بیشتر نداشته است چگونه آن چه آن ها گفته اند صحیح می شود؟^۱

آقایان صوفی ها، از هر راهی که شده می خواهند برای خودشان، شأن و شوکت درست کنند و بزرگانی امثال سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر نجفی و شیخ احمد احسائی اعلی الله مقامهم الشریف را دست نشانده ی خود معرفی کرده و به جیفه ی دنیای دنی خود دست پیدا کنند و جمعی هم بررسی نکرده ایشان را به تصوف متهم نمایند در صورتی که این مراجع بزرگ و شیخ احسائی و شاگردان او، در کتاب هایشان نشان داده اند که به شدت از ایشان بیزار و با آنان مخالفند.^۲

بعضی از شاگردان احسائی:

سید محمد طالقانی در ص ۸۳ کتابش شیخیه می نویسد: احسائی سالهایی دراز، عهده دار تدریس در معقول و منقول شد و حوزه هایی پر شور و نشاط در کربلاء و نجف و بصره و دیگر شهرهای عراق و در قزوین و یزد و تهران و اصفهان و کرمانشاهان و دیگر شهرهای ایران و در احساء و بحرین از شهرهای خلیج

۱- مرآت الکتب ج ۳۸/۱.

۲- یکی از ناشران اصفهان کتابی را از استاد... نشر داده بود و نویسنده از این دروغ شاخدار بر علیه مرحوم شیخ استفاده و او را زیر سؤال برده بود حقیر نامه ای را نوشتم و خواستم از نامبرده بخواهم که اشتباهش را به نحوی جبران کند ولی متاسفانه ناشر محترم از نویسنده آدرسی و یا تلفنی در اختیارم نگذاشت.

داشت و صدها نفر از علماء و فضلاء، از حوزه تدریس او بیرون آمدند و کار او به حدی رسید که وقتی به یکی از شهرهای علوم دینی وارد می شد اهل علم به حوزه ی او رو می آوردند تا از وی استفاده کنند...، اما اتهاماتی که به او و پیروانش و منتسبین مدرسه اش زدند، سبب شد بعضی برای حفظ سلامتی خود از وی دوری و حتی شاگردی خود را منکر شوند حتی بگویند او را ندیده اند و نمی شناسند، به همین منظور ما به کتاب های تراجم و مطالبی که بر له یا علیه او نوشته شده بود مراجعه کردیم و اسامی معدودی از شاگردان او را یافتیم که از شمار انگشتان یک دست نمی گذرد^۱ در عین حال با توجه به ادامه ی بحث توانستیم این بزرگان را شناسائی کنیم که در مدرسه ی او تحصیل کرده اند:

- ۱- ابراهیم بن عبد الجلیل صاحب تحفة الملوك فی سر السلوك .
- ۲- سید احمد تبریزی معروف به خوشنویس.
- ۳- سید ابو الحسن بن محمد حسین تنکابنی دائی صاحب قصص العلماء .
- ۴- سید ابو القاسم بن محمد حسین تنکابنی دائی صاحب قصص العلماء.
- ۵- مولی آغا قزوینی حکیم.
- ۶- میرزا حسن گوهر .
- ۷- شیخ حسین کرمانی.

۱- تعجب آور است که جناب طالقانی بعد از این گفته ی خود، اسامی سی تن از علمائی را آورده که از شیخ تلمذ کرده اند .

- ۸- شیخ زین العابدین خوانساری.
- ۹- شیخ شفیع تبریزی.
- ۱۰- صاحب کتاب الغیبه و الرجعه.
- ۱۱- شیخ عبد الخالق یزدی.
- ۱۲- میرزا عبد الرحیم قره باغی.
- ۱۳- شیخ عبد الله بن ابراهیم آل عیثان .
- ۱۴- شیخ عبد الوهاب قزوینی.
- ۱۵- شیخ علی اردوبادی.
- ۱۶- شیخ علی برغانی.
- ۱۷- شیخ علی سمنانی.
- ۱۸- سید کاظم رشتی.
- ۱۹- ملا محمد حمزه شریعتمدار.
- ۲۰- سید محمد خراسانی .
- ۲۱- شیخ محمد شریعتمدار استرآبادی کبیر.
- ۲۲- شیخ محمد ریحانی اهری.
- ۲۳- شیخ محمد...
- ۲۴- شیخ محمد گنجوی.
- ۲۵- شیخ محمد ممقانی .
- ۲۶- سید محمد بن حسن حسینی، او به دستور استادش

احسائی، هفتاد و پنج رساله را در مجموعه ای جمع آوری و نوشته که در سال ۱۲۳۹ه و ۱۸۲۳م از آن فارغ شده است.

۲۷- ملا محمود نظام العلماء تبریز

۲۸- مولی مرتضی علم الهدی.

۲۹- شیخ مهدی بن محمد.

۳۰- سید میرزا سلیمان مدرس یزدی.

این جانب نگارنده ی این سطور چند نفر دیگر از شاگردان او را در این جا می نویسم :

۳۱- ابن محمد زکی مشهور به حاج بابا بن حاج شریف محمد زکی ، کتابی دارد که در کرمانشاه نوشته است و در ذیل آن نام شیخ را آورده و گفته است: جعلنی الله فداه لانه دام ظلّه العالی...

۳۲- محمد باقر بن آخوند ملا علی بابا بن محمد علی شبستری، او رساله ی به نام بحر الهدایه دارد.

۳۳- کاظم بن علی نقی سمنانی، به ج اول جوامع الکلم ص ۱۳۸مراجعه کنید.

یاد آوری در باره ی شاگردان شیخ:

در جلد اول تراث الشیخ الاوحد ص ۳۹ که با کوشش فراوان جمعی از فضلاء به عنوان مقدمه به رشته ی تحریر در آمده، نام (۹۶) نود و شش تن از شاگردان او ذکر شده است به آن جا

مراجعه کن. شرح حال ۸۸ نفر از "اعلام مدرسه الشیخ الاوحد" در کتابی به همین نام، به تحقیق احمد عبد الہادی المحمد صالح، ص ۹۱ تا ۴۳۷ در ۳۳۶ صفحہ تدوین شدہ است خدای تعالیٰ بہ این محققان اجر وافی عنایت فرماید.

البتہ تعداد شاگردان شیخ بہ یقین بیش از این تعداد بودہ است.

بعضی از کسانی کہ از مرحوم شیخ احسائی اجازہ داشتہ اند:

- ۱- سید کاظم رشتی متولد ۱۲۱۲ و متوفای سال ۱۲۵۹..
- ۱- شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام متوفای ۱۲۶۶.
- ۲- میرزا حسن معروف بہ گوہر متوفای سال ۱۲۶۶..
- ۳- شیخ اسد اللہ تستری کاظمی صاحب کتاب المقاییس متوفی بہ سال ۱۲۳۴..
- ۴- حاج محمد ابراہیم کلباسی صاحب کتاب الاشارات متوفای سال ۱۲۶۲.
- ۵- میرزا محمد تقی نوری والد میرزا حسین نوری صاحب المستدرک الوسائل متوفی بہ سال ۱۲۶۳.
- ۶- سید عبد اللہ شبر متوفی بہ سال ۱۲۴۲..
- ۷- پسرش شیخ محمد تقی..
- ۸- پسرش شیخ علی نقی متوفای سال ۱۲۴۶..

- ۹- شیخ احمد آل عصفور برادر شیخ حسین.
- ۱۰- شیخ عبد الکریم سرابی .
- ۱۱- شیخ عبد الوهاب بن محمد علی قزوینی متوفی بعد از سال ۱۲۶۰.
- ۱۲- ملا محمد کبیر حجت الاسلام مامقانی متوفی در سال ۱۲۶۹.
- ۱۳- شیخ علی برغانی متوفی در سال ۱۲۶۹.
- ۱۴- سید محمد بن سید عبد الرحیم حسینی .
- ۱۵- شیخ محمد بن شیخ علی بن شیخ عبد الجبار قطیفی متوفی ۱۲۴۲.
- ۱۶- سید محمد تقی بن میرزا محمد تقی حسینی قزوینی متوفای سال ۱۲۷۰.
- ۱۷- شیخ عبد الخالق بن عبد الرحیم یزدی متوفی ۱۲۶۸ .
- ۱۸- سید مال الله بن سید محمد خطی متوفی در ۱۲۲۲.
- ۱۹- شیخ عبد الله قطیفی متوفی در سال ۱۲۲۰.
- ۲۰- شیخ محمد عبد علی قطیفی متوفی در سال ۱۲۴۵.
- ۲۱- مولی مرتضی بن عبد علی معروف به علم الهدی .
- ۲۲- شیخ محمد علی معروف به قطری.
- ۲۳- سید محسن بن سید حسن حسینی اعرجی کاظمی .

۲۴- شیخ مرتضیٰ انصاری متوفای سال ۱۲۸۱ . .^۱

۲۵- آمنه خانم قزوینی .^۲

منزلت اجتماعی شیخ و شعله ور شدن آتش حسد بعضی از معاصران او:

سید محمد حسن آل طالقانی در فصل سوم کتاب ص ۹۳ تحت عنوان فوق می نویسد: (ستاره ی احساسی درخشید و حوزه های علمی او را به نیکی پذیرفتند، به وفور دانش و سطح فکر بالا شناخته شد همه او را با انگشت به هم نشان می دادند. و همگان به تقوی و زهد او در زعامت دینی متفق بودند او مدت ها بین نجف و کربلاء و کاظمین در رفت و آمد بود و در این شهرها حوزه های بزرگ و علمای بی نظیری حضور داشتند که برای زیارت او نسبت به هم سبقت می کردند و بی نهایت به او احترام می گذاشتند و همین سبب شد مردم به او روی آورند و در نزد عامه ی مردم در همه ی طبقات بزرگ نمود. و با این که اعراض داشت ریاست او رو گسترش نهاد و نزدیک شد شهرت او علمای معاصر را تحت الشعاع قرار دهد و تصمیم گرفتند او را دک کنند ولی از موقعیت او در اجتماع هراس داشتند ابتداء سکوت اختیار کردند ولی در نهان نقشه ی نابودی او را می کشیدند علمای کربلاء تصمیم داشتند هر عالمی را که ریاست و زعامت کند و بیم آن باشد که جلو بیفتد او را تکفیر کنند و تعدادی از علماء را تکفیر کردند ولی موفق

۱- سید محمد حسن طالقانی ۱۲ نفر از علما را نامبرده که از مرحوم شیخ اجازه داشته اند و ما این افراد را با گذاشتن دو نقطه ". ." در پایان نامشان آوردیم، ۱۳ نفر دیگر + ۱۲ نفر را می توانید در مقدمه ی تراش الشیخ الاوحد ص ۴۵ و ۴۶ ، ملاحظه فرمایید.

۲- مستدرکات اعیان الشیعة ۲/ص ۷ و ۱۳۴ اعلام مدرسه الشیخ الاوحد.

نشدند که ناچار خجالت کشیدند...).

در ص ۹۵ در باره ی احترام علمای ایران به شیخ احسائی می نویسد: (همه ی علماء به استقبال شیخ می رفتند... و در نماز به او اقتداء می کردند و در مناسبت ها او را بر خود مقدم می داشتند ولی این امر بر همه ی ایشان سهل نبود، اغلب ایرانیان به عرب ها به نظر حقارت می نگرند و اعتقاد دارند که به لحاظ ذهنی عقب مانده اند با این حال از علماء هستند و حسد از خصائص اهل علم است برای آنان چگونه خوش آید که شخصی از احساء از فرزندان صحرا در شهرشان بر ایشان وارد شود و بر آنان فائق آید و در نزد پادشاهشان و ملتشان مورد توجه باشد؟ علی رغم این ها، شرایط ایجاب می کرد که به برتری و تقدم او اعتراف کنند. حوصله ها نسبت به این مرد تمام می شد و در جهت خلاصی از این وضع مدتی طولانی فکر می کردند و سر انجام به نتیجه ای رسیدند که امثال و اقرانشان در کربلاء رسیده بودند و دیدند تنها راه این است که مردم را از دور او پراکنده سازند، این کار را دوست می داشتند و مقدمه چینی و رسیدن به آن را می شناختند همه ی این نقشه ها در نهانی انجام می گرفت و شیخ احسائی اطلاع نداشت و به ذهنش هم نمی آمد که قوم چه خوابی را برایش می بینند...).

سوره ی فلق :

امان از صحبت های سرگوشی، امان از وسوسه های شیطان رجیم، امان از حسادت ها، امان از خواب هایی که مردمان حسود نسبت به رقیب می بینند، امان از این که نادانی

سنگی را به چاه افکند و هزار عاقل از بیرون آوردن آن ناتوان بمانند، امان از لغزش اهل بینش و دانش که عالمی را می لغزانند، امام موسی بن جعفر علیه السلام در ایام طفولیت در هوای بارانی در کوچه راه می رفت، ابو حنیفه که سوار هم بود به او عرض کرد: مواظب باش لیز نخوری ... امام علیه السلام به کنایه به او فرمود: مراقب باش تو نلغزی که جهانی را می لغزانی. در این جا بهتر است به سوره ی فیلق تیمن کنیم و آن را بخوانیم: (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ اِذَا وَقَبَ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّٰثَاتِ فِي الْعُقَدِ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ) به نام خدای بخشنده ی مهربان، بگو به خدای بر آفرزنده ی صبح هنگام پناه می برم از شر هر چیزی که آفریده و از شر شب تار، هنگامی که در آید و از شر زنانی که به جادو در گره ها بدمند و از شر حسود، هنگامی که آتش حسدش برافروخته می شود او ایمان خود را می سوزاند و زندگی دیگران را نیز به مخاطره می افکند، صحنه ی خونین کربلاء را حسد یزید و آل یزید به وجود آورد (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ) بنی امیه و هوادارانش تحمل نکردند مقامی را که خدای تعالی به اهل بیت علیهم السلام از فضل خود عطا فرموده بود.

تبادل نظر و به دست آوردن بهانه:

تصمیم بر این قرار گرفت که شیخ احسائی را دک کنند، ولی چه کسی باید بمب فتنه را منفجر می کرد؟ سید محمد حسین آل طالقانی در ص ۹۶ می نویسد که خلاصه ی آن چنین است: (شیخ با جمعی به زیارت حضرت امام

رضا علیه السلام عازم شد و به نزدیکی قزوین رسید، ریاست آن شهر با شیخ محمد تقی برغانی مشهور به شهید ثالث بود، مردی خود شیفته و مغرور، گمان می کرد شیخ به خانه ی او وارد می شود و شهرت و احترام میزبان زیاد می شود، شیخ عبد الوهاب قزوینی از شاگردان شیخ و از فقهاء و در قزوین امام جماعت بود، وقتی از آمدن استادش خبردار شد جمعی را تا همدان به استقبال استاد فرستاد و از وی دعوت کرد که به منزل او وارد شود، برغانی چنین فکر کرد که شیخ خواسته منزلت شاگردش را بالا ببرد و منزلت او را پایین بیاورد! علماء و امراء و دیگر طبقات مردم برای زیارت شیخ احسائی به منزل شیخ عبد الوهاب آمدند برغانی هم در رأس ایشان بود شیخ را مورد عتاب قرار داد و گفت که:

"من اعلم علمای شهرم و بر تو لازم بود به خانه ی من بیایی بدون آن که دعوت لازم باشد" شیخ احسائی جواب داد: "دعوت مومن در شرع احترام دارد و اگر چه اعلم نباشد و من از شریعت پیروی می کنم نه از اعلمیت" جواب شیخ، او را ساکت کرد ولی متالم شد و از آن لحظه تخم کینه در سینه ی او رشد کرد و در فرصتی کفریاتی را در بین عوام نشر داد... و در ص ۹۹ و ۱۰۰ به نقل از عباس کیوان قزوینی می نویسد: (برغانی به علمای کربلاء نوشت من احسائی را تکفیر کردم و از آن ها خواست در این باره پیروی کنند...).

آن ها هم دنبال کار را گرفتند و شکافی بین شیعیان اثنی عشری به وجود آوردند که دل امام زمان سلام الله علیه را پر از چرک و خون کرد همان حالی که امام امیر مومنان علیه السلام داشت که فرمود: (قَاتَلَكُمُ اللّٰهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ شَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا...) خدا شما را هلاک کند دلم

را از چرک و خون و سینه ام را از خشم پر کردید... ماجراهایی از این قبیل را مشکل می شود باور کرد اما چه می شود کرد؟ حیلہ های شیطان گر چه ضعیف است اما گاہ بلعم باعورها را بہ زمین می کوبد کہ دیگر نمی تواند قد علم بکند باید بہ خدای مہربان پناہ ببریم کہ گاہ انسان چنان در دام شیطان گیر می کند کہ تصورش را نداشت، ای کاش بہ دل او نمی آمد کہ شیخ کجا وارد شدہ؟ فکر می کرد کہ، خودش چہ گفتہ؟ و چہ شنیدہ است؟ یا بہ درستی جواب می اندیشید کہ گفتہ بود: من تابع شریعتم نہ تابع اعلمیت، و تخم کینہ را با کارهای بعدی و نادرست خود بارور نمی کرد بہ این حدیث نگاہی بکنیم و بہ خدای تعالی از شر نفس خودمان پناہ ببریم: (عَدَّةٌ مِّنْ اَصْحَابِنَا... عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ ع يَقُولُ : اِنْ مِمَّا اَوْحَى اللهُ اِلَى مُوسَى ع وَانزَلَ عَلَيْهِ فِي التَّوْرَةِ اَنِي اَنَا اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا خَلَقْتُ الْخَلْقَ وَخَلَقْتُ الْخَيْرَ وَاجْرِيْتُهُ عَلَيَّ يَدِي مَنْ اَحْبَبَ فِطَوْبِي لِمَنْ اَجْرِيْتُهُ عَلَيَّ يَدِيهٖ وَ اَنَا اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا خَلَقْتُ الْخَلْقَ وَخَلَقْتُ الشَّرَّ وَاجْرِيْتُهُ عَلَيَّ يَدِي مَنْ اَرِيْدُهُ فَوَيْلٌ لِمَنْ اَجْرِيْتُهُ عَلَيَّ يَدِيهٖ) اعدہ ای از اصحاب، از معاویہ بن وہب از امام صادق روایت کردہ اند کہ می فرمود: از چیزهایی کہ خدای تعالی بہ موسی وحی کرد و آن را در تورات بہ او نازل فرمود این بود: کہ منم خدا، خدائی غیر از من نیست من خلق را و خیر را آفریدم خوش بہ حال کسی کہ خیر را با دست او جاری کنم و منم خدا و خدائی جز من نیست من خلق را و شر را آفریدم و با دست کسی جاری کردم کہ می خواستم بدا بہ حال کسی کہ شر را با دست او جاری کردم.

نظر شیخ محمد علی اسبر، در باره ی شیخ احسائی

شیخ محمد علی اسبر، در مقدمه ی کتابش "العلامة الجلیل احمد بن زین الدین الاحسائی فی دائرة الضوء" می نویسد: (شیخ احمد بن زین الدین احسائی ستاره ای است که در آسمان اسلام بیش از ۲۲۰ سال است می درخشد و تا مبانی و عقائد اسلام در صحرای زندگی باقی است به فضل کتاب هایی که برای نسل های آینده از عطای رحمانی تقدیم کرده، نور این ستاره همواره خواهد درخشید، و راه های معرفت برحق را برایشان روشن خواهد نمود.

علم.. و حکمت.. و فلسفه.. و فقه.. و شرح.. این ها همان فضاهائی است که شیخ در آن ها فرو رفته است، دلیلش عقلی جامع است گوهرها را می جوید و آن ها را از معادنش بیرون می آورد و به طلاب علوم روحانی هدیه می دهد... برای شک هیچ محلی نیست، موقعی که نوشته های او را می خوانی حس می کنی دستت را گرفته و تو را بالا می برد باز هم بالا می برد ... که خیال می کنی بال درآورده ای، و با آن ها رفته ای در فضای بیکران معارف پرواز می کنی ...

به نظرت می آید تو را از کثافت ماده جدا کرده ... و بعد آهسته آهسته تو را در چشمه ی روح به هم پوخته ی عالم بالا فرو می برد... مرد در نظرت و در دلت بزرگ می نماید، بزرگش می شماری بزرگش می شماری، تا این که می بینی روحی است که به صورت جسد در آمده، و از انفاس ائمه از آل محمد علیهم السلام معطر شده است ...

ہمیں مرتبہ ی علمی کہ جایگاہش را مشخص می کرد، سبب شد کہ بعضی از علمای عصر نسبت بہ او حسود شوند چون بالہایشان قطع شدہ بود و نمی توانستند بہ او برسند...

مراحل زندگی او را، مرحلہ بہ مرحلہ بررسی کردند نتوانستند ایرادی پیدا کنند، خلقی داشت روشن، بہ سان آفتاب اول روز، صفا و رقت سلوکش، از کوثر علیین بود...

پس چہ کنند؟ رها کنند دل های فرزندان جامعہ ای را کہ در آن زندگی می کنند، تا مانند پروانہ، پیرامون عروس گل ہا پرواز کنند؟ از شہد آن ہا بنوشند؟ و در سایہ سارش آرام گیرند؟ حتما خوانندہ بودند کہ رسولِ خِدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: (لَا تَتَحَسَدُوا فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ الْيَابِسَ)^۱ بہ ہمدیگر حسد نکنید زیرا حسد ایمان را می خورد چنان کہ آتش، ہیزم های خشک را می سوزاند).

او ادامہ می دہد: (ولی دوست داشتن دنیا، فطرت سالم را بر تعالیم ارزشمند نبوی، چیرہ می کند، و احیاناً مزاج انسانی با دود محبت دنیا خرد آدمی را می پوشاند و انسان در آن موقع، برای کارهای زشت و انحرافی خود، عذرہایی می تراشد... و حسودان شیخ احسائی تا خرخرہ در ہمیں ورطہ غرق شدند)^۲.

۱- مستدرک الوسائل ۵۵/۱۷.

۲- همان کتاب ص ۵ و ۶.

عالمان بزرگی که به او اجازه داده و او را ستوده اند:

اول: اجازه ی شیخ احمد بن حسن بن محمد دمستانی
اعلی الله مقامه الشریف، در اجازه اش به شیخ چنین نوشته
است:

(... اما بعد فرزند عزیز، امجد اسعد، شیخ احمد بن زین
الدین احسائی مطیرفی، به طوری که عادت علمای گذشته و
حال است، از من درخواست اجازه کرد، خدای تعالی او را در
رسیدن به غایت در روایت و درایت موفق فرماید، استخاره کردم
از خدای تعالی خیر خواستم " و به او اجازه دادم همه ی کتاب
هائی را که علمایمان - قدس الله ارواحهم - در علوم عربی و ادبی
و لغوی و اصولی و فقهی و اخباری تالیف کرده اند از من روایت
کنند...)^۱

دوم: سید میرزا محمد مهدی شهرستانی قدس سره، در
اجازه اش نوشته است:

(... چون شیخ جلیل و عمده ی نبیل، مهذب اصیل، عالم
فاضل، باذل کامل، موید مسدد، شیخ احمد احسائی خدای
تعالی بقای او را طولانی بدارد، و معارج عزتش را پایدار و بالیدنش
را ادامه دهد، از کسانی است که میوه ی باغ های علوم دینی
را خورده و از حوض زلال اخبار نبوی نوشیده است، از من اجازه
خواست در آن چه روایتش برایم صحت داشته، و درایتش نزد
به اثبات رسیده، از معقول و منقول و فروع و اصول، به طرز
که بین علمای ابرار گذشته و حال متداول شده تا به شرف

انتظام در جرگه ی راویان از ائمه ی اطهار علیهم السلام در آید، و چون عزتش مدام، اهلیت آن را داشت در جواب خواسته اش شتاب کردم زیرا برآوردن آرزویش به لحاظ فضل و هوش و فهم جالبش واجب بود، بنا بر این می گویم: قد اجزت له ادام الله علاه ان یروی عنی...^۱.

سوم: مرحوم مبرور آقا سید علی طباطبائی صاحب ریاض، اعلی الله مقامه، در اجازه اش می نویسد:

(... از خوبی های روزگار خیانت پیشه بود که با برادر روحانی و دوست صمدانی، عالم عامل و فاضل کامل، صاحب فهم درست و ذهن نافذ مجالست کردم، "او را دیدم که" در بالاترین درجه ی ورع و تقوی و علم و یقین قرار داشت، مولایمان شیخ احمد بن شیخ زین الدین احسائی، سایه ی عالیش دائمی باد. از من درخواست اجازه کرد بلکه به من امر کرد "به او اجازه بدهم در آن چه اجازه اش نزد من صحت داشت و روایتش برایم واضح بود، از تالیفات علمای نیکوکار و فقهای برگزیده مان، با اسناد متصل به ائمه ی اطهار و جانشینان رسول مختار علیهم السلام الله... فاجزت له دام مجده روایة جمیع ذلک، یعنی به او اجازه دادم همه ی کتاب هایی را روایت کند که اشاره کردم... و از او می خواهم در دعاهای شایسته اش در تعقیب نمازها و در جاهائی که گمان اجابت دعاست مرا از یاد نبرد...)^۲.

۱- اجازات الشیخ / ۱۹.

۲- اجازات شیخ / ۲۳ و ۲۵.

چهارم: سید مهدی طباطبائی بحر العلوم قدس سره، در اجازه اش نوشته است:

(... از کسانی که حظ فراوانی برده و بهره ی زیادی گرفته است زبده ی علمای عامل و نخبه ی عرفای کامل برادر، اسعد امجد، شیخ احمد بن شیخ زین الدین احسائی است، فضل و مجدش زیاد و در طلب مراتب بالا کوشش والا باد، خدای تعالی تاییدش کند جهت روایت اخبار وارده از ائمه ی اطهار در همه ی لحظات شبانه روز، از خدای تعالی بر آنان سلام باد، از من، از طریق مشایخ بزرگوارم و واسائطه هایم به روسای مذهب و ملت، اجازه خواست، در جوابش شتاب کردم و التماسش را با برآوردن خواسته اش مقابله نمودم از لحاظی که ورع و تقوایش و فضل والایش بر من ظاهر شد و بر وی اجازه دادم خدای تعالی در سعادت دنیا و آخرت وی را موفق فرماید...)^۱

پنجم: شیخ جعفر بن شیخ خضر نجفی قدس الله سره، در اجازه اش چنین گفته است:

(...اما بعد چون عالم عامل، و فاضل کامل، زبده ی علمای عامل، قدوه ی فضلالی صالح، شیخ احمد بن مرحوم مبرور شیخ زین الدین، بر من اوراقی در شرح کتاب تبصرة المتعلمین حجت خدا بر جهانیان و رساله ای در رد معتقدان به جبر و تقویت عقیده ی اهل عدل را برایم عرضه کرد دیدم تالیفی است زیبا که بعد از تحقیق و تدقیق به رشته ی تحریر کشیده و به منزلت بالای مولف و جلالت شأن او دلالت دارد، بنا بر این بر من لازم آمد به ایشان اجازه بدهم بعد از آن که از من اجازه خواست تا از من روایت کند آن چه را به من روایت

شده از کسی که بر من اجازه داده است...)^۱

ششم: اجازه ی شیخ حسین آل عصفور بحرانی قدس الله سره، او چنین می نویسد:

(... کسی که در علوم اهل بیت اعلام محمد قدم ثابت دارد، و در توسل به دامان آثارشان -صلی الله علیهم- حریص است، از من درخواست کرد برایش اجازه ای بنویسم، چنان که روش علمای بزرگ در همه ی مکان ها و زمان ها بر آن جاری است،...، و او عالم امجد صاحب مقام برتر، شیخ احمد بن زین الدین احسائی است، خدای تعالی انوار معانی را در برابرش رام و قصرهای مبانی را برایش برافراشته است، و در حقیقت حق این بود که او اجازه بدهد نه که اجازه بگیرد، چون در علوم الهی به صورت حقیقی و نه به طور مجازی اصالت داشت و سلوکش به روش اهل سلوک بود ... بنا بر این اجازه دادم از من روایت کند...) و بعد از نامبردن از اساتید و اعلامی که به ایشان استناد می کند می نویسد: (و انی اجزت لهذا الفتی اخی احمد و هو نعم المجاز و ذاک حقیق لنا ای یجیز و ذاک حقیقه لا مجاز ... الحمد لله الذی وفقنا لصدور هذه الاجازه منا لآخینا الاوحد الشیخ احمد بن الشیخ زین الدین البحرانی علی نحو ما حررت و قررت لاهلیته لذلك کما به العادة جرت... من به این جوانمرد، برادرم احمد اجازه دادم و چه مجاز خوبی است، و سزاوار بود او به ما اجازه بدهد و این یک حقیقت است نه مجاز. خدا را سپاس می گویم که ما را توفیق داد به برادر یگانه مان شیخ احمد بن شیخ زین الدین بحرانی اجازه دهیم به نحوی که نوشتیم و تقریر کردم چون اهلیت آن را داشت...)^۲

۱- اجازات الشیخ / ۳۷ و ۳۸.

۲- اجازات شیخ احسائی / ۴۳.

دوم: گفته ی علمای اعلام دیگر در باره ی شیخ:

علمای زیادی از مرحوم شیخ تعریف و تمجید کرده اند، سخن بعضی از آن ها را ترجمه می کنیم:

۱- شیخ عبد الحسین امینی تبریزی مولف کتاب شریف الغدیر در کتابش شهداء الفضیله ص ۳۱۱ به هنگام ذکر نام شیخ احمد احسائی نوشته است: (یکی از بزرگان علماست از سید ما بحر العلوم و شیخ کاشف الغطاء و سید صاحب الرياض و سید مهدی شهرستانی و شیخ احمد بحرانی روایت می کند و صاحب الجواهر و صاحب الاشارات از او روایت می کنند).

۲- میرزا محمد باقر خوانساری اعلی الله مقامه در روضات الجنات می نویسد: (و از جمله ی حاملان اسرار امیر مومنان علیه السلام، نشان حکمای الهی و زبان متکلمان عرفاء، فیلسوف زمان، دانای اسرار مبانی و معانی، شیخ مان شیخ ما احمد بن شیخ زین الدین بن شیخ ابراهیم احسائی است. در این اواخر، در معرفت و فهم و حزم و خوش سلیقگی و روش نیکو و صفای حقیقت و زیادی معنویت و آگاهی به علوم عربی و خلق و خوهای خوشایند علمی و عملی و حسن تعبیر و فصاحت و لطف تقریر و ملاحظت و خلوص محبت و محبت به اهل بیت رسول بزرگوار، کسی مانند او مشاهده نشده است). صاحب روضات الجنات که سی سال زحمت مداوم و مستمر کشیده تا کتابش را کامل کند، در جاهای گوناگون روضات الجنات از وی به احترام و تجلیل نامبرده که ما به بعضی از آن محل ها اشاره می کنیم تا دست سیاست بازانی که تهمت پراکنی می کنند و تفرقه را دوست می دارند باز شود آن موارد عبارتند از:

۳۳ و ص ۲۰۷).

۳- محدث نیشابوری در کتابش الرجال، برابر آنچه صاحب روضات الجنات از او در ص ۲۶ نقل کرده نوشته است: (احمد بن زین الدین احسائی فقیه، محدث، عارف و حیدی است در شناخت اصول دینی، نوشته های مورد اعتمادی دارد در حرم امام حسین با او گرد آمدیم در ثقه بودن و جلالت قدر او شکی نیست.

۴- عالم فاضل خاتم محدثین حاج میرزا حسین نوری قدس سره در کتاب نفس الرحمن در فضائل سلمان ص ۷۷ به نقل از باب هفتم در علم او سلام الله علیه به اسم اعظم نوشته است: (و در رساله ی طاهریه ی عارف محدث شیخ احمد بن زین الدین احسائی به صورت مرسل است که روح القدس با او ملاقات می کرد و با او صحبت می نمود ما در کتاب های معتبری که به ما رسیده به این خبر برخوردیم الا این که ارسال او در اعتماد کفایت می کند و روح القدس همان است که نمی خوابد غفلت نمی کند و لہو از او سر نمی زند، و امام علیه السلام با آن می بیند هر چه را که در شرق و غرب و بیابان ها و دریا ها وجود دارد و در جلد سوم مستدرک در فائده ی سوم در خاتمه گفته است: "شیخ احمد بن زین الدین احسائی متوفی سال ۱۲۴۱" از مشایخ جلیل القدر و نوامیس ملت روایت می کند) و بعد مشایخ اجازہ ی او را نام برده است.

۵- علامه ی محدث شیخ عباس قمی در ر کتاب فوائد الرضویہ نوشته است این شیخ احمد غیر از شیخ احمد بن زین الدین احسائی بحرانی حکیم الهی فاضل عارف عالم عابد محدث ماهر شاعر، صاحب شرح الزیاره و شرح حکمت عرشیه و شرح عرشیه ی ملا صدرا و شرح تبصره ی و رساله های بسیار است، که در اوائل سال ۱۲۴۳ در سفر حج وفات کرد و در پشت بقعه

ی مبارکه ی ائمه ی بقیع صلوات الله علیهم اجمعین به خاک رفت و من بر سر مزار او رفته ام بر لوح مزارش نوشته بود :
 لزين الدين احمد نور علم يضىء به القلوب المدلهمة يريد الجاحدون ليطفئوه و يابى الله الا ان يتمه ... و بعد مشايخ اجازه ی او را نامبرده است و در خاتمه گفته است: مسلمانان مراسم عزای او را برپا کردند و صاحب الاشارات و المنهاج سه روز در مجلس عزای او در اصفهان حضور داشت).

۶- مصلح بزرگ شیخ محمد حسین کاشف الغطاء در کتابش الآیات البینات چاپ نجف ص ۱۸ نوشته است: (عارف شهیر شیخ احمد احسائی در اوایل قرن ۱۳ در بحث سید بحر العلوم و کاشف الغطاء حاضر می شد و از هردوی آنان اجازه دارد که دلالت بر مقام والای او در نزد ایشان و نزد دیگر علمای عصر دارند) ... و بعد از چند جمله چنین اظهار نظر کرده است: (نعم له كلمات فى مولفاته مجملة متشابهة لا يجوز من اجلها التهاجم و الجرأة على تكفيره بها، بلى در تالیفاتش سخنان مختصر و متشابهی وجود دارد که به سبب آن ها نمی شود به او جسارت و جرأت نموده و وی را تکفیر کرد).

۷- علامه ی بصیر و پژوهشگر، شیخ عبد المنعم کاظمی در جلد چهارم من كنت مولاه فهذا علی مولاه ص ۲۱۹ گفته است: (شک نیست که شیخ احمد احسائی از علماء و فقهاست و صاحب جواهر ره از او روایت می کند و کتابش شرح الزیارة دلیل "گفته ی" ماست، غالباً در کلام عرفاء رموزی وجود دارد و بالطبع اصطلاحاتی که دارای معانی مختصر که به غیر خواص اهل علمی که حکمت و عرفان خوانده اند، مفهوم نیست، کلام شیخ احسائی نیز چنین است حتی فقهایى که سر و کاری با حکمت و عرفان ندارند آن ها را نمی فهمند چه به رسد به دیگران، آیا به حکم شرع و عقل و انصاف و وجدان صحیح است که شخصی را به صرف این که کلامش برای غیر خواص

مفہوم نیست، تکفیر کنند یا مشرک بخوانند؟).

۸- شیخ عبد اللہ قطیفی متوفی ۱۳۶۲ نوشتہ است: (ناموس روزگار و تاج افتخار علامہ ی زمان، توضیح دہندہ ی حقیقت و طریقت و بہ حق زندہ کنندہ ی شریعت، حکیم ربانی و عارف سبحانی و الفرید الذی لیس لہ ثانی، اعلم علماء و رئیس حکماء و پیشوای فقہاء، عارف باللہ، کہ در مطالبش پیرو اولیاء اللہ است، کسی کہ بہ ریسمان محکم خدای تعالی چنگ زدہ، رکن ملت و دین عالم یگانہ شیخ احمد بن شیخ زین الدین احسائی طاب ثراہ...).

۹- دکتر میرزا مہدی خان در "تاریخ" خود می نویسد: (یک چہارم جمعیت ایران از مقلدان و پیروان او یعنی شیخ احمد احسائی بودند و در نزد علمای ایران و عراق و ہند و قفقاز از بیشترین احترام و عزت برخوردار بود...)^۱.

۱۰- سید محمد کاظم طریحی در مقدمہ ی دیوان شیخ علی نقی احسائی رحمت اللہ علیہ می نویسد: (شیخ اوحد تنہا حکیم نبود بلکہ از کسانی بود کہ نکتہ نظرات بکری در حکمت اسلامی را ظاہر کرد کہ با عقل و با نقلی مطابقت داشت کہ در سنت نبوی و در اخبار اہل بیت علیہم السلام آمدہ بود او از کسانی بود کہ مطابقت عقل و نقل را ضروری می دانست... و جواب های فراوان او بہ مسائل مہم بہ صورت بدیہی فطری، بدون مراجعہ بہ کتابی یا مراجعہ بہ اصلی از اصول "نشان از آن دارند کہ مہبتی بہ او شدہ بود. وسعت اطلاعات، بہ او امکان می داد آرای متقدمین در تفسیر قرآن و شارحان حدیث و حکمای اسلام و راویان اخبار را ... خلاصہ یا بسط و آرای خاص خود را بہ آن ہا اضافہ کند.^۲

۱- التحقیق فی مدرسۃ الاوحد ص ۴۹

۲- التحقیق فی مدرسۃ الاوحد ص ۱۴۸.

۱۱- علامه ی خبیر السید صادق آل بحر العلوم در مؤتمر "الامام امیر امومنین علیه السلام و حقوق الانسان در سخنان خود گفت: با این توضیح، گمان های افرادی که می گفتند: اصل انسان، از میمون هاست سست و ضعیف شد و افزود: کسی که این نظریه را باطل کرد شیخ احمد بن زین الدین احسائی مشهور به شیخ اوحد بود...^۱.

استادم ذیل گفتار او مرقوم فرموده است: از تحقیقات شیخ اوحد اعلی الله مقامه الشریف یکی این است که گفت: (انسان حیوان نیست چنان که اهل منطق خیال کرده اند و فلاسفه ای که پیرو مدرسه ی یونان بوده اند. بلکه مقام انسان، مقامی بالاتر از درجه ی حیوانیتی است که در سلسله ی طولیه ذکر شده است).^۲

نگارنده ی این سطور عرض می کنم: که سلسله ی طولیه، به ترتیب زیر است: ۱- محمد و آل محمد علیهم السلام، ۲- پیامبران الهی علیهم السلام، ۳- مومنان انس، ۴- مومنان جن، ۵- فرشتگان، ۶- حیوانات، ۷- نباتات، ۸- جمادات. چنان که ملاحظه می فرمایید حیوان، دو رتبه، پایین تر از انسان، قرار دارد چه برسد به این که انسان از آن تولید شده باشد.

۱۲- استادم آیت الله معظم حاج میرزا عبد الرسول حائری احقاقی رضوان الله تعالی علیه، در کتاب (التحقیق فی مدرسه الاوحد) تعریف و تمجید ۷۰ تن از اعلام شیعه را جمع آوری و ارائه کرده است و برای حسن ختام به نقطه نظرات امام مصلح حضرت آیت الله معظم حاج میرزا حسن حائری احقاقی رحمت الله علیه کفایت می کنم:

۱- همان مصدر همان صفحه ۱۶۸.

۲- همان مصدر ص ۱۶۸.

امام مصلح در کتاب (الدین بین السائل و المجیب) ج اول ص ۱۱۸ در جواب سؤال ۱۰۳ نوشته اند: مرحوم شیخ احمد احسائی مظلوم و متهم است، حسودان به لحاظ مقام والای او به افترا بستند و یا کسانی که به او و به علوم و اصطلاحات او معرفت نداشتند یا کسانی که از جانب بیگانگان مامور بودند بین مومنان فتنه و میان مسلمانان اختلاف بیفکنند.

و برای هر مومن چه مرد و چه زن واجب است، از هر مظلومی دفاع کند و فتنه را بخواباند. دفاع ما از او عنوان ادای وظیفه ی شرعی دارد و نه جز آن، چنان که خیلی از علمای شیعه ی امامی از او دفاع کرده اند. ما در اصول از او تقلید نمی کنیم چون در اصول دین تقلید جائز نیست، و اما در فروع دین نیز ما تقلید از مجتهد مرده را در آغاز تکلیف جائز نمی دانیم بلکه در آغاز تکلیف تقلید از مجتهد زنده را واجب می دانیم. رساله های عملیه ی ما چاپ شده و در دست مومنان است می توانید ببینید.

بین ما و بین شیخ احمد احسائی نسبتی ظاهری وجود ندارد ما از اولاد او فرزندان او و از خاندان او قوم و قبیلہ ی او نیستیم تا دفاع ما از او، به تعصب جاهلی منسوب باشد.

بلی آن چه ما و او را با هم گردآورده ایمان است و تمسک به ولایت محمد و اهل بیت او صلوات الله علیهم، و اقرار و اعتراف به فضائل و مناقبی که دارند و این نسبت، نسبت معنوی نوری است.

ما کتاب ها و رساله های او را با دقت و از روی انصاف و نه به نظر محبت و نه به نظر بغض، ملاحظه کردیم برای این که حب و بغض هر دو کور و کر می کنند، و دیدیم هر چه او نوشته از قرآن و از احادیث ائمه ی گرامی ما علیهم سلام الله،

استنباط شده و با مذهب و راهنمایی هایشان منطبق است، و چیزی در آن‌ها نیافتیم که سبب دوری از دیگر علمایمان بوده باشد.

بر این اساس، بر ما واجب است از او و از عقیده‌ی او "که همان عقیده‌ی شیعه‌ی امامی است" دفاع کنیم (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ)^۱ خدا را به این موهبت سپاسگزاریم اگر خدای تعالی ما را هدایت نمی‌کرد ما هدایت نمی‌شدیم.

چنان که از شیخ صدوق رضوان الله علیه مدافعه کردیم، او به سهو کردن پیامبر رفته و شهادت بر علی ولی الله را غلو دانسته است، ما چیزی نگفتیم که برخلاف مقام بلند او باشد و هر دو قول او را به تقیه نسبت دادیم.

و همین‌طور از علمای دیگر امامیه دفاع کردیم و همه‌ی لغزش هایشان را حمل به صحت کردیم و آیا ما عمل صالحی داریم که ما را به ایشان نزدیک کند از جهادی که در راهشان می‌کنیم؟ و از ایشان و از گرفتاری‌هایشان دفاع می‌کنیم؟ نه، اما "علمای اعلامی که نشستند و" از دفاعی که برایشان واجب بود خودداری کردند" و می‌کنند" یا ناشی از غفلت است یا از ترسی است که نسبت به دنیایشان دارند و اغلبشان از این قبیل هستند، یا اسباب نفسانی دیگر، و به زودی سؤال می‌شوند که چِرا نَشِیتِنْدِ "و سکوت کردند" (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ)^۲.

۱- اعراف ۴۳.

۲- شعراء ۸۸ و ۸۹.

تالیفات شیخ احسائی:

سید حسن طالقانی در ص ۸۹ کتابش می نویسد: (تالیفات احسائی زیاد است و بحث از آن ها مفصل است ، او هفتاد دو سال عمر کرد و بخش زیادی از عمرش را در کتابخانه اش بود رساله هایی را تالیف می کرد و از صدها مسائل جواب می گفت، بعضی اعتراضات را رد می کرد و بعضی افکار غلط در کتاب های معاصران و علمای سابق را در معقول و منقول برابر نظر خود رد می نمود. و خدای تعالی در کارش برکت قرار داد و ثروت فکری فراوانی را به جای گذاشت و فکر ده ها تن از علماء را در حیاتش و بعد از فوتش تا امروز به آن ها معطوف داشت و در آینده هم تا خدای تعالی بخواهد چنین خواهد بود....) باز در ادامه می نویسد: (احسائی در خیلی از علوم زمان و محیط خود کتاب نوشت، در ادب و فروع آن از نحو و صرف و بلاغت و لغت و منطق و عروض و غیره، و در ریاضیات از حساب و هندسه و هیئت و فلک، و در فقه و اصول آن، و در تفسیر و حدیث و در اخلاق و تاریخ، و در حکمت الهی و فلسفه، و در کلام و عقائد و در موسیقی و طب و در علوم غریبه مانند رمل و جفر و کیمیا و غیره تالیف دارد...).

تعداد کتاب های او از ۹۳ تا ۲۲۲ متغیر است و علت عمده در این رابطه ضبط و نگهداری آن ها است و ای بسا بخشی از آثار او از بین رفته باشد. هر چه باشد خاندان حجت الاسلام و ثقة الاسلام و احقاقی در حفظ این میراث گران بهاء نقش مهمی را ایفا کرده اند.

اخیرا موسسه ی احقاقی، کتاب ها و رساله های شیخ را تحت (عنوان تراث الشیخ الاوحد) در پنجاه مجلد به طرز زیبا و با همت جمعی از فضلاء و با کوشش توفیق ناصر البوعلی چاپ و در اختیار اهل تحقیق گذاشته است، در این مجموعه برابر مندرجات ص ۲۳۳ تعداد کتاب ها ۲۹ و تعداد رساله های مفصل مربوط به مسائل گوناگون ۱۵۸ و تعداد رساله های مختصر ۲۳، اجازات و تقریظ ها ۸، و خطبه ها ۸، و قصائد و مرثی ۱۳ مورد و برابر ص ۲۳۴ تعداد جواب سؤالات، بیش از ۸۰۰ می باشد، وفقهم الله تعالی لما یحب و یرضی .

در کتاب اعلام مدرسه الشیخ الاوحد، ص ۲۲ گفته شده: استاد حسن الشیخ در کتاب آخر الفلاسفه تالیفات او را ۱۸۵ فقره و دکتر عبد الهادی الفضلی در فهرست مولفات احسائیه، ۱۳۳ فقره و سید علی باقر موسی رساله های خطی شیخ احسائی را در مخطوطات موجود در کتابخانه های جمهوری اسلامی ۲۲۲ فقره و در معجم مولفات شیعه تالیف شیخ حبیب جمیع، در جزیره ی عربی تعداد ۱۹۱ کتاب برای شیخ احسائی رصد کرده است. و در فهرست الفبائی در همان کتاب اعلام مدرسه... کتاب های شیخ را از ص ۲۳ تا ص ۸۴، ۲۲۲ مورد ذکر کرده است.

محور اصلی در کتاب ها و رساله های شیخ عبارتند از: حکمت الهی، اعتقادات شیعه اثنی عشر، سیر و سلوک، اصول فقه، مسائل فقهی، تفسیر قرآن، فلسفه و حکمت عملی، ادبیات، امور مختلف که از جمله ی آنهاست رد بر صوفی ها، علوم غریبه، رسم الخط قرآن، تجوید و غیره.

تعریف استاد آیت الله حاج میرزا عبدالرسول احقاقی "ره"
از نوشته های شیخ احمد بن شیخ زین الدین احسائی
که به آن ها اشراف، و بیشترین ممارست را داشته است:

کتاب و تألیفات شیخ:

مرحوم شیخ احسائی کتب و رسائل فراوانی را تألیف فرموده که هر یک از آن ها گنجینه ی بزرگی از علوم مختلفه است و در این تألیفات نفیس تحقیقات و ابتکارات زیادی دارد و در اکثر علوم بحث کرده است. برای اطلاع خوانندگان محترم فهرست قسمتی از کتب و رسائل آن بزرگوار درج می شود تا این که طالبان حقیقت به آن رسائل مراجعه کنند و مقام شامخ علمی این نابغه عصر را تصدیق و از تحقیقات و مباحث دقیق آن استفاده نمایند.

- ۱- کتاب شرح الزیارة: در شرح زیارت جامعہ کبیرہ ی مرویہ از حضرت امام علی النقی «ع».
- ۲- شرح الحکمه العرشیه: در شرح عرشیه مرحوم ملا صدر الدین شیرازی رحمه الله در سه جلد.
- ۳- شرح المشاعر: در شرح کتاب مشاعر مرحوم ملا صدر الدین شیرازی اعلی الله مقامه که مشتمل بر بحث های دقیق و تحقیقات کاملی راجع به معرفت حقایق اشیاء و ذوات موجودات.
- ۴- کتاب فوائد: در حکمت.
- ۵- شرح الفوائد: در شرح اسرار و مشکلات کتاب فوائد فوق الذکر.

- ۶- شرح تبصرة: در شرح تبصره مرحوم علامه حلی اعلی الله مقامه در فقه.
- ۷- رساله حیدریه: در این رساله اقوال مختلف حضرات فقهاء را در مسائل مختلفه جمع آوری فرموده و قول حق و رأی صواب را تحقیق کرده است.
- ۸- مختصر الحیدریه: در طهارت و صلوة.
- ۹- شرح خاتمه کشف الغطاء: در شرح خاتمه کتاب کشف الغطاء. شیخ امجد شیخ جعفر نجفی اعلی الله مقامه.
- ۱۰- رساله صومیه: این کتاب را بنا به خواهش مرحوم شاهزاده محمد علی میرزا نوشته است.
- ۱۱- رساله در بیان احکام کفار از حربیه و ذمیه و تفصیل احکام آنها قبل از اسلام و بعد از اسلام و شرع احکام فرقه‌های ضاله از فرق اسلام بعد از استبصار و قبل از آن.
- ۱۲- رساله در عمل به کتب اربعه و غیره و این که آیا اینها قطعی الصدور هستند یا نه و ترجیح این که قطعی الصدور نیستند.
- ۱۳- رساله در حجیت اجماع به اقسام هفتگانه‌اش و حجیت شهرت و رد بر منکرین اجماع.
- ۱۴- رساله در اصول فقه و مبادی الفاظ.
- ۱۵- رساله در مسئله قدر و کشف اسرار آن.
- ۱۶- رساله: در جواب از سوال مرحوم شیخ محمد کاظم در مسئله این که آیا مقلد می‌تواند در یک مسئله به دو مجتهد تقلید کند در صورتی که آن دو مجتهد در آن مسئله مختلف الرأی‌اند در این رساله تحقیقات بسیار گرانبھائی فرموده است.
- ۱۷- شرح رساله قدر: تألیف سید شریف در این شرح است تحقیق معنی جبر و تفویض و الامر بین الامرین.

- ۱۸- رساله حیوة النفس: در اصول الدین.
- ۱۹- رساله: در تحقیق اجتهاد و تقلید و بعضی از مسائل فقهیه.
- ۲۰- رساله: در جواب شیخ محمد: از جواهر خمسہ نزد حکماء و جواهر اربعہ نزد متکلمین و اجسام ثلاثہ و اعراض بیست و چہار گانہ و تحقیق مادہی حوادث و بعضی مسائل فقهیہ دیگر.
- ۲۱- شرح رسالہ علم تألیف مرحوم ملا محسن فیض اعلی اللہ مقامہ.
- ۲۲- رسالہ در شرح حدیث: حدوث اسماء کہ در کتاب کافی روایت شدہ است بہ این عبارت «ان اللہ خلق اسماء بالحروف غیر مصوت».
- ۲۳- رسالہ: در بیان اوعیہ ثلاثہ: سرمد و دہر و زمان و بیان لوح محفوظ و لوح محو و اثبات و تحقیق بدا و قدر و قضا و عالم ذر و تحقیق طینت سعادت و شقاوت و بیان سر انحصار ارکان عرش در چہار و بیان حقیقت آن ارکان.
- ۲۴- رسالہ در بیان حقیقت محمدیہ «ص»
- ۲۵- رسالہ در شرح حدیث کمیل: کہ از حضرت امیر المومنین از حقیقت سئوال می نماید. ما الحقیقہ.. الی آخر الحدیث و بیان فرق بین قلب و عقل و صدر و نفس و ہم و خیال و سایر قوا و حواس و بیان این کہ آل محمد «ص» ثقل اصغر ہستند و در حدیث مشہور انی تارک فیکم الثقلین.
- ۲۶- رسالہ در بیان و تفسیر الرحمن علم القرآن کہ حاوی تحقیقات بسیار دقیقی است.
- ۲۷- رسالہ در این کہ حضرت خدای متعال دو علم دارد و تحقیق آنہا.
- ۲۸- رسالہ خاقانیہ: در تحقیق حقیقت عالم برزخ و معاد و

- چگونگی تنعم در برزخ و جنت آخرت این رساله را بنا به خواهش مرحوم فتحعلی شاه قاجار تألیف فرموده است.
- ۲۹- در بیان حقیقت عقل و روح نفس و مراتب نفس: نامیه و حیوانیه و انسانیه و لاهوتیه.
- ۳۰- رساله در تفسیر سوره‌ی مبارکه قل هو الله احد.
- ۳۱- رساله در بیان این که اطفال شیعه که در کوچکی می‌میرند و یا سقط می‌شوند تکلیف آن‌ها پس از مرگ در عالم برزخ و روز قیامت چگونه خواهد شد.
- ۳۲- رساله در بیان معانی مصدریه و مفاهیم اعتباریه و بیان فرمایش فلاسفه: «ان القدم و الحدوث اعتباریان» و بیان لا نهایت و ذکر گفتار فلاسفه و بیان حق نزد اهل حق علیهم السلام.
- ۳۳- رساله در بیان معنی امکان و علم و مشیت و غیره و تحقیق سبب حسن و قبح اشیاء و سعادت و شقاوت مردم.
- ۳۴- رساله در جواب سئوالات نوزده گانه حاج محمد طاهر قزوینی.
- ۳۵- ایضاً رساله در احوال برزخ و معاد و مراد از خیط اصفر در حدیث مشهور.
- ۳۶- رساله در اجوبه مسائل شیخ علی الغریفی در اجتهاد و تقلید و مسائل متفرقه در اغلب ابواب فقه و مسائل دیگر در علوم متفرقه.
- ۳۷- رساله در اجوبه مسائل ملا یعقوب مشتمل است بر تحقیق مسائل غامض علمی و فلسفی.
- ۳۸- رساله در جواب مسائل عالم فاضل میرزا محمد علی بن محمد نبی خان در علوم مختلفه.
- ۳۹- رساله در تحقیق این که مؤمن افضل است از ملائکه و تحقیق حدیث «کمال التوحید نفی الصفات عنه» و تفسیر

- آیہ شریفہ «سنقرئک فلاتنسی» و در بیان این کہ آیا طایفہ جن مکلفند یا نہ؟.
- ۴۰- رسالہ در اجوبہ مسائل شیخ جلیل شیخ احمد بن شیخ صالح (رہ) در مسائل متفرقہ فقہیہ و ربط بین حادث و قدیم.
- ۴۱- رسالہ در جواب مسئلہ شہزادہ محمد علی میرزا در بیان عصمت و رجعت.
- ۴۲- رسالہ اجوبہ مسائل ہفتگانہ شہزادہ محمود میرزا.
- ۴۳- رسالہ در جواب مغفور فتحعلی شاہ قاجار در بیان سر فضیلت حضرت قائم عجل اللہ فرجہ از آباء ہشتگانہ خود علیہم السلام.
- ۴۴- رسالہ در بیان معنی «انا للہ و انا الیہ راجعون» و بیان « بسیط الحقیقہ کل الاشیاء » و بیان قول حضرت رسول صلی اللہ و علیہ و آلہ. اللہم ارنی الاشیاء کما ہی».
- ۴۵- رسالہ توبلیہ در اجوبہ مسائل شیخ عبد علی توبلی کہ حاوی مسائل متفرقہ علمی و حکمی می باشد.
- ۴۶- ایضاً رسالہ در جواب مسائل شیخ احمد بن شیخ صالح بن طوق در بیان مسائل متفرقہ.
- ۴۷- رسالہ در اجوبہ مسائل مرحوم ملا علی رشتی در بیان اہل عرفان و تصوف و طریق و احوالات آنہا و طرق ریاضات و بیان تدبیر مولود فلسفی و شرح علم صناعہ فلسفی و اطوار و احوال اشکالاتش و بیان علم حروف و علم جفر.
- ۴۸- رسالہ در جواب مسائل شیخ عبد العلی قطیفی در بیان تأویل ابجر سبعہ و بیان دلیل عقلی بر این کہ اہل عصمت چہارہ نفرند و بیان این کہ آیا جہلی کہ مقابل عقل است بسیط است یا مرکب.
- ۴۹- رسالہ در بیان بسط و تکسیر و معرفت میزان حروف.

- ۵۰- رساله در بیان شرح کلمات مرحوم شیخ علی.
- ۵۱- ایضاً رساله در اجوبه‌ی مسائل مرحوم شیخ علی در بیان عقل.
- ۵۲- رساله در علم تجوید.
- ۵۳- رساله در بیان کتابت خط قرآن کریم.
- ۵۴- رساله در جواب مسئله عالم فاضل الحاج عبد الوهاب قزوینی در توضیح معنی جسمین و جسدین.
- ۵۵- رساله در جواب مسائل شیخ عبد الله غدیر در بیان علت استغفار و گریه و خوف انبیاء و اوصیاء در صورتی که آنها معصوم و از خطا و گناه پاک و پاکیزه هستند و مسائل دیگر.
- ۵۶- رسائل الهمم العلیا: فی جواب مسائل الرؤیا.
- ۵۷- رساله در جواب از سؤالات سید حسین بن سید عبدالقاهر در تحقیق قضیه موسی با خضر و در این که چگونه می‌شود که جناب خضر از حضرت موسی اعلم باشد؟ و در بیان این که آیا اجساد اهل رجعت مثل اجساد اهل دنیا کثیف است و یا مثل اجساد اهل بهشت لطیف است و یا طور دیگری است غیر از این‌ها؟.
- ۵۸- رساله در جواب مسئله سید محمد بن سید عبد النبی در شرح و بیان حدیث مروی از صدوق در علل الشرایع راجع به خلق ذر و هباء.
- ۵۹- رساله در جواب مسائل شیخ محمد بن شیخ علی بن عبدالجبار القطیفی در معنی و شرح قول امام علیه السلام «العلم نقطة کثرها الجهال» و سایر مسائل حکمیة و فقهیة.
- ۶۰- رساله: در بیان این که شیطان را امکان نیست که به صورت انبیاء و اولیاء متصور شود و سبب آن و سایر مسائل علمی دیگر.
- ۶۱- رساله در حقیقت عالم خواب و بیان رؤیای صادق و کاذب و اقسام آن.

- ۶۲- رساله در جواب مسائل السید الامجد الاجل مرحوم میرزا جعفر یزدی رحمه الله در بیان مسائل علمی.
- ۶۳- رساله در جواب مسائل شیخ محمد بن عبد علی بن عبد الجبار در تأویل آیہ مبارکہ «الذین ینفقون اموالهم فی سبیل اللہ. الایه» و سایر مسائل حکمی و علمی دیگر.
- ۶۴- رساله: در اجوبہ مسائل شیخ عبد الحسین بن شیخ یوسف البحرانی در بیان معنی کفر و ایمان و کیفیت و اقسام آن.
- ۶۵- رساله در جواب مسائل شیخ مسعود بن الشیخ مسعود در معنی فرمایش حضرت رسول اکرم (صلی اللہ علیہ و آلہ). کہ فرمود «انا و الساعه کھاتین و اشارہ فرمود بہ انگشت سبابہ و وسطی» و در بیان معنی «الربویہ اذ لا مربوب و الالوہیہ اذ لا مألوه و العالم اذ لا معلوم» و در شرح قول رسول «ص» «ان الزمان استدار کھیثہ یوم خلق اللہ السموات و الارض»
- ۶۶- رساله در بیان این کہ آیا «کاف» در حدیث «لیس کمثلہ شیئی» زاید است یا اصلی.
- ۶۷- رساله در شرح کلام مرحوم ملا محسن فیض در معنی «الفناء فی اللہ و البقاء فی اللہ»
- ۶۸- رساله در جواب سؤال شیخ موسی بحرانی در این کہ مردی آمد و ادعا کرد کہ وکیل حضرت صاحب الزمان علیہ السلام است و بہ جزیرة الخضراء رفتہ و در روز جمعہ خلف حضرت قائم نماز جماعت خواندہ است.
- ۶۹- رساله در جواب فتحعلی خان در این کہ آیا قرآن افضل است یا کعبہ؟
- ۷۰- رساله در جواب مسائل ملا محمد رشتی در مسئلہ امکان و در شرح: «ان کلما یمتنع فی الممكن یمکن فی الواجب» و تحقیق این کلام.

- ۷۱- رساله در جواب مسئله ملا محمد دامغانی «عن بسیط الحقیقه و انها کل الاشیاء و هل هذا القول حق باطل.
- ۷۲- رساله سراجیه در جواب مسئله ملا مصطفی شیروانی: در تحقیق شعله مرئیة در چراغ و تطبیق آن به عالم اکبر.
- ۷۳- رساله در تحقیق «ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی»
- ۷۴- رساله در اثبات این که مصلی موقعی که می گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین» مقصود از کاف خطاب «ایاک» فقط ذات حضرت خدای متعال است و در کلیه ضمائر راجع به خدا مقصود ذات باریست.
- ۷۵- رساله در جواب مسئله بعض العارفین فی ان بازاء کل خلق من المخلوقات اسما خاصا لله سبحانه به هو المؤثر فی خلقه و ایجاد فیلزم ان یکون اسمائه تعالی زایده علی ثمانیه و عشرین فما معنی الحصر فیها فی دائرة العقل.
- ۷۶- رساله در تحقیق مسائلی از امهات معارف الاهیة.
- ۷۷- رساله در بیان وجودات ثلاثه: وجود الحق، وجود المطلق و وجود المقید و ذکر مراتب و احوال و اطوار آن ها.
- ۷۸- رساله در جواب سئوال سید ابو الحسن گیلانی در بداء و لوح محو و اثبات و نسبت آن به لوح محفوظ.
- ۷۹- رساله در جواب سئوال السید محمد البکاء در تفسیر سوره ی حمد و آیه نور و کیفیت سلوک.
- ۸۰- رساله در بیان جمع بین بعضی اخبار که دلالت دارد بر این که اجساد انبیاء و اولیاء باقی نمی ماند در قبرشان زیادتر از سه روز یا سی روز و یا چهل روز و در بعضی اخبار وارد است که حضرت نوح جسد آدم را نقل کرد به نجف و حضرت موسی جسد یوسف را نقل فرمود به بیت المقدس.
- ۸۱- رساله در جواب مسائل سائلین از اهل اصفهان در شرح قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام. «ان العرش قد خلقه الله عن

- اربعہ انوار.. "الحديث و در بیان بعضی مسائل علمی دیگر.
- ۸۲- رسالہی قطیفیہ کہ حاوی جواب از مسائل بسیار و مختلفہ است.
- ۸۳- رسالہ در اجوبہ مسائل مرحوم ملا حسین کرمانی در بیان نکات دقیقہ در تفسیر سورہی هل اتی و شرح بعضی مقامات در شہادت حضرت سید الشہداء علیہ السلام.
- ۸۴- رسالہ در جواب مسائل میرزا محمد علی یزدی مدرس: در تحقیق مبدء و مشتق و شرح حدیث «ورق الاس»
- ۸۵- رسالہ در جواب مسائل سید محمد بن سید ابو الفتوح در مسائل مشککہ از اسرار قدر در شرح و تحقیق «السعيد سعيد في بطن امه و الشقى شقى في بطن امه»
- ۸۶- ایضاً رسالہ در اجوبہ مسائل شیخ احمد بن شیخ صالح بن طوق و حاوی مسائل زیادہ...
- ۸۷- رسالہ در جواب مسائل ملا مہدی استر آبادی در علت حذف یاء بدون جازم در آیہ «و اللیل اذایسر» و در تحقیق و شرح آیہ «کل شیئ ہالک الا وجہہ» و بیان حدیث « ما خلقتم للفناء و انما خلقتم للبقاء».
- ۸۸- ایضاً رسالہ در جواب مسائل ملا مہدی استر آبادی مذکور در بیان معرفت نفس.
- ۸۹- رسالہ در بیان تنعم و تألم اہل آخرت و تفصیل میزان و جنان و احکام اہالی و ساکنین آنہا و بیان درجات و درکاتشان و غیر ذلک از مباحث مہمہ.
- ۹۰- رسالہ در جواب مرحوم ملا علی اکبر در بیان کیفیت سلوک موصل بہ درجات قرب.
- ۹۱- رسالہ در بیان جواز تقلید مفضول با وجود فاضل و سایر مسائل فقہیہ.

- ۹۲- رساله در شرح و بیان مسئله معاد.
- ۹۳- رساله در شرح حدیث «لو لاک لما خلقت الافلاک و لو لا علی لما خلقتک»
- ۹۴- رساله در تفسیر و حل بعض مشکلات علمی.
- و رسائل علمی و فلسفی و فقهی دیگر که هر یک از آنها به علو رتبه مرحوم شیخ احسائی و احاطه‌ی آن بزرگوار بر علوم عصر خویش دلالت دارد و تا کسی رسائل فوق را در نزد استاد فرا نگیرد. و آن‌ها را به نظر تحقیق و تدقیق و دیده‌ی بی‌طرفی مطالعه نکند به مقام شامخ علمی این نابغه بزرگ و محقق و الاتبار پی نمی‌برد.
- توضیح این که رسائل نامبرده‌ی فوق همگی در دسترس است و مطالعه‌کنندگان محترم می‌توانند در موارد لزوم استفاده کنند.

حقایق چند راجع به شیخ احسائی

شیخ احسائی، و اصول دین

استاد گرانقدرم حضرت آیت الله حاج میرزا عبد الرسول احقاقی اعلی الله مقامه الشریف در کتاب حقایق شیعیان، حقایق را ذکر فرموده که تیمنا آن‌ها را در این جا ذکر می‌کنم، چون نگفتن و نوشتن مانند این است که خورشید غروب کند و شب پره‌ها میدان را برای خود خالی ببینند و برای مکیدن خون حیوانات گوناگون به پرواز درآیند و بعضی‌ها هر چه به ذهن جامدشان می‌رسد یا هر چه در نوشته‌های مخاصمان دیده‌اند بدون تحقیق و بررسی و بی آن که به نوشته‌های شیخ احسائی زید مقامه السامی، مراجعه کنند به او نسبت دهند و افتراهای گذشتگان را

تکرار کنند. البتہ لازم است بگویم بعضی ہم در عین دیدن، باز کور می شوند و آن چه در ذهنشان از قبل رسوب شده همان را بر زبان و قلم جاری می کنند من در این رابطه تجربه کرده ام و آن چه نوشتم عین واقع است، حال از قلم استادم بهره می برم و شما را با آن حقایق می گذارم تا خود داوری فرمایید:

عدل و معاد جسمانی:

گفته اند که : شیخ احسائی **عدل و معاد را جزء اصول دین نمی داند!** در صورتی که آن مرحوم مانند همه ی علمای شیعه ی اثنی عشری اصول دین و مذهب را پنج می داند، نخستین رساله ی او در جلد اول جوامع الکلم، کتاب **حیوة النفس** است که بعد از **بسم الله ... و الحمد لله ...** و صلوات بر محمد و آل محمد، چنین آغاز می شود:

(بنده ی مسکین احمد بن زین الدین احسائی چنین می گوید: بعضی از برادران که اطاعتشان بر من واجب بود از من خواهش کرد برایشان رساله ای بنویسم در باره ی بعضی چیزهایی که بر اهل تکلیف واجب است از شناخت اصول دین یعنی توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و آن چه به آن ها مربوط می شود...).

او این رساله را در یک مقدمه و یک خاتمه و پنج بخش تالیف کرده و هر بخش را به یک اصل اختصاص داده است: بخش اول توحید، بخش دوم **عدل**، بخش سوم نبوت، بخش چهارم امامت و بخش پنجم معاد جسمانی.

در آغاز بخش دوم می نویسد: (الباب الثانی فی الاصل الثانی...بخش دوم در اصل دوم است و آن عدل است و آن عبارت است از: افعال عمومی خدای تعالی در رابطه با اهل تکلیف در دنیا از امرها و نهی ها و در سرای آخرت از پاداش و مجازات...).

و در رابطه با معاد عین عبارت شیخ این است: (الباب الخامس فی المعاد . يجب ان يعتقد المكلف وجود المعاد یعنی عود الارواح الی الاجساد...بخش پنجم در معاد است. بر مکلف واجب است اعتقاد داشته باشد به این که "در روز قیامت" جان ها بر بدن ها بر می گردند...).

با این عبارت های صریح چگونه یک مسلمان به خود اجازه می دهد ادعاء کند که شیخ احسائی، عدل و معاد را جزء اصول دین نمی داند؟ اگر ناخلفی خود را به شیخ نسبت داد و عقیده ی فاسدی ابراز داشت آیا شیخ مقصر است؟ در این صورت صحیح است خطاهای ابو حنیفه را که طبق بعضی نوشته ها چند صباحی شاگردی امام صادق علیه السلام را کرده به آن امام معصوم نسبت داد؟ شیخ و شاگردان واقعی او همه در کتاب ها و بعضی در اول رساله های عملیه ی خود اصول عقاید خود را در همین پنج اصل به صورت مشروح بیان کرده اند و در عقیده و عمل تفاوتی با علمای سلف و خلف شیعیان ندارند، نسبت دادن این عقیده ی نادرست به شیخ و طرفداران واقعی او اعم از شاگردان و غیرهم یا از روی جهل است یا ناشی از غرض و عناد، "یا به صرف تقلید از نوشته های دیگران و بدون بررسی کتاب ها و نوشته های خود ایشان" و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون .

امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف و شیخ احسائی:

مرحوم شیخ احسائی حضرت مهدی علیہ السلام را غایب و زنده می داند و کلمات او در جاهای متعدد به این معنی صراحت دارد از جمله در شرح الزیاره در شرح (تولیت آخرکم بما تولیت به اولکم...) می فرماید:

(یعنی ایمان آورده ام به وجود آخرین امام شما عجل الله فرجه و سهل مخرجه و بقای او و این که زنده است و قبل از مرگش ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدل و داد خواهد ساخت...). و از همه روشنتر بیانات اوست در باب چهارم حیوة النفس که می فرماید:

(واجب است اعتقاد به این که حضرت قائم منتظر علیہ السلام زنده و موجود است اما نزد طائفه ی امامیه به جهت اجماع این فرقه ی محقه بر این که آن مولی حی و موجود است تا زمانی که به اذن خدای عز وجل زمین را از عدل و داد پر کند چنان که با ظلم و جور پر شده است...، چون اجماع شیعیان حجت است چون کاشف از قول امام است...).

آیا خدای تعالی چگونه راضی می شود از کسی که با این گفته ی صریح به شیخ و طرفدارانش تهمت بزند که: شیخ احسائی و تابعان حقیقی او امام غایب را مرده می دانند و بگویند که شیخ احسائی می گوید: امام به عالم هورقلیا رفته و این سخن را به زنده نبودن امام تفسیر کنند؟

شیخ احسائی و طریقه ی اصولی و اخباری:

طریقه ی مرحوم شیخ احسائی در استنباط احکام فرعی و مسائل شرعی بر طبق علمای اصول است و عموم شاگردان و طرفداران واقعی او نیز همگی مشرب اصولی دارند. هر کس بگوید که شیخ و طرفداران واقعی وی اخباری بوده اند اشتباه کرده و یا بهتان گفته است. طرز استدلال وی در رساله های عملیه و غیرها اصولی بودن او را ثابت می کند حقیر یکی از جواب های مسائل آن مرحوم را که حاوی تمام نکات این رساله است در این باب نقل می کنم، تا مطالعه کنندگان محترم معلوماتشان تجدید شود، و بر خلاف شنیده هایشان مطلب تازه ای بشنوند: مرحوم احسائی در جلد دوم جوامع الکلم ص ۹۳ در جواب سؤالات ملا فتحعلی خان می فرماید: (قال سلمه الله تعالی، چه می فرماید سلطان علماء در اجتهاد ظنیه و امارات عقلیه و استنباطات استحسانیه و واجب بودن عمل به قول مجتهد حی و بطلان فتاوی مردگان؟

جواب: مراد علماء رضوان الله علیهم از اجتهادات ظنیه آن است که عالم، فارغ و محض می کند وقت و استطاعت خود را در تحصیل ظن به یک حکم شرعی، یعنی دلیل هائی که ممکن است از آن استنباط حکم شود چهار است: کتاب، سنت، دلیل عقل، اجماع. اما کتاب "قرآن" اگر چه متن و صدور آن قطعی است برای این که متواتر است و احتمال شک و تردید ندارد. اما دلالت آن بر حکم قطعی نیست بلکه احتمالات زیادی دارد، زیرا محتوی است بر نص و محکم و مجمل و ماول و متشابه و ناسخ و و منسوخ و عام و خاص و مطلق و مقید و مبهم و مسکوت عنه.

و اما سنت پس متن و دلالت آن هر دو ظنی است.

و اما دلیل عقل بدون استناد بر ادله ی دیگر دلیل نمی شود مگر در شاذی از مسائل به علت برخی اسبابی که ذکر آن به طول می انجامد. و با وجود استناد عقل به دلیل های دیگر حجت خواهد بود اعم از این که قطعی باشد یا ظنی، و معنی استناد عقل به سوی ادله آن است که نظر می کند در کتاب و سنت استنباط می نماید از منطوق و مفهوم آن ضوابط و قواعدی که برای استنباط احکام شرعیه آلت می گردد.

و اما اجماع اگر چه قطعی الدلاله است چنان که در رساله اجماعیه ی خود بیان نموده... تا این که بعد از سخنی طولانی می فرماید:

(...مجتهد اخباری، ممکن نیست در اغلب احکام از طریق ظن خارج گردد و دعوی قطع در هر مساله باطل است چگونه باطل نباشد در صورتی که دو اخباری از حیث وجوب و حرمت در یک مساله اختلاف می کنند و هر کدام از ایشان قطعی بودن دلیل خود را ادعاء می نمایند که حکم او مطابق با واقع است.

آیا نه این است که به تصویب قائل می شود و حکم الله را متعدد می داند در صورتی که این عقیده مذهب اهل خلاف است و اختلاف آنان در مسائل از شمار افزون می باشد. از جمله شیخ حسین بن عصفور رحمت خدا بر او باد جهر کردن تسبیحات اربعه را در رکعت های سوم و چهارم واجب و خوردن پوست حلال گوشت را حرام می داند و مدعی قطع هم هست. و عموی او شیخ یوسف صاحب حدائق رحمت الله علیه، اخفات در تسبیحات اربعه را در همان رکعت ها واجب و خوردن پوست حلال گوشت را حلال می گوید و نیز ادعای قطع دارد.

در این صورت آیا کدام با حکم الله واقعی موافق است که

متعدد نمی شود؟ پس اگر هر کدام از ایشان به حکم الله واقعی رسیده چنان که ادعای جماعت اخباری ها نیز همین است پس حکم الله واحد واقعی متعدد شده و اگر نه غیر از این است بلکه آن ظن و گمان را علم جازم نام نهاده اند ضرری ندارد و در اصطلاح باکی نیست، و قول سائل سلمه الله تعالی "الاجتهادات الظنیه و الامارات القطعیه" در این کلام تعریض است به طریق اهل اجتهاد و معنی آن چنان است که قبلا اشاره کردیم که بذل مجهود و استفراغ وسع است در حکم از ادله ی شرعیه.

ولی به علت اختلاف آیات و روایات و اختلاف افهام در مدارک آن، چون قطع نمودن به این که به حکم واقعی رسیده مشکل است. لذا نظر کردند به پست ترین آن دو مقدمه که ظن باشد و گفتند: اجتهاد به دست آوردن ظن است به حکم شرعی اگر چه در برخی مسائل قطع و جزم هم حاصل می شود و قول سائل سلمه الله تعالی: "الاستنباطات الاستحسانیه" این قول هیچ یک از علمای شیعه نیست بلکه عقیده ی اهل قیاسات است و نسبت آن به علماء فقط از راه جهل است به طریقه ی ایشان، زیرا هر کس چیزی را نداند انکار خواهد نمود. پس علمای شیعه از آن قول منزّه هستند...). باز می فرماید: (جواز تقلید مردگان قول شیعه نیست...).

شیخ احسائی، و حکماء و فلاسفه:

مرحوم شیخ احسائی فلسفه یونان و حکمت را که اتکای ایشان فقط به عقل و قیاسات بشری است نپسندیده و در احکام مبدء و معاد و فروع اصول به اصطلاح قرآن و اخبار صحبت نموده و محکّمات کتاب و سنت را پایه ی حکمت خویش قرار

داده است. چنان که در اوائل کتاب شرح فوائد می فرماید:

آنان یعنی «حکماء و علماء» تحقیقات علوم خویش را از یکدیگر اخذ می نمایند و من نمی روم از راهی که آنان رفته اند...

عرض می کنم: مقصود شیخ از حکماء و علماء، همانا فلاسفه و علمای حکمت و فلسفه است. یعنی حکماء و فیلسوفان عمده مطالب و اصطلاحات و تحقیقات حکمت و فلسفه را از یکدیگر اخذ نموده اند. **ارسطو از افلاطون، ابن سینا از فارابی، مرحوم فیض از ملاصدرا و هکذا...** و اگر چه ضمناً برای خود رأی و اجتهاد و روش خاصی دارند اما این راه در معرفت مبدء و معاد و رسیدن به ناموس خلقت بس خطرناک است زیرا که عقول بشر کوچکتر از آن است که بتواند بالاستقلال به حقایق ایجاد برسد و به خودی خود به اسرار خلقت وارد شود. لذا از طریق آنان نرفته و از ایشان نگرفته ام بلکه به شارع سلطانی و صراط مستقیم قدم نهاده ام و از ابواب حکمت الهیه و مظاهر معارف ربانیه و معادن علوم حقیقیه یعنی حضرات معصومین اطهار علیهم السلام تبعیت نموده ام که راه نجات و طریق سلامت در این شاهراه است. و هر کس معصوم را تبعیت نماید گمراه نگردد و حتماً از خطا و خطر نجات یابد. و بعد از جمله‌ی مذکور در شرح فوائد می فرماید: از لحاظ این که من تابع معصوم هستم به کلمات من خطا راه نیابد...

در این قسمت نیز عده‌ای که خود را به شیخ و سید نسبت داده اند و همه‌ی اختلافات واقعاً از ناحیه‌ی آنان محکم گشته است از این جمله متشابه مرحوم شیخ سوء استفاده نموده می گویند:

صریح کلام شیخ این است که از راهی که این علماء رفته‌اند من نرفته‌ام و کلمه‌ی علماء را از جانب خود به استنباط غلط و مغرضانه خویش به مجتهدین و علماء اصولیین و پیشوایان مقدس اثنا عشریه و طایفه‌ی مخطئه تفسیر نموده‌اند. و در تمام نوشته‌های خودشان، این جمله متشابه را وسیله تشکیکات خود قرار داده‌اند و مرحوم شیخ را بد نام کرده و مرام پاک آن بزرگوار را معکوس نشان داده‌اند. تا از آب گل آلود ماهی صید کنند و در ادعای فاسد خویش که نفی علماء اصولیین و مراجع مقدس تشیع و اثبات ناطق واحد و رکن رابع است شریک جرمی برای خود بتراشند ولی هیئات که کلمات متین حضرت شیخ بزرگوار قابل سوء استفاده نیست و با این سفسطه‌ها کلام حق را نمی‌توان جامه‌ی باطل پوشانید.

جهت تحقیق مطلب لازم است در این زمینه مختصر بیانی محضر خوانندگان محترم تقدیم کنم تا سیه روی شود هر که در او غش باشد. و حقیقت امر بر همه واضح گردد. بدیهی است هر مؤلف و مصنفی که در کتاب خود نامی از علماء می‌برد و نفی و اثبات می‌کند مقصودش علمای همان علم است که موضوع آن کتاب یا آن مبحث می‌باشد. مثلاً هرگاه مرحوم شیخ بهاء در صمدیه و یا ابن مالک در الفیه، اسمی از علماء ببرد حتماً مقصودش علمای نحو و صرف خواهد بود مانند سیبویه و همدوشان او، و هرگاه در منطق و علم کلام اسمی از عالم برده شود مقصود از او عالم فن منطق و علم کلام است و هم چنین در کتب فقهیه. فقهاء و علمای فقه. و در کتاب‌های حکمت و فلسفه. حکماء و فلاسفه منظور می‌باشند. بنا براین مرحوم شیخ احسائی در کتاب شرح فوائد که یک مجموعه‌ی حکمت و فلسفه است مقصودش از علماء همان حکماء و فلاسفه می‌باشد که خود او نیز قبلاً صریحاً اعلام فرموده است. و در این کتاب با علمای اصول و مجتهدین ابداً بحثی ندارد و عقیده‌ی وی در

فقہ و اصول استنباط احکام شرعیہ در رسائل عملیہ و مسائل فقہیہ واضح و روشن است و چنان کہ در مبحث «اصولی و اخباری» گذشت آن بزرگوار عیناً اصولی و متشرع و از مخطئه و از جملہ علمائی است کہ احکام را غالباً ظنی می دانند. و جملہی مذکور در شرح فوائد بہ فروع و فروع اصول و احکام شرعیہی فرعیہ مربوط نیست بلکہ فقط بہ فروع اصول راجع است چنان کہ حضرت سید امجد مرحوم سید کاظم رشتی اعلیٰ اللہ مقامہ در کتاب دلیل المتحیرین می نویسد:

کہ شیخ احسائی تنها در فروع اصول، نظر و استنباط خاصی دارد لا غیر... و در نتیجہ معلوم شد کسانی کہ برای اثبات ادعای خود بہ این جملہ در ہمہ جا تشبث نموده اند. یا غرض شخصی داشته اند و یا ان شاء اللہ بی سواد و بی خبر از موارد بودہ و با عقاید و مصنفات حضرت شیخ بزرگوار و سید جلیل القدر آشنائی نداشته اند.

شیخ احسائی، و رکن رابع:

مرحوم شیخ نہ خود را رکن رابع می داند و نہ بہ رکن رابع عقیدہ دارد. یعنی شیخ خود را واحد ناطق نمی داند و واحد ناطق را جدا نفی می فرماید. ہمین جا قول می دہم ہرگاہ ہمہی مدعیان با تمام قوای خود در کمال دقت ہمہ کتب و تصنیفات مرحوم شیخ احسائی را ورق بہ ورق و سطر بہ سطر و کلمہ بہ کلمہ مطالعہ نمایند. یک جملہ و یک کلام، نہ تصریحاً و نہ تلویحاً برای اثبات مدعای بی اصل خود پیدا نخواہند کرد. و در واقع ساحت مقدس حضرت شیخ بزرگوار از این عقیدہی فاسد و از این بہتان بزرگ منزہ و میرا است. و آن مرحوم بعد از غیبت صغرای امام غائب عجل اللہ فرجہ و پس از نواب اربعہ

و غیبت کبری نیابت خاصه را الحاد و زندقه می‌داند.

آری بعضی از اشخاص که چند صباحی در حوزه‌ی علمیه مرحوم سید کاظم رشتی اعلی‌الله مقامه حاضر شده‌اند و در عین حال عقایدی برخلاف طریقه‌ی آن بزرگوار و سایر علمای اثنا عشریه ابراز داشته‌اند. و این ادعا را کرده‌اند داعیه رکن رابع و واحد ناطق نیز از جانب آن‌ها است که البته روح مقدس مرحوم شیخ و سید و شاگردان ارشد ایشان از این ادعای باطل بیزار است.

مراد از رکن رابع چیست؟

عده‌ی فوق‌الذکر راجع به اصول‌الدین برخلاف روش مرحوم شیخ و سید و اجماع فرقه‌ی ناجیه‌ی اثنا عشریه عقیده‌ی جدیدی ابراز داشته‌اند و از اصول پنج‌گانه‌ی اسلام یعنی توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد به سه رکن قائل شده‌اند.

رکن اول توحید رکن دوم نبوت رکن سوم امامت. و از خود رکن دیگری که اطاعت از شیعه‌ی کامل است بر آن افزوده و آن را رکن رابع نامیده‌اند. ایشان می‌گویند: که بر هر فرد مکلف واجب و لازم است که اعتقاد رساند بر این که به غیر از حضرت صاحب‌العصر «عج» در هر عصر و زمانی وجود یک فرد دیگری به نام ناطق واحد لازم و ضروری است. که این شخص بلا واسطه با امام عصر ارتباط دارد و واسطه‌ی ایصال فیوضات کونیه و شرعیه است. و عالم به تمام علوم و متصرف در کون و امکان و مرجع و پیشوای تمام مخلوقات است در جمیع مراتب، و هیچ یک از علماء و مجتهدین در مقابل این ناطق واحد و شیعه کامل و رکن رابع حق ادعای استقلال و اجتهاد ندارد و تمامی آنان باید طوق قیادت و اطاعت او را به گردن بیاویزند

و مردم را به سوی آن فرد معین دلالت کنند، و تمام مکلفین باید در حال حیات او را بشناسند و اگر بمیرند و او را نشناسند مرده آن‌ها مرده‌ی جاهلیت و کفر و نفاق است و این ناطق واحد خیالی را در کتب خود به اسماء عدیده نامیده‌اند مانند: ناطق، امام، نائب خاص، شیخ، سلطان، حاکم، امام ناطق، وزیر، نائب کلی، رب، مؤسس الاساس، مقنن القانون، الرحمن، الاله، شهید، نذیر، باب، رکن، قطب، سلطان دنیا و آخرت، حجة کلیه. و تمام کتب و رسائل آنان از جمله کتاب برهان قاطع و رساله‌ی اسحاقیه و رساله‌ی جواب از سئوالات شیخ حسین مزیدی و کتاب ارشاد العوام و مخصوصاً جلد چهارم آن از این ترهات پر است و چون در این مختصر بیش از این مجال بحث و نقل کلام نیست خوانندگان محترم را جهت کسب اطلاعات بیشتر و مطالعه عین عبارات ایشان و رد و ابطال آن عقاید فاسد به کتاب احقاق الحق^۱ تألیف حضرت آیه الله العلامه مولانا المرحوم الحاج میرزا موسی آقا احقاقی اعلی الله مقامه. مراجعه می‌دهم.

ولی به طور اجمال، این دسته در اثبات مرام خود این روایت را بزرگترین دست آویز خویش قرار می‌دهند در حدیث آمده است « لکل زمان ناطق و صامت » می‌گویند در هر زمان باید ناطق و صامتی باشد، و این زمان ما که زمان غیبت امام است، امام غایب صامت است، و یک نفر هم ناطق و حاکم واحد واجب و ضرور است. اما:

خوشبختانه مرحوم شیخ احسائی اولین کسی است که به بهترین وجهی این عقیده فاسد و رأی کاسد را رد فرموده است.

مرحوم شیخ در رساله صالحیه^۲ در جواب سائل راجع به این حدیث می‌فرماید: « این حکم مختص است بما عدا الطرفین »:

۱- این کتاب به فارسی ترجمه و در دو جلد انتشار یافته است.

۲- جوامع الکلم ج ۱۸ / ۴۲۱ و تراث شیخ ج ۱۲ و ۴۴۳/۳۵.

یعنی این حکم عمومیت ندارد و در اول زمان و آخر زمان نبوده و نیست. چنان که در زمان آدم «ع» تا زمان شیث هبة الله ناطق تنها آدم بود اما صامتی در میانه نبود. در زمان غیبت کبرای امام غایب هم امام فقط اوست و جز او ناطق و صامتی نیست چون که بر سبیل قواعد حکمت همیشه اختتام بر طبق افتتاح است آخر زمان هم بر طبق اول زمان است. و در زمان غیبت همین فقهاء و مجتهدین عظام از طرف آن امام ادای وظایف شرعیه و احکام الهیه می نمایند. خوانندگان محترم در این جا تصدیق می فرمایند که مرحوم شیخ احسائی اعلی الله مقامه گذشته از این که به رکن رابع و واحد ناطق عقیده ندارد بلکه با دلائلی محکم و براهینی قوی این داعیه فاسد را رد فرموده است و علاوه در کتب و تألیفات خویش قائلین به این عقیده‌ی باطل را ملحد شمرده و در حقیقت اساس و بنیان رکنیت و بابیت را خراب و منهدم ساخته است.

با این تفصیل خارج از انصاف و ایمان است که این عقیده‌ی فاسد را که بر علیه عقیده‌ی اثنا عشریه و اجماع علمای تشیع می باشد به حضرت شیخ بزرگوار اعلی الله مقامه که خود رد کننده‌ی آن است نسبت داد و آن مرد پاک را به چیزی که روحش از آن بیزار و متنفر است متهم ساخت. ان هذا الا زور و بهتان عظیم.^۱

عداوت بابیه و بهائیه

با شیخ احسائی و طرفداران حقیقی او:

پس از مرحوم شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی فرقه‌ی جدیدی به نام فرقه‌ی بابیه در ایران تشکیل یافت که اعتقادات

۱- این جمله اقتباس و تلفیقی است از آیات کریمه‌ی قرآن.

این فرقه به طور کلی با تمام عقاید اثنا عشریه مخالف است و چون اکثر مطالعه کنندگان محترم از عقاید فاسد این فرقه‌ی ضاله خبر دارند از شرح عقایدشان در این مختصر صرف نظر می‌کنیم.

ولی نکته‌ای که قابل بحث و تحقیق است، این است که بعضی از بی‌اطلاعیان که با تاریخچه مرحوم شیخ احسائی و شاگردان حقیقی ایشان ممارستی ندارند فرقه بابیه را هم به آن بزرگوار نسبت می‌دهند و چنین استدلال می‌کنند که چون علی محمد باب از شاگردان سید کاظم رشتی بوده این ادعاها را از او الهام گرفته و در حقیقت منشاء این عقیده‌های باطل را از مرحوم شیخ و سید می‌دانند. در صورتی که اگر کمی بصیرت و اندکی انصاف داشته باشند خواهند دید که گذشته از این که ما بین شیخ و تابعین حقیقی او با باب و بهاء مناسبتی نیست بلکه اولین کسانی که این فرقه ضاله را رد نموده‌اند و حکم به قتل آنان داده‌اند همانا تابعین رشید و پاک مرحوم شیخ و سید بوده‌اند و این مردان پاک هر یک در عصر و حوزه تبلیغی خویش کتبا و شفاهاً بر علیه ادعاهای باطل بابیه و بهائیه قلم فرسائی و تبلیغ نموده‌اند.

ما انکار نمی‌کنیم که پیشرو بابیه علی محمد باب چند صباحی به حوزه‌ی علمیه مرحوم سید حاضر شده است ولی مگر در قانون عقل و شرع اگر شاگرد یک ادعای باطل و فاسدی کرد باید آن را از استاد دانست و مگر می‌توان گناه و خطای شاگردان را برای استاد ثابت نمود، ای بسا افرادی از شاگردان بلکه اولاد ائمه طاهرین راه باطل طی کرده‌اند و مرتد شده‌اند و امام علیه السلام هم آن‌ها را نفرین فرموده است همان طور اگر در حوزه علمیه بزرگ مرحوم سید یک یا دو نفر مدعی باطل و اشخاص فاسد یافت شود گناه مرحوم سید چیست؟ و اگر این یک دو نفر شاگرد ناخلف و شهرت طلب را از

عده‌ی شاگردان آن بزرگوار حذف کنیم خواهیم دید که بقیه‌ی شاگردان و تابعین آن حوزه‌ی مقدس از بزرگترین شخصیت‌ها و پاک‌ترین افراد تاریخ بوده‌اند و هر کدام چون سد محکمی در برابر باییت و رکنیت مبارزه کرده‌اند.^۱

بنا به شهادت تاریخ اولین کسی که ادعاهای باطل علی محمد باب را در یک مجلس علمی و قضاوت که بنا به امر ناصرالدین شاه قاجار تشکیل شده بود رد کرد و حکم به اعدام و قتل او داد.

مرحوم ملا محمد حجة الاسلام ممقانی اعلی الله مقامه و مرحوم حاج ملا محمود نظام العلماء بود که هر دو از شاگردان ارشد مرحوم شیخ احسائی بودند و به فتوا و امر ایشان علی محمد باب را در تبریز به دار مجازات و کیفر آویختند و نیز اولین کسی که این فرقه باطل را رد نمود حضرت علیین رتبت مرحوم میرزا محمد تقی حجة الاسلام متخلص به «نیر» اعلی الله مقامه بود که کتاب ناموس ناصری را در رد و بطلان بابیه و بهائیه نوشت و این دومین ضربتی بود که از طرف علمای این سلسله بر پیکر باطل بابیه و بهائیه وارد آمد.

و نیز مرحوم میرزا محمد تقی حجة الاسلام در کتاب صحیفة الأبرار شرح بسیار بلیغی در رد باییت و رکنیت نوشته است که الحق می‌توان گفت تا کنون چنین شرح منطقی و دقیقی در رد این داعیه‌های باطل انتشار نیافته است. و هکذا **مرحوم میرزا محمد حسین حجة الاسلام** فرزند ارشد مرحوم ملا محمد حجة الاسلام و شاگرد ارشد مرحوم سید کاظم رشتی اعلی الله مقامهم در کتاب علم المحجة بحث مفصلی راجع به فساد و بطلان فرقه‌ی بابیه و بهائیه و تبری و

۱- در کتاب اعلام مدرسة الشيخ الاحسائی، شرح حال مختصری از ۴۴ نفر از شاگردان حوزه‌ی مرحوم سید کاظم رشتی اعلی الله را در ۱۲۵ ص جمع آوری شده است.

انزجار طرفداران مرحوم شیخ و سید از آنان، نوشته است.

در کتاب اعلام مدرسه ...ص ۱۴۶ و در کتاب های دیگر مانند اعیان الشیعه ۲۳۳/۵ و ۳۶ و طبقات اعلام الشیعه ۳۴۲/۱ در شرح حال مرحوم میرزا حسن گوهر چنین آمده است: (وقتی داعیه ی سید علی محمد باب، موسس مذهب بابیه، وسیله ی شیخ علی بسطامی در حکومت نجیب پاشا به عراق رسید علمای نجف و کربلاء به درخواست نجیب پاشا برای مناظره با او در بغداد در مجلس حاکم حاضر شدند و مفتی بغداد هم حضور یافت و پس از مناظره با او همگی به کفر او فتوی دادند، سال ۱۲۶۰ هجری قمری). مرحوم میرزای گوهر یکی از شاگردان شیخ احسائی و سید کاظم رشتی است در همان صفحه می نویسد: (در ماه آب/اغسطس ۱۸۴۸ میلادی عرصه را به قره العین تنگ گرفت و او را از کربلاء بیرون کرد او به کاظمین رفت و مرحوم میرزای گوهر به بغداد رفت و از نجیب پاشا درخواست کرد او را از عراق بیرون کنند). در این باره به مستدرکات اعیان الشیعه ۲۴۲/۶ مراجعه فرمایید.

و اینها همگی دلیل روشن و واضحی بر تبری اصحاب مرحوم شیخ و سید از این فرقه ی باطل می باشد و هیچ دسته ای را چنین مدارک محکم و روشنی بر علیه این فرقه نیست و چون همیشه علماء و مبلغین این فرقه ی محقه رد آن بی دینان را کرده و بطلان و فساد آنها را ثابت فرموده اند لذا این سالوسان عداوتی شدید نسبت به حضرات شیخ و سید و اصحاب او دارند در این باب چند جمله ملحون و مغلوط و خارج از قواعد و اسلوب عربی درست کرده و آنها را به نام آیه در کتاب مذهبی خویش درج نموده و به وسیله ی آن آیات جعلی، اذنب و اتباع کالانعام خویش را، از مطالعه کتب حضرت شیخ بزرگوار و حضرت سید امجد و طرفداران آن دو منع شدید نموده اند.

و از آن جمله همین ترهات است که در کتاب بیان در معرفت اسم قدوس می گوید:

قل ان الاحمد و الكاظم و الفقها لن يقدرن ان يفهموا او يتحملوا بسر التوحيد بافعالهم و كينوناتهم اذ هم ليسوا اهل التوحيد و ما هم عند الله بعالمين و باز می گوید:

يا اهل الذكر و البيان قد حرم عليكم اليوم بمثل ما حرمانا النظر الى اساطير الاحمد و الكاظم و الفقهاء و القعود و الجلوس مع الذين اتبعوهم في الحكم لئلا يضلواكم فتكونوا اذا لمن الكافرين.

و ايضاً می گوید: و اعلموا يا اهل الفرقان و البيان انكم اليوم اعداء الذين اقتدوا بال احمد و كاظم و هم لكم عدو و ليس لكم في الارض منهم و لا لهم منكم اشد عداوة و القى بينكم و بينهم العداوة و الخشنة و هو الله ربكم الرحمن قد كان بكل شيء محيط و بما يعامل مع عباده عليماً حكيماً.

تا می گوید: فمن يخطر على قلبه سبع عشر عشر رأس خردل من حب هؤلاء فلنذيقنهم يوم القيمة من يظهره الله نار الجحيم تا آخر...

که همه از این قبیل مزخرفات است^{۱۱} و مقصود آن‌ها در جملات فوق از «احمد و کاظم» مرحوم شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی می‌باشد و مطالعه کننده‌ی محترم متوجه می‌شود که چگونه اتباع خود را از مطالعه‌ی کتاب‌های آن دو بزرگوار تحذیر کرده و مجالست و مباشرت را با تابعین آن دو مرد پاک تحریم نموده و شدت عداوت و دشمنی این دو فرقه متقابل را اعلام کرده است.

اکنون آیا با وجود این ردهائی که اتباع و طرفداران مرحوم شیخ و سید بر علیه بابیه و بهائیه نوشته‌اند و با این تحذیراتی که فرقه ضاله بابیه در کتب خود نسبت به اتباع آن دو مرد

۱- عین این جملات را حضرت علیین رتبت مرحوم میرزا محمد حسین حجة الاسلام رضوان الله علیه در کتاب علم المحجة در اثبات بیگانگی فرقه بابیه نقل فرموده‌اند.

پاک نگاشته‌اند. انصاف و وجدان چگونه اجازه می‌دهد که یک نفر نویسنده قلم برداشته و چنین تهمت بزرگی را بر دامن پاک مرحوم شیخ و طرفداران مقدس او وارد آورد و منشاء بایبه و بهائیه را از آن بزرگوار بداند؟ آیا این نویسنده در برابر میزان عدل الهی چه جواب خواهد داد؟ و عذاب این جنایت بزرگ را بر دوش خود چگونه حمل خواهد نمود؟ در این جا ثابت می‌شود که دشمنان و مخالفین مرحوم شیخ و سید تا چه حد بی‌انصاف و ظالم بوده‌اند و چه جنایات بزرگی را مرتکب شده‌اند و چه بهتان‌های عظیمی را به ساحت پاک و مقدس این رادمرد بزرگ وارد کرده‌اند و در حقیقت اوراق پاک تاریخ را با قلم جائرانه خود ننگین نموده و از خود اثر ناپاکی به یادگار گذاشته‌اند.

مطالعه کنندگان محترم پس از مطالعه این فصل و سایر فصول این مختصر باید متوجه شوند که تمام تهمتهائی که به این مرد بزرگ وارد آمده همگی از این قبیل است و روح مقدس مرحوم شیخ و سید از این افتراءات بی‌خبر است.

شیخ احسائی، و شریعت مقدس حضرت خاتم الانبیاء:

به عقیده‌ی مرحوم شیخ احسائی و شاگردان و تابعین واقعی او شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم ناسخ تمام شرایع و اکمل تمام ادیان و مذاهب است. این شریعت مقدسه حاوی کلیه اصول و فروع دین و جامع تمام نظام دنیا و مصالح آخرت و از جمیع جهات کامل و من جمیع الوجوه از هر گونه دخل و تصرف و حک و اصلاح بی‌نیاز و تمام قوانین و فرامینش چه در عبادات و چه در معاملات و چه در سیاسات و چه در حدود و چه در دیات در حد اعلای کمال است. و

تمام کلیات و جزئیاتش بدون استثناء از طرف حضرت خدای ذوالجلال نازل شده و تمام احکام و قوانین و اوامر و نواهی از جانب حضرت حکیم متعال صادر گشته است و احدی را از بشر قدرت علم و احاطه بر اسرار آن نیست و به جز حضرت رسول اکرم «ص» اوصیاء اثناعشر علیهم السلام کسی را قدرت درک رموز و خواص و مزایا و حکم آن شریعت کامله نیست مگر اینکه هرکس به قدر لیاقت و اندازه‌ی کفایت خود از آن ابواب ایمان و امناء الرحمن اخذ نماید.

و ایضاً به عقیده‌ی مرحوم شیخ و سید و تمام شاگردان حقیقی آنان این شریعت به تمامه من جانب الله است و از شرایع مختلفه و قوانین عرب و علم سیمیا و لیمیا و ریمیا و هیمیا تشکیل نیافته است.

ولی هستند اشخاصی که خود را به مرحوم شیخ و سید نسبت می‌دهند و در کتاب‌های خود از این گونه ترهات می‌نویسند و افکار عوام را نسبت به حضرت شیخ احسائی مغشوش می‌کنند این عده که در اکثر مسائل با مرحوم شیخ و سید و سایر علمای اثنای عشریه اختلاف تام دارند و از خود عقاید باطلی مانند نفی اجتهاد و تقلید و اثبات رکن رابع و ناطق واحد و کلی بودن امام و غیره اظهار کرده‌اند در این مسئله هم با علمای اسلام و تشیع مخالفت کرده و شریعت مقدسه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و اله را من جانب الله نمی‌دانند. بلکه به دشمنان اسلام تبعیت نموده و به خاور شناسان اروپا و سرجان ملکم انگلیسی تقلید کرده و می‌گویند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله مقداری از شریعت انبیاء سلف و مقداری هم از قوانین عرب و مقداری هم از علم سیمیا و لیمیا و ریمیا و هیمیا انتخاب کرد و آن‌ها را مخلوط نمود و یک شریعت تشکیل داد. و عین عبارت دومین ناطق واحد و رکن رابع اینان در کتابی که به «مصباح السالکین»

نامیده این طور است:

(مطلب اول در شریعت است: و این مطلب را مرتب کردیم به حدود و شریعت‌ها و در هر شریعتی مسئله‌ها است و بدان که شریعت سنت پیغمبر است (صلی الله علیه و آله) و آن بزرگوار حکیم و عالم بود به اجماع جمیع اهل عالم و مطلع بود بر جمیع ملت‌ها و مذہب‌ها و قاعده‌ها و ریاضت‌ها و شریعت او صلی الله علیه و آله جمع شده است از همه قانون‌های عالم از هر جائی هر چه را از عین حکمت بود انتخاب فرموده به زیاده از آنچه فرموده است از خارج پس پاره‌ی از شریعت آدم گرفت و قدری از شریعت نوح و بسیاری از اصول شریعت ابراهیم و قدری از شرع موسی و خضر و قدری از شریعت عیسی و قدری از قوانین عرب و از علم سیمیا و لیمیا و هیمیا و ریمیا اتخاذ فرموده و همه آن‌ها را با هم ترکیب فرموده چون شارعین مأمور بودند به اصلاح جهتی از جهات اناسی و تکمیل چیز خاصی چون همه را جمع فرمود تکمیل همه جهات می‌شود. «نقل از صفحہ ۹ کتاب مصباح السالکین».

البته این عقاید از عقایدی است که هیچ یک از علمای تشیع به آن قائل نشده‌اند و اشکالات زیادی دارد:

اولاً- شریعت مقدس حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) بنا به تصریح ائمه اطهار علیهم السلام بلکه بنا به نص صریح قرآن مجید همگی من جانب الله است. و حتی یک کلمه و یک نقطه از آن را پیغمبر اکرم از جانب خودش و خود سرانه اضافه نفرموده است بلکه هیچ بشری را امکان آن نیست که مثل آن را بیاورد. و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا. همه‌اش وحی و الهام و از جانب خدای ذو الجلال است.

نمی دانم که قائل به این عقیده حتی یک مرتبه هم قرآن کریم را با فکر و تدبر نخوانده است؟ البته اگر یک مرتبه قرآن مقدس را از روی عقل و تدبر می خواند و در آیات آن دقیق می شد هرگز به این اشتباهات نمی افتاد و خود را رسوای خاص و عام نمی کرد.

قرآن مقدس در این باب می فرماید: « و کذلک اوحینا الیک روحاً من امرنا » و در آیه دیگر می فرماید « و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی » و ایضاً می فرماید: « انه لقول رسول کریم و ما هو بقول شاعر قلیلاً ما تؤمنون. و لا بقول کاهن قلیلاً ما تذکرون. تنزیل من رب العالمین. و لو تقول علینا بعض الاقاولیل. لاخذنا منه بالیمین. ثم لقطعنا منه الوتین » هکذا می فرماید: « لیس لک من الامر شیئی » و آیات و اخبار متواتر و بی شمار دیگر که همگی مؤید این مطلب است.

مرحوم شیخ احسائی اعلی الله مقامه در کتاب شرح الزیارة « صفحه ۹۳ چاپ وقف » راجع به وحی بودن شریعت مقدس محمدی صلی الله علیه و آله. پس از تمهید مقدمه چنین می فرماید: و عین فرمایش آن بزرگوار ترجمه می شود:

(به درستی که هر کس خدا، و صفات، و آثار افعال او را شناخت، قطع می کند که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، رسول و برگزیده او است، و این ظاهر می شود بر کسی که آثار این مذهب مقدس را ظاهراً و باطناً از جهت سیرت و اوامر و نواهی آداب و اخلاق و شرعی که اهل بیت کرام و اتباع آنها بر آنند بدانند.

پس برای چنین شخصی قطع حاصل می شود به این که این «شرع مقدس» از حکمت ربانیه صادر شده است و ممکن نیست کسی را از مخلوقات نه از جهت عقولشان و نه از جهت خیالاتشان، و نه در حال خواب و نه در حال بیداری و نه به

سحر و نہ به کھانت و نہ به ریاضت و نہ به چیز دیگری کہ مثل آن را بیاورد مگر به وسیلہ وحی خاص، زیرا تمام امور شرعیہ مطابق حکمت جاری نمی‌شود مگر این کہ از طرف خدای متعال باشد...^۱ و نیز در سطر ۱۶ همان صفحہ می‌فرماید و عیناً ترجمہ می‌شود:

(و اگر صحیح باشد فرض عصمت و تأسیس احکام بدون وحی خاص، ہر آینہ واقع می‌شود در شریعت اموری کہ مخالف حکمت است. زیرا احاطہ بر جمیع اسرار وجود از لوازم عصمت نیست، پس بنا بر این لازم می‌آید کہ در شریعت اموری مخالف حکمت حاصل شود. مگر این کہ مقترن بہ وحی خاص از جانب علام الغیوب باشد. و چون می‌بینیم کہ ہر چہ پیغمبر اکرم تأسیس و تشریح فرمودہ ہمگی مطابق کمال حکمت و صواب است ظاہراً و باطناً بہ اندازہ‌ای کہ مخلوقات عاجزاند از وصول بہ آن قطع می‌کنیم کہ این شریعت بہ وسیلہ وحی خاص است).^۲

از کلمات فوق ثابت می‌شود کہ حضرت شیخ احسائی ہم طبق عقیدہ حقہ اثنی عشریہ و اجماع مسلمین، شریعت مقدسہ را از وحی خاص و از جانب اللہ می‌داند و در این جا باید متوجہ اختلاف فاحش و بینونت کامل ما بین این دو کلام شویم تا بیگانگی این افراد بی‌اطلاع از مرحوم شیخ احسائی ثابت شود.

این بیگانگان می‌گویند کہ شرع مقدس را حضرت ختمی مرتبت از جانب خود جعل کردہ و از سایر شرایع انتخاب و تلفیق نمودہ است.

و حضرت شیخ احسائی می‌فرماید کہ شرع مقدس ہمہ‌اش

۱ - در شرح و اشہد ان محمدنا عبدہ المنتجب و رسولہ المرتضی. چاپ موسسۃ الاحقاقی ضمن تراث الشیخ الاوحد. ج ۲ ص ۲۹۸

۲ - ص ۳۰۰ همان جلد ۲ کہ در بالا اشارہ شد.

از جانب خدا است و به وسیله وحی خاص نازل گشته است و حضرت رسول اکرم «ص» کوچکترین تصرفی در آن نفرموده است «ان هو الا وحی یوحی» فاعتبروا یا اولی الابصار.

ثانیاً قائل به این عقیده فاسد از کثرت بی‌اطلاعی جهت جناب خضر شریعتی ثابت نموده در صورتی که به اتفاق جمیع مسلمین، برای نوع انسان زیاده از شش شریعت نیامده و جناب خضر هم داخل در آنان نیست و به علاوه نبوت جناب خضر مشکوک فیه و مورد خلاف است تا چه رسد به این که صاحب شریعت مستقله باشد. چنان که مرحوم سید کاظم رشتی هم در کتاب مجموعه الرسائل جلد اول تصریح فرموده که جناب خضر فقط عبد صالحی بود.

ثالثاً آیا این شخص به شرایع سلف محیط بوده؟ تا بداند که حضرت خاتم الانبیاء کدام حکم را از کدام شریعت اخذ فرموده و کدام قانون را از آن شرایع برداشته است؟

رابعاً علم سیمیا و لیمیا و هیمیا و ریمیا را چه مناسبت با دین؟ شریعت خداوندی کجا و علم سیمیا و ریمیا که جادوگری و شعبده بازیست کجا؟

آیا این علوم یک عده علوم ریاضی و اجنبی از دین نیست؟

آیا اثری از این علوم در دین اسلام پیدا می‌شود؟

اگر کتب فقه را از کتاب طهارت تا آخر دیات و یا کتب حکمت و اخلاق را و یا کتب تفاسیر را از اول تا آخر ورق به ورق بگردیم نامی هم از آن علوم در آنها پیدا نخواهیم کرد.

و حتی یک نفر مسلمان هم خبری از این علوم ندارد و اکثر مسلمانان نام آنها را هم نشنیده‌اند. در صورتی که اگر این علوم جزء شریعت مقدسه بود بر هر ملکف واجب بود که

آن‌ها را بشناسد و بداند و به آن‌ها در مواقع لزوم عمل کند.

شیخ احسائی، و کلی بودن امام علیه السلام:

همان عده‌ای که خود را به مرحوم شیخ احسائی نسبت می‌دهند و خویش را از شاگردان مرحوم سید کاظم رشتی معرفی می‌کنند. در خصوص وجود امام علیه السلام نیز برخلاف شیعیان حرف تازه‌ای دارند و می‌گویند این امام و پیغمبر که مردم او را می‌دیدند در واقع امام و پیغمبر نبود بلکه مظهر تجلی ایشان بود. یعنی این علی بن ابی طالب یک مجسمه سیاری بود که به اشراق علی بن ابی طالب کلی و امام ماورای اجسام! روی زمین حرکت می‌کرد و امام یک وجود کلی است که این عرصه مجاز برای او کوچک است و ظرف او نتواند شد و بدن امام همه‌اش عرض است و این جسدی که در بین ما است امام نیست و امام صحبت می‌کند با ما از ورای این جسد، و عین عبارت آن‌ها در برخی از مؤلفاتشان اینست «و این که تو می‌بینی جسدی است از اجساد، نهایت اشرف اجساد است و امام از ماورای این جسد سخن می‌گوید پس تو از زبان گوشتی می‌شنوی و با شخص معلوم می‌نشینی و بر می‌خیزی و این غیر از امام است» بنا بر این قول، این وجود شخصی العیاذ بالله امام و پیغمبر نبوده است.

ولی کافه علمای شیعه اثنا عشریه و من جمله مرحوم شیخ احسائی و شاگردان و طرفداران واقعی او پیغمبر و امام را شخصی می‌دانند.

و همین وجود ظاهری عینی را امام می‌خوانند. و صریح فرمایش حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین «ع» است

که: ظاهری امامة و باطنی غیب منیع لا یدرک، یعنی این جسد ظاهری و بدن عینی من امامت است و اما باطن من قابل ادراک و تصور نیست.

پس آنچه که شیعیان از فضائل و مناقب در باره‌ی امام از احادیث و اخبار ذکر می‌کنند و نشر می‌دهند و به مقام امامت راجع است راجع به همین بدن مبارکه ظاهری است.

و امام نیز به گفته‌ی خود امام همین وجود شخصی ظاهری است و اما باطن امام را که حقیقت مقدسه ایشان باشد البته جز خدای متعال و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کسی نمی‌شناسد.

چنان که حضرت خاتم الانبیاء «ع» می‌فرماید: یا علی لا یعرفک الا الله و انا. یعنی حقیقت مقدسه تو را که مقام غیب منیع است کسی جز خدای متعال و من، شخص دیگری نمی‌شناسد.

اما هرچه از مقامات و فضائل و مناقب هست فقط در این وجود ظاهری است و جای دیگر چیز دیگری نیست چنان که جبرئیل که در هیکل بشری و صورت دحیه کلبی محضر مبارک حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌رسید در همان حال حاوی کلیه مراتب باطنی خود بود و جای دیگر از خود چیزی باقی نگذاشته بود.

اگر همین عالم کون را ملاحظه بنمائیم می‌بینیم که آنچه مشاهده می‌شود اجسام است تا می‌رسد به محدد الجهات که به اصطلاح قرآن عرش نامیده می‌شود و این عرش منتهای عالم اجسام است و ماورای آن جسمی نیست و آنچه از عوالم معنویه در این جهان تکوینی موجود است همه‌اش در همین محیط جسمانی است. عالم عقول و ارواح و نفوس و طبایع و مواد و عالم مثال تماماً در ضمن همین عالم است نه این که

ماورای عرش و ما فوق العرش فضائی باشد و عوالمی باشد.
و ہر گاہ پگوئیم ماورای عرش و ما فوق العرش یعنی رتباً و
معناً و باطناً نہ در ظاہر و صورت فافہم..

و ہمین طور است پیغمبر و امام و جبرئیل و ملائکہ مقربین،
این است عقیدہ قرآن و احادیث و علمای شیعہ و مذهب امام
جعفر صادق علیہ السلام پس همان طوری کہ عالم اکبر
ظاہرش جسم و باطنش ہم آن عوالم معنویہ است.

عالم اصغر یعنی وجود انسانی نیز همان طور است ظاہرش
جسدانی است و تمام عوالم عقل و روح و نفس و غیرہ در باطن
و معنی ہمین جسد منطوی است.

با این تفصیل، دیگر کلی بودن امام و این کہ این جسد
ظاہری مانند صندوقی است کہ امام حقیقی از ورای آن صحبت
می کند معنی ندارد و اشتباه بسیار بزرگی است و مرحوم شیخ
احسائی ہم مخالف با این عقیدہ است و امام علیہ السلام را بہ
این معنی کلی نمی داند.

آری در ہمہ مصنفات مرحوم شیخ احسائی در یک جا یک
لفظ کلی در خصوص امام دیدہ می شود کہ اشخاص بی سواد
کہ با لحن شیخ و اصطلاح او آشنا نیستند آن کلمہ را برای
اثبات مرام خویش شاهد می آورند. در صورتی کہ آن کلی بہ
کلی آنان مربوط نیست. « گر چه باشد در نوشتن شیر شیر »

مرحوم شیخ احسائی اعلیٰ اللہ مقامہ: در جلد دوم جوامع الکلم
صفحہ ۴۷ در خصوص علم موسی و خضر علیہما السلام، در
جواب سائل شرحی مرقوم می فرماید. قبلا علم را بر دو نوع
تقسیم می کند.

نوع اول راجع به وظایف مکلفین از اعمال و اعتقادات و آداب شرعیه و علم اخلاق و امثال آن‌ها.

نوع دوم راجع به احوال بدا و علل و آنچه به قضا و قدر تعلق دارد.

و بعد از آن می‌فرماید: حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام به علم اولی عالم و بر جمیع اهل زمان خود حجت بود و از آن جمله جناب خضر علیه السلام بود که احکام دین خود را از موسی اخذ می‌کرد. و خضر هم به بعضی از علم دوم عالم بود برای مصالحی که بر حسب مأموریت در عالم جاری نماید.

چون که احد ارکان اربعه است برای قطب که محل نظر الهی است و این قطب همان غوث در اصطلاح اهل تصوف اگر چه در احد اصطلاحین در مواضع بسیاری الحاد است. بنا به عقیده‌ای که می‌گویند همان غوثی که محل نظر الهی است در عالم گاه می‌شود که جزئی باشد. و این همان الحاد است که به آن اشاره نمودیم به جهت این که غوث نمی‌شود مگر معصوم، بلکه نمی‌شود مگر کلی فافهم. «تمام شد بیانات مرحوم شیخ»

عرض می‌کنم: در اصطلاح فنی دو نوع کلی داریم:

یک نوع آن، کلی در برابر شخصی است و نوع دیگر کلی در مقابل جزئی است. اما کلی در برابر شخصی همان کلی مدعیان کلی بودن وجود امام است که امام را شخصی نمی‌دانند چنان که بیان کردیم.

و موضوع این کلی و شخصی وجود تکوینی امام است. یعنی ببینیم آیا پیغمبر و امام همین شخص معلوم و معین بوده که مردم او را می‌دیدند و از او می‌شنیدند و یا اینکه نه پیغمبر

و امام یک مصداق دیگری داشته که آن را به عقیده‌ی این مدعیان جز کلی نمی‌توان نامید.

و اما نوع دوم، کلی در برابر جزئی است که موضوع بحث و تحقیق مرحوم شیخ احسائی می‌باشد و این کلی به معنی احاطه و جامعیت است و موضوع این کلی و جزئی مقامات امام است، این است که مرحوم شیخ آن را در برابر وظیفه و مقام جزئی خضر استعمال فرموده است.

شیخ می‌فرماید: امام و قطب عالم امکان که محل نظر الهی است و در اصطلاح اهل تصوف غوث نامیده می‌شود احاطه و مقام مظهریتش کلی است. یعنی من الدرہ الی الذرہ محیط بر عالم تکوین و جامع همه صفات و اسماء حسنی است. مالک شفاعت کلیه و مرتبه برزخیه کبری اوست و نام و وظیفه غوث را تنها آن وجود مقدس استحقاق دارد.

بنا بر این برخی از اهل تصوف که مرشدهای خویش را هم غوث می‌نامند و منظورشان شیخ وقت و قطب یک طایفه و یک شهر یعنی ملاذ و ملجاء یک شهر و یک طایفه و غوث جزئی اوست. صحیح نیست و این غوث جزئی نزد مرحوم شیخ احسائی الحاد است. و عقیده وی این است که غوث حتماً باید معصوم باشد و این مرشدها معصوم نیستند بلکه غوث باید کلی هم باشد نه جزئی.

پس این مرشدها غوث نتوانند بود.

بلکه در همه عوالم امکانیه غوث همان شخصی است که غوثیت او جامع و کلی است. و مقام او نسبت به مقام ارکان اربعه عیسی و ادریس و خضر و الیاس مقام غوث می‌باشد. مدبر کلیه افلاک هستی و عوالم امکانیه و نقطه‌ی دائره کلیه وجود است. وجود یگانه‌ای که در کل و علی‌الکل غوث می‌باشد. و قطبی که در همه‌ی عوالم محل نظر الهی است و آسیاب وجود

از غیب و شهود و موجود و مفقود به دور آن محور مقدس چرخ می‌زند.

پس به این معنی به کلی بودن و شخصی نبودن وجود نازنین امام علیه السلام مربوط نیست. بلکه همان خاتم الانبیاء و همان خاتم الاولیاء و الاوصیاء وجودشان شخصی است اما نبوت و ولایتشان کلی است و جزئی نیست و در نتیجه معلوم شد امام شخصی است اما امامت کلی است فافهم.

و مقصود این حکیم الهی را چنان که تفسیر نمودم تحویل بگیر و در علمی که آشنا نیستی هیچ وقت گفتگو مکن که اعتبارت در میان علماء ساقط می‌گردد.

و بالاخره موضوع بیانات مرحوم شیخ را هر کس با مختصر معرفت و انصاف مطالعه نماید در می‌یابد که به کلی آن مدعیان، ربط ندارد. در واقع قلت معرفت و عدم آشنائی به اصطلاح و لحن مصنف و یا اغراض شخصیه و هدف‌های نفسانی شخص را به دره‌های هولناک و راه‌های خطرناک پرتاب می‌کند و هرگاه واقعاً این مدعیان چنان که در کتب خود اقرار و اعتراف نموده‌اند به ناطق واحد معتقد باشند معنایش همان غوث جزئی خواهد بود که نزد مرحوم شیخ الحداد و انحراف است.

شیخ احسائی، و نام شیخی و کشفی:

مرحوم شیخ احسائی و طرفداران واقعی او از نام‌گذاری و تناوب به القاب و دوئیت بیزار و دامن پاک ایشان از فرقه بازی منزّه و مبرا است. هرگاه همه‌ی تألیفات فراوان ایشان را ملاحظه نمائید می‌بینید که این پاکان و بی‌گناهان نه خود را شیخی نامیده‌اند و نه راضی هستند که در برابر کلمه‌ی امامی و اصولی، ایشان را شیخی و کشفی نام نهند.

حضرت سید جلیل القدر مرحوم سید کاظم رشتی اعلیٰ اللہ مقامہ در کتاب دلیل المتحیرین خود صفحات ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، می فرماید کہ: « اسم شیخیه و کشفیہ را دشمنان و مخالفین شیخ بر اصحاب او گذارده اند چنان کہ جماعت عامہ و سنی‌ها شیعیان را روافض نامیدہ اند. بنا براین کسانی کہ خود را بہ مرحوم سید نسبت می دهند و رسماً خود را شیخی می نامند و این اسم را بر خود اعلام می کنند دشمن شیخ و سید هستند و برخلاف مرام مقدس ایشان کار می کنند و دوست نمی دارند کہ این اختلاف و دوئیت از بین شیعیان برداشته شود. و گویا از طرف مرکز خود موظف هستند کہ بین شیعیان آل محمد (صلی اللہ علیہ و آلہ) تفرقہ اندازند و بہ وسیلہی این نام گذاری‌های نامشروع مسلمانان را با یکدیگر دشمن کنند. کسانی کہ می خواهند طرفداران شیخ را از امامیہ و اثنا عشریہ جدا سازند بہ نفرین شیخ گرفتار هستند و زود است کہ عاقبت وخیم این ظلم و ستم و بہتان عظیم را مشاهده کنند. چنان کہ شیعیان نام رافضی را قبول نمودند. شاگردان ارشد و طرفداران حقیقی شیخ احسائی نیز مانند مرحوم سید کاظم رشتی و حجة الاسلام‌ها و ثقة الاسلام‌ها و غیر ہم اعلیٰ اللہ مقامہم این اسم را قبول نکرده اند. و در عین حال کہ بہ این اسم نامیدہ می شوند اعلام می کنند کہ نام گذاری از جانب ایشان نیست بلکہ از طرف مغرضین و مفسدین و جہال است. کسانی کہ میان شیعیان دوئیت و اختلاف می اندازند یا تنابز بہ القاب می کنند و یا آن القاب را قبول می نمایند بہ لعنت حق مبتلا می باشند و بہ غضب جبار دچار خواهند گشت.

شیخ احسائی، و معاد جسمانی:

عقیده مرحوم شیخ احسائی راجع به معاد جسمانی در مبحث اول این کتاب یعنی مبحث اصول الدین پنجگانه ثابت شد. و مسلمان که تابع قرآن کریم و مقید به قوانین اسلام و ایمان است از پی متشابهاست نمی‌رود. بلکه در این گونه موارد یک جمله‌ی محکم برای او کافیست و دین و مسلک شیخ را در اصول دین او و عقیده‌ی سید را در اصول عقاید او می‌یابد. و السلام علی من اتبع الهدی. شیخ احسائی در باره‌ی عقاید خویش کلام روشنی دارد که در این خصوص همه را آسوده می‌فرماید این کلام را مرحوم سید کاظم رشتی شاگرد ارشد شیخ در کتاب دلیل المتحیرین صفحه ۲۴ می‌نویسد:

(بعد از این که برخی از مغرضین اذهان شیعیان را راجع به عقاید شیخ مشوش ساختند آن مرحوم شخصی را امر کرد که به منبر رفته و خطبه‌ای بخواند و بگوید:

ایها الناس بدرستی که علم را ظاهر و باطنی است و این دو با هم متطابق و متوافق و غیر مختلف و غیر متناقضند و هر ظاهر بر طبق باطن و هر صورت بر مثال حقیقت است چنان که حضرت صادق علیه السلام فرماید:

« ان قوماً آمنوا بالظاهر و کفروا بالباطن و لم یک ینفعهم ایمانهم شیئا و ان قوماً آمنوا بالباطن و کفروا بالظاهر و لم یک ینفعهم ایمانهم شیئا و لا ایمان ظاهراً الا بالباطن. » ایها الناس به درستی که اهل ظاهر را جناب رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) مستقر و مأمور کرد به عمل نمودن آن چیزی که از ظاهر در دست داشتند بدون تغییر و بی آن که العیاذ بالله خلق را در عقیده‌ی باطل مغرور و عاطل بگذارد بلکه همان چیزی که اهل ظاهر

به آن معتقد و متظاهر بودند عقیده‌ی درست و حقی است که شک و ریبی در آن متصور نیست پس آن چه از باطن و اسرار موافق ظاهر است بدون شبهه و ریبی حق است و آن چیزی که مخالف و مناقض ظاهر است و ظاهر و باطن مختلفند در اثبات و نفی امری از امور پس چنین باطنی باطل است و واجب است احتراز و رد آن. چرا که این گونه باطن مخالف واقع و مکذب خداوند تعالی و رسول او است.

هم چنین آن چیزی که نسبت می‌دهند به من از ظاهر و باطن هرگاه مطابق و موافق اعتقادی است که فرقه‌ی محقه‌ی ناجیه‌ی «اثنا عشریه» به آن معتقدند پس آن را قول من بدانید و من گوینده‌ی آن قولم و آن چیزی که مخالف است با ظاهر اقوال و اعتقادات فرقه‌ی محقه، آن قول، قول من نیست و من از چنین قول و اعتقادی بری هستم. ایها الناس لا تختلفوا فتلهکوا و لا تناقضوا فتنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم و اصبروا ان الله مع الصابرين.

عرض می‌کنم: خوانندگان محترم می‌دانند که مرحوم شیخ این کلمات و بیانات را برای همین علمای اصول و میان جامعه مجتهدین ظاهر القاء فرموده و در برابر ایشان اعتراف نموده است که عقیده‌ی من بر طبق عقاید ظاهریه‌ی شما می‌باشد و هرگاه از جانب من مخالف عقاید حقه‌ی جامعه‌ی اصولیون و مجتهدین کلامی نقل کردند آن را تکذیب نمائید و آن کلام از من نیست بنا بر این آن چه که برخی از منتسبین به شیخ احسائی عقاید مخالفی اعلان می‌کنند صرف بهتان و محض دروغ و افترا می‌باشد و شیخ را جز عقیده‌ی علمای اصول و طریقه‌ی حضرات مجتهدین دین و فقهاء، عقیده و طریقه دیگری نیست و برای خود دسته و جمعیت و گروهی مجزا نکرده و به جز نام مقدس امامیه و اثنا عشریه نام دیگری را قبول نفرموده است. اکنون پس از این اعتراف صریح از طرف شیخ احسائی.

شما ای خواننده‌ی محترم:

اگر شخص با وجدان و با انصافی بوده و در حقیقت طرفدار اتحادیه‌ی اسلام و ترقی و تعالی مذهب مقدس اثنا عشریه باشید از همین ساعت باید با نظر بی‌طرفی تمام افتراءات، و دروغ‌هایی را که از طرف بعضی از دشمنان یا عناصر مفسد منسوب به آن بزرگوار میان جامعه پخش شده است نفی نمائید و این شخصیت بزرگ علمی را که از مفاخر دانشمندان جامعه‌ی تشیع می‌باشد تقدیس و تمجید کنید و از کتب و تألیفات گران بها و تحقیقات و تدقیقات فلسفی و حکیمانه‌ی این فیلسوف بزرگوار که متأسفانه تاکنون در اثر همین شایعات و تبلیغات مغرضانه بلا استفاده مانده و اکثر مردم و خواستاران حق و حقیقت از این گنج شایگان بی‌نصیب شده‌اند استفاده فرمائید.

و السلام علی من اتبع الهدی.

الاحقر: الحاج میرزا عبدالرسول احقاقی اسکوئی، تبریز
۱۳۷۴ قمری موافق ۱۳۳۴ شمسی

مهمترین تالیفات شیخ احسائی

یک: شرح عرشیه ی ملا صدر الدین شیرازی، چاپ اخیر در چهار جلد .

دو : شرح مشاعر ملا صدرای شیرازی، چاپ اخیر در چهار جلد .

سه : شرح فوائد، چاپ اخیر در دو جلد.

چهار: شرح زیارت جامعه ی کبیره، این کتاب چندین بار به صورت های گوناگون چاپ شده و در دسترس محققان بوده است در این اواخر در پنج جلد به طبع رسیده و جلد پنجم تفصیل مدارک و مستندات شرح الزیاره می باشد.

نظر استادام در باره ی شرح الزیاره و شرح فوائد

استادم حضرت آیت الله حاج میرزا عبدالرسول - رحمت خدا بر او باد - در کتاب مختصر المقال ص ۳۴۱ در باره ی شرح الزیاره مرقوم کرده است: (در حقیقت شرح زیارت جامعه ی کبیره کتابی است که در بین شرح های زیارت جامعه نظیر ندارد و شیخ اوحد در این شرح اهل بیت علیهم السلام را به پیروانشان به اندازه ی کافی معرفی کرده است و در آن مطالبی را آورده که سزاوار مقامات و منزلتشان می باشد. و خدا را شکر می کنیم که ما را به چاپ آن و تدریس قسمت هایی توفیق داد . اما کتاب شرح فوائد شیخ، ضربت و شمشیر برنده ای است بر سر حکمت یونان که اصلتی ندارد و فرضیاتی بیش نیست) .

استاد بزرگم حضرت امام مصلح در شعری که به یکی از دوستانش سروده و ارسال داشته و با این بیت شروع می شود:

نصیحتی کنمت ای حبیب گوش بدار طریق سلم پیوی
و مباش کج رفتار، و در یکی از ابیات در باره ی شرح فوائد
چنین گفته است:

ز علم فلسفه گر مقصد تو فائده ایست

نظر به شرح فوائد نما به استبصار.

حقیر نویسنده ی این سطور با اذعان به این که بضاعتی ندارم کتاب شریف شرح الزیاره شیخ احمد احسائی اعلی الله مقامه الشریف را چندین سال، سطر به سطر و کلمه به کلمه، مطالعه کردم و جز معارف حقه چیز دیگری در آن ندیدم و ملاحظه کردم آن عالم صمدانی در برابر اهل بیت علیهم السلام تسلیم محض بوده و از الگوئی بهره برده که امام هادی علیه افضل و اکرم التحیات، در متن زیارت جامعه ی کبیره به دستش داده و از آن الگو پا فراتر نگذاشته و بیرون نرفته است. به همین منظور آن را به نام **(غدیر جاری ولایت)** در شرح زیارت جامعه ترجمه و در اختیار گذاشتم، و جایی برای تعریف این کتاب نمی بینم که گفته اند: مشک آن است که خود ببوید نه آن که عطار بگوید و به همه ی شیعیان اهل بیت علیهم السلام توصیه می کنم آن را حتما با تامل و تانی بخوانند تا به کنار کوثر غدیر ولایت رفته، و از زلال معرفت جرعه ای بنوشند و با حضرت رسول اکرم و با اهل بیت معصوم و طاهرش سلام الله علیهم، بیشتر آشنا شوند و بدانند که آن حضرات با همه ی کمالاتی که دارند و این کمالات را خدایشان به ایشان عطا فرموده، بنده

ی حقیر و فقیر خالق کائنات، یعنی محتاج ذات اقدس الہی
 بوده و بر عین حال عزیزان بارگاہ آن وجود حق ہیستند
 (عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا
 بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَرْضَىٰ وَهُمْ مِنْ
 خَشِيَّتِهِ مُتَّقُونَ وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ
 جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ آيَاتٌ ۲۶ و ۲۷ انبیاء) و به فرمان
 او عمل می کنند.

و از درگاه خدای تعالی و آستان مقدس پیامبر و ائمه علیهم
 السلام تمنا می کنم عمل ناچیز این حقیر را مورد عنایت
 و قبول قرار دهند.

جاءت سليمان يوم العيد قبرة ات بفخذ جراد كان في فيها

ترنمت بفصيح القول و اعتذرت ان الهدايا على مقدار مهديها

اقل مشتغلين علوم ديني، محمد عيدي خسروشاهي

۱۴۰۰ / ۰۷ / ۰۷ ش، مطابق با ۲۲ صفر / ۱۴۴۳

بسم الله الرحمن الرحيم
 غدیر جاری ولایت
 ترجمہ ی جلد اول شرح الزیارہ ی جامعہ ی کبیرہ
 از تالیفات مفتاح علوم اہل البیت علیہم السلام عالم ربانی و حکیم صدیقی
 شیخ اوحید، احمد بن شیخ زین الدین الاحسانی رہ
 بہ قلم حقیر: محمد عیدی خسروشاهی

جلد اول

غدیر جاری ولایت

ترجمہ ی

جلد اول

شرح الزیارہ ی جامعہ ی کبیرہ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و
اللعن الدائم الابدي على معانديهم و منكريهم و ناصبي شيعتهم
اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين آمين يا رب العالمين .

بدین وسیله به عرض برادران ایمانی می رسانم که این
جانب محمد عیدی خسروشاهی فرزند مرحوم علی، خودم را
بنده ای حقیر و ناچیز و دست خالی می بینم و در خودم لیاقتی
ملاحظه نمی کنم اما شاید بتوانم آن چه را که علماء و حکماء
و فلاسفه ی عظام در کتاب های خود پس از تتبع و بررسی
های تمام به رشته ی تحریر در آورده اند از راه ترجمه در اختیار
محققین فارسی زبان بگذارم با این امید که خدای تعالی و
پیامبرش حضرت محمد مصطفی و ائمه ی هدی علیهم السلام
در این راه که موانع فراوانی هم دارد یاریم فرمایند حکیم بزرگوار
جناب آخوند ملا محمد تقی معروف به حجة الاسلام متخلص
به نیر می گوید :

بیابان دور و مقصد ناپدید و رهنزان در پی

جهان تاریک و ره پر سنگ و پا لنگ است می نالم

و لذا با استعانت از خدای تعالی و با توسل به ساحت مقدس
اهل بیت علیهم السلام ، در روز دوم شعبان المعظم سال ۱۴۳۳،

عصر ولادت حضرت ابا عبد الله الحسین و فرزندش حضرت امام زین العابدین و سردار با وفایش حضرت عباس بن علی بن ابی طالب و با استمداد از وجود مقدس و پربرکت امام عصر ارواحنا فداهم که (بیمنهم رزق الوری و بوجودهم ثبتت الارض و السماء) و با تکیه به وعده ی خدای تعالی که فرموده است: (و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبنا) رجاء واثق دارم راهنمایی های او شامل حالم شود ، و ترجمه ی شرح الزیاره ی جامعہ ی کبیرہ تالیف و تدوین بسیار نفیس مرحوم شیخ اوحد شیخ احمد فرزند شیخ زین الدین احسائی رحمه الله علیه را آغاز می کنم ، خدایا یاریم کن که به سرانجام برسانم .

محمد عیدی خسروشاهی

غدیر جاری ولایت

ترجمه ی جلد اول شرح الزیاره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

بنده ی مسکین احمد بن زین الدین احسائی می گوید :
 که سید سند و عارف معتمد صاحب فخر و عزت سید بزرگوار
 سید حسین ادام الله تاییده بن مرحوم سید محمد قاسم حسینی
 اشکوری گیلانی - خدا وی و پدر و مادرش را بیامرزد - از من
 خواسته بود که زیارت جامعه ی کبیره ی مشهوره را شرح ، و
 معانی الفاظ و برخی از خواسته ها و اسراری را که امام و مولای
 مان حضرت امام علی النقی - السلام علیه و علی آبائه و ابنائه
 افضل الصلاة والسلام - به آن ها اشاره کرده است به صورت
 مفصل بیان کنم . با این که شایستگی داشت خواسته اش را
 به سرعت عملی کنم در جواب دادن به او تاخیر کردم زیرا کار
 بزرگی بود و سبب تاخیر این بود که :

- می دانستم از کشتی هایی نیستم که در مانند این دریای بی کران و در امواج خروشان آن ، سیر می کنند .

- از طرف دیگر ، آن چه از خاطر می گذشت اثبات آن امکان نداشت زیرا در برخی موارد عبارت ها نارساست و اشاره ها مفید فایده نیستند.

- اموری را هم نمی توان گفت ، برای این که استدلال مشکل است .

- اموری هم وجود دارند که افراد قدرت تحلیل و تجزیه ی آن ها را ندارند و به سرعت آن ها را انکار می کنند.

- اموری هم وجود دارند که بیان آن ها طولانی است و با بیان مختصر مقصود و مرام حاصل نمی شود .

به خصوص که می دانستم مقصود او از شرح این زیارت این نبود که من ظاهر کلمات و عبارات را بیان کنم ، تا این که چند بار دیگر مراجعه و التماس کرد و نتوانستم او را از خواسته اش برگردانم ، در عین حال چون این کار فواید بزرگی برای عارفان در برداشت و دل های مومنان را به چیزهایی علاقمند می ساخت که ایشان را به ثبات و یقین می رسانید ، با این که بضاعتم اندک بود در بیان خواسته اش شتاب کردم و جواب او را برخورد واجب دیدم با این قصد که آن چه نوشتنش خوب و ممکن است بنویسم .

(آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید)

و الی الله سبحانه ترجع الامور .

با طلب یاری از خدای تعالی می‌گوییم: زیارت جامعه ی کبیره، در میان شیعه به اندازه ای شهرت دارد که همین شهرت سبب شده است به اثبات و بیان سند آن نیازی نباشد، همه ی شیعیان آن را پذیرفته‌اند و هیچ کس از ایشان آن را رد نکرده و نسبت به آن اعتراضی نداشته است، با این که معانی غریب و اسرار عجیب زیادی در آن وجود دارد که در غیر این زیارت آن‌ها را انکار می‌کنند.

اما الفاظ رسا، معانی زیبا، اسرار والا، و احوال شریفی که در این زیارت آمده، همگی در نزد عقل سلیم گواهی می‌دهند که از آن امام بزرگوار علیه السلام صادر و وارد شده است در واقع هر حقی دارای حقیقتی است و هر کار راستی از نوری برخوردار است^۱. و در پیش همه ی شیعه مورد قبول است به طوری که دو نفر درباره اش اختلاف نظر ندارند.

سند زیارت جامعه

این زیارت را مرحوم صدوق در من لایحضره الفقیه روایت کرده و مرحوم شیخ طوسی هم در کتاب تهذیب از وی نقل کرده و گفته است:

(محمد بن علی بن الحسین بن بابویه از علی بن احمد بن موسی و حسین بن ابراهیم بن ابراهیم بن احمد کاتب، هر دو از محمد بن ابو عبد الله کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی از موسی بن عبد الله نخعی روایت کرده‌اند که گفت: به حضرت امام علی بن محمد بن

۱ - کافی ج ۲ ص ۴۵ و آمالی صدوق ۴۹۹ و مشکات الانوار ۲۶۷ متن روایت حضرت امیر علیه السلام این است که فرمود: ان علی کل حق حقیقه و علی کل صواب نوراً.

علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام عرض کردم : ای فرزند رسول الله ، برایم سخن رسایی را یاد بده که وقتی بخوام یکی از شماها را زیارت کنم 'با آن کلام زیارت کنم) .

رجال زیارت جامعه

می گویم : در طریق روایت این زیارتنامه رجالی هستند که با تیمن به روش علما در سند ، ایرادی ندارد به بعضی از حال ایشان اشاره ای بشود .

اما صدوق قدس سره الشریف. هیچ یک از علماء در صحت روایت او مخالفتی نکرده اند ، گر چه به موثق بودن او تصریح نکرده اند . گفته شده است : (این عدم تصریح) به خاطر جلالت شان او و به خاطر بیان حال او در وثاقت است به حیثی که به ذکر آن نیازی نیست . در این گفته این ایراد وجود دارد که او از پدرش و از کلینی و مفید و امثال ایشان بالاتر و مشهورتر نیست که به وثاقت ایشان تصریح کرده اند .

و گفته شده است : (عدم تصریح به موثق بودن او) به این لحاظ است که روایات خودش را از کتاب های اصول معروفه برداشته ، از کتاب هایی که به نظر ائمه علیهم السلام رسیده اند و چون به همان کتاب های اصول عرضه شده اکتفا کرده به ذکر وثاقت او نیازی نبوده است . به این گفته هم همان ایراد وارد است که در بالا گفتیم .

و گفته شده است : او از مشایخ اجازه است و شاگردانش به خاطر شهرتی که او داشته عادت نداشته اند وثاقت او را یاد آوری کنند . در این گفته هم همان اشکال وجود دارد زیرا خیلی از مشایخ مانند او بوده اند اما (شاگردان آن ها) وثاقت استادان خود را ذکر کرده اند .

و گفته شده است که : در کتاب های رجال آن اندازه مدح در باره ی او وجود دارد که کمتر از توثیق نیست اگر بالاتر از آن نباشد ، مانند آن چه که در خلاصه آمده است : محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (ابو جعفر ساکن ری ، شیخ و فقیه ما و وجه طایفه در منطقه ی خراسان بود ، در سیصد و پنجاه و پنج به بغداد وارد شد و شیوخ طایفه از او استماع حدیث کردند در حالی که کم سن و سال بود ، منزلت والایی داشت و احادیث را در حفظ داشت ، او سیصد کتاب نوشته که اغلب آن ها را در کتاب الکبیر خود یاد کردیم ، در سال ۳۸۱ در ری از دنیا رفت رضوان الله تعالی علیه ^۱) و نجاشی هم از او چنین یاد کرده و کتاب هایش را یاد کرده است. ^۲

می گویم : در این تعریف ها و امثال آن ها دلالتی بر مدعی وجود ندارد و آن چه به خاطر می رسد اگر مشایخ اجازه بودن او را ترجیح ندهیم یا نگوییم توثیق از باب اجتهاد در روایت است و نه از باب روایت ، این است که : توثیق او از اجماع محصل خاص استفاده می شود تا فی الجمله در حکم به روایت رجوع کند برای کسی که صحت روایتش را در توثیق او اقرب می داند . خدا بهتر می داند .

۱ - رجال علامه ی حلی ۱۴۷

۲ - رجال نجاشی ۳۸۹ .

اما علی بن احمد بن موسی دقاق . محمد بن علی بن بابویه از او از محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن ابو عبد الله و غیر ایشان روایت می کند و در حق او ، رضوان الله تعالی علیه می گوید .

اما حسین بن ابراهیم بن احمد کاتب . همان ابن ابراهیم بن احمد بن هشام ثائنه ی کاتب رضوان الله تعالی علیه و از مشایخ صدوق می باشد صدوق در فقیه و در دیگر کتاب هایش از او روایت کرده است و در حقش رحمة الله علیه و رضوان الله تعالی علیه گفته است . میرزا محمد در کتاب الرجال، در طرق صدوق گفته است که رضوان الله تعالی علیه گفتن افاده ی مدح می کند به خصوص که به روایت او اعتماد دارد .

اما محمد بن عبد الله کوفی . ظاهرا او ابن جعفر اسدی و مورد وثوق است و کنیه ی او ابو الحسین و یکی از ابواب می باشد و در کتاب الغیبه ی طوسی آمده است (که در زمان سفرای محمودین گروهی مورد وثوق بودند که توقیعات از طرف سفرای اربعه (نایبان خاص امام علیه السلام) به دست ایشان می رسید و یکی از ایشان ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی رحمة الله علیه 'بود) و ای بسا از کتاب حسن بن داوود چنین ظاهر شود که این ها دو نفرند یکی همین که گفتیم و یکی ابن عون اسدی ، در شرح حال او در کتاب الخلاصه ی علامه آمده (که محمد بن جعفر بن عون اسدی ابو الحسین کوفی ساکن ری است ، به او محمد بن ابو عبد الله می گویند ، او صحیح الحدیث و مورد وثوق است با این حال از ضعفاء روایت می کند و به جبر و تشبیه اعتقاد دارد و لذا ما در حدیث او

از متوقفین هستیم ، پدرش موجه بوده و احمد بن محمد بن عیسی از او روایت کرده است.^۱

و از کلام فخر الدین بن طریح در کتاب جامع المقال در ذکر عدد و ذکر عده ی سهل بن زیاد چنین بر می آید آن جا که گفته است: (و اما چهارم یعنی عده ی سهل ، در ذکر رجال همان کتاب محمد بن ابو عبد الله را یاد کرده است و مانند این است که او محمد بن جعفر بن عون اسدی است چنان که برخی به نقل از نجاشی چنین گفته اند ، اگر نقل صحیح باشد عده ها صحیح است و گرنه ، نه ، چنان که مخفی نیست).

واقع این است که : محمد بن ابی عبد الله متعدد است گر چه به ظاهر متحد می باشد و این که او ابن عون اسدی است به طوری که در توقیع چنین آمده است : (بالری محمد بن جعفر العونی فلیدفع الیه فانه من ثقاتنا^۲) ، محمد بن جعفر عونی در ری از افراد مورد اعتماد ما می باشد توقیع ما به او تحویل شود . و ظاهر این است که او یک نفر است و تردد فخر الدین بن طریح بی معنی است پس از آن که کلینی تصریح کرده و گفته است : (او در عده ی سهل ابن عون اسدی و مورد اعتماد است).

اما محمد بن اسماعیل برمکی معروف به صاحب صومعه . نجاشی گفته است : (او مورد اعتماد است) و ابن غضایری گفته است : او ضعیف است و علامه گفته است : (قول نجاشی در نزد من ارجح می باشد) و مانند آن را ابن داود گفته است : (او

۱ - شرح اصول کافی ج ۲ ص ۸ .

۲ - غیبه ی طوسی ۴۱۵ و بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۶۲ و معجم رجال الحدیث ج ۱۰ ص ۶۲ .

چنین است زیرا نجاشی به این مسائل توجه دارد و در جرح و تعدیل ممارستی دارد که برای غیر او حاصل نشده است، اضافه بر این، ضبط و حفظ او و عجله نکردن و توقف او تا روشن شدن موضوع است، حتی شیخ محمد بن شیخ حسن در شرح استبصار ذکر کرده که اگر شیخ مردی را واقفی یا فطحی معرفی کند و نجاشی آن‌ها را یاد نکند قول نجاشی را ترجیح می‌دهم و اگر چه جارح مقدم است، او گفته است: اگر جرح و تعدیل با هم در تعارض باشند قول جارح را ترجیح می‌دهند حتی اگر تعدیل مقدم باشد به طوری که در جای خود به تفصیل بیان شده است، مگر در مانند نجاشی که باید تعدیل او بر جرح شیخ مقدم باشد چنان که این موضوع هم در جای خود توضیح داده شده است انتہی).

و شیخ در باب جرح و تعدیل، در استقامت از ابن غضایری بهتر است، این را گفته ولی بیان جهات ترجیح، سخن را طولانی می‌کند و ما در این صدد نیستیم و هر کس در کتب رجال نگاه کند درستی سخن ما بر او آشکار می‌شود، پس قول نجاشی از قول ابن غضایری ارجح است و اگر چه جارح باشد بنا بر این مورد وثوق بودن برمکی رجحان دارد.

و اما موسی بن عبد الله نخعی. او از حضرت امام هادی علی بن محمد علیهما السلام روایت کرده ولی در کتاب‌های رجال وصف نخعی در بین اصحاب امام هادی علیه السلام نیامده است. شیخ یاسین بحرانی در کتابش معین النبیه در بیان رجال من لا یحضره الفقیه گفته است: (در کتاب‌های رجال در بین اصحاب امام هادی کسی را ندیدم که به نخعی موصوف باشد، آری شیخ در بین اصحاب امام جواد علیه السلام، ابن

عبد الله بن عبد الملك بن هشام را ذکر کرده و شاید او همین شخص بوده باشد ، به هر حال اهمیتی ندارد) .

و میرزا در کتاب رجالش موسی بن عبد الله بن عبد الملك بن هشام را آورده و شاید هم از شیخ (نقل قول کرده) و آن چه شیخ یاسین احتمال داده نزدیک به صحت است ، حاصل این که به اصطلاح جدید سند ضعیف ، اما در نزد صدوق علیه الرحمه صحیح است ، یا به جهت قرینه هایی که به آن رجحان می دهند یا به این جهت که در کتاب های معتبر آمده است .

اما در نزد ما این روایت صحیح است :

- برای این که مرحوم صدوق به آن اعتماد دارد و آن را در کتاب فقیه خود آورده در کتاب بی که آن را بین خدا و بین خود حجت قرار داده است ، اعتماد او به این روایت یکی از مرجحات و قرینه های تقویت کننده آن بر ما می باشد و اگر چه تصحیح او به روایات از باب اجتهاد نبوده مانند غیر او ، بلکه اغلب ترجیحات او به پیروی از تصحیح مشایخش بوده است و این کار او از عمل متاخرین ، و از عمل کسانی از اهل اخبار ضعیف تر است که ایشان را سرزنش می کنند ، در پایان باب روزه ی مستحبی در فقیه و در آن جا که از شیخش تعریف می کند گفته است : (و اما خبر روزه ی روز عید غدیر و ثوابی که برای نماز آن روز آمده ، شیخ ما محمد بن حسن بن احمد بن ولید آن را صحیح نمی دانست و می

گفت : از طریق محمد بن موسی ہمدانی روایت شدہ کہ مورد وثوق نبودہ است و ہر روایتی را کہ شیخ ما تصحیح نکنند و بہ صحت آن حکم نکنند آن روایت در نزد ما متروک است و صحیح نیست^۱ انتہی .

اغلب آن چہ مورد اعتماد اوست تصحیح اسناد است چنان کہ اہل اجتہاد ہمین کار را می کنند در کتاب فقیہ در باب حد وضوء پس از آوردن حدیثی در رابطہ با مسح بر روی کفش ہا در پایان گفتہ است : (اسناد این حدیث صحیح نمی باشد^۲) . و در خصال گفتہ است : (راہی وجود ندارد بہ رد خبرہایی کہ سند آن ہا صحیح باشد^۳) .

و این سخن بہ نحوی است کہ می بینی، ولی ترجیح او و عمل او از تقویت کنندہ ہا می باشد بلکہ ہمہ ی قرینہ ہایی کہ برای متقدمین حاصل شدہ از جود خدای وہاب بودہ کہ عین آن قرینہ ہا یا بدل آن ہا بہ ما می رسد .

- و برای این کہ فرقہ ی محقہ آن را قبول کردہ است بہ طوری کہ فردی را نمی بینی و نمی شنوی کہ آن را انکار کند یا در بارہ اش توقف کند و اظہار نظری ننماید .

بلکہ ناقد با بصیرت می تواند بہ صحت آن ادعای اجماع کند کہ کاشف از قول معصوم است بہ خصوص کہ الفاظ آن بلاغت و فصاحت و اسرار و معانیی را در بر دارد کہ انسان عارف یقین می کند کہ کلام معصوم است و مانند آن از غیر معصوم

۱ - من لا یحضرہ الفقیہ ج ۲ ص ۹۰ .

۲ - همان ص همان کتاب .

۳ - الفقیہ ج ۱ ص ۸۴ و خصال ج ۱ ص ۷۵ .

صادر نمی شود .

شیخ عارف و متقی ، مرحوم شیخ محمد تقی مجلسی در شرحش بر فقیه خوابی را آورده که خودش در فضیلت این زیارت نامه دیده است ، و این خواب را یکی از مقررات و مرجحات آن قرار داده است و خوابش به این صورت می باشد که گفته است :

(زیارت جامعی است برای زیارت همه ی ائمه ، و در زیارتگاه های هر یک از ایشان و به قصد زیارت همه ی آن حضرات زائر می تواند از آن استفاده کند و در حین خواندن آن ، امام حاضر ، دور و دورتر یعنی همه را قصد می کند و اگر در هر بار به ترتیب یکی را قصد کند و امامان دیگر را به تبع او در نظر بگیرد بهتر خواهد بود ، چنان که من این طور می کردم . و امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در خوابی واقعی آن را برایم تقریر کرد و مرا تحسین فرمود^۱ . و زمانی که خدا مرا توفیق داد به زیارت حضرت امیر مومنان علیه السلام مشرف شدم و در کنار روضه ی مقدسه ، مجاهدت های خودم را آغاز کردم خدای تعالی به برکت مولایمان صلوات الله علیه درهای مکاشفه ای را به روی من باز کرد که عقل های ناتوان نمی توانند آن ها را تحمل کنند ، در همان عالم و می توانم بگویم بین خواب و بیداری موقعی که در رواق عمران نشسته بودم دیدم در سامراء هستم و مشهد را در نهایت بلندی و آراستگی مشاهده کردم ، روی قبر آن دو بزرگوار دیدم پارچه ای سبز

۱ - در این جملات اشاره شده است که مرحوم مجلسی در خوابی واقعی امام رضا علیه السلام را دیده و آن حضرت این زیارت نامه را تقریر کرده است ، و منظور از تقریر این است که معصوم عملی را ببیند که کسی آن را انجام می دهد و یا از او سخنی را بشنود که می گوید و آن فرد را از آن عمل یا گفتار نهی نکند . مترجم .

رنگ از پارچه های بهشت انداخته بودند زیرا در دنیا مانند آن را ندیده بودم ، مولایم و مولای انام امام عصر و زمان علیه السلام را دیدم به قبر مبارک تکیه داده و رو به روی در نشسته است.

چون آن حضرت را دیدم مانند مداحان با صدای بلند خواندن زیارت نامه را شروع کردم ، پس از آن که تمام کردم به من گفت : چه زیارت خوبی است ، عرض کردم مولایم روحم فدای شما باد زیارت جدت را می فرمایی ؟ و به سمت قبر اشاره کردم ؟ فرمود : بلی ، داخل شو ، داخل شدم و نزدیک در ایستادم ، فرمود : جلو بیا ، عرض کردم : مولایم می ترسم ترک ادب کرده و کافر شوم ، فرمود : اگر با اجازه ی ما باشد ایرادی ندارد ، اندکی جلو رفتم ولی می ترسیدم و بدنم می لرزید ، فرمود : جلو بیا رفتم تا به آن حضرت نزدیک شدم ، فرمود : بنشین ، گفتم : مولایم می ترسم ، فرمود : نترس ، وقتی در نزدش مانند بنده ای در برابر مولای بزرگوارش نشستم فرمود استراحت کن و چهار زانو بنشین تو به زحمت افتاده ای پیاده و بدون کفش آمده ای . خلاصه که از آن حضرت نسبت به بنده اش لطف های زیاد و مکالمات لطیفی رخ داد که نمی شود آن ها را به شمار آورد ، و اغلب آن ها را هم فراموش کرده ام ، سپس از آن خواب بیدار شدم و به تفضل الهی موانع بزرگی که در راه رفتن به سفر زیارت وجود داشت و از مدت ها قبل راه ها بسته شده بود برطرف شد و می شد پیاده و بدون کفش راه رفت ، چنان که امام زمان علیه السلام فرموده بود ، شبی در روضه ی مقدسه بودم و مکرر با این زیارت نامه ، زیارت کردم و در راه و در روضه کرامت ها بلکه معجزات غریبی رخ داد که گفتن آن ها طول می کشد .

حاصل که شکی نیست این زیارت نامه به تقریر امام زمان، از امام ابو الحسن امام هادی سلام الله علیهما می باشد و کامل ترین و بهترین زیارت نامه هاست، من پس از آن خواب در اغلب اوقات ائمه علیهم السلام را با همین زیارت نامه زیارت می کنم و در عتبات عالیات به غیر از آن، زیارت نامه ی دیگری را نخواندم و به همین جهت شرح اکثر آن (زیارات) را به تاخیر انداختم تا (موارد لازم) در این زیارت نامه شرح شود). پایان آن چه مرحوم مجلسی تعمده الله برحمته در آغاز شرح این زیارت نامه در شرح فقیه یاد کرده است^۱.

از ظاهر کلام مرحوم مجلسی بر می آید که تحقق ثبوت این زیارت نامه در نزد او با همین خوابی بوده است که ملاحظه کردی، و (دیگر) وجه تحقق آن چنان که اشاره کردیم (اولا) مقبولیت آن در نزد همگان است و (ثانیا) مشتمل بودن آن به ظاهر درخشان و به باطن حیرت آور و نهانی های دنیا و آخرت می باشد.

(امام هادی علیه السلام فرمود: وقتی به در رسیدی بایست و شهادتین را بگو در حالی که غسل کرده ای، و وقتی به حرم وارد شدی و قبر را دیدی بایست و سی بار الله اکبر بگو و کمی با آرامی و متانت راه برو و فاصله ی قدم هایت را کم کن سپس بایست و سی بار الله اکبر بگو و سپس به قبر نزدیک شو و چهل بار الله اکبر بگو که صد بار تکمیل شود...).

یعنی به درب روضه که رسیدی نظرت این باشد که در حظیره ی قدس هستی و در محلی هستی که دل های فرشتگان و انسان ها و پریان آن جاست، و در محلی که ولی حساب در آن

جا فرود آمده ، ولی حسابی که بازگشت مردم به سوی اوست ، به جایی رسیده ای که خدای تعالی حق را برقرار کرده و باطل را از بین برده است در عین حال که ایستاده ای در باطن به زانو در آمده و در حال خشوع نشسته ای و برای حسابرسی دعوت شده ای و در همان جا پرونده ی اعمالت بر تو خوانده می شود خدای تعالی در قرآن کریم فرموده است : (هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ) یعنی اینک کتاب ما حق را برای شما می گوید^۱ و محل ایستادن در درب حرم (نشانه و نمونه ای) از همان موقف (روز قیامت) است ، بگو : اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله .

اما چرا این جا ، جای شهادتین است ؟ به این جهت که هر کس بداند در کجا است در آن جا می ایستد (و) می داند که حال او به حال فرشتگانی می ماند که در عالم انوار بودند ، آن جا که انوار محمد و آل محمد را دیدند و گمان کردند نور خداست ، آل بیت علیهم السلام سبحان الله گفتند و فرشتگان نیز (به تبع از ایشان) سبحان الله گفتند و اگر تو در محبت ایشان صادق بوده باشی و ایشان را با نورانیت شناخته باشی می بینی در جایی ایستاده ای که فرشتگان ایستادند و نظر می کنی به آن چه که فرشتگان نظر می کردند^۲ و می شنوی از امامی که در درب حرم او ایستاده ای می گوید : اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له (عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُّشْفِقُونَ

۱ - س جاثیه ی ۲۹ .

۲ - در ص ۵۱ ج اول همین شرح ، مفصل این مجمل را می توانی بینی . ان شاء الله .

بندگان گرامی او هستند و در حرف زدن هم بی اراده ی او جلو نمی افتند و به فرمان او عمل می کنند ، آینده ی ایشان و گذشته ی ایشان را می داند ، شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که خدا راضی باشد و از خوف او ترسانند)^۱

وقتی با گوش هوشت گفته ی ایشان را بشنوی می گویی : لا اله الا الله وحده لا شریک له ، و از همین جا می فهمی که سرور و سیدشان و مایه ی فخرشان و واسطه ی بینشان و خدایشان حضرت محمد بن عبد الله ، بنده ی خدا و رسول او به همه ی مخلوقات الهی می باشد و لذا می گویی و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ، این دو شهادت شرح است به این که خدای تعالی حق را بر پا داشته و باطل را از بین برده است .

در حالی که غسل زیارت کرده ای ، تا ظاهرت پاک باشد ، و توبه کرده

باشی از هر چیزی که با توحید و با اطاعت از مقتضیات نبوت و ولایت سازگار نیست ، امثال گناهان بزرگ و کوچک ، و غفلت های ظاهری و باطنی.

موقعی که به حرم داخل می شوی و قبر را می بینی نور کبریایی برایت حاصل می شود که در ظواهر تو گسترده است ، و به همین جهت هم ، ظاهرت و دلت (در درون) با یاد خدا نرم می شود ، و در اثر ظهور کبریاء احساس زبونی می کنی و فروتن می شوی ، اندکی بایست تا نفست به خود بیاید و دلت آرام گیرد و آمادگی پیدا کنی ، چنان که فرشتگان به موقع ظهور کبریاء ایستادند ، وقتی آن حضرات الله اکبر گفتند،

فرشتگان نیز تکبیر گفتند .

اگر فرشتگان به موقع ظهور این کبریاء نمی ایستادند بزرگ می شمردند آن چه را که از نور محمد و آل محمد و اهل بیت او علیهم السلام دیده بودند.^۱

وقتی ایستادی تا آن امامی الله اکبر بگویند که در آستانه ی حرمت ایستاده ای (تا بدانی که) الله رب اوست و او خدا را به بزرگی و عظمت یاد می کند ، چون با گوش قلبت الله اکبر را شنیدی و این را شنیدی که ایشان بندگان گرامی حضرت حق اند ، در آن موقع الله را به بزرگی یاد کن و سی بار الله اکبر بگو .

علت ذکر الله اکبر به این لحاظ است که ظهور با کبریاء است ، و علت ظهور با کبریاء به این لحاظ است که فروتنی و تواضع و تذلل به وجود آمده ، وسیله ی حواس ظاهری تحصیل شده است و در حواس ظاهری ، اشباح کبریاء حاصل می شود نه دیگر صفات ، زیرا ظهور با کبریاء در اقلیم ظهور با ظواهر ، آخرین صفت می باشد و به همین جهت در دعاهای اهل بیت عصمت علیهم السلام کبریاء را با عرض توصیف کرده اند زیرا اشباح کبریاء به اجسام منتهی شده است امام معصوم در مقام ثنای خدای تعالی گفته است : عریض الکبریاء^۲ . آن چه را گفتم

۱ - مرحوم سید در شرحی که به قسمتی از شرح الزیاره ی شیخ اعلی الله مقامه الشریف نوشته در این جا مطلبی مرقوم کرده که خلاصه اش چنین است : ملائکه در عالم انوار نور محمد و آل محمد علیهم السلام را در غایت نورانیت دیدند و گمان کردند که نور خداست ، انوار محمد و آل محمد ، سبحان الله گفتند تا ملائکه بدانند این انوار بندگان خدای تعالی هستند و لذا با تسبیح محمد و آل محمد علیهم السلام ملائکه هم سبحان الله گفتند . ص ۱۴۰ ج ۲ جواهر الحکم . مترجم .

۲ - مصباح المتجهد ۸۲۷ در بزرگ داشت روز ولادت امام حسین علیه السلام در روز سوم شعبان ، به دنبال دعائی آمده که از امام ابو محمد علیه السلام به قاسم بن علاء همدانی وکیل آن حضرت رسیده فرموده است پس از آن دعای امام حسین را می خوانی و آن آخرین دعائی بود که در روز کوثر خواند: اللهم متعالی المكان عظیم الجبروت شدید المحال غنی عن الخلاق عریض الکبریاء قادر علی ما تشاء . و در اقبال الاعمال ج ۳ ص ۴۰۳ .

بفهم در واقع آوای دلنشین قمری در بالای شاخه ها را به لحن های گوناگون به گوشت خواندم .

علت این که ذکر الله اکبر به عدد روزهای ماه ، و به عدد قوای لام تعریف ، آمده این است که در محل خود به اثبات رسیده است که مراتب هستی چهل تا می باشد ، و ما این موضوع را چندین بار به تفصیل در پاسخ به بعضی از مسائل ذکر کرده ایم ، و منظور از آن ، همه ی مراتب است ، سی مرتبه مراتب قابلیت هاست و ده مرتبه مراتب مقبول ها ، پس با این ده مرتبه مراتب هستی تمام می شود که به صورت اختصار به این موضوع اشاره می کنیم:

می گویم : انسان ، از ده قبضه خلق شده است (این ده قبضه) از افلاک نه گانه و از زمین (برداشته شده) است و هر یک از این قبضه ها ، سه دوره گشته است ، و با این دوره ها قابلیت ها به اتمام رسیده است و در دوره ی چهارم ، مقبولات تمام شده است ، پس دوره ی چهارم تمام دوره های سه گانه است و سه دوره در ده قبضه سی می شود و آن ها همان سی شب است که در میقات حضرت موسی به آن ها اشاره شده است و دوره ی چهارم هر قبضه از ده قول خدای تعالی است : (و اتمنناها بعشر، و آن سی شب را با ده شب دیگر تمام کردیم^۱) زیرا دوره ی چهارم (در ده قبضه) رتبه ی حیوانیت می باشد .

اما دوره های سه گانه همان دوره های عنصری ، معدنی و نباتی است.

اما علت این که تکبیر اول و تکبیر دوم سی بار شده است این است: زائری که این کبریاء برایش ظاهر شده است ظهور اولش به وسیله ی حواس و با اشباحش بوده و محل آن جسم است و جسم نسبت به انسانی که کتاب مجمع قابلیت های ظاهریست، و در آن ده قبضه در دوره های عنصری، معدنی و نباتی وجود دارد، ظهور دومش در خیال، به وسیله ی حس مشترک^۱ و در نفس به وسیله ی خیال صورت گرفته است و در نفس هم ده قبضه از عالم هورقلیا^۲ در دوره های عنصری و معدنی و نباتی وجود دارد، اگر خیال را نفس بدانی ظهور کبریاء در آن تحقق یافته است و اگر بین خیال و نفس تفاوت قائل شوی در این صورت خیال حامل و ناقل (ظهور کبریاء) است پس ذکر آن مانند ذکر حس مشترک می باشد. اما در بار سوم چون مراتب سی گانه ی قوابل و مراتب ده گانه ی مقبولات جمع شده، تعداد تکبیرها به چهل رسیده است وَ اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً یعنی و ما آن را با ده شب تمام کردیم و میقات حضرت موسی با پروردگارش در چهل شب تمام شد) در

۱ - حس مشترک، حسی است که از ظاهر می گیرد و به باطن می رساند و ادراک آن دو جانبه است، نگا. ترجمه ی مخازن ص ۸۰ و ۸۱. به قلم مترجم.

۲ - در لغت نامه ی معین می نویسد: (هورقلیا = havarja = hovarjalyا هورقلیا تلفظ های مختلف دارد از جمله هورقلیا و هورقلیا ولی اصح آن هورقلیا است و از کلمه ی هبل قرنیم گرفته شده است، هبل به معنی هوای گرم و بخار و قرنیم به معنی درخشش و شعاع است و رویهم به معنی تشعشع بخار است، نخستین کسی که پس از اسلام این کلمه را استعمال کرد شیخ اشراق سهروردی (۵۴۹-۵۸۷) در حکمت الاشراف بود شرح زوری و قطب الدین شیرازی در شرح حکمت الاشراف کلمه ی فوق را توضیح داده اند، شیخ احمد احسائی (۱۱۶۶-۱۲۴۱ ه ق) در مولفات خود بارها این کلمه را به کار برده، از جمله در کتاب جوامع الکلم در چند جا این کلمه به کار رفته است، حاج محمد کریم خان و حاج ملا هادی سبزواری نیز بارها این کلمه را در مصنفات خود به کار برده اند. و مراد از عالم هورقلیا، عالم مثال است یعنی عالم صور، که عالمی است بین عالم جسمانیات و عالم مجردات، گاهی نیز به آن عالم، اقلیم هشتم گفته اند که ما فوق اقالیم هفتگانه است). در ضمن این که ما فهرستی از به کار برندگان این کلمه را خواهیم آورد به معنی این کلمه از قول خود مرحوم شیخ هم ان شاء الله اشاره خواهیم داشت، منتظر باش. مترجم.

۳ - اعراف ی ۱۴۲.

این صورت قول آن حضرت (تمام مائة تكبيرة) مانند آن خواهد بود که اهل صناعت^۱ در سقی مرکب گفته اند: در دوره ی اول از یک، و در دوره ی دوم از دو، و در دوره ی سوم از چهار سیراب می شود که مجموع $۷ = ۴ + ۲ + ۱$ است و قصدشان این است که در بار اول با مانند خودش و در بار دوم با نصف مانند خودش و در بار سوم با یک چهارم مانند خودش سیراب می شود. فافهم.

(امام هادی علیه السلام گفت: سپس اندکی راه برو) مقصود این است که هر چه به چراغ نزدیک تر شوی نورش را بیشتر حس می کنی، و زائر هرچه به قبر شریف نزدیک تر رود حرمت و احترام افزون تر و نور کبریاء بیشتر ظاهر می شود، چنان که پیشتر از این اشاره کردیم. و در این سخن اشاره ای ارشادی است زیرا این گونه رفتن احترام را زیادتیر نشان می دهد و خشوع و فروتنی زائر از حواس ظاهری و جسد او را به روحش و از روحش به ذات او منتقل می کند و او را آماده می کند که با دل و جاننش (به امام) توجه کند، به همین جهت امام علیه السلام با سخنش (و علیک السکينة و الوقار) آن (چه را گفتیم) بیان کرده است، سکینه به معنی آرامشی است که در قلب، از راه یقین و در روح، با ایمان حاصل می شود و وقار آرامشی است که در ظاهر آدمی و اعضای او پیدا می شود و او را به آرامش درون می رساند، و این همه به خاطر عظمت و کبریای حضرت حق تعالی است که از عظمت و کبریای اولیای او در دل دوستان و شیعیان ایشان آشکار می شود.

امام هادی علیه السلام فرمود: (فاصله ی بین گام هایت را

۱ - اهل صناعت در سابق به کسانی اطلاق می شد که سعی داشتند با ترکیب موادی و فعل و انفعالات آن ها به ماده ای دست یابند که کیمیا نام داشت، و در واقع جوهری بود که فلزی را به طلا تبدیل می کرد.

نزدیک کن) .

یعنی در همان اندکی راه رفتن ، گام ها را آهسته و کوتاه بردار ، زیرا مودبانه تر است و به قبر شریف دیرتر می رسی و ثواب زیادتر می گیری ، برای هر قدمی ثواب یک حج و ثواب یک عمره^۱ ، و بهتر آماده می شوی تا متانت را در آرامش مخفی و آرامش را در متانت ظاهر سازی .

علت این که امام علیه السلام امر کرده است : زائر بایستد و اندکی راه برود و قدم ها را کوتاه بردارد ، این است که دهشت کبریایی که از کبریای الهی در اولیانش ظاهر می شود در زائر از بین برود چنان که پیشتر هم گفتیم ، وقتی زائر عظمت شأن و بزرگی مقام ایشان را به نظر می آورد و هم زمان به نظر می آورد که چه مصیبت هایی بر آن بزرگواران وارد شده است از این دو تصور تواضعی توأم با احترام در زائر پیدا می شود که بی اختیار اشگ چشمش می ریزد و این خود علامتی است به این که به زائر اجازه داده شده است که به حضور ایشان وارد و به ایشان نزدیک شود گاه این حالت با یکی از این دو تصور حاصل می شود ، اگر این رقت قلب از در نظر گرفتن عظمت مقام ایشان ناشی شود این اذن ، اذن مجازات^۲ است برای آن که می خواهد و حسن ادب را نگه می دارد ، و اگر از در نظر گرفتن مصیبت هایشان ناشی شود این اذن ، اذن رحمت و دلسوزی است برای کسی که مهر و محبت دارد و دچار رقت شده است .

۱ - در حدیثی طولانی در مصباح المتعجد ص ۷۱۸ آمده است : با سکینه و وقار و با قدم های آهسته به سوی حائر برو زیرا خدای تعالی برای هر قدمت حج و عمره ای را می نویسد .

۲ - مجازات در این جا به این معنی است که امام معصوم علیه السلام به زائرش اجازه ی ورود داده است . مترجم .

و فرمایش آن حضرت: سپس بایست:

یعنی بار دوم بایست و سی بار دیگر خدا را به بزرگی یادکن و الله اکبر بگوی چنان که گذشت و آن گاه به قبر نزدیک شو ، و این نهایت نزدیکی و مقام تسلیم است ، و خدا را چهل بار به بزرگی یاد کن و الله اکبر بگوی تا صد تکبیر تمام بشود به لحاظی که گفتیم . زیرا انتقال اول که همان رسیدن به در بود ، مانند این است که عظمت و کبریا به بدن رسیده است و انتقال دوم مثل این است که کبریا و عظمت در روح اثر گذاشته است و نزدیک شدن به قبر مانند این است که کبریا با تمامی آثارش به تمامی وجود انسان رسیده است و در این جا قابل و مقبول با هم جمع شده و مقام اتصال حاصل گشته است که بالاترین احوال زائر است به این دلیل که هم قرب ظاهری و هم قرب معنوی برای او جمع شده است .



امام علیه السلام فرمود : السلام علیکم یا اهل بیت النبوة

یعنی سپس بگو ای اهل بیت نبوت سلام و درود بر شما .

امام علیه السلام بعد از رسیدن زائر به این مکان که نزدیکی قبر است ، ثم = سپس را به کار برد به این جهت که :

زائر به هنگام رسیدن به قبر چهل بار تکبیر می گوید و بین نزدیک شدن و بین سلام مهلتی ایجاد می شود .

و جایز است مهلت بین تکبیر گفتن باشد و بین سلام ، و منظور این می شود که تکبیر طوری است به غیر طوری که سلام است ، و مقتضای مغایرت مهلت است .

یا بین تکبیری که آن تکبیر لازمه ی تصور شکوه ظاهری امامی است که زائر او را زیارت می کند و بین سلامی که به مقتضای اتصال و نزدیک شدن است ، مهلت وجود دارد و مناسب است (ثم یعنی سپس) ذکر شود .

و سلام ، سلامت ماندن از آفات است و یکی از اسامی خدای تعالی است خدای تعالی می فرماید : (لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ)^۱ ،

خانه ی سلام نزد آفریدگارشان برای ایشان می باشد و خانه ی خدا همان بهشت است ، به این علت آن را به خودش نسبت داده است که شرف دارد ، و جایز است که اضافه ، اضافه ی بیانیه باشد یعنی خانه ای که سالم است برای این که ساکنانش از همه ی ناراحتی هایی سالمند که در دنیا بود مانند مرض و درد و فقر و اندوه و دوری از محبوب و تغییر حال و پیری و مرگ و امثال آن ها. و ممکن است به معنای مؤمن باشد از محذورات برای هر کسی که به او پناه ببرد و در پناه او باشد . و امکان دارد مصدر باشد مانند السلام و السلامة و الرضاع و الرضاة و اللذاذ و اللذائة یعنی از جانب خدای تعالی از ناملایمات می توان سالم ماند یا به این معنی است که خدای سبحان سالم است از هر عیب و نقص، حال به حال شدن، نابودی، انتقال و تغییر و غیر آن ها که به مخلوقات عارض می شوند . و ممکن است به معنی صواب و سداد باشد چنان که در قرآن فرموده است: (وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا)^۱، وقتی نادانان با ایشان روبرو می شوند به آنان سخن صواب و درست می گویند به این معنی که خدای تعالی صواب و سداد است . یا این که صواب و درستی با خدای تعالی است ، یا این که بر او سلام اطلاق شده برای این که همه ی کارهای او صواب و درست است . و ممکن است به معنی حافظ باشد ، و به همین جهت هم با (حرف علی) متعدی شده است پس معنی السلام علیکم که می گویی این خواهد بود که خدای تعالی حافظ شما باشد ، و به این معنی ممکن است باشد که از اذیت ها سالم بمانید و از این معنی است (فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ)^۲ یعنی ای

۱ - فرقان ی ۶۳ .

۲ - واقعه ی ۹۱ .

محمد از اذیت هیچ کس غیر از اصحاب یمین سالم نماندی و اصحاب یمین، شیعیان امیر مومنان علی علیه السلام هستند، یا به معنی تسلیم و اداء است یعنی بر عهده ی بندگان مومن خدای تعالی است که امانتی را که خدای تعالی بر آنان عرضه کرده به او برگردانند یعنی در آن چه امر کرده از او اطاعت کنند و از هر چه نهی فرموده است خود را از آن ها باز دارند و بر عهده ی خدای تعالی است که اگر از خدا اطاعت کردند آنان را به دار السلام یعنی به بهشت برساند .

حسن بن سلیمان حلی در کتاب مختصر البصائر از سعد بن عبد الله اشعری از محمد بن یعقوب از بعضی از اصحاب او به صورت مرفوع از محمد بن سنان از داود بن کثیر رقی روایت کرده است که گفت : به امام صادق علیه السلام عرض کردم : معنی السلام علی رسول الله چیست ؟ فرمود : خدای تعالی زمانی که پیامبرش را و وصی او را و دختر او را و دو پسر او را و همه ی امامان را و شیعیان ایشان را خلق کرد ، از آنان پیمان گرفت صبر کنند و نیز در مقابل دشمنان همدیگر را به صبر وادارند و با هم در رابطه باشند و از خدای تعالی بترسند ، و در برابر به آنان وعده فرمود : ارض مبارکه را و حرم امن را به ایشان بدهد و بیت المعمور را بر ایشان فرود آورد و سقف مرفوع را برایشان آشکار سازد و ایشان را از دشمنانشان راحت کند ، و زمینی هم که خدای تعالی تبدیل می کند از سلام است و هر چه در آن است بر ایشان تسلیم می کند ، خصومتی در آن برای دشمنانشان نخواهد بود و در آن خواهد بود آن چه که دوست می دارند . و رسول خدا از همه ی امامان و از شیعیان ایشان در این خصوص پیمان گرفت، در واقع السلام علی رسول الله یاد آوری پیمان و تجدید همان عهد با خدا می باشد که شاید

خدای عز و جل در آن چه وعده فرموده عجله کند و برای شما عجله کند به سلامتی شما با همه ی چیزهایی که در آن می باشد.^۱

بعضی از افاضل قدس سره گفته است : چون سلام ، در گذشته ، در تحیت به سلامتی از آفات و فتنه ها و مجازات های دنیوی و اخروی و موجبات آن ها به کار می رفته از امام علیه السلام سؤال شده است السلام علی رسول الله هم همان معنی را دارد یا معنی دیگری می دهد ؟ و امام علیه السلام جواب داده است : که سلام بر آن حضرت تاویل دیگری هم دارد و در این جا مقصود اصلی آن می باشد ، بیانش این است که خدای تعالی زمانی که پیامبرش را و وصی او را و دخترش را و دو پسرش را و همه ی امامان صلوات الله علیهم را و شیعیان ایشان را خلق کرد از شیعیانشان یا از همه ی خلق ، به ربوبیت و به نبوت و به ولایت و صبر کردن و به صبر و ادا کردن و با هم در رابطه بودن و در مقابله با دشمن از مرزها مراقبت کردن و تقوای خدا عهد و پیمان گرفت و وعده داد که ارض مبارکه را در اختیار ایشان قرار خواهد داد ، و ارض مبارکه همین زمین است ، به این جهت مبارک نامیده شده است که منازل انبیاء و اولیاء و اوصیاء و صلحاء و محل عبادتشان و محل اشتیاقشان بوده است ، یا این که ارض مقدسه بیت المقدس یا کوفه یا هردوی آن هاست ، و وعده داد که حرم امن را در دست ایشان قرار بدهد ، و حرم امن سر زمین مکه یا مدینه و یا هر دوی آن هاست ، و وعده داد که بیت المعمور را در آخر الزمان برایشان فرود آورد ، و بیت المعمور بیت شرف و مجد است یا بیتی است که در آسمان بالای خانه ی خدا در روی زمین قرار دارد و وعده داد که

۱ - کافی ج ۱ ص ۱۴۵ و مختصر بصائر الدرجات ۱۷۲ و بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۸۰ .

سقف مرفوع را برایشان ظاهر خواهد ساخت ، و منظور از سقف مرفوع حضرت عیسی علیه السلام است ، چون عالمی است رفیع المنزله یا به این جهت که خدای تعالی او را از روی زمین برداشته و به آسمان ها برده است ، یا سقف مرفوع و ظاهر ساختن آن این است که خدای تعالی در آخر الزمان ابرهای پر باران را ظاهر می کند و باران فراوان از آن ها فرو می بارد تا موجب فراوانی نعمت و رفاه مردم بشود ، و با غلبه ی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دشمنان را هلاک می کند و دوستانش را از شر آنان راحت می کند ، و وعده داد که زمین را تبدیل می کند به دار السلام یعنی به بهشت تبدیل می کند و هر چه در آن است به ایشان تسلیم می کند در آن جا دشمنان با ایشان خصومتی ندارند چون قدرتشان از بین رفته و باطل نابود شده است و بر خلاف دنیا برای ایشان جای نزاعی نمانده است ، و وعده داده که برایشان چیزهایی باشد که دوست می دارند نه چشمی دیده و نه گوشه شنیده است . و رسول الله صلی الله علیه و آله هم از همه ی امت و از شیعیان پیمان وفاداری گرفت ، پس السلام علیه به این معنی است که نفس پیمان یاد شود و تجدید عهد به عمل بیاید و خدای تعالی هم به ایشان وعده داده است در برابر وفاداری به پیمان به ایشان پاداش عطا کند و کارها را به ایشان تسلیم کند ، و سلام گفتن به رسول خدا هم برای یاد آوری عهد است و درخواست تعجیل در وعده .^۱

پیشتر یاد آوری کردیم که معنی السلام علیک ، الله حافظ علیک است ، پس زمانی که گفتی السلام علیکم یا اهل بیت النبوه ، معنی آن این می شود که : خدای تعالی حافظ شما

می باشد یعنی خدا برای شما حفظ می کند آن چه را که به شما عطا کرده است از انواع علوم و اسم اکبر را ، و طهارت از هر گونه آلودگی و عصمت در تمامی اعمال و اسرار و گفتار و رفتار و احوال را و حفظ می کند منزلتی را که در نزدش دارید و همچنین شما را حفظ می کند از هر چه که نمی پسندید.

در معانی اهل و آل و عترت

بین اهل و بین آل در نزد اهل لغت و در نزد اهل شرع علیهم السلام تفاوت وجود دارد و تفاوت آن ها عموم و خصوص من وجه است ، گرچه اصل آل ، همان اهل است ، گاه آل ، به اشراف اهل اطلاق می شود بنا بر این آل اخص از اهل می باشد و گاه اهل شرع آل را بر عکس به کار می برند .

در کتاب معانی الاخبار از محمد بن سلیمان دیلمی روایت شده است که گفت : به امام صادق علیه السلام عرض کردم فدایت شوم : آل به چه کسانی اطلاق می شود ؟ فرمود : به ذریه ی محمد ، عرض کردم : اهل به چه کسانی اطلاق می شود ؟ فرمود : به ائمه علیهم السلام ، عرض کردم آن جا که خدای تعالی فرموده است (أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ) آل فرعون را به شدیدترین عذاب ها داخل کنید منظور چه کسانی هستند ؟ فرمود : به خدا سوگند غیر از دختر فرعون کس دیگری را قصد نکرده است.^۱

باز در همان کتاب از ابو بصیر روایت شده است که گفت : به امام صادق علیه السلام عرض کردم : آل محمد چه کسانی

۱ - معانی الاخبار ۹۴ و بحار ج ۲۵ ص ۲۱۶ و مجمع البحرین ج ۱ ص ۱۳۳ .

هستند؟ فرمود: ذریه ی آن حضرت، گفتم: اهل بیتش؟ فرمود: ائمه ی اوصیاء، عرض کردم: عترت او چه کسانی هستند؟ فرمود: اصحاب عباء، عرض کردم: امت او کیانند؟ فرمود: مومنانی اند که آن چه را او از نزد خدا آورده است تصدیق می کنند، و به ثقلینی متمسکند که امر شده اند به آن دو متمسک شوند کتاب خدای عز و جل و عترت او اهل بیتش، کسانی که خدای تعالی آلودگی ها را از آن ها برده و ایشان را پاکیزه کرده است و آن دو پس از او خلیفه ی او بر امت هستند.^۱

حاصل که منظور از اهل، ائمه ی معصومین هستند و نه دیگران، آن چه گفتیم زمانی است که در سلام اصالتا اهل بیت علیهم السلام منظور شوند و اگر منظور ما اعم از ایشان باشند شیعیان خالص هم به تبع داخل خواهند شد^۲، زیرا ایشان هم از اهل بیت هستند و از فاضل طینتشان خلق شده و با آب ولایتشان سرشته اند، چنان که ابن طاووس از حضرت امام عصر و غیر آن حضرت روایت کرده است. و بیان تبعیت مانند تبعیت قائم است در مجئی برای زید، در جمله ی جاء زید القائم، زید قائم آمد، آمدن به زید نسبت داده می شود، اما آمدن به قائم اصلا ربطی ندارد و لی مرفوع بودن آن به این علت است که آمدن به زید نسبت داده شده و وصف زید به او پیوسته است و پیوستن قائم به زید اجمال زید را بیان می کند و نه حال آمدنش را، منظور این است که رفع قائم به این جهت نیست که در آمدن با زید شریک است، بلکه رفع آن به خاطر

۱ - معانی الاخبار ۹۴ و آمالی صدوق ۳۱۲ و بحار ج ۲۵ ص ۲۱۶ و تفسیر صافی ج ۱ ص ۳۲۹ .

۲ - در این باره فرمایش پیامبر اعظم بهترین دلیل است، در عیون اخبار الرضا از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت شده است که گفت: قال: النبی صلی الله علیه و آله سلمان منا اهل البیت بحار الانوار ج ۲۰ ص ۱۹۸ . مترجم .

ملا بست او به زید است در آمدن ، پیروان ائمه علیهم السلام هم داخل اهل بیت می شوند به لحاظ ملابستی که با ایشان دارند و امور مشترکه ی ظاهری ایشان به ائمه علیهم السلام نسبت داده می شود ، بلکه بعضی از عارفین پا را از این هم فراتر نهاده و گفته است : زمانی که می گوئیم : السلام علیکم منظور ما شیعیان هستند زیرا مقام ائمه فراتر از آن است که ما به ایشان سلام بکنیم و در مقام استشهاد به قول مجنون لیلی متمثل شده که گفته است:

سلام علی جیران لیلی فانها اعز علی العشاق من ان یسلما

به همسایگان لیلی درود باد ، اما خود او نزد عاشقان عزیز تر از آن است که بر او سلام گفته شود .

فان ضیاء الشمس نور جبینها نعم وجهها الوضاح یشرق حیثما^۱

نور خورشید ، نور پیشانی اوست ، آری روی نورانی او هر کجا که بخواهد نور می افکند . آن چه در اخبارشان آمده است که اهل بیت امامان دوازده گانه اند منافاتی ندارد با آن چه در اخبار آمده است که آل ، ذریه است و عترت ، آل عباس است ، زیرا قول آن حضرت که (آل محمد ذریته ، آل محمد ذریه ی او هستند) به این جهت است که فرق دلالت ظاهری لفظ بیان شود و همین طور است در عترت ، زیرا ذریه به پشت بعد از پشت و نسل به نسل و نسل بعد از نسل اطلاق می شود خدای تعالی در قرآن گفته است : (ذَرِیَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ) یعنی ذریه ی حام و سام و یافث) و باز گفته است : (وَ

۱ - شبیه این مضمون است این که گفته است : سلام الہ الخلق نحو جنابکم فان سلامی لایلیق ببابکم درود خدای تعالی بر شما باد زیرا سلام من لایق درگاه شما نمی باشد . مترجم .

آیة لَهُمْ أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ^۱ یعنی برایشان نشانه ای است که نسل های ایشان را در کشتی انباشته ای حمل کردیم و چون یکی از معانی عترت ، تنه ی قطع شده ی درخت است که شاخه هایی از همان تنه می روید^۲ به لحاظ تناسب این معنی حضرت امام صادق علیه السلام عترت را به اهل عبا تفسیر کرده است .

اما معنی مراد از آل و اهل و عترت در اصل در احادیث متواتره در کتب فریقین ، دوازده امام و فاطمه سلام الله علیهم هستند و نه غیر این . قول آن حضرت علیه السلام "بیت النبوه" در ظاهر منظور از بیت ، بیت محمد (ص) است چنانکه فرموده است : و عترتی اهل بیتی^۳ ، به همان معنایی که گذشت ، بر مبنای این که ایشان ذریه ی او و از صلب او هستند اهل بیت او می باشند . یا منظور از بیت النبوه ، بیت علم است که همان خانه ی پیامبر می باشد ، خدای تعالی فرموده است : "ان اتخذی من الجبال بیوتا"^۴ (که به دلیل تاویل آخر آیه منظور بیت های علم اند "یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس"^۵) ایشان را اهل بیت علم نبوی نامیدند برای این که نگهبانان آن هستند .

و اضافه شدن بیت به نبوت اشاره است به این که این علم از طریق وحی الهی است زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و

۱ - یس ۴۱ .

۲ - ابن اثیر گفته است : عترت رسول الله فرزندان فاطمه اند سلام الله علیهم و گفته است : این قول ابن سیده می باشد . مترجم .

۳ کافی ج ۲ ص ۴۱۴ و الاحتجاج ج ۲ ص ۳۸۰ و امالی طوسی ۱۵۶ .

۴ - نحل ۶۸ - .

۵ - نحل ی ۶۹ .

آله از هوای نفس سخن نمی گوید .

اما در باطن (بیت) خود رسول الله صلی الله علی و آله است که نبوت در او قرار داده شده است و بیوت، آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین هستند و رسول الله (ص) بیت اعظم است ، بلکه مدینه است و ایشان درهای آن مدینه هستند .

امام باقر علیه السلام گفت : آل محمد ابواب الهی و راه او هستند و فراخوانان به بهشت و برندگان به سوی او و دلالت کنندگان بر او تا روز قیامت هستند.^۱

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : من شهر علم هستم و علی در آن شهر است و به شهر از غیر در آن وارد نمی شوند^۲ ، و روایت شده که فرمود : انا مدینه الحکمة^۳ من شهر حکمت هستم . و در این جا منظور از حکمت ، علم است .

و در کتاب احتجاج طبرسی از اصبع بن نباته روایت شده است که گفت : نزد امیر مومنان نشسته بودم که ابن کواء آمد و گفت : ای امیر مومنان ، منظور از بیوت در آیه ی (و لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها و لکن البر من اتقی و اتوا البیوت من ابوابها) چیست ؟ علی علیه السلام گفت : ما خانه هایی هستیم که خدای تعالی دستور داده است از درهای آن وارد شوند ، ما باب الله و خانه های او هستیم که از آن وارد می شوند ، هر کس با ما بیعت کرد و به ولایت ما مقرر شد به خانه های خدا در وارد شده است و هر کس با ما مخالفت کرد و دیگران را بر ما برتری داد به خانه های خدا از پشت (بام)

۱ - تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۸۶ و وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۹ و بحار ج ۲ ص ۱۰۴ .

۲ - توحید ۳۰۷ و المعجم الکبیر ج ۱۱ ص ۵۵ و کنز العمال ج ۱۳ ص ۱۴۸ .

۳ - کامل ج ۵ ص ۱۷۷ و علل الدارقطنی ج ۳ ص ۲۴۷ و تاریخ بغداد ج ۱۱ ص ۲۰۵ .

آن‌ها وارد شده است اگر خدای تعالی می‌خواست خود را به مردم معرفی می‌کرد تا او را به یگانگی بشناسند، و از در خانه ی او وارد شوند ولی ما را ابواب و راه خود قرار داد و دری که از آن وارد می‌شوند، خدای تعالی در باره ی کسی که از ولایت ما عدول کرد و دیگری را بر ما فضیلت داد به خانه‌ها از پشت بام آن‌ها وارد شد، فرموده است: (عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونَ)^۱ که آنان از راه راست بر می‌گردند.^۲

در حدیثی طولانی از امیر مومنان علیه السلام آمده است که فرمود: خدای تعالی برای علم اهلی قرار داده و با آیه ی (وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا)^۳ اطاعت کردن از ایشان را بر بندگانش واجب کرده است و بیوت همان خانه‌های علم است که انبیاء به امانت نهاده‌اند و اوصیای ایشان ابواب ایشان هستند.^۴

بنا بر این محمد و اهل بیت او علیهم السلام خانه‌هایی هستند که خدای تعالی فرمان داده است بلند باشند و اگر منظور از بیت خود رسول الله صلی الله علیه و آله باشد ابواب آن خانه آل او خواهند بود.

همین‌طور است اگر رسول الله (ص) مدینه باشد که در این صورت آل محمد علیهم السلام دروازه‌هایی خواهند بود که از آن‌ها به شهر وارد می‌شوند.

و گاه محمد و آل محمد علیهم السلام بیوتی‌اند که باروی مدینه بر آن‌ها محیط می‌باشد. در این صورت تاویل آیه

۱ - مومنون ی ۷۴ و ان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لنا کبون .

۲ - احتجاج ج ۱ ص ۲۲۷ و کافی ج ۱ ص ۱۸۴ و ینابیع الموده ج ۱ ص ۳۰۴ .

۳ - بقره ی ۱۸۹ .

۴ - تفسیر صافی ج ۱ ص ۲۲۷ .

ی (إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ^۱)
 اولین بیت از ایشان خواهد بود که برای هدایت مردم در کعبه
 به دنیا آمد، و هدایت کننده ی مردمی است که هدایت او را
 بپذیرند.

خلاصه که اهل بیت نبوت، ائمه سلام الله علیهم هستند
 و بیت نبوت رسول الله می باشد، و جایز است که علی علیه
 السلام بیت نبوت باشد به این دلیل که وی مسکن احکام
 نبوت و حاوی اسرار نبی و جامع آثار و حافظ شریعت او می
 باشد.

در معنای نبوت

- نبوت خبر دادن از مراد خداست بدون این که احدی از
 مردم واسطه باشد.

- و گفته شده است: نبوت خبر دادن از حقایق الهی و معارف
 ربانی است، خبر دادن از ذات و اسامی و صفات و افعال و احکام
 حق تعالی است، و به دو نوع تقسیم می شود:

اول: نبوت تعریف، این نبوت عبارت است از خبر دادن از
 معرفت ذات و صفات و اسماء و افعال.

دوم: نبوت تشریح، این نبوت همان نبوت تعریف است به
 اضافه ی تبلیغ احکام و تعلیم خوهای پسندیده و تعلیم احکام و
 قیاس با سیاست و این نوع را رسالت می نامند.

و گفته شده: نبوت این است که نفس مقدسی حقایق معلومات و معقولات را از گوهر عقل اول بپذیرد و رسالت این است که معلومات و معقولات دریافتی خود را به افرادی برساند که استعدادش را دارند.

معنی لغوی نبوت و بیت و غیره

و روا باشد که نبوت به معنی رفعت بوده باشد از (نبا) یعنی بلند شد (ینبو) یعنی بلند می شود و روا باشد از (نبا ینبو) به معنی بالا رفت بالا می رود بوده باشد، نبی با تشدید یاء بر وزن فعیل به معنی رفیع خواهد بود، یعنی ای اهل بیت بلند و بالا و دارای شان والا چنان که در همین زیارت نامه پس از این خواهد آمد (طأطأ کل شریف لشرفکم و بخع کل متکبر لطاعتکم) یعنی ای اهل بیتی که همه ی دارندگان شرف در برابر شرف شما سر تعظیم فرود آوردند و همه ی متکبران در برابر قدرت و شکوه شما فروتن شدند، یا منظور این است که ای اهل بیت رفیع نبوت و رسالت و فتوت، فتوت به معنی ایمان در حدیث الفتی المومن آمده که:

ان اصحاب الکهف کانوا شیوخا فسماهم الله فتية بايمانهم، اصحاب کهف همه پیر بودند و خدای تعالی به خاطر ایمانشان، ایشان را جوان نامید، یا به این خاطر که بدون واسطه ایمان آورده بودند.

و گاه منظور از بیت کنایه است از بزرگی و شرافت نسب

، می گویند فلانی اهل بیت است (اصالت خانوادگی دارد) و معنی این می شود که ای اهل بزرگی نبوت و حسب و شرف و فخر آن ، در واقع آن حضرات بودند که پرچم های نبوت را بر افراشتند و پایه های جوان مردی را بنیان نهادند ، پس معلوم شد که معنی السلام علیکم یا اهل بیت النبوه ، این می شود که خدای حفظ کننده ، بر شما و برای شما حفظ می کند یعنی شما را ملزم می کند سلام را یعنی دار السلام را یعنی بهشت را که به پیروان خودتان وعده داده اید تسلیم کنید ، یا ایشان را از چیزهایی سالم نگه دارید که نمی پسندند ، و از عذاب برزخ در بعد از مرگ و از عذاب جهنم در روز قیامت ، ایشان را حفظ کنید ، ای آل محمد ، ای عترت محمد ، ای درهای علم و دانش ، ای خانه های حکمت ، ای حافظان شریعت و امثال این ها ، شما اهل بیت رسالت هستید و می دانید که فرشتگان چه چیزهایی را به جد بزرگوارتان فرود آورده اند زیرا که اهل خانه به آن چه در خانه وجود دارد بیشتر از همه آگاه اند .

قول آن حضرت و موضع الرسالة

و موضع الرسالة. موضع یعنی محل، و رسالت یعنی خبردادن از مراد خدای تعالی به سخن او بدون این که انسانی واسطه بوده باشد و اهل بیت علیهم السلام در محل رسالت چهار مقام دارند :

مقام اول : (مقام بیان) مقام السر المقنع بالسر است .

مقام دوم : (مقام معانی) و مقام سر السر است .

مقام سوم : (مقام ابواب) یا مقام السر ، مقام سفارت ، وساطت و مترجمی است .

مقام چهارم : (مقام امامت) است .^۱

۱ - مرحوم مجلسی در بحار الانوار ج ۲۶ / ۱۲ به نقل از پدرش حدیث خیط اصفر یا نخ زرد را آورده و در ضمن آن از جابر بن یزید جعفی نقل کرده که که امام زین العابدین فرمود: قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَا جَابِرُ إِنَّكَ تَدْرِي مَا الْمَعْرِفَةُ الْمَعْرِفَةُ اثْبَاتُ التَّوْحِيدِ أَوَّلًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْمَعْنَى ثَانِيًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْإِنْبَاءِ ثَالِثًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَنْبَاءِ رَابِعًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَرْكَانِ خَامِسًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْبُقَاءِ سَادِسًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ النَّجْبَاءِ سَابِعًا وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتِ رَبِّي وَ لَوْ جُنُبًا بِمِثْلِهِ مَدَدًا وَ تِلْكَ أَيْضًا وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ يَمْدٌ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةٌ أُبْحِرَ مَا نَفَذَتْ كَلِمَاتِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ يَا جَابِرُ اثْبَاتُ التَّوْحِيدِ وَ مَعْرِفَةُ الْمَعْنَى أَمَّا اثْبَاتُ التَّوْحِيدِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ الْقَدِيمِ الْغَائِبِ الَّذِي لَا

به طوری که محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات آورده ، امام صادق به این چهار مقام والا و شریف اشاره کرده و گفته است : (ان امرنا هو الحق و حق الحق و هو الظاهر ، و باطن الظاهر و باطن الباطن و هو السر و سر السر ، و سر المستسر ، و سر مقنع بالسر).^۱

امام علیه السلام به مقام اول (مقام بیان) با (و سر السر و سر مقنع بالسر) و به مقام دوم (مقام معانی) با (و باطن الباطن) یعنی مقام سر المستسر ، و به مقام سوم (مقام ابواب) با (و باطن الظاهر) یعنی مقام السر و به مقام چهارم (مقام امامت) با (و هو الظاهر) و به دو مقام اخیر یعنی سوم و چهارم (مقام ابواب و مقام امامت) با (و هو الحق) و به دو مقام اول و دوم (مقام سر و مقام معانی) با (و حق الحق) اشاره کرده است .

و از آن حضرت روایت شده که گفت : (ان امرنا سر فی سر و سر مستسر و سر لایفیده الا سر و سر علی سر و سر مقنع بالسر).^۲ در این حدیث به مقام اول با سر مقنع بسر و به مقام دوم با سر علی سر و به مقام سوم با سر لایفیده الا سر و به مقام چهارم با سر مستسر ، اشاره کرده است .

تَذْرُكَةُ الْأَبْصَارِ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَ هُوَ عَيْتٌ بِاطْنِ سَيِّدْرِكُهُ كَمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ أَمَّا الْمَعَانِي فَتَحْنُ مَعَانِيَهُ وَ مَظَاهِرُهُ فَيَكُونُ احْتِرَاعًا مِنْ نُورِ ذَاتِهِ وَ فَوْضَ الْبِنَا أُمُورَ عِبَادِهِ فَتَحْنُ نَفْعًا بِأَذْنِهِ مَا نَشَاءُ وَ تَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ وَ إِذَا أَرَدْنَا أَرَادَ اللَّهُ وَ نَحْنُ أَحْلَنَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هَذَا الْمَحَلَّ وَ اصْطَفَانَا مِنْ بَيْنِ عِبَادِهِ وَ جَعَلْنَا حُجَّتَهُ فِي بِلَادِهِ فَمَنْ أَنْكَرَ شَيْئًا وَ رَدَّهُ فَقَدْ رَدَّ عَلَيَّ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ وَ كَفَرَ بِآيَاتِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ يَا جَابِرُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ تَعَالَى بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَقَدْ اثْبَتَ التَّوْحِيدَ لِأَنَّ هَذِهِ الصِّفَةَ مُوَافِقَةٌ لِمَا فِي الْكِتَابِ الْمُنَزَّلِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى لَا يُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ. این حدیث را صاحب العوالم نیز روایت کرده است و چهارمی معرفه الامام است و نه معرفه الانام. مترجم

۱ - مختصر بصائر الدرجات ص ۱۲۷ و بحار الانوار ج ۲ ص ۷۱ .

۲ - بصائر الدرجات ۲۸ و مختصر بصائر الدرجات ۱۲۶ .

بیان مقامات چهارگانه

اما مقام اول مقام بیان ، مقام دوم مقام معانی ، مقام سوم مقام ابواب ، و مقام چهارم مقام امام . (به اول و دوم این مقام ها) در حدیث جابر از امام باقر علیه السلام ، اشاره شده است :

امام به او گفت : ای جابر بر تو باد به مقام بیان و به مقام معانی ، می گوید : عرض کردم : بیان چیست؟ معانی چیست؟ حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: امیر مومنان علی علیه السلام گفت : اما بیان این است که خدا را بشناسی به این نحو که منزّه است و چیزی مانند او نیست ، و پس از آن عبادتش کنی و چیزی را به او شریک قرار ندهی ، و اما معانی ما معانی او هستیم ، ما جنب الله و ید الله و لسان الله و امر الله و حکم الله و علم الله و حق الله هستیم ، وقتی بخواهیم خدای تعالی می خواهد و خدا چیزی را می خواهد که ما آن را می خواهیم ، ما همان مثانی هستیم که خدای تعالی ما را به پیامبرمان عطا کرده است ، و ما وجه الهی هستیم که در روی زمین بین شما این طرف و آن طرف می گردد ، هر کس ما را بشناسد یقین پیشوای اوست و هر کس ما را نشناسد سچین پیش روی اوست ، ما اگر بخواهیم زمین را می شکافیم و به آسمان می رویم بازگشت این خلق به سوی ما می باشد و حسابشان به عهده ی ماست .

و خلاصه ی بیان قول امام علیه السلام (وقتی بخواهیم خدای تعالی می خواهد و خدا می خواهد آن چه را که ما می

خواهیم) طبق جوابی است که بعضی از اولیای خدا داده وقتی در کشتی مشرف به غرق بوده است : امواج از هر طرف شدت یافت و سرنشینان کشتی نزدیک شد غرق شوند ، به این مرد که یکی از اولیاء الله بود پناه آوردند و از او التماس کردند دعائی بکنند . اما او گفت : برای من جایز نیست به خدایم اعتراضی بکنم ، زمانی که طوفان به حد نهایت رسید همگان فریاد برآوردند و پیش او زاری کردند ، این بار او لب هایش را حرکت داد و امواج خروشان فوری از بین رفتند ، مانند این بود که هرگز طوفانی پیش نیامده است ، یکی از مریدان او که اغلب در خدمت او بود گفت : خدا را با چه دعائی خواندی ؟ در جوابش گفت : ما ترک می کنیم آن چه را می خواهیم به خاطر آن چه او می خواهد ، و زمانی که خواستیم او ترک می کند آن چه را می خواهد به خاطر آن چه ما می خواهیم .

حضرت امام زین العابدین علیه السلام به همه ی این مقامات اشاره کرده است در روایتی که در کتاب انیس السمراء و سمیر الجلساء از احمد بن عبد الله از سلیمان بن احمد از جعفر بن محمد از ابراهیم بن محمد موصلی از پدرش از خالد از جابر بن یزید جعفی روایت شده است ، جابر ضمن حدیثی طولانی از امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده که امام پس از آن آیه ی (فَالْيَوْمَ نُنَاسُهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ^۱) را خواند و گفت : به خدا سوگند این ها آیات ما هستند و این یکی (را که دیدی) از همان آیات ما بود و به خدا سوگند این ولایت ما (و تصرف ما در تکوین به اذن خدا) ست ، .. و.. تا این که گفت : جابر آیا می دانی

معرفت چیست؟ معرفت در مرحله ی اول اثبات یگانگی خداست و پس از آن معرفت معانی در مرحله ی دوم است و سپس معرفت ابواب در مرحله ی سوم است و در مرحله ی چهارم معرفت امام است و در مرحله ی پنجم معرفت ارکان است و در مرحله ی ششم معرفت نقیاست و در مرحله ی هفتم معرفت نجیاست و در این باره خدا می فرماید: (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا) یعنی بگو اگر دریاها برای بیان اوصاف کلمات ما مرکب شوند، پیش از تمام شدن اوصاف کمال آن ها دریاها تمام می شوند حتی اگر مانند آن ها را به آن ها اضافه کنیم، و می فرماید: (وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)^۲ یعنی اگر درختان روی زمین قلم شوند و دریاها را هفت دریای دیگر مدد برسانند اوصاف کلمات الهی تمام نمی شود خدای تعالی توانمند و حکیم است) ای جابر اثبات توحید و معرفت معانی و اما اثبات توحید، شناخت خدای قدیم و نهانی که چشم ها او را درک نکنند ولی او چشم ها را درک می کند و او لطیف و خبیر است (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ)^۳ او نهانی است باطن، او را می شناسی به نحوی که خودش را وصف کرده است و اما معانی، ما معانی و مظاهر او در بین شما هستیم، ما را از نور ذات خودش اختراع کرده و امور بندگانش را به دست ما سپرده است^۴. ... علت این که حدیث را با وجود طولانی بودن آن آوردم این است که رازهایی در آن

۱ - کهف ۱۰۹ .

۲ - لقمان ۲۰ .

۳ - انعام ۱۰۳ .

۴ - بحار الانوار ج ۲۶ ص ۱۲ .

وجود دارد و به بعضی از آن ها در آینده اشاره خواهیم کرد .

تفصیل مقامات ، مقام اول مقام بیان

مقام اول : مقام اول که اثبات یگانگی خدا ، السر المقنع بالسر ، و حق الحق نام دارد ، حال با بهره گیری از روایات فراوان معصومین علیهم السلام به بیان این مقام می پردازیم . امیر مومنان علیه السلام گفته است : لا تحیط به الا وهام بل تجلی لها بها و بها امتنع منها ، وهم ها به او محیط نمی شوند ، بلکه برای آنها با خود آن ها جلوه کرد و با آن ها از آن ها امتناع نمود ، و گفته است : نحن الاعراف الذین لا یعرف الله الا بسبیل معرفتنا ، ما اعرفی هستیم که خدای تعالی جز با راه معرفت ما شناخته نمی شود .

می گویم : آن قسمت از حدیث دوم که به این مقام اشاره دارد وجه سوم آن می باشد و منظور از این مقام یعنی مقام اثبات توحید ، شناخت خدای تعالی است با صفتی که خودش را توصیف کرده و خواسته است بندگانش او را با همان صفت بشناسند ، و این صفت حادث است اما در چیزی شبیه صفت مخلوقات نیست ، این صفت ، مقامات و علامات اوست که در هیچ جا غایب نیست ، یعنی در غیبتت و در حضورت وجود دارد ، هر کس آن را بشناسد خدا را شناخته است ، زیرا آن ها امثال او هستند و چیزی شبیه و مانند او نیست و در دعای روزهای ماه

۱ - الاحتجاج ج ۱ ص ۳۰۵ ولی در آن جا عوض لا تحیط لم تحط آمده است .
 ۲ - کافی ج ۱ ص ۱۸۴ و بحار الأنوار ج ص ۳۲۸ و منابع الموده ج ۱ ص ۳۰۴ .

رجب از حضرت امام عصر عجل الله فرجه الشریف آمده است :
(فجعلتهم معادن لكلماتك و اركاننا لتوحيدك و آياتك و مقاماتك
التي لا تعطيل لها في كل مكان يعرفك بها من عرفك لا فرق
بينك و بينها الا انهم عبادك و خلقك فتقها و رتقها بيدك بدءها
منك و عودها اليك)^۱ یعنی ایشان را معدن های کلمات خود و
رکن های یگانه پرستی و آیات و مقاماتی قرار دادی که در هیچ
مکانی برای آن ها تعطیلی نیست ، تو را می شناسد هرکس آن
ها را بشناسد ، بین تو و بین آن ها هیچ تفاوتی وجود ندارد الا
این که ایشان بندگان تو و آفریده های تو هستند ، شکافتن و
بستن آن ها به دست قدرت تست ، آغاز آن ها از فعل تست و
برگشت شان نیز به سوی فعل تست .

علی علیه السلام بیان فرمود : که معادن کلمات الهی اند
یعنی یاران و یاوران خلق او هستند ، زیرا علت مادی همه ی
خلقند و همه ، از شعاع انوار ایشان به وجود آمده اند ، خدای
تعالی ایشان را بازوان خلق خود قرار داده است یعنی همه را از
شعاع انوارشان خلق کرده است و همه ی مخلوقات الهی خواه
اسباب باشند و خواه مسبب ، کلمات الله به شمار می روند
چنان که خدای تعالی فرموده است : (بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ)^۲ مزده می دهد به کلمه ای از او ، نامش مسیح
عیسی فرزند مریم است از این نظر معادن کلمات اللهند و خدا
ایشان را ارکان توحید خود قرار داده است زیرا مقامی است که
بین او و بین خدای سبحان فرقی نیست با این تفاوت که این
مقام بنده ی او و ظهور او به بنده به وسیله ی بنده است ، و
ایشان همان مظاهر هستند به طوری که تفصیل آن در مثال

۱ - اقبال الاعمال ج ۳ ص ۲۱۴ و مصباح المتهجد ۸۰۳ و بحار ج ۹۵ ص ۳۹۳ .

۲ - آل عمران ۴۵ .

قائم خواهد آمد ، بین قائم و بین زید فرقی نیست غیر از این که قائم ظهور زید با قیام است ، قائم حادث است و رکن آن قیام است ، حقیقت حضرات معصومین مانند قیام است ، و ظهور او بر این حقیقت با خود آن مانند قائم می باشد ، و قائم همان مقامی است که زید با آن شناخته می شود برای کسی که زید را می شناسد ، یعنی زید شناخته نمی شود مگر با همان قیام ، مراد این است که خدای تعالی شناخته نمی شود مگر با همین مقامات ، و مقامات تحقق نمی یابد مگر به وسیله ی ایشان و در ایشان ، چنان که قائم هم جز با قیام و در قیام تحقق نمی یابد و معنی قول امام علی علیه السلام : لا یعرف الله عز و جل الا بسبیل معرفتنا همین است . پس آن بزرگواران ارکان توحید و آیات و مقامات او هستند و این که هیچ جا از آن ها تعطیل و خالی نیست به این لحاظ است که وجه الله می باشند خدای تعالی فرمود : (فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ) یعنی به هر کجا روی آورید به خدای تعالی روی آورده اید . اما این که اثبات توحید به غیر خلق امکان ندارد برای این است که خدای تعالی فراتر از این است که عقل ها او را درک کنند و اوهم به او پی ببرند ، زیرا اوهم و عقول خود را درک می کنند و به مانند خود اشاره می کنند و آن چه ما در معرفت گفتیم همان راه معرفت ایشان است که خدا به غیر از آن ها شناخته نمی شود و مثال مقامی که توحید باشد چنان که پیشتر گذشت قائم است ، وقتی گفتی : قائم ، از صفت زید یاد کردی و آن ظهور زید است به قیام، ولی خود زید نیست و ضمیر آن در او مستتر نیست و آن چه در او مستتر است جهت فاعلیت قیام اوست و همین جهت هم با زید قائم است به قیام صدور و در

غیبِ قائم ، قائم است به قیام ظهور و قائم به جهت فاعلیت قائم است به قیام تحقق زیرا در غیر قائم ظاهر نمی شود و قائم با غیر آن تحقق نمی یابد ، زیرا که جهت فاعلیت مبدء وجود قائم است و آن حرکتی است که زید خودش به وجود آورده است ولی خود زید نیست بلی حرکت اوست پس قائم مثال زید است و ظهور زید به فعل اوست وقتی خواستی زید را بشناسی با همان مثال و وصفی می شناسی که برایت به وجود آورده است مانند قائم ، قائد و متکلم و غیره ، و این صفت ها و مانند آن ها ، امثال و صفات و توصیفات مشار الیه ، معروف به زید اند او را با وصفی می شناسی که خود را با آن به تو توصیف کرده است و توصیف او همان افعال و صفاتی است که به تو ظاهر شده است ، گرچه این صفت ها در جهت تعریف و تعرف و شناختن مانند او ، و مساوی او هستند اما خود او نیستند ، برای این که همه ی این ها به صفات زید برمی گردند و ذات زید از همه ی این ها برکنار است و آن ها همه حادث اند ، از زید صادر شده اند ولی از ذات او نیستند و این همان معنی است که در دعای ماه رجب آمده است : (لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقک) یعنی بین تو و بین آن ها فرقی نیست ، جز این که ایشان بندگان و مخلوقات تو هستند . تامل کن .

پس این که در حدیث امام علی بن الحسینعلیهما السلام در شرح فرموده ی خدای تعالی : (وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ) یعنی آیات ما را انکار می کردند ، آمده که آن حضرت علیه السلام گفته است : (و هی و الله آیاتنا و هذه احدها ، به خدا سوگند آن ها آیات ما هستند و این یکی از آن ها بود) به همین معنی

اشاره می کند که ما گفتیم ، (گفتیم) که ایشان صاحبان آیاتی هستند که کافران و مشرکان آن ها را انکار می کنند و همین ها هستند که ایشان را و ملاقات روز قیامت و همه ی این مقام ها را به فراموشی سپرده اند که مقام (وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ) و امر همه اش به سوی او بر می گردد، می باشد و یکی از آیات همین بوده است که با اهل مدینه کرده زمانی که نخ زرد را که تاثیر ولایت ایشان بوده به حرکت در آورده است ، این مقام بالاترین مقامات ایشان است و چنان که بیان کردیم شبیهی ندارد.

(اما البیان فهو ان تعرف ان الله سبحانه ليس كمثله شيء فتعبده و لا تشرك به شيئا) اما مقام بیان ، این است که بدانی خدای تعالی مثلی ندارد تا به او عبادت کنی و در ضمن بدانی که نباید کسی را به او شریک قرار بدهی .

اما این که مانند او چیزی نیست به این جهت است که این مقام ، وصف حضرت حق است که خدای تعالی خود را برای بندگانش با آن وصف کرده است و در چیزی به خلق شباهت ندارد ، و اما تو خدایی را می پرستی که با آن وصف بر تو ظاهر شده است حتی این وصف را از خودش و از مخلوقات دیگرش پنهان کرده است و عبادت کننده به غیر ذات توجه ندارد ، با این که هیچ گاه ذات را نمی یابد و آن را چون نمی یابد گم هم نمی کند و این مقام ، مقام سر پوشیده با سر و مقام حق الحق و مقام بیان و مقام توحید می باشد ، و این مقام ، مقام آن هاست ، ولی خود را چیزی نمی بینند و خدا را می بینند که در همه چیز ظاهر شده است (وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ

عَلَى حِينَ غَفَلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا^۱) یعنی وارد شهر شد زمانی که اهل آن در غفلت و بی خبری بودند . او تنهاست و صدایی غیر از صدای او شنیده نمی شود و این مقام ، موضع الرسالة نمی باشد زیرا مصدر ارسال است و چگونه می شود موضع الرسالة باشد ؟ مگر این که مغایرتی در نظر باشد و به همین لحاظ این مقام را در نظر گرفتیم و آن را مقام اول خواندیم .

بیان مقام دوم ، مقام معانی

و مقام دوم ، مقام معانی و مقام باطن الباطن ، سرّ السرّ ، و سرّ علی سرّ و حق الحق است ، و آن این است که ایشان معانی خدای تعالی هستند یعنی علم او ، حکم او و امر او ، یعنی علم او که به آسمان ها و زمین احاطه دارد ، و حکم او که بر همه ی موجودات نافذ است و نعمت و خیر او که به همه ی موجودات احسان کرده است و جنب او که هر کس در پناهِش باشد ستمی نمی بیند ، و زمام او که هیچ کس رقیب او نمی شود و هیچ کس نمی تواند آن را به دست بیاورد (زیرا برایش ممکن نیست) و پوشش غیر قابل نفوذ و باروی بر افراشته و رحمت واسعه و قدرت فراگیر و احسان های زیبا و بخشش های فراوان و عطا های بزرگ او ، و دست والا و بازوی توانا و زبان گویا و گوش شنوا و حق روای اوست . این ها مانند این است که می گویی : ایستادن زید ، نشستن او ، حرکت او ، سکون او ، تسلط و استیلای او ، احسان ها و خوبی های او و مجازات های او و امثال این ها ، این ها معانی زید هستند و ائمه علیهم السلام که می فرمایند ما معانی او هستیم به طوری که در حدیث

جابر دیدیم منظور همین هاست که به آن ها اشاره کردیم ، زیرا این معانی نسبت به ذات ، چیزی نیستند مگر به ذات ، و تحقیقی برای آن ها به غیر ذات نیست ، با این بیان وجود این آثار و عوارض آن ها نسبت به ذات ، اسم های معنی به شمار می روند و نسبت به آثار و عوارضشان اسم اعیان و ذوات هستند که با آثارشان پا بر جا هستند ، با امدادهایی که به آن ها شده است (و می شود) و منظور ما از ذات و عین غیر از این نیست ، مقام حضرات معصومین در این مقام بالاترین موضع رسالت است مگر با در نظر گرفتن اعتبار اول که مطارح ارسال مواد حیات وجودی از آب الهی و نفس رحمانی ثانی در ایجاد شرعیات وجودی و ایجاد وجودات شرعی است ، و این همان جوهر اول است که در آیه ی (ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ^۱) سوگند به نون و قلم و آن چه می نویسند ، به آن اشاره شده است ، آبی است که حیات هر صاحب روح از آن می باشد ، کتاب اول (مبینی) است که خدا فرموده است : (وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ)^۲ کلید های گنج های امور نهانی در نزد او می باشد کسی جز او به آن ها آگاهی ندارد ، می داند آن چه را که در خشکی ها و در دریاهاست و هیچ برگی نمی افتد مگر این که آن را می داند و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین نیست و نه هیچ خشک و تری مگر این که در کتابی آشکار نوشته شده است ، زمینی است بی گیاه ، و روغنی است که نزدیک است روشن شود گرچه آتش به او نرسد (یضیی و لو لم تمسه نار).^۳

۱ - قلم ی ۱ .

۲ - انعام ۵۹ .

۳ - نور

بیان مقام سوم ، مقام ابواب

مقام سوم ، مقام ابواب است ، مقام باطن ظاهر ، سرّی که به او غیر از سرّ فایده ای ندارد سفارت به سوی الله تعالی و ترجمه ی وحی الهی است و بیان آن این است که : زمانی که آب اول ، بر زمین خالی از گیاه جاری شود سبزه بروید ، به زمین مرده نازل شود با نبات طیب زنده شود ، به تعبیر دیگر زمانی که روغن از آتش شعله ور شود چراغ ، نور افشانی کند ، و به تعبیر دیگر زمانی که از دلالت کلمه ، عمق اکبر یعنی دل مرده ی بنده ی مومن برای آن منزجر شود ، معنی همه ی این ها یکی است ، معنی عبارت اول این است که سبزه و نبات طیب ظاهر شود ، معنی عبارت دوم این است که چراغ فروزان گردد و معنی عبارت سوم این است که معنی آشکار شود ، و منظور از سبزه و نبات و چراغ و معنی یکی است ، او اسمی است که با نور آن آسمان ها و زمین نورانی شده است .

* اشراقی ها آن را عقل کلی می نامند .

* متشرعین از آن به قلم و به عقل محمدی تعبیر می کنند .
گاه نیز به آن روح محمدی گفته می شود .

زمانی که رحمن بر آن استیلا یافت پنهانی های اشیاء یعنی معانی همه ی آفریدگان را در آن به امانت گذاشت ، بنا بر این او ، باب الله به سوی خلق است و زمانی که به عقل فرمان داد که : ادبر یعنی برگرد برگشت ، و فرمان داد : اقبل یعنی بیا آمد ، در همان موقع ارواح و اشباح موجودات را از آغاز تا انجام از آن به قابلیات بیرون آورد پس او باب الله به سوی خلق است .

و زمانی که قابلیات که به قبول حیات و به قبول هر چیزی آماده شدند که خدایشان به ایشان می داد و آن ها را قبول کردند این پذیرش به واسطه ی او بود ، پس او باب خلق به سوی الله است .

زمانی که خدای تعالی فرمان داد از او اطاعت کنند و امر او را اطاعت کردند خدای تعالی اعمالشان را به وساطت او و با توجه او قبول فرمود و بالا برد ، پس او باب خلق به سوی الله است ، و این واسطه گی ، و این مترجمی ، و این سفارت ، به همه ی وجودات شرعی و به همه ی شرعیات وجودی عمومی است پس در این مقام ، اهل بیت علیهم السلام نسبت به مقام اول موضع رسالت و محل وحی و مهبط نور و محل نزول فرشتگان او هستند هم چنین در این مقام نسبت به مقام دوم ، ایشان حافظان شریعت و موضع دوم رسالت او از موضع اول هستند تا فیوضات الهی را از ما فوق خود بگیرند و به ما دون خود برسانند .

مقام چهارم ، مقام امامت

مقام چهارم ، مقام امامت است مقام حق ، مقام ظاهر ، مقام سرّ المستسرّ ، مقام حجة الله على الخلق ، مقام خلیفة اللهی در روی زمین می باشد .

خدای تعالی در این مقام ، اطاعت کردن از ایشان را بر همه واجب کرده و ایشان را برای عموم خلق ، سرپرست ، حافظ ، شاهد ، داعی الی الله و هادی راه خود قرار داده است .

ایشان در این مقام ، نمایندگان حضرت حق در روی زمین اند ، چشم های بینای خدا در میان بندگان و مخلوقات او ، باز کنندگان گره های کور سختی ها ، پیروزان قلعه های بسته و کاخ های سر بر افراشته و چاه های ژرف و فروریخته اند.^۱

ایشان در این مقام ، پناه گاه فراریان ، دست آویز معتصمان ، مایه ی امان بیمناکان و یاور مومنان هستند .

پس امامان در این مقام ، موضع رسالت هستند ، یعنی همه ی آن چه که خدای تعالی بر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وحی کرده ، نزد ایشان می باشد ، ایشان حافظان آن ها می باشند ، یعنی حکم ، علم ، فهم ، ذکر و فکر و غیره ، همه و همه را دارا هستند ، ایشان در این سه مقام اخیر به فراخور هر یک از آن ، سه موضع رسالت به شمار می روند بر خلاف مقام اول که برای موضع بودن صالح نیست چون پیش از آن ارسال وجود ندارد .

توضیح و توجیه

(آن چه در رابطه با موضع گفته شد بر این اساس بود که موضع را منصوب بخوانند یعنی بالای عین آن کلمه ، فتحه بگذارند) اما اگر موضع ، مجرور خوانده شود (یعنی عین موضع را کسره بدهند) و به بیت عطف شود (که به لحاظ مضاف الیه بودن مجرور است و به این صورت در آید) یا اهل موضع الرساله ، اطلاق موضع رسالت به ایشان جایز است و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم موضع رسالت خواهد بود و این

۱ - بئر معطله و قصر مشید، آیه ی ۴۵ حج.

معنی لحاظ خواهد شد که خدا فرمود: (الله اعلم حیث يجعل رسالته^۱) خدا بهتر می داند رسالتش را در کجا قرار می دهد، معنی این خواهد بود که (رسول گرامی اسلام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم) موضع رسالت شده است چون که طینت او از نور، قابلیت او در کمال اعتدال، سیرت او در اوج استقامت، باطنش پر از صفاءست، در اطاعت از خدا بر همه سبقت دارد تا جایی که در همه ی این صفات کمال و موارد دیگر از همه ی آفریدگان الهی ممتاز و منفرد است و هیچ یک از آفریدگان الهی با او برابر و معادل نیستند مگر پسر عمویش حضرت علی بن ابی طالب و دخترش حضرت زهرا ی مرضیه و فرزندان معصوم و پاکش صلوات الله علیهم اجمعین. پس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در هر مقامی از مقام های چهارگانه امام و پیشوای ایشان و واسطه ی بین خدا و بین ایشان می باشد.

به تعبیر دیگر، چهارده معصوم علیهم السلام صفات و اسماء و آلاء و نعمت های الهی و رحمت فراگیر و رحمت مکتوب او هستند و چنان که به اشاره ذکر کردیم معانی او هستند، آن ها وجه اللهند که اولیای الهی به وسیله ی او به خدا رو می کنند، اسم مبارک الله ذو الجلال و الاکرامند، وجه الله باقی پس از فنای دیگر اشیاء اند، روی خدای متعال در روی زمین اند، و مقصد هر متوجه و سائراند خواه کسی که مطیع و محب خدا باشد و خواه کسی که عاصی باشد و خدا را خوش نداشته باشد، ایشان ظرف های غیب او و ظاهر او در سایر مراتب و همه ی معانی و مقامات او هستند، نشانه هایشان در آفاق و انفس آفریدگان نمایان است، و معجزاتشان حیرت انگیز می باشد،

ایشان فرمانروایان دنیا و آخرتند اللهم صل علی محمد و آل محمد
کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید .

و آن چه پیشتر گفتم : اگر موضع ، با جر خوانده شود
قصدم این نبود که به نسخه ای برخوردی ام که موضع را با جر
خوانده اند من این سخن را به صورت احتمال و برای صحت
معنی بیان کردم ، ما خودمان موضع را با نصب می خوانیم
و به این معنی است که هر چه از علوم به محمد صلی الله
علیه و آله رسیده و برای هر منظوری که خدای تعالی محمد
را مبعوث کرده همه به علی و فاطمه و فرزندان پاک ایشان
رسیده است صلوات الله علیهم اجمعین .

در کتاب کافی از حمران بن اعین از امام صادق علیه السلام
روایت شده است که گفت : جبرئیل به رسول الله دو انار آورد
رسول خدا یکی از آن ها را به تنهایی خورد و انار دیگر را دو
نصف کرد نصف آن را خودش خورد و نصف دیگر را به علی
خوراند ، پس از آن گفت : ای برادر می دانی این دو انار چه
بودند ؟ گفت : نمی دانم ، گفت : انار اول نبوت است و تو در
آن نصیبی نداری اما انار دیگر علم است و تو در آن شریک من
هستی . (امام صادق علیه السلام) گفت : خدای تعالی به محمد
صلی الله علیه و آله علمی را نیاموخت مگر این که به او دستور
داد آن را به علی بیاموزد.^۱

از محمد بن مسلم روایت شده است که گفت : از امام باقر
علیه السلام شنیدم می گفت : جبرئیل به رسول الله دو انار از
بهشت آورد علی آن ها را در دست رسول خدا دید و سؤال کرد
: یا رسول الله این انار ها که در دست داری چیستند؟ (رسول

خدا یکی از آن ها را نشان داد (و) گفت : اما این نبوت است تو در آن نصیبی نداری ، اما این یکی علم است و آن گاه آن را دو نصف کرد نیمی را به علی علیه السلام عطا کرد و نیمی را خودش برداشت و گفت : تو در آن شریک من هستی و من هم در آن شریک تو هستم ، (امام باقر) علیه السلام گفت : به خدا سوگند رسول خدا حرفی از آن ها را که خدا یادش داد یاد نگرفت مگر این که آن را به علی یاد داد و پس از آن علم به ما رسید آن گاه دستش را به سینه ی خود گذاشت.^۱

سلیم بن قیس هلالی گفت : به امیر مومنان علیه السلام گفتم : از سلمان و ابوذر چیزی را در تفسیر قرآن شنیدم و از رسول خدا هم احادیثی را شنیدم غیر از آن ها که در دست مردم است تا این که گفته است : علی علیه السلام گفت : هر زمانی که در یکی از خانه های رسول الله به حضور او می رفتم خانه را به خاطر من خلوت می کرد و می فرمود : بانوانش بلند شوند و بیرون بروند و در نزدش غیر من نمی ماند ، اما زمانی که می آمد با من خلوت کند نه فاطمه و نه فرزندان من بلند نمی شدند و بیرون نمی رفتند ، هر سؤالی را از او می کردم به من جواب می گفت و هر موقع ساکت می شدم و سؤالات من تمام می شد خود آن حضرت به سخن گفتن آغاز می کرد ، آیه ای به رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نشد مگر این که آن را برایم خواند و خواندم و بر من املاء کرد من هم آن را با خط خودم نوشتم ، تاویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام کتاب را به من یاد داد و از خدا خواست فهم و حفظ آن را به من عطا فرماید ، از زمانی که رسول الله برایم دعا کرده آیه ای از کتاب خدا را ،

علمی را که به من یاد داده و من آن را نوشته ام از یاد نبرده ام ، رسول خدا چیزی از آن را که خدا برایش آموخت از قبیل حلال و حرام ، امر و نهی ، از چیزهایی که بوده یا خواهد بود ، کتابی پیش از او در باره ی اطاعت یا معصیت به کسی نازل شده ترک نکرد و آن ها را به من یاد داد من حفظ کردم و حرفی را فراموش نکردم ^۱ . آن گاه دستش را به سینه ی من گذاشت و از خدا خواست دلم را با علم و فهم و حکم و نور پر کند ^۲ .

حسن بن سلیمان حلی از کتاب تاویل ما نزل من القرآن نوشته ی ابو عبد الله محمد بن عباس بن مروان به سندش به عمران بن میثم روایت کرده و گفته است : عبایه به او گفت : من جزو پنج نفری بودم که در حضور امیر مومنان بودند و من در آن جا کوچکترین حاضران بودم از امیر مومنان علیه السلام شنیدم می گفت : برادرم فرمود : که او خاتم هزار پیامبر است و من خاتم هزار وصی هستم ، من وظیفه ای دارم که هزار وصی قبل از من نداشتند ، من هزار کلمه می دانم که آن ها را غیر از محمد و من کس دیگری نمی داند ، هیچ کلمه ای از این کلمات نیست مگر این که هر کدام کلید هزار باب است ، شما کلمه ای از این ها را نمی دانید فقط یک آیه از آن را در قرآن می خوانید (وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ^۳) یعنی هنگامی که وعده ی عذاب کافران به وقوع می پیوندد جنبنده ای از زمین بیرون می آوریم که با آنان تکلم کند که مردم به آیات ما

۱ - کافی ج ۱ ص ۶۴ و خصال صدوق ۲۵۷ و غیبه ی نعمانی ۸۰ .

۲ - تتمه ی همان حدیث در منابع فوق .

۳ - نمل ۸۲ .

از روی یقین ایمان نمی آوردند . شما نمی دانید او کیست ؟^۱ .
 می گویم : و روایت شده است هزار باب که از هر باب
 هزار باب باز می شود و از هر باب هزار باب گشوده می شود
 . و روایت شده که هزار حرف که از هر حرف هزار حرف باز
 می شود .

در کتاب کافی از حارث بن مغیره و عده ای از اصحاب از
 جمله عبد الاعلی و ابو عبیده و عبد الله بن بشر خثعمی نقل
 شده است که از امام صادق علیه السلام شنیدند می گفت :
 من آن چه را که در آسمان هاست و آن چه را که در زمین
 است همه را می دانم و می دانم آن چه را که در بهشت است
 و می دانم آن چه را که در آتش است ، می دانم آن چه را که
 بوده است و آن چه را که خواهد بود ، پس از لحظاتی سکوت
 ملاحظه کرد که این سخن برای عده ای از شنوندگان سنگین
 آمد لذا گفت : من این ها را از کتاب خدای تعالی می دانم
 می فرماید : (تیاننا لکل شیء)^{۲ ۳}

۱ - مختصر بصائر الدرجات ۲۰۷ و بحار الانوار ج ۵۳ ص ۱۱۱ و تاویل الآیات ج ۱ ص ۴۰۶ .

۲ - نحل ۸۹ .

۳ - کافی ج ۱ ص ۲۶۱ و بحار الانوار ۱۱۱/۲۶ و تاویل الآیات ۱۰۳ .

نتیجه ، ورد بر غالیان

نتیجه و خلاصه این که موضع الرساله به این معانی و شبیه به این هاست ، نه به این معنی که ایشان رسولان خدا بوده باشند و به ایشان وحی شود ، چنان که بعضی از غالیان در باره ی ایشان چنین توهم کرده اند ، ایشان دروغ گفته اند (و دروغ می گویند) واقع و حقیقت این است که آن حضرات علیهم السلام محدث هستند .

امام هادی علیه السلام فرمود : و مختلف الملائكة

(و مختلف الملائكة) یعنی سلام بر شما که خانه و مشاهد مقدستان محل رفت و آمد فرشتگان است ، یعنی فرشتگان در شروع (کارها) و در پایان (آن ها) برای اظهار خدمت و (هم چنین) برای کسب کمالات و علوم و برای تبلیغ مقدرات حتمی به نزد شما در رفت و آمدند.

خدای سبحان از راه حکمت ، فرشتگان را برای رساندن فیوضات و تکمیل استعدادها واسطه قرار داده است چنان که حضرت امام سجاد علیه السلام در صحیفه ی شریفش به هنگام درود بر فرشتگان گفته است : (و به فرستادگانت از فرشتگان به اهل زمین با بلای ناپسند یا با رفاه خوشایند) و هم چنین در رساندن احکام حتمی خلق ، رزق و روزی ، مرگ و میر و زندگی ، و هر آن چه از خواسته ها و مقدرها به وجود آمده و رفته ، یا به امضاء رسیده و نوشته شده و مدت دار است و یا منوط به اذن

ایشان می باشد چون که ایشان ابواب فیض و منبع خیر اند .

پس فرشتگان با الهاماتی که برایشان آشکار می شود و یا به دل هایشان بطور می کند و قلم ها آن ها را می نویسند و کارهای حتمی تحت مشیت از سابق علم او و مقدر حکم او پدید می آیند به حضورشان وارد می شوند و آن چه را که خدای تعالی به آن خاطر ایشان را نازل کرده است بر اهل بیت علیهم السلام می رسانند . پس ایشان ابواب الله تعالی برای همه ی ذرات وجود در صدور و ورود هستند ، فرشتگان مرسل به سویشان از یک سو می گیرند آن چه را که برایشان از انوارشان و از مُثُلِ حقایقشان نازل می شود و از یک سو آن ها را به آثار و صور و بیوت و مواطن و رعایایشان می رسانند ، پس فرشتگان از باطن و غیب آن ها می گیرند و هر چه را گرفته اند به ظاهر و شهادتشان می رسانند . و مثال این در خود تو این است که آن چه از راه یادآوری و فهم و شناخت به خاطرت می رسد از آن ها به عنوان دانش و فهم و تذکری که از قلبت می رسد استفاده می کنی ، و این مثال همان فرشتگان مرسل در سینه هایشان به وحی و الهامات وارده از مبدء می باشد ، که از انوار حقایق آل محمد علیهم السلام صادر می گردد و ایشان معلم همه ی خلق می باشند .

صدوق علیه الرحمه با اسانید خودش از عبد السلام هروی از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرانیش از امام علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت کرده که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت : خدای تعالی آفریده ای نیافریده که نزد او بهتر و گرامی تر از من بوده باشد ، علی علیه السلام گفت : عرض کردم : یا رسول الله ، آیا تو افضل

هستی یا جبرئیل؟ فرمود: یا علی خدای تعالی پیامبران را بر فرشتگان برتری داده است و مرا بر همه ی پیامبران مرسل برتری داده است و بعد از من تو افضلی، و بعد از تو ائمه از فرزندان تو افضل می باشند، هرآینه، فرشتگان، خدمتگزاران ما و خدمتگزاران محبان ما هستند، یا علی (الذین یحملون العرشَ و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا)^۱ بولایتنا، فرشتگانی که عرش خدا را حمل می کنند و فرشتگان پیرامون عرش، خدای تعالی را با حمد او تسبیح می گویند و برای کسانی آمرزش می طلبند که به ولایت ما ایمان آورده اند، یا علی، اگر ما نبودیم خدای تعالی آدم و حوا را، بهشت و دوزخ را، آسمان ها و زمین را نمی آفرید و چگونه ما از فرشتگان برتر نباشیم در صورتی که جلوتر از آن ها خدا را شناختیم و جلوتر از آن ها به تسبیح و تقدیس و تمجید او پرداختیم، خدای تعالی پس از آن فرشتگان را آفرید، ارواح ما را که به صورت نوری واحد دیدند ما را بزرگ به شمار آوردند ما سبحان الله گفتیم: تا فرشتگان بدانند که ما مخلوق هستیم و خدای تعالی فراتر از صفات ما می باشد، ملائکه با تسبیح ما تسبیح گفتند و خدا را از صفات ما منزّه کردند، فرشتگان شأن والای ما را که دیدند ما لا اله الا الله گفتیم (تا بدانند) که ما بندگان او هستیم و خدا نیستیم که با او یا پس از او عبادت شویم، ملائکه لا اله الا الله گفتند، چون منزلت بالای ما را دیدند ما الله اکبر، سردادیم تا بدانند که خدای تعالی فراتر از آن است که کسی غیر از او به آن منزلت والا نایل شود، زمانی که ملائکه مشاهده کردند خدای تعالی چه عزت و قدرتی را به ما عطا کرده است ما لا حول و لا قوة الا بالله العظیم

گفتیم فرشتگان هم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم گفتند ، چون نعمت هایی را که خدا به ما عطا کرده بود در ما دیدند و مشاهده کردند که خدای تعالی اطاعت ما را واجب کرده است ما الحمد لله گفتیم تا فرشتگان بدانند که خدای تعالی بر ما واجب کرده که او را سپاس بگوییم ملائکه هم الحمد لله گفتند . بنا بر این، فرشتگان به وسیله ی ما به توحید خدای تعالی و به تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید او راهنمایی شدند .

پس از آن که خدای تعالی آدم را آفرید و ما را در صلب او به امانت گذاشت و به فرشتگان امر کرد برای تعظیم و تکریم ما در برابرش سجده کنند ، سجده ی ملائکه برای اظهار بندگی خدا و برای تکریم و اطاعت از آدم بود چون ما در صلب او قرار داشتیم ، با این بیان چگونه ما از فرشتگان افضل نباشیم ؟ در صورتی که همه ی آن ها در برابر آدم سجده کردند.^۱

حبيب بن مظاهر اسدی رضی الله عنه به حضرت امام حسین علیه السلام عرض کرد : پیش از آن که خدای تعالی آدم را بیافریند شما چه چیزی بودید ؟ حضرت در جواب او گفت : شبخ های نوری بودیم که دور عرش الهی طواف می کردیم و به فرشتگان تسبیح و تهلیل و تحمید می آموختیم^۲ . چنان که تفصیل آن، در حدیث قبلی گذشت .

از ابن ابی عمیر از عمرو بن جمیع از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که گفت : جبرئیل هر موقع نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می آمد در روبرویش مانند بردگان

۱ - عیون اخبار الرضا ج ۲ / ۲۳۸ و کمال الدین و اتمام النعمه ۲۵۵ و بحار الانوار ج ۱۸ و ۲۶ صص ۲۴۵ و ۲۳۶ .

۲ - علل الشرایع ج ۲۳/۱ و بحار ج ۳۱۱/۵۷ .

می نشست و وارد نمی شد مگر این که اجازه می گرفت.^۱

کافی در صحیح از ابو حمزه ی ثمالی روایت کرده که گفت: به حضور امام علی بن الحسین علیهما السلام رفتم ساعتی در اطاق انتظار ماندم و پس از آن به محضرش وارد شدم دیدم چیزی را بر می دارد، دستش را به پشت پرده برد و به کسی داد که در پشت پرده ی خانه بود عرض کردم فدایت شوم این ها را که می بینم بر می داری چه چیزی هستند؟ گفت: پره های کوچک فرشتگان، ما آن ها را خلوت که کردیم جمع می کنیم و برای فرزندان مان لباس درست می کنیم، گفتم: آیا فرشتگان به حضور شما می آیند؟ گفت: ای ابو حمزه فرشتگان در مجالس ما ازدحام می کنند.^۲

راوی از امام ابو الحسن علیه السلام نقل کرد و گفت از آن حضرت شنیدم می گفت: خدای تعالی هیچ فرشته ای را برای انجام امری نازل نمی کند مگر این که آن فرشته ابتدا به حضور امام می رسد و آن را به عرض وی می رساند و آمد و شد فرشتگان از نزد خدای تعالی به محضر صاحب این امر می باشد.^۳

می گویم: جایز است معنی مختلف الملائکه این باشد که آن چه فرشتگان به خاطر آن به حضور جد بزرگوارشان آمده اند همه نزد ایشان می باشد یعنی ایشان محل چیزهایی هستند که فرشتگان آن ها را به جدشان آورده اند، یا این که ایشان حفظ کنندگان آن ها هستند یا این که ملائکه ای که به

۱ - بحار ج ۲۵۶/۱۸ و تفسیر المیزان ج ۷۹/۱۸ .

۲ - کافی ج ۱/۳۹۴ و بصائر الدرجات ۱۱۲ و مدینه المعاجز ج ۳۷۲/۴ .

۳ - کافی ج ۱/۳۹۴ و بصائر الدرجات ۱۱۵ و الخرائج و الجرائح ج ۲/۸۵۰ .

حضورشان می آیند مختلف هستند برای این که جهات قابلیت فرشتگان به لحاظ بهره مندی از نور ایشان در بدو خلقتشان تفاوت دارد و در استمداد و گرفتن کمالات و معارف و علوم دیگر از ایشان و قدرت تحملشان در رساندن به کسانی که خدای تعالی می خواهد متفاوت است ، زیرا فرشتگان در پذیرفتن این ها در جهات و افعال و مفعولات به تعداد ذرات هستی اختلاف دارند ، هر فرشته ای به اندازه ی قابلیت خود تحمل دارد در آن چه با جنس و نوع و شخص او مناسب است و همه ی این اختلافات و تباینات و تمایزات در جهت آن حضرات علیهم السلام منحصر می باشد و به این معنی مختلف الملائکه هستند . معنی اول از ظاهر عبارت پیداست و معانی دیگر در معنی و باطن مراد می باشد. و خدا داناتر است .

امام علیه السلام گفت : و مهبط الوحی

یعنی محل نزول و هبوط وحی به وسیله ی جد بزرگوارشان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستند چنان که گذشت . برای این که ایشان حافظان وحیی هستند که به آن حضرت صلی الله علیه و آله از احکام ذوات ، صفات ، افعال ، اعمال و احوال نازل شده است ، یعنی حضرات ائمه علیهم السلام محل وحی خاصی هستند که به ظاهر فرشته ی وحی به حضرت رسول آورده است . و اگر وحی را به معنی عمومی آن بگیریم مانند الهام ، شنیدن صدا ، و آن چه جمادات ، نباتات ، حیوانات و حالات آن ها به آن سخن می گویند ، و آن چه احوال کلام و الفاظ و اعراض را بازگو می کنند ، آن حضرات علیهم السلام به معنی حقیقی محل این وحی اند .

مهبط به معنی محلی است که از سمت بالا یعنی از مکانی که بالاتر از آن محل است به آن فرود آیند ، در حالی که حضرات معصومین مقامی بالاتر از هابط یعنی فرود آینده دارند ، به دو جهت به مهبط تعبیر شده است :

یکی این که مراد از هبوط به ایشان ظهور وحی است بر حقایق و عقول و نفوس و ظواهرشان ، و در هر یک از این هبوط های چهارگانه ، وحی از محل بالاتر نازل می شود ، از فعل الهی به حقایقشان و از آب اول به عقولشان و از عقولشان به نفوسشان و از نفوسشان به ظواهرشان نازل می شود ، به وسیله ی ملائکه از نفوسشان از عقولشان از حقایقشان از آب اول از فعل الهی از خدای تعالی به ایشان بیان می شود .

اشکال و حل آن

اگر بگوییم : در خبر وارد شده که جبرئیل به هنگام رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله گفت که : این آخرین بار است که من به دنیا نازل می شوم و حال که به آسمان می روم ابدا فرود نمی آیم^۱ ، هم چنین در خبر وارد شده که ائمه علیهم السلام صدای فرشته را می شنوند و خود او را نمی بینند^۲ ، هم چنین در خبر است که علی علیه السلام در مسجد کوفه^۳ خطبه می خواند در ضمن صحبت گفت : سلونی قبل ان تفقدونی ، مردی پیش او آمد و گفت : به من خبر بده که حالا جبرئیل در کجاست ؟ امام به آسمان ها نگاه کرد و به زمین

۱ - بحار الانوار ج ۲۲/۵۳۳ و کشف الغمه ج ۱/۱۸۱. از عطاء بن یسار روایت شده که جبرئیل در حال احتضار رسول اکرم به او گفت : الان به آسمان بالا می روم و هرگز فرود نمی آیم . مترجم .

۲ - در بحار الانوار ج ۱۴/۴۷۷ ضمن خبری طولانی از نهج البلاغه نقل شده که امیر مومنان گفت : به هنگام نزول وحی بر پیامبر اکرم من ناله ی شیطان را شنیدم و عرض کردم این ناله چیست ؟ فرمود : شیطان است می نالد چون از پرستیده شدنش نا امید شده است تو می شنوی آن چه را من می شنوم و می بینی آن چه را من می بینم با این حال تو پیامبر نیستی بلکه وزیر هستی ... ص ۱۴/۴۷۷ . مترجم .

۳ - این موضوع در مسجد بصره اتفاق افتاده و نه در مسجد کوفه ، نگاه کنید به بحار الانوار ج ۳۹/۱۰۸ و فضائل شاذان بن جبرائیل ص ۹۸ .

نگریست و به جهات دیگر چشم انداخت و به آن مرد گفت: تو جبرئیل هستی. گفت: راست گفתי و آن گاه در حالی که مردم به او نگاه می کردند به آسمان بالا رفت، باز روایت داریم که فرشتگان نزد ائمه علیهم السلام می آیند و روی فرش هایشان می نشینند و به متکاهایشان تکیه می کنند^۱. و بررسی که چگونه می شود این خبرها را با هم جمع کرد (با این که بعضی از آنها مخالف بعضی دیگر است)؟

من در جواب می گویم: جمع آنها به این صورت است که: جبرئیل پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله وحیی نمی آورد به این جهت که نبوت با پایان یافتن نبوت پیامبرمان صلوات الله علیه و آله قطع شده است گر چه برای غیر وحی نازل می شود، ائمه حین نزول وحی، صدای فرشته ی وحی را می شنوند ولی شخص او را به هنگام نزول وحی نمی بینند، اما در غیر این حال فرشتگان را می بینند و با آنها می نشینند و هر چه سؤال کنند خبر می دهند، و آنها را می بینند به هنگامی که احکام قضاء و امضاء را می آورند، (احکام قضاء و امضاء) بیان وحیی است که به پیامبر فرود آمده است، اما این که صدای فرشته ی وحی را می شنوند ولی خودش را نمی بینند مراد این است که زمان نزول وحی به پیامبر صلی الله علیه و آله ائمه علیه السلام صدای فرشته ی وحی را می شنوند ولی فرشته ای را که وحی تاسیسی آورده نمی بینند، زیرا هم شنیدن و هم دیدن اعظم و اظهر مظاهر حضرت حق است و به غیر پیامبر صلی الله علیه و آله شایسته نیست و به این موضوع در دعای شب بعثت نبی اکرم در بیست و هفتم رجب اشاره شده است امام علیه السلام گفته است:

۱ - در این باره کافی بابی دارد تحت عنوان ان الائمة تدخل الملائكة بیوتهم ج ۳۹۳/۱ .

(اللهم انى اسالك بالتجلى الاعظم فى هذه الليلة من الشهر المعظم والمرسل المكرم ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تغفر لنا ما انت به منا اعلم يا من يعلم و لا نعلم اللهم بارك لنا فى هذه ليلتنا هذه بشرف الرسالة التي فضلتها و بكرامتك اجللتها و بالمحل الشريف احللتها) ^۱ یعنی خدایا از تو می خواهم به حق تجلی اعظم امشب از این ماه بزرگ و به حق این فرستاده ی عزیز، که بر محمد و آلش درود بفرستی و می خواهم برای ما ببخشی گناہانی را که به آن ها از ما داناتری، ای خدایی که می داند و ما نمی دانیم، خدایا در این شب ما را برکت عطاکن که آن را به شرف رسالت فضیلت داده و با کرامت منزلت آن را بالا برده و در محل شریفی قرار داده ای.

و احتمال دارد مراد این باشد که امام علیه السلام فرشته ای را که برای وحی نازل شده می بیند که محدث برای او نیست بلکه برای رسول الله صلی الله علیه و آله است مگر این که بیان وحیی را به او حدیث کند که پیشتر به پیامبر آورده است و سخن پیامبر اکرم به علی علیه السلام یا علی انک تسمع ما اسمع و تری ما اری یعنی یا علی می شنوی آن را که من می شنوم و می بینی آن را که می بینم، به همین دلالت دارد که گفتیم^۲ و ایرادی ندارد آن حضرات فرشته ای را نبینند که بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وحی تاسیسی آورده است، در این صورت مهبط وحی بودن ایشان با این که مهبط وحی حضرت رسول است و نه ایشان، به این جهت است که نفس رسول الله چنان که در تاویل آیه ی (ما نُنسخ من آية أو نُنسخها نأت بخير منها أو مثلها)^۳ یعنی آیه ای را نسخ نکرده یا

۱ - البلد الامين ص ۳۸۱ .

۲ - عوالی اللئالی ج ۲۲۱/۴ و الصراط المستقیم ج ۲۱/۲ و بحار الانوار ج ۲۷۳/۳۶ .

۳ - بقره ۱۰۶ .

حکم آن را از خاطرها ببریم مگر این که بهتر از آن را می آوریم به این مطلب اشاره شده است ، پیامبر که از دنیا رفت علی جای او نشست و او مثل رسول الله بود و علی که از دنیا رفت حضرت امام حسن و حسین تا امام حسن عسکری به ترتیب جای هم قرار گرفتند و پس از امام حسن عسکری امام زمان علیهم السلام که در بین هشت امام از همه افضل است جای آن ها نشست ، چنان که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که گفت : تاسعهم قائمهم اعلمهم افضلهم^۱ یعنی نهمین آن ها قائم ایشان ، داناترین و برترین آن هاست و احتمال دارد (نأت بخیر منها) به معنی افضلیت نباشد بلکه به معنی این باشد که خیر زیادی را می آوریم از آن که قبلا آورده بودیم در این صورت (من) برای ابتداء خواهد بود یعنی عوض آن را یا مثل آن را می آوریم .

و همین طور است قول خدای تعالی که فرمود : (و انفسنا و انفسکم^۲) که علی علیه السلام را نفس رسول علیهم السلام قرار داده است و هر چه برای علی باشد برای فرزندان طاهر او هم هست . و به همین معنی ایشان مهبط وحی خواهند بود.

تعریف وحی

گاه از وحی الهام را قصد می کنند چنان که در قرآن می خوانیم : (وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذْنِهِ مَا يَشَاءُ^۳) یعنی برای بشری ممکن

۱ - کافی حلبی ۹۹ و الصراط المستقیم ج ۲/۲۱ و بحار ج ۶۳/۲۷۳ .

۲ - آل عمران ۳۶ .

۳ - شوری ۵۱

نیست که خدا با او گفتگو کند مگر از راه الهام یا از پشت پرده، مانند گفتگو کردن خدا با موسی از درخت، یا از این راه که فرشته ای مانند جبرئیل را بفرستد. با این قصد در حقیقت ایشان مهبط وحی می باشند زیرا خدای دانا به ایشان الهام می کند، و از وراء حجاب با ایشان سخن می گوید و فرشتگان را به حضورشان می فرستد، البته غیر از وحی تأسیسی که خاص نبوت و رسالت است، و گرنه در هر سال تا پایان دنیا، در شب های قدر، فرشتگان که تعدادشان را فقط خدا می داند هم چنین روح القدس که اعظم ملائکه و محدث همه ی پیامبران و همه ی امامان علیهم السلام است به محضرشان فرود می آیند و اموری را که حتمی شده به امام عصر علیه السلام بیان می کنند امام عصر ایشان را می بیند و کلامشان را می شنود البته آن چه این فرشتگان و روح القدس بزرگ ملائکه می آورند وحی تأسیسی نیست بلکه بیان حتمی شده های امور مشروطی است که امام عصر از آن ها خبر داشت. در این باره تامل کن.^۱

۱ - فرشته ی وحی تأسیسی صرفاً به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل می شود وحی را به او می آورد، اما وحی دیگر که آن را تأکیدی اصطلاح کرده اند و با وحی تأسیسی در ارتباط است به امام علیه السلام بیان می شود. مترجم.

امام هادی علیه السلام فرمود : و معدن الرحمة

مرکز هر چیزی را با کسره ی دال معدن می گویند و اصل آن از عدن بالمكان عدنا و عدونا گرفته شده است عَدَنَ یعنی در آن مکان اقامت کرد، مستقر شد و جنات عدن یعنی بهشت های ماندن ، برای این که نه اهل آن از بین می روند و نه به جای دیگری نقل مکان می کنند ، و معدن را به این جهت معدن می گویند که مواد مورد استفاده از آن استخراج می شود و در حدیث آمده است : (الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة) یعنی مردم مثل معدن های طلا و نقره هستند ، زیرا که بر اساس استعدادهایشان در کمالات شرعی (و غیره) با هم تفاوت دارند و مانند مواد معدنی بعضی مرغوبند و بعضی نا مرغوب هستند .

رحمت در لغت در انسان، به رقت قلب و به مهر و محبت او گفته می شود ، و در حق خدای تعالی آن را برای بیان مهربانی او ، نیکی کردن او ، روزی دادن او ، توجه و عنایت او و احسان او و مانند این ها به کار می برند ، و در عرف خاص رحمت

عبارت از این است که به هر صاحب حقی حق او را عطا کنند، خدای تعالی در قرآن فرموده است: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى)^۱ یعنی خدای رحمان با رحمانیتش بر عرش مستولی شد و حق هر صاحب حقی را به او عطا کرد، و فرمود: (الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى)^۲ یعنی خدای ما کسی است که همه ی موجودات را خلق کرد و سپس هدایت فرمود، عرش تعبیری از چهار رکن است برای این که به چهار رکن تقسیم می شود، در رکن احمر استیلای رحمن با صفت خلق است و همه را از آن خلق کرد و در رکن اصفر، استیلای رحمن با صفت حیات است و با آن همه را حیات بخشید، و استوای رحمن به رکن ابیض با صفت رزق بود و روزی هر چیزی از آن رکن است و استوای رحمن به رکن اخضر به صفت موت بود و از آن رکن همه را می میراند. و چون عطا کردن حق هر صاحب حقی با رحمت بوده خدای تعالی برای اشاره به این سر، فرموده است: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) یعنی خدای رحمان با قدرت بر عرش محیط و مستولی است و (ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسُئِلَ بِهِ خَبِيرًا) یعنی آن گاه خدای رحمن بر عرش با قدرت مستولی شد و (ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ) (یدبر الامر)^۴ و کارها را تدبیر می کند و نفرموده است: الله على العرش استوى.

توجه داریم که رحمت بر دو قسم است: اول رحمت واسعه (فراگیر و گسترده) و به آن جهت فراگیر یا واسعه نامیده شده

۱ - طه ۵.

۲ - طه ۵۰.

۳ - فرقان ۵۹. این دو را با توجه به دو صفت رحمن و رحیم، رحمانیت و رحیمیت حق تعالی اصطلاح می کنند. مترجم.

۴ - یونس ۳.

که همه ی خلق از مومن و کافر ، شایسته و نا شایسته ، جماد و نبات و حیوان را فراگرفته است ، این رحمت خیر ایجاد است ، وجود است و وجود همه اش خیر است ، سر چشمه ی فضل و عدل هر دو همین رحمت است ، این رحمت صفت رحمن است ، در دنیا مومن و کافر را در بر می گیرد .

رحمت دوم رحمت مکتوبه است و این رحمت، رحمت خاصه می باشد و در حقیقت محض فضل است گرچه در ظاهر به رحمت فضل و رحمت مجازات تقسیم می شود ، بنا بر آن چه گفتیم این رحمت در آخرت به مومن اختصاص دارد . خدای تعالی در قرآن فرموده است : (وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...) که به رحمت واسعه اشاره دارد و در بقیه ی آیه فرموده است : (فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) یعنی به زودی آن را خواهیم نوشت برای کسانی که خدا ترس باشند و زکات بدهند و این رحمت ، رحمت مکتوبه است و صفت رحیم است و مختص مومنان می باشد باز فرموده است : (وکان بالمومنین رحیماً) یعنی خدای تعالی به مومنان رحیم بود .

نقطه نظرانی درباره ی رحمت

روایات گوناگونند ، آن چه گفتیم معنی روایتی است و معنی دیگر این است که هم رحمان و هم رحیم هر دو صفت ، به دنیا و آخرت تعلق دارند در دعا آمده است : یا رحمن الدنیا و الآخرة و رحیمها یعنی ای رحمن دنیا و آخرت و ای رحیم آن

۱ - اعراف ۱۵۶ .

۲ - احزاب ۳۴ .

دو^۱ . وجه دیگر این است که حرف های رحمن (با در نظر گرفتن الف مقصوره) بیش از حرف های رحیم است و زیادی مبنا نشانه ی زیادی معنی است در این صورت در دنیا و آخرت رحمن است و در آخرت رحیم است .

با در نظر گرفتن معنی اول ، عمومیت صفت رحمن برای مومن و کافر در دنیا از باب فضل بر مومن و عدل برای کافر است ، خدای تعالی بر مومن لطف می کند به جهت ایمانی که دارد و به کافر لطف می کند تا نعمتش را نسبت به او کامل کند شاید این لطف موجب شود که به یاد نعمت خدا بیفتد و از این بترسد که در صورت شکر نکردن، خدا او را مجازات کند یا آن نعمت را از دستش بگیرد ، یا از این راه بخواهد با مهلت دادن به او ، او را پله پله بالا ببرد و آن گاه او را مواخذه کند چنان که در قرآن فرموده است : (فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ) یعنی وقتی یادآوری ها سودی نبخشید و آن ها را فراموش کردند ما درهای همه ی نعمت ها را به رویشان باز کردیم تا شادمان شدند با آنچه داده شده بودند، ناگهان ایشان را به عذاب سختی گرفتار کردیم که حیرت کردند .

خدای تعالی عدل خود را بر مومن جاری می کند و او را در برابر گناهانش مواخذه می فرماید و او را نمی آمرزد و به مرض و فقر و از بین رفتن فرزندان و انواع غم ها و غصه ها مبتلا می کند یا ظالمی را بر وی مسلط می کند که اذیتش کند و یا همسایه ی بدی او را ناراحت کند یا همسرش او را می آزارد

۱ - بحار ج ۲۴/۷۸ .

۲ - انعام ۴۴ .

تا صبرش را معلوم کند و مصیبت هایی که به او رسیده کفاره ی گناهانش باشد و در ضمن مومن بداند که دنیا خانه ی امنی نیست و در آن نمی شود راحت زندگی کرد و دیگر به آن متکی نشود .

و خدای تعالی عدلش را در برابر کارهایی که کافر انجام داده به او نشان می دهد یا به اسلام روی آورد یا از دنیا رو گردان شود ، زیرا اغلب کسانی که کافر شده اند به خاطر این بوده که به دنیا رغبت دارند ، خیال می کنند اطاعت از اهل اسلام ، نوعی ذلت می باشد ، یا می ترسند قسمتی از دنیای خود را از دست بدهند و به خاطر دنیا، مسلمان نمی شوند^۱ ، اگر به او ثابت شود که دنیا آن چنان ارزنده و قابل اعتماد نیست که به آن پایبند شود و بداند که از این طریق به خواسته های خودش نمی رسد ایمان می آورد یا این که (ایمان نمی آورد و) این ها مقدمه ی عذاب او می شود.

بر اساس وجه دوم خدا ، در دنیا نعمت های ارزشمندی را از روی تفضل در قبال ایمان و عمل به مومن عطا می کند می فرماید : (أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ)^۲ یعنی آیا خدای تعالی به حال سپاسگزاران آگاه تر نیست ؟ و به کرم خود از کوتاهی ها و بدیهایش می گذرد و او را مواخذه نمی کند و این (که اشاره کردیم) جهت فضل از رحمت واسعه (و صفت رحمانیت) است . و این فضل همان رحمت مکتوبه است که مومن را به نعمت

۱ - وضع اغلب پیروان مسیحیت و یهود و مانند آن ها به خصوص اهل علم شان همین است ، آن ها برای این که مریدان خود را داشته باشند و به اموالی که از ایشان به آن ها می رسد دست پیدا کنند یا به خاطر این که نصاری و یهود ، آن ها را از خود نرانند با این که حقانیت اسلام را دانسته اند از ایمان آوردن به اسلام خودداری و خود را به عذاب دردناک ابدی دچار می کنند . مترجم .

ابدی و ملک جاودانه سوق می دهد و این صفت رحیم است .
 گاه صفت رحیم در دنیا شامل حال کافر می شود ، گرفتاری
 پیدا نمی کند ، به فقر و اندوه و امراض مبتلا نمی شود ، تا
 پله پله بالا برود ، یا نعمت های خدا را به خاطر بیاورد ، و
 در آخرت به نحوی این رحمت شامل حال او می شود که آن
 را احساس نمی کند ، مانند این که اعمالی در دنیا انجام داده
 مثلا از روی دلسوزی به فقیری کمک کرده که مستحق پاداش
 شده است و در دنیا عوض آن را ندیده است ، این پاداش در
 آتش برای او پراکنده می شود تا تمام شود و او این تخفیف را
 احساس نمی کند . و وجه سوم از آن چه گفتیم فهمیده می
 شود .

خلاصه که رحمت واسعه مؤمن و کافر را در دنیا و در آخرت
 شامل می شود و این صفت رحمن است ، و رحمت مکتوبه
 گاه در دنیا و آخرت شامل حال هر دو می شود ، و گاه تنها در
 آخرت شامل حال مومن می شود ، الا این که رحمت واسعه
 در آخرت برای مؤمن تنها از جهت فضل علاقه می گیرد که
 به آن رحمت مکتوبه اطلاق می شود ، و در دنیا در فضل و عدل
 با کافر شراکت دارد الا این که در باره ی مؤمن از باب لطف و
 تطهیر صورت می گیرد . بر خلاف جریان رحمت واسعه بر
 کافر ، که این رحمت بر کافر بر اساس لطف و تطهیر جاری
 نمی شود .

معدن الرحمة بودن ائمه علیهم السلام ، این است معدن
 رحمت واسعه ی الهی در دنیا و آخرت هستند با توجه به همه
 ی معانی که اشاره کردیم و همین طور معدن رحمت مکتوبه
 ی الهی در دنیا و آخرت هستند و این مقام در آن حضرات به

آن جهت است که ولی نعمت‌ها و شمشیر نعمت‌ها هستند و به آن اشاره شده است در آیه‌های (حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ) یعنی تا برایشان دری از بلا و عذاب سخت را گشودیم به ناگاه ایشان نا امید شدند ، (فَضْرَبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ^۲) یعنی بین اهل دوزخ و اهل بهشت حصارى زده شده که برای آن دری است که در باطن آن رحمت و بیرون آن عذاب می باشد ، یعنی این که ایشان منات خلق اند یعنی آزمایش مخلوقات به سبب ایشان می باشد و تقدیر آن‌ها در تمامی حرکت‌ها ، سکون‌ها ، اراده‌ها ، کارها ، عقیده‌ها ، بر دست ایشان می باشد ، و اذواد هستند یعنی دشمنان را از خیرها و دوستان را از شرها باز می دارند .

و حضرت حجة بن الحسن علیه السلام در دعای روزهای رجب اشاره کرده است : (اعضاد و اشهاد و مناة و اذواد و حفظة و رواد...) و هر کس دارای این صفات باشد او معدن رحمت و واسعه و محل آن است که آن را در آن گسترده است ، اعضاد اشاره است به مفهوم این آیه (مَا أَشْهَدْتَهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسَهُمْ وَ مَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا)^۳ یعنی ایشان را بر آفرینش آسمان‌ها و زمین و بر آفرینش خودشان ، شاهد قرار ندادم و از کسی از گمراه‌کنندگان مدد نگرفتیم ، خدای تعالی ایشان را بر خلق آسمان‌ها و زمین و بر خلق کسانی که در آن‌ها

۱ - مومنون ۷۷.

۲ - حدید ۱۳.

۳ - کهف ۵۱. قبل از این آیه ، صحبت از ابلیس است که در برابر حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام سجده نکرد و از فرمان خدای تعالی سرپیچی نمود ، خدای تعالی می فرماید : آیا او و ذریه ی او را که دشمن شما هستند به عوض من به سرپرستی می گیرید و بعد می فرماید برای ستمگران چه عوض بدی می باشد و در آیه ی بعدی می فرماید ما آن‌ها را شاهد قرار ندادیم و از آنان که ظالم و گمراه کننده اند مددی نگرفتیم . مترجم.

ساکن کرده از انس و جن و فرشته و غیره مانند جماد و نبات و حیوان شاهد گرفته است، ایشان را بر آفرینش خودشان شاهد گرفته است و ایشان را اعضا آفریده هایش قرار داده است، زیرا هدایت کنندگان خلق اند و خدای تعالی (با توجه به مفهوم مخالف پایان آیه) ایشان را عضد گرفته است و معنی عضد گرفتن ایشان به آفریده ها این است که هیچ چیزی به وجود نمی آید مگر این که ماده و صورتی داشته باشد زیرا وجود هر چیز به علت مادی و علت صوری مربوط می شود و چون خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله را سراج منیر (و خورشید تابان) آفرید، نورش درخشید و عمق اکبر (عوالم امکان) را پر کرد، و خدای تعالی مواد اشیاء را خواه از اشیاء غیبی باشند و خواه از اشیاء شهودی، از موجودات مادی باشند یا از موجودات غیر مادی، جوهر باشند یا عرض همه را از نور محمد صلی الله علیه و آله خلق کرد و چون خدای تعالی علی علیه السلام را ماه منیر آفرید نورش تمام عمق اکبر (یعنی عوالم امکان) را پر کرد صورت اشیاء غیبی، شهودی، مادی و غیر مادی، جواهر و اعراض را از نور علی آفرید، ماده در مقام پدری است و صورت در مقام مادری و رسول اکرم صلی الله علیه و آله به این موضوع اشاره کرده و گفته است: (انا و علی ابوا هذه الامة^۱) یعنی من و علی پدران این امت هستیم. و در حدیث از امام صادق علیه السلام در بیان آن آمده است که گفت: (خدای تعالی مومنان را از نور خود آفرید و آن ها را با رحمتش رنگین کرد، پس مومن به لحاظ پدر و مادرش برادر مومن است، پدرش نور است و مادرش رحمت می باشد^۲ و

۱ - الصراط المستقیم ۲۴۲/۱ و نهج الایمان ۵۲۶.

۲ - المحاسن ۱۳۱/۱.

شکی در این نیست که رنگ همان صورت می باشد که به منزله ی مادر^۱ است ، در این مساله تامل کن .

ماده و صورت دو علت لازمه و دو بازو و دو رکن هر موجود هستند بر این اساس (گفتیم : که خدای تعالی) ایشان را اعضاء آفریدگانش قرار داد^۲، و اشهاد هستند یعنی خدای تعالی ایشان را بر خلق گواه قرار داده است ، گواه اعمال و احوال و گفتار و تمامی حرکت های ایشان می باشند (وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ)^۳ یعنی بگو عمل کنید عمل شما را خدا و رسول او و مومنان می بینند (منظور از مومنانی که اعمال ما را می بینند و شاهد رفتار خلق هستند ائمه علیهم السلام

۱ - ایمان افراد وقتی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله گفتند در حال اجمال است و زمانی که بگویند و ان علیا ولی الله در حال تفصیل است، و تا تفصیل صورت نپذیرد مومن واقعی از غیر آن مشخص نیست. مترجم.

۲ - این موضوع که ائمه علیهم السلام از نور خدا آفریده شده اند در بین مسلمانان و به خصوص شیعیان مورد قبول و به صورت یک اعتقاد ضروری ملاحظه می شود تا جایی که گویندگان و نویسندگان و مداحان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را سید کاینات، عمده الموجودات، موجب ایجاد ممکنات می خوانند و به حدیث لولاک لما خلقت الافلاک و لولاک لما اظهرت الربوبية و غیره استناد می کنند.

- | | |
|---------------------------------|------------------------------|
| ۱- محمد شه لا جوردی سربر | کز و گشت هستی عمارت پذیر. |
| ۲- ز دروازه ی شرع رایت فراز | ز گنج فلک گوهر آرای راز. |
| ۳- محمد چو شاه است عالم چو خیل | که مقصود او بوده جمله طفیل. |
| ۴- صلاء و کرم چون که در داده شد | جهان جمله از نور او زاده شد. |
| ۵- خدایی که هستی نمودار کرد | ز بهر وی این سکه بر کار کرد. |
| ۶- فلک را بیاراست مانند باغ | ز نور وی افروخت در وی چراغ . |

اشارات موجود در این شعر: رسول اکرم مایه ی عمارت و آبادانی هستی است، مقصود آفرینش اوست و دیگر موجودات طفیلی او هستند، جهان از نور او به وجود آمده است، هستی برای او آفریده شده است، چراغ هستی بر افروخته از نور مقدس او می باشد، و این همان معنی است که شیخ بیان کرده و گفته است: ماده ی هستی موجودات از نور مقدس رسول اکرم است . صاحب ینابیع الموده که یکی از علمای حنفی است در خطبه ی کتابش گفته است: و هو الذي خلق اولاً من نور داته الاقدس حقیقة المحمدية التي هي جامعة للعوالم الغیبیه و الشهودیه و محیطة بالمقامات الملکوتیه و الجبروتیه و جعل محمدا خیر خلقه و مبدأ العوالم فی ایجاده و جعله برزخاً بین الوجود و الامکان و علة غائیة فی تکوین الاکوان و قال فی حدیثه القدسی لولاک لما خلقت الافلاک و قال فی کتابه انا ارسلناک رحمة للعالمین. مترجم.

هستند چون مومنان دیگر از حال هم خبر ندارند و عمل خیر و شر کسی را نمی بینند که در پنهانی و دور از چشم ایشان انجام می شود اما) چیزی از حالات آفریدگان از ایشان علیهم السلام پنهان نیست .

در عیون اخبار الرضا آمده است که بعضی از فقهاء در حضور مامون از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه السلام پرسید؟ ای فرزند رسول الله، امامت با چه صفاتی برای مدعی آن صحیح می باشد؟ حضرت فرمود: با نص و دلیل، پرسید دلالت امام با چیست؟ فرمود: در دانستن و در مستجاب شدن دعاها، عرض کرد: شما چگونه خبر می دهید از آن چه خواهد شد؟ فرمود: با عهدهی که رسول الله با ما داشته است، پرسید: چگونه خبر می دهید از آن چه در دل های مردم می گذرد؟ فرمود: گفته ی پیامبر صلی الله علیه و آله به تو نرسیده است که فرموده است: اتقوا فراسة المومن فانه ينظر بنور الله؟ عرض کرد: بلی این سخن آن حضرت را شنیده ام، حضرت رضا علیه السلام گفت: هیچ مومنی نیست مگر این که او فراستی دارد و به اندازه ی ایمان و به مقدار فهم و معرفت و علمش با نور خدا می نگرد و خدا برای ما ائمه فراستی را جمع کرده که از همه ی مومنان متمایز می باشد و خدای تعالی در کتاب محکم خود فرموده است: (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ^۱) یعنی و در این، هوشمندان را عبرت و بصیرت زیادی است، رسول الله اولین هوشیار و متوسم است پس از او امیر مومنان و پس از او امام حسن و امام حسین و امامان از فرزندان امام حسین متوسم می باشند مامون الرشید به امام علیه السلام نگاهی کرد و عرض کرد: یا بن رسول الله بیشتر

بگو از آن چه خدا به شما عطا کرده است ، حضرت فرمود :
خدای تعالی ما را با روح مقدس و مطهر خود تایید کرده که
فرشته نیست با کسی از گذشتگان نبوده است مگر با رسول
الله و این روح با ما امامان است ما را تسدید و موفق می کند او
ستونی است از نور که بین ما و بین خدا می باشد^۱

می گویم : با این ستون نور ، تمامی اعمال بندگان را می
بیند ، گاه در بعضی اخبار ، این ستون نور را ملک نامیده اند
و در بعضی خبر ها به این معنی آمده است که خدای تعالی
به ولی خود ستونی از نور می دهد که در آن اعمال خلائق
را می بیند مانند این که یکی از شما ها شخصی را در آینه
می بیند^۲

خلاصه این که اشهاد هستند یعنی از اعمال و احوال خلق
چیزی بر ایشان پنهان نمی ماند آن ها را مشاهده می کنند ، و
مشاهده می کنند کسانی را که به بخشی یا همه ی عهدشان
وفا می کنند و مشاهده می کنند هر چه را که انکار می کنند

در کافی از سماعه روایت است که گفت : امام صادق علیه
السلام در شرح آیه ی (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا
بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا^۳) یعنی حال ایشان چگونه خواهد شد
آن گاه که از هر طایفه ای گواهی بیاوریم و تو را بر آنان گواه

۱ - عیون اخبار الرضا ج ۲/۲۱۷ و بحار ج ۲۵/۴۸.

۲ - مرحوم شیخ علی نقی فرزند مرحوم شیخ اوحد احسانی صاحب منهاج السالکین در همان کتاب
مطلبی را می نویسد که معنی آن چنین است : حضرت امام زین العابدین علیه السلام در روز عاشورا
، از پدر بزرگوارش پرسید پدر از ده نفری که در دسترس داری یکی را تعقیب می کنی و از تعقیب
دیگران صرف نظر می کنی ؟ فرمود : عند الزوال ینکشف لک الحال یعنی پس از شهادت من قضیه
برایت روشن می شود ، و پس از آن به همین عمود نور اشاره کرده است که در روایت به آن اشاره شده
است . مترجم .

۳ - نساء ۴۱.

بیاوریم ، گفت : در خصوص امت حضرت محمد نازل شده است ، در هر زمانی امامی از ما بر آن ها گواهند و حضرت محمد صلی الله علیه و آله هم بر ما گواه می باشند ^۱ .

باز در همان کتاب کافی از برید عجلای روایت شده که گفت : از امام صادق تفسیر آیه ی (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِدًا ^۲) یعنی ما شما را امتی وسط قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر گواه شما باشد ، سؤال کردم ^۳ ، حضرت گفت ما امت وسط هستیم ، ما شاهدان خدا بر خلق او ، و حجیت های او در روی زمین هستیم ، گفتم : معنی آیه ی (مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ) چیست ؟ جواب داد : فقط ما را منظور کرده است (هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ) ^۴ در کتاب هایی که پیشتر بوده و در این قرآن ، شما را مسلمان نامیده است (وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِدًا ^۵) تا رسول خدا بر شما گواه باشد ، پس رسول الله شاهد بر ماست در آن چه از خدای عز و جل بر ما رسیده است و ما شاهد بر مردم هستیم ، هر کس ما را تصدیق بکند ما در روز قیامت او را تصدیق می کنیم و هر کس ما را تکذیب کند ما روز قیامت او را تکذیب می کنیم .

و در حدیث شب قدر آمده است : و به همین جهت خدای تعالی ایشان را گواهان بر مردم قرار داد تا محمد صلی الله علیه و آله بر ما گواه باشد و ما بر شیعیانمان شاهد باشیم

۱ - کافی ج ۱ ص ۱۹۰ و بحار ج ۳۸۲/۷ و تاویل الآیات ج ۱/۱۲۹ .

۲ - بقره ۱۴۳ .

۳ - کافی ۱/۱۹۰ و بحار ج ۶۳۳/۳۲ و تفسیر صافی ج ۳/۲۹۳ .

۴ - حج ۷۸ .

۵ - بقره ۱۴۳ .

مردم قرار داده است و رسول خدا را بر ما شاهد است و ما بر شیعیان مان شاهد هستیم و شیعیان ما بر مردم شاهدند. پس رسول الله شاهد برماست و ما شاهدان خدا بر خلق او و حجت او در روی زمین هستیم و مراد از (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) ما هستیم^۱. یعنی ما هم چنین شما را امت میانه ای قرار دادیم تا بر مردم شاهد باشید.

اما دلالت اخبار به این که، این شهادت، وسیله ی روح القدس صورت می گیرد، به این جهت است که روح القدس ایشان را تایید و به ایشان حدیث می کند. در بعضی از اخبار آمده است که: ملک محدث وقتی از امام غایب شود نمی داند، غافل می شود مراد از آن در نزد حکماء عقل است و آن قلم است و آن عقل محمد و عقل ایشان است در ایشان به همدیگر منتقل می شود مانند این که تصویر آینه ای که در مقابل آینه ی دیگری قرار دارد به آن منتقل می شود، به همین جهت وارد شده که (این روح القدس، ملک محدث) قبل از ایشان در کس دیگری غیر از رسول الله صلوات الله علیه و آله نبوده است در کافی ابو بصیر روایت کرده و گفته است از امام باقر علیه السلام شنیدم می گفت: (وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي^۲) یعنی از تو از روح سؤال می کنند بگو روح از امر پروردگار من است، خلقی است بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل، با کسی از گذشتگان نبوده است مگر محمد، و او با ائمه است ایشان را تسدید می کند و چنان نیست که هر چیزی مطلوب باشد و به دست بیاید.^۳

۱ - بحار الانوار ج ۲۲/۱۴۴ و مناقب ج ۲/۳۸۲ و تفسیر صافی ج ۱/۱۷۹.

۲ - اسراء ۸۵.

۳ - کافی ج ۱/۳۷۲.

معنی این گفته ی امام علیه السلام : (و چنان نیست که هر چیزی مطلوب باشد و به دست بیاید) این است که توجه کردن مخلوق به خالق، در نزد خدای تعالی ارزشمند است، و حصول آن برای بنده، بدون مشیت و اراده و قدر و قضاء و اذن و اجل و کتاب ممکن نمی باشد، و این حکمی است که همه ی خلق در آن مشترک هستند، چون ما بالفعل، به صورت مطلق، برای همیشه، بدون پنهانی و بدون طلب در حکم واجب تعالی می باشد.

و این که وارد شده (این روح با دیگر انبیاء هم بوده است) منافاتی ندارد با آن چه در خبر گذشت که (در غیر پیامبر اکرم نبوده است) زیرا مراد این است که تنها با یک وجه از وجوه خود با انبیاء بوده است یعنی فقط با یکی از مظاهرش با ایشان بوده (و نه با تمامی مظاهرش) و غیر از چهارده معصوم علیهم السلام دیگری به آن احاطه ندارد و به این نکته اشاره شده است آن جا که خدای تعالی از زبان حضرت عیسی می فرماید: (تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ)^۱. خدایا آن چه در نفس من هست تو می دانی ولی آن چه در نفس تست من آن را نمی دانم و تو به غیب ها دانا و آگاهی.

گفته ی امام رضا علیه السلام در حدیث گذشته که (این روح مقدس فرشته نیست) و گفته ی امام صادق علیه السلام در باره ی این نفس که (خلقی بزرگ تر از جبرئیل است) و آن چه وارد شده است که (ملک است) منظور این است که ملک ساده ی تنها نیست که جامع مملک نباشد، بلکه جامع مملک است و

ملک بودن او یعنی که بشر نیست، (به این) معنی که ملک به منزله ی جزئی از انسان است و انسان به منزله ی ملک و شیطان است به این معنی که انسان نسبت به ملک، جامعیت دارد و مملک است در صورتی که ملک تملک و جامعیت ندارد و این روح جامعیت دارد و مملک است و آنان که در رده ی پایینند برای او خلق شده اند. و بشر نیست که به ظاهر احکام تغییر و تبدیل بر او جاری شود، خلاصه که بیان این مساله به صورتی که می طلبد به طول می انجامد.

و مناة جمع مانى به معنی مقدر یا مبتلى، به صورت فاعل، یعنی آزماینده و مبتلى به یعنی وسیله ی آزمایش است، معنی مقدر این است که ایشان علیهم السلام محل های قدر و تقدیر هستند و حدود و مقدار اشیاء، در کم و کیف و این و متی و وضع و رتبه و مکان و اجل و اذن و کتاب و نسبت ها و اضافه ها در اسباب و مسببات را تعیین می کنند خدای تعالی در قرآن گفته است: (وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ) یعنی کلیدهای اسرار پنهانی در نزد اوست و آن ها را غیر او نمی داند و می داند آن چه را که در خشکی یا در دریاست، برگی نمی افتد و دانه ای در تاریکی زمین قرار نمی گیرد و تر یا خشکی نیست مگر این که در کتابی آشکار وجود دارد، معنی مبتلى یا آزماینده این است که او هدایت می کند و او گمراه می کند و طبیعت های گوناگونی را فاش می سازد که در درون افراد و حقایق آن ها وجود دارد و از همین راه هر کس جهتی را می گزیند که برایش خلق شده است و عمل خود را انجام می

دهد، و مبتلی به، یا سبب مبتلا شدن دیگران این است که ایشان محنت پیامبران، مومنان، فرشتگان و مردم، بلکه همه ی موجودات هستند. چنان که علی علیه السلام سبب ابتلا ی حضرت ایوب شد آن حضرت گفته است: (لما كان عند الانبعاث للمنطق شك ایوب فی ملكی فقال هذا خطب جسیم، قال الله تعالی: یا ایوب ا تشك فی صورة اقمته انا، انی ابتلیت آدم بالبلاء فوهبته له و صفحت عنه بالتسلیم علیه بامرة المومنین و انت تقول خطب جلیل و امر جسیم، فوعزتی لاذیقنک من عذابی او تتوب الی بالطاعة لامیر المومنین ثم ادركته السعادة بی. یعنی تاب الی الله و اذعن بالطاعة لامیر المومنین و علی ذریته الطیبین).^۱

معنی (مبتلی به) یا سبب مبتلا شدن دیگران، این است که با تکلیف سنگینی شخص را امتحان کنند یا موردی را برایش امر کنند که حق بودن آن را نمی داند چنان که برای بیشتر افراد مکلف پیش می آید و تکلیف به صورتی است که احتمال می رود درست نباشد، چنان که در باره ی حضرت ایوب شنیدی، بلکه بیشتر انبیاء، گر چه این گونه احتمال سبب معصیت نیست اما از کمال مطلوب مقربین می کاهد به طوری که روایت شده است: (حسنات نیکوکاران برای مقربان درگاه الهی بدی محسوب می شوند)^۲. همین احتمال که موجب ترک اولی است برای پیامبران عارض شده و بر پایه ی تقریشان مواخذه و گرفتار شده اند، و در این معنی حدیثی داریم:

در صراط گردنه های صعب العبوری است که از این گردنه ها به غیر از محمد و اهل بیت او علیهم السلام شخص دیگری به

۱ - تاویل الآیات ج ۲/۵۰۵ و بحار الانوار ج ۲۶/۲۹۳ و مدینه المعاجز ج ۲/۳۲.

۲ - شرح اصول کافی ج ۱۰/۱۷۵ و بحار ج ۱۱/۲۵۶.

آسانی نمی گذرد.^۱ در این گردنه ها اغلب مکلفین می لغزند و لغزش ها با هم تفاوت دارند؛ بعضی از لغزش ها خیلی بزرگند، چنان که در بسیاری از غیر معصومین اتفاق می افتد، بعضی از لغزش ها موجب هلاکت است و نمی شود آن ها را تلافی کرد، بعضی از لغزش ها هم از انبیاء معصومین سر می زند که این لغزش ها در سایر مردم مورد توجه ولی الله نمی باشد و اگر از پیامبران سربزند مورد عتاب قرار می گیرند، اصل و ریشه ی همگی این لغزش های مهلک و غیر مهلک کوتاهی هایی است که نسبت به ولایت اهل بیت علیهم السلام صورت می گیرد بر این اساس آن حضرات علیهم السلام آزماینده اند و وسیله ی آزمایش هستند و به این موضوع در آیه ی (وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ^۲) یعنی البته ما بندگان را آزمایش می کنیم، اشاره شده است.

و اذواد جمع ذائد است چون دوستانشان را از شر و دشمنانشان را از خیر باز می دارند چنان که گذشت و حدیث ابو الطفیل عامر بن واثله از این باب است: می گوید به امیر مومنان عرض کردم: از حوض پیامبر به من خبر بده، در دنیا است یا در آخرت؟ حضرت به من گفت: بلکه در دنیا است، گفتم چه کسی از آن باز می دارد؟ جواب داد: من با دستم، دوستانم به آن وارد می شوند و دشمنانم از آن باز می گردند^۳ و در روایتی است دوستانم را بر آن وارد می کنم و دشمنانم را از آن بر

۱ - در تمة الحدائق الناظرة ج ۱/۱۷۱ و مناقب ج ۲/۶ و بحار ج ۸/۶۷. از محمد بن صباح زعفرانی از انس از رسول خدا نقل شده است که آن حضرت در بیان آیه ی (فلا اقتحم العقبة) فرمود: در بالای صراط، گردنه ی سختی به طول سه هزار ساله راه است هزار سال سرازیری هزار سال خارستان پر از عقرب و مار و هزار سال سر بالایی است، من اولین کس هستم که از آن گردنه می گذرم و نفر دوم که از این عقبه می گذرد علی بن ابی طالب است و بعد از سخنی گفت: این گردنه را بدون مشقت غیر از محمد و اهل بیت او کس دیگری نمی گذرد.

۲ - مومنون ۳۰.

۳ - کتاب سلیم بن قیس ۱۲۹.

می گردانم.^۱

می گویم : گذشت آن چه بر این معنی دلالت داشت و ان شاء الله باز خواهد آمد .

و حفظه جمع حافظ است و منظور این است که آن حضرات علیهم السلام اعمال بندگان را حفظ می کنند و به این مورد آیه ی کریمه (هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)^۲ یعنی این کتاب ما به شما سخن برحق می گوید چون ما هر چه را انجام می دادید می نوشتیم ، اشاره دارد . اخبار عرضه شدن اعمال به حضرات معصومین علیهم السلام و احادیثی که دلالت دارند ایشان شاهد و گواه اعمال خلق هستند به آن چه گفتیم دلالت دارند و چگونه می توانند شاهد اعمال باشند اگر نتوانند آن ها را حفظ کنند .

و معنی دیگر حافظ بودن ایشان این است که ایشان مُقَدِّر هستند برای این که محل های قدر الهی و مظاهر آن می باشند به امر خدا فرشتگان را می فرستند که هر صاحب روحی را حفظ کنند هیچ سنگی به او نمی خورد، مصیبتی به او وارد نمی شود و از هیچ جای بلندی نمی افتد مگر این که فرشتگان او را از هر مکروه نا خوشایندی نگه می دارند تا این که خدای تعالی آن چه را می خواهد مقدر می کند و اراده ی خدا، به دل ولی از آل محمد علیهم السلام می افتد و او به فرشتگان فرمان می دهد که از حفظ او دست بردارند و از او دفاع نکنند ، فرشتگان دست از حفظ او بر می دارند و آن چه برایش مقدر شده به او می رسد . و تاویل آیه ی کریمه ی

۱ - بحار ج ۵۳/۶۹ .

۲ - جائیه ۲۹ .

(لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ) یعنی پاسبانانی برای هر کس از پیش رو و از پشت سر گماشته شده است که به فرمان خدا از او نگهداری می کنند، و تاویل آیه ی (إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ)² یعنی هیچ شخصی نیست جز این که البته حافظ و نگهداری دارد، همین است.

پس فرشتگانی وجود دارند که از جانب ایشان سلام الله علیه اعمال بندگان را حفظ می کنند و آن ها را به ایشان عرضه می کنند.

فرشتگانی هم هستند که مقدرات اسباب را از جانب ایشان حفظ می کنند تا آسیبی به خلق نرسد تا این که زمان آسیب دیدن برسد آن موقع تقدیر خدای تعالی می رسد.

و فرشتگانی هم وجود دارند که اعمال بندگان را از جانب ایشان سلام الله علیه حفظ می کنند و در نامه های اعمال مکلفین ضبط می کنند و این فرشتگان غیر فرشتگانی اند که اعمال را حفظ می کنند و به ولی خدا و خلیفه ی از آل محمد علیه السلام عرضه می کنند. این فرشتگان اعمال خلق را به حضرت محمد و سپس به حضرت علی و بعد به امام حسن و بعد به امام حسین و پس از آن به امام زمان حضرت حجت بن الحسن و سپس به امامان هشتگانه و آن گاه به حضرت فاطمه علیها السلام عرضه می کنند.

و رواد جمع رائد است، رائد به کسی می گویند که: جلوتر از کاروان حرکت می کند تا جای مناسب فرود آمدن ایشان را

۱ - رعد ۱۱.

۲ - طارق ۴.

در نظر بگیرد ، محلی که آب و آذوقه و غیره در آن فراهم باشد ، در حدیث آمده است :

(الحمی رائد الموت و حرها من فیح جهنم و هی حظ کل مومن و مومنة من النار) تب فرستاده و پیشاهنگ مرگ است و گرمای آن از جهنم است و بهره ی مرد و زن مومن از آتش می باشد .

پس ائمه علیهم السلام رواد خلق اند و خلق را رهبری می کنند و اسباب آسایش آن ها را در نظر می گیرند و به فرمان خدای تعالی تقدیر می کنند تا هر یک از آن ها به قرارگاه اعمال خود از سعادت و شقاوت نایل شود سعید را به جهت کارهای خیری که انجام داده است می برند تا وی را در خانه ی اعمالش بگذارند و شقی را می رانند تا او را به محل سزای اعمال زشت خودش برسانند .

حاصل این که هر چه شنیدی و به آن ها اشاره کردیم و آن چه نشنیدی و برای آن حضرات است یا به سوی ایشان یا از جانب ایشان علیهم السلام است و به ایشان نسبت دارد کلا به دلایلی که قبلا گفتیم آثار همان رحمتی است که ایشان علیهم السلام معدن آن به شمار می روند ، رحمتی که خدای رحمن با آن صفت ظاهر و بر عرشش مستولی شده است ، این صفت رحمن است و اشاره به همین معنی دارد (ما وسعنی ارضی و لا سمائی و وسعنی قلب عبدی المومن)^۱ زمینم و آسمانم مرا در خود ننگاندند و دل بنده ی مومن مرا در خود گنجانند .

امام علی النقی علیه السلام گفت : و خزان العلم

خَزَانٌ^۱ بر وزن رَمَانٌ جمع خازن است یعنی که ائمه علیهم السلام اولیای خزائن علم خدای تعالی هستند و به این معنی که عین خزانه های علم او هستند و به این معنی که کلیدهای این خزانه ها هستند ، به طوری که در تفسیر آیه ی (عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ)^۲ کلیدهای رازهای نهانی در نزد اوست آن ها را غیر او نمی داند و می داند آن چه را که در خشکی یا در دریاست ، برگ نمی افتد و دانه ای در تاریکی های زمین قرار نمی گیرد و هیچ تر و خشکی نیست جز این که در کتاب آشکار وجود دارد ، وارد شده است .

در تفسیر عیاشی از حسین بن خلف روایت شده است که تفسیر آیه (وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ)^۳ را از

۱ - خازن به گنجبان می گویند .

۲ - انعام ۵۹ .

۳ - انعام ۵۹ .

امام ابو الحسن علیہ السلام پرسیدم ، امام علیہ السلام گفت : ورقه، بچه ای است که از شکم مادرش سقط می شود ، می گوید : از امام پرسیدم : (و لا حبة) به چه معنی است حضرت گفت : بچه ای که در شکم مادر سقط می شود ، گفتم : (و لا رطب) فرمود : مضغه که در رحم مادر قبل از این که خلقتش تمام بشود و به حال دیگری منتقل شود بماند ، عرض کردم : (و لا یابس) یعنی چه ؟ حضرت گفت : بچه ای که خلقتش تمام است ، عرض کردم (فی کتاب مبین) یعنی چه ؟ جواب داد : در امامی آشکار .^۱

این حدیث دلالت دارد که امام علیہ السلام کتاب است و کتاب گنج علم می باشد .

در من لا یحضره الفقیه از حضرت امیر مومنان علیہ السلام خطبه ای نقل شده است که امام در آن خطبه گفته است : (وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ - مِنْ شَجَرَةٍ - إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ - لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ - وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ)^۲، برگگی از درختی نمی افتد و دانه ای در تاریکی زمین نیست مگر این که می داند ، غیر از او خدایی نیست و تر و خشکی وجود ندارد مگر این که در کتاب مبین است^۳ . و این دلالت دارد که کتاب مبین امام است و خدای تعالی می داند که چگونه آن را مسجل کرده است . پس امام خزانه ی علم الهی است .

در احتجاج طبرسی از امام صادق علیہ السلام در حدیثی طولانی آمده است : خدای تعالی در باره ی امامتان فرموده

۱ - تفسیر عیاشی ج ۱/۳۶۱ و مدینه المعاجز ۲/۱۳۲ و بحار ۴/۹۰.

۲ - انعام ۵۹.

۳ - همان کتاب در همان صفحه .

است: (قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)^۱ یعنی بگو تنها گواه بین من و شما خداست و کسی که علم کتاب در نزد او می باشد فرموده است: (وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ)^۲ تر و خشکی نیست جز این که در کتابی آشکار می باشد، علم این کتاب در نزد او می باشد. و این دلالت دارد که امام علیه السلام ولی خزانه ی علم الهی است.^۳

و در کتاب توحید و معانی و مجالس از امام صادق علیه السلام روایت شده است زمانی که حضرت موسی به کوه طور بالا رفت به خدای تعالی عرض کرد خدایا خزانه های خود را بر من نشان بده، خدای تعالی فرمود: (انما خزائنی اذا اردت شیئا اقول له کن فیکون) یعنی خزانه های من این است که هر چه را بخواهم می گویم به وجود بیا به وجود می آید.^۴ این حدیث دلالت دارد که اهل بیت علیهم السلام کلیدهای خزائن الهی هستند و وجه استدلال این است که خبر داده اند محل های مشیت هستند.

و جایز نیست امام مشیت را بر گردانند یا در آن تصرف کند تا بگوییم اولیای خزانه های الهی هستند زیرا امام علیه السلام در کنار مشیت الهی برای خودش اعتباری نمی بیند بلکه در مشیت الهی غوطه می خورد هر طوری که خدا بخواهد او مشیتی ندارد، و عین مشیت هم نیستند تا عین خزانه باشند ولی ابواب مشیت و کلیدهای فیض خواهی از مشیت هستند زیرا اعضا یعنی یاری دهنده ی بندگان می باشند.

۱ - رعد ۴۳.

۲ - انعام ۵۹.

۳ - احتجاج ۳۷۵/۲.

۴ - معانی الاخبار ۴۰۲ و نور البراهین ج ۲/۳۴۲ و تفسیر صافی ج ۲/۱۲۲ و بحار الانوار ج ۱۳/۳۳۰

از حضرت امام سجاد علیہ السلام در تفسیر (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ
إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ^(۱)) یعنی هر چیزی نزد ما خزانه‌هایی دارد،
حضرت گفت: تمثال همه ی آفریدگان خدا از خشکی و دریا
در عرش وجود دارد^(۲)، این حدیث احتمالاً سه وجه دارد:

وجه اول: عرش همان خزانه است و ایشان کلیدهای فیض
خواهی و بازوان فیض دهی هستند.

وجه دوم: ایشان علیهم السلام والیان این فیض هستند و
به اندازه دهندگان آن و واسطه‌های پایداری فیض و مستفیض
هستند.

وجه سوم: این است که عرش قلب پیامبر اکرم صلی الله
علیه و آله و قلب‌های ایشان عرش است، پس ایشان این
خزانه‌ها هستند.

و علمی که ایشان خازنان آن هستند علم حادث است و آن
علم موجود با همان معنی عرفی است خدای تعالی فرمود: (وَ
لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ^(۳)) به چیزی از علم او احاطه
ندارند مگر به اندازه ای که خواسته است یعنی این که به آن
چه از علمش نخواستہ علم داشته باشند احاطه ندارند. و منظور
از این علم که به چیزی از آن احاطه ندارند علم قدیم ذاتی
او نیست تا معنی آن این باشد که به چیزی از ذات او احاطه
نمی‌یابند مگر آن اندازه که بخواهد به آن احاطه داشته باشند
احاطه دارند، این معنی، معنی نادرستی است. بلکه منظور
از آن دو چیز است یکی این است: علم حادثی که غیر ذات

۱ - حجر ۲۱.

۲ - بحار الانوار ج ۳۶۱/۵۶.

۳ - بقره ۲۵۵.

اوست (که خود سه نوع است: اول،) ممکن مقدور غیر مکون ،
(دوم) تکوین ، (سوم) مکون .

مراد از ممکن مقدور غیر مکون ، ممکنات اند پیش از آن
که در همه ی مراتب به لباس هستی آراسته شوند ، این نوع ،
مورد اراده قرار نگرفته مگر در حد امکان ، به این نوع احاطه ی
وجودی ندارند ، احاطه ی امکانی دارند ، به دلیل این که این
نوع مورد اراده ی مشیت در حد امکان است .

و تکوین (همان) ممکن است به این (نوع) احاطه دارند
چون اراده ی (الهی) آن را خواسته است و ایشان محل های اراده
ی حضرت حق هستند.

مکون خود بر دو نوع است ، (نوع اول مکون) مشروط است
(نوع دوم مکون) منجز (قطعی و حتمی) می باشد ، به مکون
مشروط احاطه دارند زیرا اراده ی خدا بر آن تعلق گرفته است
، اما به شرط احاطه ندارند مگر این که به صورت خواسته در
آید . و به مکون حتمی احاطه دارند .

باز به آن ها که احاطه دارند بر دو نوع است :

- نوعی که بوده (و هست) به آن احاطه دارند اما احاطه
ندارند که استمرار دارد یا موقتی است ، مگر به صورت احاطه
ی اخبار .

- نوعی که نبوده (و نیست) باز به این نوع احاطه ی
اخباری دارند و نه احاطه ی عیانی .

از آن چه به تفصیل گفتیم بر اهل بصیرت و اهل نظر ظاهر
شد که ائمه سلام الله علیهم به (علم ذاتی حضرت حق اصلا

علم ندارند) و به علم غیر ذاتی او احاطه ندارند مگر به آن چه خدای تعالی خواسته است به آن احاطه داشته باشند و آن چه خواسته به آن احاطه داشته باشند همان است که بیان آن را شنیدی، دقت کن.

نکته ی آخر این است که آن چه به آن احاطه دارند و می دانند به سبب تعلیم خدای تعالی است و تعلیم او به این صورت نیست که چیزی را تعلیم بدهد و رفع ید کند یعنی از ایشان دست بردارد و دیگر در آن یک چیز از باب استغناء یک چیز از خدای تعالی احتیاجی به او نداشته باشند، بلکه آن چه می دانند به تعلیم خدای تعالی و برای یک لحظه است، به این معنی که وقتی بدانند به خواست خدای تعالی فردا خورشید طلوع خواهد کرد از این علم چیزی را نمی دانند مگر همان لحظه را نه قبلش را و نه بعدش را و نمی دانند که به خواست خدای تعالی خورشید فردا طلوع خواهد کرد مگر با تعلیم جدید حضرت باری تعالی، و این حال محتاج است به خدای تعالی، که غنی مطلق می باشد، و این تعلیم دائم مستمر زمانی صورت می گیرد که خدای تعالی می خواهد چیزی را به وجود بیاورد و این همان است که به آن احاطه دارند و مالک این علم هستند، مطلب دقیق و ظریف است بیشتر تامل کن.^۱

علمی که ائمه علیهم السلام خزانه داران آن هستند این دو بخش از علم است به نحوی که بیان کردیم و نه به نحو دیگر

۱ - برای این که از تفصیل لازم بهره ی بیشتری ببری به مقاله ی پایانی احقاق الحق در رد اتهام و رفع ابهام، تالیف علامه حاج میرزا موسی حائری اسکوئی ترجمه ی این حقیر مراجعه فرماید.

در کافی از امام باقر علیه السلام روایت شده که گفت : به خدا سوگند ما در آسمان و زمین خدا، خزانه داران او هستیم نه خزانه داران طلا و نقره، بلکه خزانه داران علم او هستیم.^۱

در کافی از سدیر روایت شده که به امام باقر علیه السلام گفتم : فدایت شوم شما دارای چه مقامی هستید ؟ حضرت گفت : ما گنجبانان علم خدا و مترجمان وحی او هستیم و ما حجت رسای خدای تعالی هستیم ، برای کسانی که در آسمان ها و زمین وجود دارند.^۲

و در همان کتاب از ابن ابی یعفور روایت شده که امام صادق علیه السلام گفت : ای فرزند ابی یعفور خدای تعالی در یگانگی و در فرمانروایی تنهاست ، خلقی را آفرید و آن ها را برای این کار مقدر کرد ، ای فرزند ابی یعفور ما همان خلقیم ، ما حجت خدا در بین بندگان او و خزانه داران بر علم او هستیم و برای آن بر پاییم.^۳

و باز در همان کتاب از علی بن جعفر از ابی الحسن موسی علیه السلام روایت است که گفت : ان الله خلقنا و صورنا فاحسن صورتنا و جعلنا خزانه فی سمائه و ارضه و لنا نطق الشجرة و عبادتنا عبد الله عز و جل و لولا نا ما عبد الله یعنی خدای تعالی ما را آفرید و صورتمان را زیبا کرد ، و ما را خزانه داران علم خود در آسمان و زمینش قرار داد درخت برای ما به گفتار آمد و با بندگی ما خدا پرستش شد و اگر ما نبودیم خدا پرستیده نمی

۱ - کافی ج ۱/۱۹۲ و بحار الانوار ج ۲۶/۱۰۵ .

۲ - کافی ج ۱/۱۹۲ و وسائل الشیعه ج ۲۰/۳۳ و ینابیع المعجز ۲۴ .

۳ - کافی ج ۱/۱۹۳ و بحار الانوار ج ۲۶/۱۰۶ و بصائر الدرجات ۱۲۴ .

شد.^۱ و امثال این اخبار زیاد است و معنی خزینہ داری ایشان همان است کہ گذشت و مراد از علم مخزون در نزدشان همان است کہ شنیدی.

۱ - کافی ج ۱/۱۹۳ و بحار الانوار ج ۲۶/۱۰۷ و مسائل علی بن جعفر ۳۱۶.

امام هادی علیه السلام گفت : و منتهی الحلم

منتهی پایان یک چیز است که بعد از آن ذکری برای چیز مورد نظر وجود ندارد ، با این حال امکان دارد. و حلم یا بردباری این است که انسان با داشتن قدرت بر انتقام به مجازات طرف شتاب نکند ، امکان دارد حلم از علم به عاقبت کارها سرچشمه بگیرد و انتقام را به تاخیر افکند ، یا از کرامت نفس ، عفو و گذشت و چشم پوشی ناشی شود ، خدای تعالی فرموده است : (وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ^۱) خدای تعالی عفو از مردم را به کامل ترین صورت مدح کرده و فرموده است : (وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ^۲) خدای تعالی نیکوکاران را دوست می دارد ، (ملاحظه می کنیم خدای تعالی) اهل عفو و فروخورندگان ، خشم را اهل محبت خود قرار داده است .

حلم ممکن است ناشی شود از این که فرصت برای مجازات وجود دارد و عجله لازم نیست و نام آن مهلت است در دعا آمده است : (وَ انما یعجل من یشاء الفوت و التؤدة) شخصی عجله

۱ - آل عمران ۱۳۴ .

۲ - همان آیه ۱۳۴ .

می کند که می ترسد فرصت از دست برود و در تاخیر آفتی باشد ، توده به معنی تانی و بررسی در امور است و تانی این است که بدون فکر در کار پیشدستی نشود ، و ثمره ی آن این است که انسان به کاری علم می رساند که شایسته تر است .

یا حلم به این جهت است که عجله نکردن ، ابلغ در مجازات است ، چنان که خدای تعالی با آیه ی (قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) یعنی به مومنان بگو ببخشند کسانی را که امیدی به ایام الله ندارند تا خدا گروهی را مجازات کند در برابر کارهای بدی که کرده اند ، خدا در این آیه به رسولش امر کرده که به مومنان دستور بدهد که از گناهکاران انتقام نگیرند ، زیرا بعد از انتقام گرفتن حقی برای آنان باقی نمی ماند و اگر از قصاص در گذرند خدای تعالی در برابر اعمالشان ایشان را مجازات می کند و عذاب الله شدیدتر است . این حلم از علم است :

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله به شمعون بن لاوی بن یهودا از حواریین حضرت عیسی علیه السلام در اثنای جواب از سؤال او از عقل چنین فرموده است : ... پس از عقل ، حلم جدا شد و از حلم ، علم ، و از علم رشد ، و از رشد پاکدامنی ، و از پاکدامنی خویشتن داری ، و از خویشتن داری شرم ، و از شرم سنگینی ، و از سنگینی ادامه دادن به کارهای خیر ، و از ادامه دادن به کارهای خیر نپسندیدن بدی ها ، و از نپسندیدن بدی ها اطاعت کردن از نصیحت کننده ، این ها ده نوع از خوبی ها هستند و هر یک از این اوصاف دهگانه به ده خصلت پسندیده ی دیگر منشعب می شود .

اما از حلم ، انجام کارهای زیبا، همنشینی با نیکان ، والائی با تواضع ، رستن از خست طبع ، خیر خواهی ، نزدیک شدن فرد به درجات بالا ، گذشت ، مهلت ، نیکی ، سکوت حاصل می شود .

اما از علم ، بی نیازی حتی اگر فقیر باشد ، سخاوت حتی اگر بخیل باشد ، شکوه حتی اگر خوار باشد ، سلامتی حتی اگر مریض باشد ، تقرب در عین دور بودن ، حیاء اگر چه مغرور باشد ، والائی در عین افتادگی ، شرف در عین پستی و حکمت و رسیدن به مقصد حاصل می شود ، این است آن چه که برای عاقل به سبب علمش به دست می آید پس خوشا به حال کسی که تعقل می کند و بردبار می باشد .

اما از رشد ، سداد ، هدایت ، نیکوکاری ، تقوی ، مناله^۱ ، میانه روی ، صرفه جویی ، پاداش خوب ، کرم ، معرفت به دین خدا جدا می شود ، این است آن چه که عاقل با رشدش به آن می رسد پس خوشا به حال کسی که در راه روشن و واضح گام نهاده است .

اما از پاکدامنی ، خوشنودی ، افتادگی ، خود نگهداری ، بهره وری ، آسودگی ، دین آموزی ، رسیدگی به دیگران ، خردورزی ، فروتنی، یاد آوری ، فکر کردن ، جود ، سخاوت حاصل می شود و این است آن چه که برای عاقل از راه پاکدامنی جدا می شود، و از خدا و از آن چه به او قسمت کرده است راضی است .

۱ - مناله از ماده ی نیل است و شاید به معنی وضعیتی است که به توان با آن به مقاصد هم چون تقرب به خدا ، و یا به خوشبختی نائل شد. مترجم.

اما از خویشتنداری ، شایستگی ، فروتنی ، اجتناب از محرمات ، انابه ، فہم ، ادب ، احسان ، جلب محبت ، خیر ، و دوری از شر حاصل می شود و این است آن چه کہ عاقل با خویشتنداری بہ آن ہا می رسد پس خوشا بہ حال کسی کہ مولایش او را با خویشتنداری گرامی داشته است .

اما از شرم و حیاء ، نرم خویی ، مہربانی ، در نظر داشتن خدای تعالی در خلوت و آشکارا ، سلامتی ، دوری از بدی ہا ، خوشرویی ، سخاوت ، پیروزی ، نیک نامی در بین مردم ، حاصل می شود و این است آن چه کہ عاقل با داشتن حیاء بہ آن ہا می رسد پس خوشا بہ حال کسی کہ نصیحت خدا را بپذیرد و از رسوایی بترسد .

اما از سنگینی و متانت ، مہر ، احتیاط ، رد کردن امانت بہ صاحبش ، ترک کردن خیانت ، راستگویی ، حفظ ناموس ، اصلاح مال و منال ، آمادگی در برابر دشمن ، نہی از منکر ، ترک حماقت ، جدا می شود ، این است آن چه کہ عاقل با متانت بہ آن می رسد پس خوشا بہ حال کسی کہ با وقار باشد و خود را سبک نکند ، و نادانی نشان ندهد ، و از دیگران بگذرد .

اما از مداومت بہ خیر ، ترک زشتی ہا ، دوری از خشم ، دوری از مزاحمت دیگران ، یقین ، نجات دوستی ، اطاعت خدای رحمن ، تعظیم برہان ، دوری از شیطان ، پذیرش عدل ، پذیرفتن سخن حق حاصل می شود . این است آن چه کہ عاقل با مداومت در خیر بہ آن ہا می رسد ، پس خوشا بہ حال کسی کہ آیندہ نگر باشد و قیامتش را بہ خاطر بیاورد و از فنا و نابودی عبرت بگیرد .

اما از ناپسند شمردن زشتی ها ، متانت ، راستگویی ، یاری ، صبر ، استقامت در راه ، مداومت بردرستی ، ایمان به خدا ، احترام به دیگران ، اخلاص ، ترک چیزهای بی فایده و محافظت بر آن چه نفع دارد به دست می آید ، این هاست آن چه که برای عاقل از ناپسند شمردن زشتی ها حاصل می شود ، پس خوشا به حال کسی که حق را برای خدا برپا دارد ، و به دستگیره های راه خدا چنگ بزند .

اما از اطاعت کردن از نصیحت کننده ، زیاد شدن عقل ، به حد کمال رسیدن مغز ، عاقبت به خیری ، نجات یافتن از سرزنش ها ، مورد قبول دیگران بودن ، دوستی ، روشنگری ، انصاف ، پیشقدم بودن در کارهای خیر ، نیرومند شدن برای بندگی به خدای تعالی منشعب می شود ، پس خوشا به حال کسی که از میدان مبارزه ی با هوی و هوس سالم بیرون آید . سر چشمه ی همه ی این خصلت ها از عقل می باشد.^۱

می گویم : حلم از عقل سرچشمه می گیرد و خصلت های دیگر از حلم حاصل می شود ، این ها یک صد خصلت هستند که از حلم جدا می شوند ، و هر یک از این خصلت های صدگانه با توجه به اختلاف دارندگان آن ها مراتب گوناگونی دارند ، و ائمه ی معصومین علیهم السلام تمامی مراتب این خصائص را در بالاترین حد ممکن طی کرده اند پس به واقع منتهی الحلم می باشند ، و نهایت همه ی این مراتب را در خود جمع کرده اند زیرا همه ی آن ها از عقل کامل ناشی شده است و خدای تعالی عقل را به تمامه تکمیل نکرده مگر در کسی که او را دوست می دارد و محمد و آل محمد صلوات الله

علیہم اهل محبت الله^۱ هستند گاه حلم به عقل اطلاق می شود برای این که از آن جدا شده است . این صفات در عالم شهود فروع حلم و در عالم غیب اصول آن هستند و اهل بیت علیہم السلام منتهی طرفین حلم می باشند . دقت کنیم .

۱ - حبیب الله لقب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است مصراع : تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل . مترجم .

امام هادی علیه السلام فرمود : واصول الكرم

اصول جمع اصل است یعنی آن چه که شیئی بر آن بنا شده است ، و کرم عبارت است از : سخاوت نفس به آن چه آن را دوست می دارد ، این تعریف انجام اوامر الهی و ترک نواهی او را هم شامل می شود ، خدای تعالی فرموده است : (ان اکرمکم عند الله اتقاکم)^۱ ، گرمی ترین شما در نزد خدا پرهیزکارترین شما می باشد . یعنی کسی که بیشتر از همه ، تقوای الهی دارد .

کرم به معنی سخاوت و بذل مازاد به اهل استحقاق است و خود مراتبی دارد بالاترین این مرتبه ها در امکان راجح است و اهل بیت در این مقام محل های کرم هستند ، و در ضمن اصول کرم اند یعنی چشمه ها و کلیدهای کرم هستند

در کتاب الدرّة الباهرة من اصداف الطاهرة در ضمن سخنی از امام حسن عسکری علیه السلام آمده است : (و اسباطنا خلفاء الدین و حلفاء الیقین و مصابیح الامم و مفاتیح الكرم فالکلیم البس

حلة الاصطفاء لما عهدنا منه الوفاء و روح القدس فى جنان الصاقورة ذاق من حدائقنا الباكورة)^۱ یعنی فرزندان ما خلفای دین و هم قسم یقین و چراغ فرا راه ملت ها و کلیدهای سخاوت هستند ، موسی کلیم الله علیه السلام زمانی لباس برگزیدگی به تن کرد که دیدیم بر عهدهی که با ما دارد وفادار است و روح القدس در بهشت صاقوره نوبری باغات ما را چشید ، مراد از گفته ی آن حضرت : (مفاتیح الکرّم) این است که ایشان محل این کرم هستند و از ایشان به دیگران می رسد پس از این بابت کلید های کرم اند ، به همین معنی است گفته ی آن حضرت : (فالکلیم البس حلة الاصطفاء) بیان آن این است که زمانی که ولایت ما و تسلیم بودن در برابر اوامر ما بر موسی علی نبینا و آله و علیه السلام عرضه شد، دیدیم که عهد ما را قبول کرد و نسبت به آن وفادار است لباس برگزیدگی ابرار بر تنش کردیم، و (روح القدس) که حکماء به او عقل اول می گویند و در نزد شرع مقدس به عقل و قلم و حجاب ابیض و مانند آن معروف است اول کسی است که از میوه های نوبرانه ی باغی چشید که ما درختانش را با دستان خودمان نشانیدیم، در باغاتی که در جنان صاقوره (ایجاد شده) از هر نوعی در آن کاشته اند اولین چیزی که در آن روییده روح القدس است و در ظاهر معنایش این است که : آب هستی وقتی به سرزمین قابلیت ها جاری شد اول چیزی که به وجود آمد عقل اول بود که روح القدس نام دارد ، جبرئیل نیست گر چه جبرئیل را هم روح القدس می نامند خدای تعالی فرموده است : (قل نزله روح القدس من ربک)^۲، بگو آن را روح القدس از جانب خدایت نازل

۱ - بحار الانوار ج ۲۶/۲۶۵.

۲ - نحل ۱۰۲.

کرد با توجه به قرینه ی (نزل به الروح الامین علی قلبك)^۱، روح الامین آن را بر قلبت نازل کرد .

و معنی (و روح القدس فی جنان الصاقوره) یعنی در اعلی علیین بهشت ، و صاقوره در لغت به قسمت داخلی کاسه ی سر اطلاق می شود که با مغز در تماس است ، به آسمان سوم نیز اطلاق می شود ، و این جا مراد از صاقوره عرش است ، زیرا سقف بهشت است و نسبت آن به وجود، مانند کاسه ی سر، به مغز می باشد ، و روح القدس اول کسی بود که در بهشت به وجود آمد و بهشت اول موجودات بود ، باکوره به نوبرانه میوه ها می گویند و منظور این است که اولین موجودی که ایجاد را قبول کرد روح القدس بود و این همان چشیدن نوبرانه می باشد ، و در بعضی از اخبار آمده که او اولین شاخه ی درخت جاودانگی بود ، پس اهل بیت علیهم السلام اصل آن فیض اند ، از همان کرمی که بودند به روح القدس در به وجود آمدنش و در آن چه در او به امانت گذاشته شده کرم کردند ، در آن زمانی که خدا به او فرمود : بیا آمد ، و سپس به او فرمود : برگرد برگشت ، روح القدس از کرمی که به دوش او گذاشته بودند به همه ی موجودات با وجودات آن ها فیض داد ، هر چیزی (از پشت پرده) بیرون آمد خدا را در برابر نعمت های ظاهری اش حمد می گفت و در برابر نعمت های باطنی شکر او را به جا می آورد ، و اهل بیت علیهم السلام نعمت های ظاهری و باطنی و احسان خدای تعالی به همه ی موجودات پایین تر از خود هستند و این است تاویل (وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ اِنَّهٗ كَانَ حَلِيْمًا غَفُوْرًا) هیچ چیزی وجود

۱ - شعراء ۱۹۳ و ۱۹۴ .

۲ - اسراء ۴۴ .

ندارد مگر این که خدا را با حمد تسبیح می گوید ولی شما تسبیح آن ها را نمی فهمید ، و خدای تعالی حلیم و غفور است ، خدای تعالی حلیم است به کسانی که نسبت به ولایتشان کوتاهی کنند اما معاند نباشند و می بخشد کسی را که توبه کند و از راه او پیروی کند .

در زیارت جامعہ ی صغیرہ آمده است که (یسبح الله باسمائه جميع خلقه و السلام علی ارواحکم و اجسادکم و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته) همه ی موجودات خدای تعالی را با نام هایش تسبیح می کنند ، سلام بر ارواح و اجسادتان، سلام و رحمت و برکت های خدا بر شما باد، در گذشته گفتیم : مرتبه ی اعلای کرم در امکان راجح است ، زیرا در ورای آن کرم ذاتی است که نسبت به مکان فراتر از بیان می باشد و در پایین تر از امکان راجح ، اهل بیت علیهم السلام اصول کرم اند و با آن چه گفتیم به قول علی علیه السلام اشاره کردیم که فرموده است :

انا فرع من فروع الربویة، من شاخه ای از شاخه های ربوبیت هستم و من در قصیده ام در مرثیه ی حضرت امام حسین بیتی را گفته ام که با این جا مناسبت دارد :

و راحتا الدهر من فضفاض جودهم مملوءتان و ما للفیض تعطیل

هر دو دست روزگار از فیض جود ایشان پر است و در طول روزگار به قابلیت های ممکنات می رسد و فیض شان در جهان هستی هیچ گاه تعطیل نمی شود و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین .

امام هادی علیه السلام فرمود : وقادة الامم

قاده جمع قائد است ، و قائد به کسی می گویند که چیزی را از محلی به محلی دیگر می برد ، حضرت علی علیه السلام فرموده است : قریش قاده ذادة یعنی قریش لشگرها را فرماندهی می کند^۱.

و امم جمع امت است و در این جا منظور جماعتی از خلق است که نذیری به سوی آن ها فرستاده شده است ، خلق گفتیم برای این که امت تنها به انسان مخصوص نییست ، خدای تعالی در قرآن فرموده است : (وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّمٌ أَمْثَالِكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ)^۲، جنبندگان روی زمین و مرغانی که با دو بال خود پرواز می کنند ، همه ، مانند شما امت هایی هستند ، ما در کتاب هیچ چیزی را فرو گذار نکردیم سپس همه به سوی خدایشان محشور خواهند شد ، با توجه به این آیه ، هر گروه نوعی از خلق ، چه انسان و چه غیر انسان امت می باشد

۱ - مجمع البحرين ج ۳ / ۵۸۸.

۲ - انعام ۳۸.

، باز فرموده است : (وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ)^۱ یعنی هیچ امتی نبوده مگر این که در بینشان بیم دهنده ای راهنما بوده است . پس کتاب دلالت می کند به آن چه عقل به آن دلالت می کند و آن این است که هر گروه از خلق ، امت است ، در این صورت معنی و قاده الامم این خواهد بود که ائمه علیهم السلام خلق را به معرفت خدای تعالی و معرفت دین او راهنمایی می کنند ، هر کس جواب بدهد او را به سمت معرفت می برند ، زیرا با دعوت و تعریف و امر و ترغیب خودشان هر کس را به سوی معرفت و دین می برند ، هر کس جواب مثبت داد او را با یاری و تایید و دعوت هدایت می کنند اگر استجابت نشان داد و عمل کرد او را به بهشت رهنمون می شوند و اگر جواب مثبت نداد او را با همان انکار و قبول نکردنش به سمت عدم استجابت می برند ، اگر به دستوری که به او داده شده است عمل نکرد با همان انکارش از اقرار او مانع می شوند و به جهنم رها می کنند ، و چه محل بدی است .

پس ائمه علیهم السلام در همه ی عالم ها، معلمین امت ها هستند همه ی خلق را با راه خیر و شر (آشنا می کنند و به راه خیر) دعوت می کنند ، پس هیچ کس (و هیچ چیز) هدایت نمی یابد مگر با هدایتشان و هیچ کس (و هیچ چیز) گمراه نمی شود مگر با بیرون رفتن از هدایتشان و ترک ولایتشان . و به این معنی دلالت دارد آن چه در کتاب کافی از ابو صامت حلوانی از امام باقر علیه السلام روایت شده است : حضرت گفت : خدای تعالی امیر المومنین را برتری داد ، هر چه آورده آن را اخذ می کنم و از هر چه باز داشته از آن اجتناب می کنم ، برای او جاری شده بعد از رسول الله ، هر چه برای رسول الله

جاری شده بود، و برتری از آن محمد صلی الله علیه و آله است، هر کس خود را از او جلوتر قرار بدهد مانند آن است که از خدا و از رسول الله جلو افتاده است، هر کس او را برتری بدهد مانند آن است که رسول الله را برتری داده است، هر کس خواه در امری حقیر و خواه در کاری بزرگ او را رد کند گناه او در حد شرک به خداست، زیرا رسول الله باب الهی است که از غیر آن نمی شود وارد شد، و راه خداست که هر کس از آن راه برود به خدا می رسد، و امیر مومنان پس از او چنین است، و (این مقام و مرتبه) برای ائمه یکی بعد از دیگری منظور شده است، خدای تعالی ایشان را ارکان زمین قرار داده است تا کج نشود، ایشان ستون های اسلام هستند، و راهنمای به راه هدایت آن می باشند، کسی جز با راهنمایی ایشان هدایت نمی شود، و گم نمی شود و از راه هدایت خارج نمی شود مگر کسی که در حق ایشان کوتاهی کند، ائمه امینان خدا هستند بر آن چه نازل شده است از علم و عذر و نذر، ایشان حجت رسای خدایند بر کسی که در روی زمین است، از سوی خدا به آخرین ایشان مانند مقام و مرتبتی است که برای اولین ایشان بوده است، و به این مقام و منزلت نمی رسد مگر کسی که خدا یاریش کند. و امیر مومنان فرمود: انا قسم الله بین الجنة و النار لا یدخلهما داخل الا علی حد قسمی، از جانب خدا (اهل) بهشت و جهنم را من بین اهل بهشت و جهنم تقسیم خواهم کرد، کسی به آن ها داخل نمی شود مگر به آن صورت که من تقسیم می کنم.^۱

خلاصہ کہ ائمہ علیہم السلام قادات الامم یعنی رهبان امت
 ها هستند زیرا آنان را به سمت اعمالشان می برند ، با آسان
 کردن آن چه برایش آفریده شده اند ، به وسیله ی الطاف
 معینی به طرف خیرات برده و از بدی ها مانع می شوند این
 الطاف به قصد یاری کردن است و به حد اجبار نمی رسد و
 هم چنین به قصد منع است ولی در حد سلب اختیار از آن
 ها نیست . (هم چنین) ذادة الخلق اند یعنی خلق را منع می
 کنند از آن چه برای خودشان میسر نکرده اند ، مومنین را به
 خاطر اطاعت از ایشان و با ولایتی که به ایشان دارند منع می
 کنند از آن چه خدا آن را دوست نمی دارد ، و کفار و منافقین
 را به خاطر این که به ایشان عاصی شده اند و ولایت ایشان
 را ترک کرده اند منع می کنند از آن چه خدای تعالی آن را
 دوست می دارد .

این جمله ی امام باقر علیه السلام : (کسی جز با راهنمایی
 ایشان هدایت نمی شود) دلالت دارد به این که غیر از ایشان ،
 همه ی هدایت کنندگان از پیامبران و اولیاء و صالحان و فرشتگان
 مقرب ، جز به هدایت ایشان علیهم السلام کسی را هدایت
 نمی کنند ، و ایشان علیهم السلام از جانب خدای تعالی به
 سوی حق هدایت می کنند و جمله ی (و گم نمی شود و از راه
 هدایت بیرون نمی رود مگر کسی که در حق ایشان کوتاهی
 کند) دلالت می کند به این که هدایت برای هیچ کس (و
 هیچ چیز) بدون ایشان ممکن نمی شود ، اگر کسی از ایشان
 عقب بماند با همان عقب افتادن از ایشان ، از هدایت عقب می
 افتد ، و همین طور است کسی که از ایشان جلو بیفتد ، خود
 جلو افتادن از ایشان و خود عقب ماندن از آنان سلام الله علیهم
 راه گم کردن است و از راه خدا بیرون رفتن، زیرا چنان که

در همین زیارت نامه خواهد آمد ایشان سبیل اعظم هستند ، هرگاه در حق ایشان کوتاهی کند در سیر الی الله کوتاهی کرده و مستحق گمراهی شده است ، پس امام باقر علیه السلام هدایت یافتن را به وسیله ی ایشان می داند و گمراه شدن را در گم شدن از ایشان ، هدایت به ایشان نسبت داده می شود برای این که ایشان ، اصل هدایت هستند و گمراهی به خود افراد با گم شدن از راهشان نسبت داده می شود خدای تعالی در قرآن فرموده است : (فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ) ^۱ یعنی گروهی را هدایت کرد و گروهی با پیروی از شیطان به گمراهی افتادند ، خدای تعالی هدایت را به خود نسبت داده که به وسیله ی ایشان صورت می گیرد و گمراهی را به خود گمراهی منسوب کرده که از طریق جدا شدن از ایشان صورت می پذیرد ، در قرآن کریم می فرماید : (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اِنْسٍ بِاِمَامِهِمْ) ^۲ ای رسول الله ، ما در روزی هر گروه از مردم را با پیشوایانشان دعوت می کنیم ، با این حساب خدای تعالی مومنان را با ائمه علیهم السلام فرامی خواند و مومنان از ایشان پیروی می کنند و ایشان علیهم السلام مومنان را با خود به رضوان الله می برند ، و گمراهان را با پیشوایان ضلالت فرامی خواند و گمراهان از ایشان پیروی می کنند در حالی که از همدیگر بیزاری می جویند و همدیگر را لعنت می کنند ، (بالاخره همان پیشوایان) پیروانشان را باخود به محل خشم خدا می برند ، پس امامان ما به طوری که گذشت قاده و داده هستند ، صلی الله علیهم اجمعین.

۱ - اعراف ۳۰.

۲ - اسراء ۷۱.

امام هادی علیه السلام فرمود : و اولیاء النعم

اولیاء جمع ولی است و ولی کسی است که در امور خلق تصرف می کند و امور آن ها را مدیریت می کند .

در کتاب کافی از حضرت امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ی : (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...) ^۱ این است و غیر از این نیست که ولی شما خدا و رسول خدا و مومنانی هستید... آمده است که : خدا و رسول خدا و مومنان، یعنی علی و اولاد علی که تا روز قیامت امامت دارند و نماز می خوانند و در حال رکوع زکات می دهند به شما و به کارها و اموال و دارایی های شما سزاوارتر از خود شما هستند ، و این اولویت تا روز قیامت برقرار می باشد .

می گویم : می دانیم که خدای تعالی ائمه علیهم السلام را خلق کرده و ایشان را خزانه های کرم خود قرار داده است ، و دیگر خلائق را به خاطر ایشان و برای ایشان آفریده است چنان که از علی علیه السلام روایت شده که گفت : نحن صنائع

ربنا و الخلق بعد صنائنا^۱، ما مخلوق خدای تعالیٰ هستیم و مخلوقات بعد از ما صنایع ما، یعنی خدا پس از آن که ما را برای خودش آفرید دیگر خلایق را برای ما آفرید، بنا بر این ایشان اولیاء مخلوقات الهی هستند و خدای تعالیٰ نعمت های بی شماری برای بندگان خود دارد چنان که فرموده است: (وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا)^۲، اگر نعمت های الهی را بخواهید بشمارید نمی توانید آن ها را حساب کنید، خدای تعالیٰ محمد و آل محمد علیهم السلام را خزینه های کرم و اولیاء نعمت های خود قرار داده است و بعضی از نعمت ها غیبی و بعضی از آن ها شهودی اند، بعضی ها ظاهری و بعضی ها باطنی اند و منظور ما از نعمت های غیبی و نعمت های شهودی، نعمت های هستی است، و منظور از نعمت های ظاهری و نعمت های باطنی نعمت های تکلیف است، نوع اول با شرع و نوع دوم با هستی ملازم است، از نعمت های الهی در غیب این است که برای شخص مثلی^۳ را در مرتبه های گوناگون به وجود آورد، و او را از اصل آب اول، از مرتبه ای به مرتبه ی دیگر منتقل کرد و در عالم شهود به رتبه ی بشریت آورد، خدای قادر سبحان فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ :)^۴، ای مردم اگر شما در باره ی قیامت و یا در قدرت خدا به این

۱ - احتجاج ۴۶۶/۲ و غیبه الطوسی ۲۸۵ و بحار الانوار ۱۷۸/۵۳ و منتخب الانوار ۱۸۸ و در نهج البلاغه، کار تحقیقی سید محمد کاظم محمدی و مرحوم حجة الاسلام علی دشتی است، در ترجمه ی نامه ی ۲۸ بند ۱۱ امام علیه السلام خطاب به معاویه بن ابی سفیان: (فدع عنک من مالت به الرمية، فانا صنائع ربنا و الناس بعد صنائع لنا) نوشته اند: به هر حال دست از این سخن ها بردار تو چون شخصی هستی که تیرش به خطا رفته است، ما ساخته و پرورده ی پروردگار خود هستیم ولی مردم برای ما ساخته و پرداخته شده اند. مترجم.

۲ - ابراهیم ۳۴.

۳ - مثل با ضمه ی میم و ثاء سه نقطه .

۴ - حج ۵.

کار شک دارید توجه کنید که ما شما را از خاک آفریدیم ، آن گاه از نطفه و پس از آن از خون بسته و پس از آن از گوشت جویده شده ی تمام و ناتمام آفریدیم تا از این راه قدرت خود را بر شما آشکار کنیم . وضع انسان در هر مرتبه ، و تربیت او ، و غذا رساندن به او ، و لطفش در تدبیر امور او ، و مدد رساندنش با آن چه او را اصلاح می کند و بر طرف کردنش از او آن چه را که به وی آسیب می رساند و تبااهش می کند ، تا آن مرتبه که تمام شود و به پایان برسد ، به مرتبه ی دیگرش منتقل کند چنان که فرموده است : (ما لکم لا تزجون لله وقارا و قد خلقکم اطوارا)^۱ ، چرا شما خدا را به بزرگی و متانت یاد نمی کنید در صورتی که شما را در اطوار گوناگون آفرید ؟ ، انسان را آفرید نطفه ی معنوی بود پس از آن نطفه ی ظلی کرد پس از آن نطفه ی صوری و پس از آن نطفه ی طبیعی و پس از آن مادی و پس از آن مثالی کرد ، و این مرحله شش طور است . پس از این مرحله به فرشتگان ، به باد ، به ابر ، به آب ، به زمین ، به سبزی ها و میوه ها و مانند این ها القاء کرد ، این مرحله هم شش طور بود ، پس از آن نطفه (ی ظاهری) را به وجود آورد و پس از آن علقه اش کرد و پس از آن گوشت جویده ی تمام و ناتمامش ساخت ، پس از آن اسکلت استخوانی شد و از آن پس گوشت در آن نمودار شد تا خلقتش تمام و صاحب حیات شد . این هم شش طور دیگر ، جنین را در ظلمت کده های سه گانه آفرید و در هر تاریخ خانه شش طور را گذراند ، (جمع این ها) در غیب و شهود هیجده عالم شد . همه ی این ها نعمت های بی شماری ، از جانب خدای تعالی هستند .

خدای تعالیٰ ائمه علیهم السلام را آفرید ، و ایشان را اعضاد خلق و حجت های خود بر موجودات خود قرار داد و رساندن هر چه را که می خواست به مخلوقات برسد از جود و کرم و احسان و نعمت ها به عهده ی ایشان گذاشت ، زیرا موجودات بدون وساطت ایشان نمی توانستند فیض الهی را از او قبول کنند چنان که امیر مومنان در خطبه ی غدیر در باره ی رسول بشیر و نذیر صلی الله علیه و آله اشاره کرده است : (و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ، استخلصه فی القدم علی سائر الامم ، علی علم منه ، انفراد عن التشاکل و التماثل من ابناء الجنس ، و انتجبه آمرا و ناهیا عنه ، و اقامه فی سائر عالمه فی الاداء مقامه ، اذ کان لا تدرکه الابصار ، و لا تحویه خواطر الافکار ، و لا تمثله غوامض الظنون فی الاسرار^۱) و گواهی می دهم بر این که محمد بنده و رسول اوست ، از قدیم با علم به این که وی در تشاکل و تماثل از ابناء جنسش منفرد است او را بر دیگر امت ها بر تری داد و از جانب خودش او را برای امر و نهی در عوالم دیگر برای ادا کردن در مقام خودش برگزید ، برای این که چشم ها او را درک نکنند ، و خاطره های افکار او را در خود نگنجانند ، امام علی علیه السلام در این کلام (اقامه فی سائر عالمه فی الاداء مقامه) اشاره می کند به آن چه گفتیم : خدای تعالی از جود و کرم خود آن چه را که باید به موجودات هستی برسد به وسیله ی ایشان داده است .

و در حدیثی که قبلا از امام باقر علیه السلام آوردیم در باره ی رسول الله گفته بود : (باب الله الذی لا یؤتی الا منه) باب الهی که نمی شود آمد مگر از آن و در باره ی امیر مومنان و ائمه صلوات الله علیهم فرمود : (و کذلک کان امیر المومنین من

بعده و جرى للائمة واحدا بعد واحد) ، امیر مومنان علیه السلام هم بعد از او چنین بود و برای یک یک ائمه علیهم السلام هم جاری است .

و از نعمت های ظاهری، فرستادن پیامبران و نصب اوصیاء و گماشتن نگهبانان و جایگزین ساختن جانشینان و نایب قرار دادن علماء و دانشمندان و برانگیختن آمران به معروف و ناهیان از منکر و معلمان و ارشاد کنندگان رهجویان و هدایت خواهان است، همچنین گماشتن همه ی کسانی که به سوی خدا دعوت می کنند و به آن چه او دوست دارد فرا می خوانند . و شک نیست در نزد کسی که ولی را می شناسد در این که، ارسال پیامبران و نصب اوصیاء و غیره، همگی از آثار و شئون ولی (و ولایت) و لطف به مکلفین است و از بزرگترین نعمت ها هم می باشد. و نعمت های باطنی عقل هایی هستند که با آن ها معارف تحصیل می شود و خوب و بد، خیر و شر، دلسوز و دین سوز، مصلح و مفسد، سود و زیان دنیوی و اخروی، مشخص می شود، این عقل ها لحظه های توجهات از جانب ولی است و سروشی است که مکلفین را از سمت راست فرا می خواند، و از بزرگترین و مفیدترین نعمت های خدا می باشد برای کسانی که با خواسته های آن ها مخالفت نکنند، بلکه عقل نوری است که با آن می شود در تاریکی جان ها و تیرگی خود پرستی ها ، از شهوت ها در گذشت و تیرگی های طبیعت ها و مواد جسمانی را پشت سر نهاد .

به این که پیامبران و داعیان به سوی خدا نعمت های ظاهری اند و عقل ها نعمت های باطنی می باشند در قرآن

اشاره شده که فرموده است: (وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً)^۱ و نعمت های ظاهری و باطنی اش را بر شما زیاد کرد، نعمت های ظاهری پیامبران هستند و نعمت های باطنی عقل ها می باشند، در خبر چنین آمده است.

و باز در تفسیر (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا)^۲، ما تا رسولی را نفرستیم (و اتمام حجت نکنیم) عذاب نمی کنیم، آمده است: که این رسول عقل است، به عقل رسول گفته شده چنان که به رسول عقل اطلاق شده است، هر چه شنیدی و هر چه نشنیدی از تدابیر ولی، نسبت به رعایای خود می باشد، به این علت که در حقیقت نعمت های اصلی ایشان هستند.

در کافی از اصبع بن نباته از امیر مومنان علیه السلام روایت شده که آن حضرت گفت: چرا این گروه ها سنت رسول الله را تغییر دادند؟ و از وصی او صرف نظر کردند؟ نمی ترسند از این که عذاب به ایشان فرود آید؟ پس از آن امام علیه السلام این آیه را خواند: (الْمُ تَرَى إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا وَأَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ)^۳، آیا ندیدی مردمی را که نعمت خدا را از روی کفر تبدیل کردند و خود و قومشان را به دیار هلاکت به جهنم رهسپار کردند؟ آن گاه امام گفت: نحن النعمة التي انعم الله بها على عباده و بنا يفوز من فاز يوم القيامة، ما هستیم نعمتی که

۱ - لقمان ۲۰.

۲ - اسراء ۱۵.

۳ - ابراهیم ۲۸ و ۲۹. متوکل بن هارون، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدای تعالی در باره ی بنی امیه، آیه ی (الْمُ تَرَى إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا وَأَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ) را نازل فرمود، حضرت فرمود: نعمت خدای تعالی محمد و اهل بیت او هستند دوستی ایشان ایمان است به بهشت وارد می کند و بغض ایشان کفر و نفاق است به آتش وارد می کند. ص ۶۲۲ الصحيفة السجادية الجامعة چاپ قم ۲۵ / محرم الحرام ۱۳۱۱ هـ ق. مترجم.

خدای تعالی با آن بر بندگانش احسان کرده است و کسی که در روز قیامت رستگار می شود به وسیله ی ما رستگار می شود.^۱

اما دیگر افراد خیر و اعمال صالح خوب از هر نوعی که واجب است وجود داشته باشند از فاضل کرم و احسان و طاعات و حسنات ایشان هستند و همه ی این ها ولایت ایشان و از ولایت ایشان می باشند و اولیاء همه ، ایشان هستند .

در کافی از ابو یوسف بزاز روایت شده است که امام صادق علیه السلام آیه ی (فاذکروا آلاء الله^۲) را خواند و پرسید : آیا می دانی آلاء الله چیست؟ عرض کردم : نمی دانم . حضرت گفت : آلاء الله بالاترین نعمت های خداست و آن ولایت ما می باشد .

اما منظور از ولایت ایشان

مراد از ولایت ایشان، اطاعت کردن بندگان است از خدای تعالی در هر باره که از آن ها می خواهد، از اعتقادات، اعمال، رفتار و گفتار و غیر این ها، از واجبات و مستحبات، همه ی این ها نعمت های خداست بر بندگان، و محمد و آل محمد علیهم السلام از نعمت های بزرگ او هستند، زیرا به وجود آوردن موجودات و تکالیف ضمنی آن ها و تکالیف مکلفین و وجود ضمنی آن ها همه از آثار ایشان می باشند و خودشان نعمت های بی شمار خدای تعالی هستند، هیچ مخلوقی

۱ - کافی ج ۲/۱۷۱ و تاویل الآیات ۲۵۰.

۲ - اعراف ۷۴.

نمی تواند به شکر این همه نعمت قیام کند بلکه همه ی مخلوقات از ادای شکر آن ها عاجز و ناتوان هستند، همه ی این ها مداخل و فضایل ایشان هستند که در الواح اجسام، و در اشباح و ارواح نوشته شده اند، و همه با استعدادی که دارند به حمد و تسبیح خدایشان مشغولند .

در احتجاج طبرسی آمده است که یحیی بن اکثم از امام ابو الحسن العالم معنی هفت دریا و معنی کلمات الله در آیه ی (سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ)^۱، دریاهای هفتگانه و تمام نشدن کلمات الهی را پرسید، آن حضرت گفت : عین کبریت، عین یمن، عین ابرهوت عین طبریه، جمه ی^۲ ماسیدان، جمه ی آفریقا و عین بلعوران (ناجروان) ، و ما هستیم کلماتی که فضایل ما درک نمی شود و به پایان نمی رسد .^۳

در این حدیث امام علیه السلام خبر داده است که دریاهای هفتگانه ای که کنایه است از انواع موجودات از غیب و شهود و برزخ های بین آن ها و نور و ظلمت و برزخ های بین آن ها و جامع آن ها تمام می شوند و لی فضل ما درک نمی شود و نمی شود به آن ها احاطه پیدا کرد، زیرا هر دریا فقط می تواند نعمت هایی را بشمارد که در او وجود دارد، این ها همه از آیات ایشان می باشند که زبان ها از ادای شکرشان ناتوان می باشند، زیرا شکر آن ها زیادتی نعمت های نو و بی شمار را در پی دارد و شاعر چه خوب گفته است :

۱ - لقمان ۲۷ .

۲ - جمه به طور مطلق به معنی آب ، محل جمع شدن آب گفته می شود .

۳ - احتجاج ج ۴۵۴/۲ و مناقب ج ۴۰۰/۴ و بحار الانوار ج ۱۷۴/۲۴ .

کَلِمَا قَلْتَ اعْتَقَ الشُّكْرَ رَقِيًّا جعلتني لك المكارم عبدا

این مهل الزمان حتی اوّدی شکر احسانک الذی لا یؤدی^۱

هر چه گفتم : سپاسگزاری هایم مرا از بندگی آزاد می کند،
باز لطف هایت مرا به بنده بودن تو سوق داد .

فرصت های عمر تا کی در اختیارم خواهد بود تا شکر احسان هایت را ادا بکنم؟ احسان هایی که شکر آن ها ادا نخواهد شد . می گویم : در آن چه اشاره کردم و تکرار کردم بینه ی کافی برای خردمندان وجود دارد که حضرات معصومین علیهم السلام اولیاء النعم هستند، به وسیله ی ایشان باران می بارد و به وسیله ی ایشان زمین سر سبز و خرم می شود و برکات خود را ظاهر می کند ، اگر با دیده ی بصیرت نگاه کنی^۲ (و با گوش جان بشنوی) جز صوت سپاسگزاران نمی شنوی و غیر از شبیح مداحان نمی بینی ، این در عالم آفرینش (تکوینی) است . اما در (عالم) تدوینی هم همین طور می باشد ، به خصوص در سوره ی مبارکه ی نحل حدود هفتاد و یک نعمت ذکر شده که هر یک از آن ها دنیا و ما فیها را پر کرده است . نگاه کن می بینی .

۱ - سعدی در ابتدای گلستان می گوید : ... هر نفسی که فرو می رود ممد حیاتست و چون بر می آید مفرح ذات ، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب ، از دست و زبان که برآید کز عهده ی شکرش به در آید .

۲ - حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرموده است : ما هستیم که خدای تعالی به سبب ما آسمان را باز می دارد تا بر زمین نیفتد مگر به اذن او ، به وسیله ی ما باران نازل می شود ، و رحمت منتشر می شود ، و زمین برکات خود را بیرون می آورد ، و اگر کسی از ما در روی زمین نبود اهل خود را فرو می برد . ص ۱۵۱ ج ۲ الاحتجاج چاپ دوم سال ۱۴۱۶ ه ق از انتشارات اسوه وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه . مترجم .



امام هادی علیه السلام گفت : و عناصر الابرار

عناصر جمع عنصر بر وزن قنغذ به معنی اصل است ، گاه صاد را با فتحه می خوانند ، اصل را در نسب استعمال می کنند ، و از این باب است که در باره ی رسول الله گفته شده است : (لا یخالطه فی عنصره سفاح^۱) یعنی زنا در نسب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راه نیافته است ، زیرا نسب، اصل شخص به حساب می آید، عنصر به معنی کبد هم به کار می رود در حدیث است که : خُشْن عنصره ای غلظ کبده یعنی کبدش سفت یا کلفت شد.

و ابرار جمع بَرّ (با تشدید را) بر وزن سَرْدُ به معنی بارّ یعنی نیکوکار است و ابرار به راستگویان ، و دوستان فرمانبردار خدا ، و زاهدان و عابدان و انجام دهندگان کارهای خیر گفته می شود و

۱ - در زیارت وداع آن حضرت از دور که در هفدهم ربیع الاول در مفاتیح الجنان از مرحوم سید بن طاووس نقل شده آمده است : اشهد یا رسول الله انک کنت نورا فی الاصلاب الشامخة و الارحام المطهرة لم تتجسک الجاهلیة بانجاسها و لم تلیسک من مدلهمات ثیابها ، و عین همین عبارت در زیارت حضرت امام حسین علیه السلام نیز وارد شده است . صلی الله علی محمد و علی آل محمد .

۲ - کافی ج ۱/۲۶ و بحار الانوار ج ۷۵/۲۶۹ و تحف العقول ۳۵۶ .

به کسانی اطلاق می شود که از آلوده شدن به گناهان کبیره پاک بمانند و ائمه علیهم السلام از هر دو دیدگاه، عناصر ابرار می باشند.

دیدگاه اول : (با توجه به تعریف سابق) ابرار شیعیان ایشان هستند امثال پیامبران ، جانشینان ایشان ، صالحان و فرشتگان. به این جهت ایشان شیعه ی اهل بیت هستند که از شعاع نورشان خلق شده اند ، یا این که شیعه از مشایعت یعنی متابعت است ، زیرا در گفتار و رفتار از اهل بیت علیهم السلام پیروی می کنند .

بعضی روحش از شعاع روح ائمه خلق شده است، مانند انبیاء و مرسلین ، و مراد این است که از زیادی نور ارواح ایشان به وجود آمده اند .

بعضی روحش از زیادی طینت صورت اهل بیت علیهم السلام خلق شده است، مانند اوصیاء .

بعضی روحش از فاضل و زیادی طینت اهل بیت خلق شده است، مانند مومنان صالح .

در کافی از محمد بن مروان از امام صادق علیه السلام روایت شده که گفته است : از آن حضرت شنیدم می گفت : خدای تعالی ما را از نور عظمت خود آفرید سپس خلق ما را با طینتی مصور ساخت که زیر عرش ذخیره و پنهان بود، و این نور را در آن مسکن داد ما در آن جا خلق و بشری نورانی بودیم خدای تعالی از آن چه که ما را از آن آفرید به هیچ کس دیگری بهره ای نداد و ارواح شیعیان ما را از طینت ما آفرید و بدن های ایشان را از طینتی پایین تر از طینت ما آفرید که در زیر عرش

ذخیره شده و پنهان بود و خدای تعالی برای کسی در مثل آن چه ایشان را خلق کرده بود بهره ای قرار نداد مگر برای پیامبران به همین جهت است که ما و ایشان ناس هستیم و باقی مردم خس و خاشاک دوزخ و به سوی آتش اند.

این که امام گفت: (من نور عظمته) از نور عظمتش، اشاره است به این که ارواح انبیاء و رسل از مازاد ارواحشان و ارواح اوصیاء از مازاد طینت صورت های ایشان آفریده شده است و ارواح مومنان صالح از فاضل طینت یعنی از مازاد اجسام نورانی ایشان خلق شده است.

در کافی از محمد بن عبد الله بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت گفت: خدا بود زمانی که کانی وجود نداشت بود، کان و مکان را آفرید و انوار را خلق کرد و نور الانوار را به وجود آورد که انوار از آن نورانی شدند، و در آن از نورش که انوار از آن نورانی شده بودند جاری کرد و آن (یعنی نور الانوار) همان بود که خدای تعالی از آن، محمد و علی را به وجود آورد این دو همیشه دو نور آغازین بودند و هیچ چیز پیش از آن ها به وجود نیامده بود، این دو نور مدام طاهر و مطهر بودند و در اصلاک پاک جریان داشتند تا این که در پاک پاکان یعنی در عبد الله و ابو طالب از هم جدا شدند^۱.

می گویم: ظاهراً نور الانواری که انوار از او نورانی شده همان آب اولی می باشد که حیات همه چیز با اوست و آن نرسیدن آتش به روغنی است که کم می ماند روشن شود. که از این دو، عقل اول به وجود آمده که قلم اعلی می باشد. و احتمال

۱ - کافی ۴۴۱/۱ و بحار الانوار ۲۴/۱۵.

دارد این نوری که به آن اشاره شده همین عقل بوده باشد زیرا انوار روحی و نفسی و طبیعی با آن نورانی شده اند و نمی شود گفت: نوری که به آن اشاره شده مشیت است زیرا از مشیت خلقی به وجود نمی آید^۱ بلکه به وسیله ی آن به وجود می آید و این نوری که به آن اشاره شده همان نوری است که محمد و علی از آن خلق شده اند. و نور محمد و علی به آب اول و یا به عقل اول اطلاق می شود.

در کافی از جابر بن یزید روایت شده است که گفت: حضرت امام باقر علیه السلام به من گفت: ای جابر اولین مخلوقی که خدای تعالی آفرید محمد بود و عترت هدایت کننده و هدایت شده ی او، در برابر خدای تعالی بودند به صورت اشباح، جابر می گوید: عرض کردم: اشباح یعنی چه؟ حضرت گفت: سایه ی نور، بدن های نورانی بدون روح. و با یک روح مؤید بود و آن روح القدس بود. محمد و عترتش با آن روح خدا را عبادت می کردند و به همین منظور هم آفریده شده اند حلیم اند و علیم، و نیکوکاران برگزیده، با نماز و روزه و سجده و رکوع و با لا اله الا الله و با سبحان الله گفتن خدا را بندگی می کنند نمازها را می خوانند به زیارت خانه ی خدا می روند و روزه می گیرند.^۲

می گویم: ظاهراً مراد از اشباح تمثال ایشان است، بدون روح، شاید هم این بدن های نورانی که گفتیم همان باشد که از آن ها به اجسام تعبیر کردیم (و گفتیم:) که مومنان صالح از فاضل آن اجسام خلق شدند.

۱ - منظور این است که مشیت ماده ی وجودی اشیاء نیست. مترجم.

۲ - کافی ج ۴۴۲/۱ و بحار الانوار ج ۲۵/۱۵.

خلاصه حضرات معصومین علیهم السلام از بین همگان اصل ابرارند ماده ی وجودی موجودات از فاضل نور محمد است و صورت ناطقه ی آن ها از فاضل صورت علی و اهل بیت اوست رسول خدا فرمود: یا علی انا و انت ابوا هذه الامة، ای علی من و تو دو پدر این امت هستیم .

(موجودات همه ، از ماده و صورت خلق شده و زوج ترکیبی هستند، ماده در هر یک از آن ها به منزله ی پدر است و صورت به منزله ی مادر) ماده ی اشیاء از فاضل نور محمد صلوات الله علیه و آله و صورت آن ها از فاضل نور علی خلق شده است که در (اخبار از آن ها به نور و اب و به رحمت و ام تعبیر شده است) از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که :

(ان الله تعالى خلق المومنين من نوره و صبغهم فی رحمته فالمومن اخ المومن لابیة و امه ابوه النور و امه الرحمة) خدای تعالی مومنین را از نور خود آفرید و در رحمتش آن را رنگ زد، پس مومن از ناحیه ی پدر و مادر برادر مومن است پدرش نور است و مادرش رحمت . بنا بر این معنی، ابرار، از شعاع انوار آل بیت علیهم السلام خلق شده اند پس آل بیت، اصل ابرار می باشند .

دوم : ابرار در اول آفرینش خودشان مانند دیگران بودند خدای تعالی فرموده است : (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ) یعنی مردم همه بر یک منوال بودند تا این که پیامبران مبعوث شدند ، بیان موضوع به این صورت است که در عالم ذر همه ی مخلوقات در برابر تکلیف یک سان بودند به این معنی که هر یک از آن ها می توانست با اختیاری که دارد دعوت خدای

تعالی و انبیاء را بپذیرد یا رد کند، گرچه مراتب آن ها نسبت به مبدء فیاض به لحاظ قرب و بعد و به لحاظ نور و ظلمت با هم اختلاف داشت (اما هیچ کدام مسلوب الاختیار نبودند) خدای تعالی به رسول اکرم صلوات الله علیه و آله امر فرمود: از انبیاء اقرار بگیرد، رسول الله به پیامبران گفت: خدای تعالی می فرماید: الست بربکم و محمد نبیکم و علی ولیکم و امامکم و الائمه من ولده اولیاءکم و ائمتکم؟ آیا من رب شما نیستم محمد پیامبر شما نیستم و علی ولی و امام شما نیست؟ و فرزندان او اولیاء و ائمه ی شما نیستند؟ جواب دادند: بلی، ایمان آوردیم و تصدیق کردیم و تسلیم شدیم و شاهد باش که ما مسلمیم. پس از آن فرمان داد: پیامبران از امت های خود اقرار بگیرند به همان که از خودشان گرفته شده است و همین طور اوصیاء، اهل ارشاد، سفراء، مربیان، هر کس با قلب و زبان اقرار کرد و با اعضاء و جوارح خود به آن چه تکلیف شد عمل کرد از ابرار شد و هرکس از ایشان نسبت به دیگران سبقت گرفت جزء مقربان گردید.

در آمالی شیخ با اسنادش از جابر بن یزید از امام باقر علیه السلام از پدرش از جدش از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده که به علی علیه السلام گفت: تو هستی که خدای تعالی در آغاز خلقت با او بر خلق خود اتمام حجت کرد جایی که همه را به صورت اشباح برپا داشت و به ایشان فرمود: آیا من خدای شما نیستم؟ جواب دادند: بلی، فرمود: و محمد رسول من نیست؟ جواب دادند: بلی، فرمود: و علی امیر المومنین نیست؟ همه از روی کبر و ظلم از قبول ولایت تو امتناع کردند مگر افراد اندکی که این گروه اندک اندک

اند و اصحاب یمین ، ایشان می باشند ^۱.

می گویم : این حدیث و غیر آن با صراحت بیشتر یا به همین مقدار دلالت دارند که همه ی موجودات اگر نجات یافتند نجاتشان به سبب ولایت اهل بیت و تسلیم شدن در برابر ایشان و پذیرفتن امامتشان می باشد و هلاکت هلاک شوندگان هم به سبب ترک ولایت ایشان می باشد. در ظاهر ابرار شدن ابرار، به این جهت بوده است که با ایشان دوست شدند و از دشمنانشان بیزاری جستند،

و فسق و عصیان را فراهم کردند، پس آن ها اصلند، اصل ابرار ایشان هستند یا این که ایشان ابرار را ابرار کرده اند، یا به فرمان خدا ایشان را با ایشان دوست شدند و از ایشان اطاعت کردند و در روششان از ایشان پیروی کردند و امر را به ایشان سپردند و در هر چه دانستند و یا ندانستند تسلیم ایشان شدند و به همین جهت ابرار هستند، و اصل هدایتشان از اهل بیت علیهم السلام می باشد.

و در حقیقت ابرار این امور را قبول کردند به خاطر این که ایشان علیهم السلام آنان را به این راه وارد کردند و از خلاف بازداشتند ، از تقصیراتشان گذشتند و نواقصشان را برطرف ساختند و در لغزشگاه ها از سقوطشان مانع شدند، پس ابرار با رهبری اهل بیت علیهم السلام به خیر نایل شدند و هم ایشان موجبات حب ایمان و زینت دادن آن در دل ها و ناپسند نشان دادن کفر ابرار قرار دادند یا به نیکوکار بودنشان حکم کردند یا این که ایشان دلیل شدند تا بندگان خدا نیکوکار شوند، از همین راه کسانی که از ایشان پیروی کردند و طبق راهنمایی

۱ - آمالی طوسی ۲۳۲ و تاویل الآیات ۶۲۹ و بشارة المصطفی ۱۱۸ و بحار الانوار ۲/۲۴ .

ایشان به عمل پرداختند در صف ابرار قرار گرفتند، شیعیان با پیروی از ایشان یا با راهنمایی ایشان یا با بیدار کردن ایشان به راه های خیر رفتند و در همه ی این موارد اهل بیت علیهم السلام در ذات و صفت و فعل ابرار، اصل هستند و به همه ی آن چه یاد کردیم در سخن امام باقر علیه السلام اشاره شده است . در کشف الیقین در حدیثی طولانی امام باقر گفته است : خدای تعالی ائمه علیهم السلام را پیشوایان هدایت، نور نجات در تاریکی ها قرار داد، ایشان را برای دینش مخصوص کرد و با علمش ایشان را فضیلت بخشید، و به ایشان چیزهایی را عطا کرد که به جهانیان نداده بود، و ایشان را ستون های دین خود، و محل امانت رازهای پوشیده ی خود، و امینان وحی خود، و برگزیدگان خلق خود، و شاهدان بر آفریده های خود قرار داد، خدای تعالی ایشان را اختیار کرد، برگزید، مخصوص خود کرد، برگزید، و از ایشان راضی شد، برگزید و طاهرشان داشت، ایشان را آباد کنندگان بلاد و اصلاح گران بندگان، و راهنمایان امت بر صراط کرد، پس ایشان ائمه ی هدایت و داعیان بر تقوی هستند...^۱

و در آن حدیث قبل از این عبارات گفته است : نور رخسانی پیرامون عرش خدایشان بودند فرمان داد : تسبیح بگویند، تسبیح گفتند، اهل آسمان ها با تسبیحشان تسبیح گفتند، سپس به روی زمین آمدند، خدا فرمان داد : تسبیح بگویند تسبیح گفتند و اهل زمین با تسبیح ایشان تسبیح گفتند ، پس ایشان هستند (که موجودات را در صف) بندگان خدا قرار داده اند و ایشان هستند که عرشیان و فرشیان را با تسبیح خدا آشنا کرده اند ، پس هر کس به عهد خود با ایشان وفا کند

۱ - الیقین ج ۳۱۸/۲۱ و تفسیر فرات ۳۹۵ و بحار الانوار ج ۲۶/۲۵۰.



به عهد خود با خدا وفا کرده است، و هر کس حق ایشان را
بشناسد در واقع حق خدا را شناخته است...^۱



امام هادی علیه السلام فرمود : و دعائم الاخيار

دعائم جمع دعامه است و دعامه به ستون خانه و به تکیه گاه و پایه ی هر چیز اطلاق می شود. و در حدیث است که :
ان لكل شیئ دعامه و دعامه الاسلام الشیعة^۱، هر چیزی ستون و تکیه گاهی دارد و تکیه گاه و ستون اسلام شیعه می باشد .

باز دعامه به اصل و تنه ای گفته می شود که شاخه ها و فروعاتی از آن سرچشمه می گیرد و به پی هایی گفته می شود که دیوار ها بر روی آن قرار می گیرد تا نریزد در دعا آمده

۱ - کافی ج ۲۱۲/۸ و آمالی صدوق ۶۲۶ و روضة الواعظین ج ۲/۲۹۵ و بحار الانوار ج ۸/۶۵. دشمنان اسلام از گذشته های دور تجربه کرده اند که اختلاف افکنی بین مسلمانان به نفع ایشان می باشد به این جهت در اغلب اوقات با استفاده از اختلاف افکنی ، از خود مسلمانان برای از بین بردن شیعه اندیشه های خامی را در سر پرورانده اند اما از آن جا که فرموده اند : الحق یعلو و لا یعلی علیه ، هیچ گاه نتوانسته اند شیعه را از بین ببرند البته شیعیان در این راه قربانی ها داده اند و باز هم قربانی می دهند و قربانی هم خواهند داد ، در عصری که ما زندگی می کنیم بیشتر جنگ ها برای از بین بردن شیعه بوده و هست ، در نظر دشمنان ما یک شیعه، به اندازه ی یک بمب اتم یا بیشتر از آن، برای آن ها زیانبار است آن ها با تبلیغات شوم و با دستگاه های اطلاع رسانی های قوی که در اختیار دارند شیعه را که در واقع یک فرشته است و آزارش به مورچه ای هم نمی رسد مانند دیوی سرکش نشان داده اند در صورتی که شیعه به معنی واقعی خیر خواه همه است و با کسی دشمنی خاصی ندارد امیرشان علی بن ابی طالب علیه آلاف التحية و السلام در فرمانش به مالک اشتر می فرماید: مردم یا مانند تو انسانند یا مثل تو مسلمانند، دیدگاه شیعه نسبت به دیگران در همین جمله ی کوتاه ولی ارزشمند خلاصه شده است . مترجم .

است : (اسالک باسمک الذی دعمت السماوات فاستقلت) خدایا خواسته هایم را با اسمی از تو می خواهم که آسمان ها را به آن متکی کردی تا برقرار باشند.

اخیار جمع خیر است با یاء مشدده، و به انسان دیندار و صالح اطلاق می شود، این فقره هم مانند فقره ی قبلی می باشد زیرا که آل محمد اصل هر خیر و صلاح هستند، ولایتشان شرط دین و ایمان، شرط توحید و شرط نبوت و شرط قبول شدن اعمال است، بلکه انسان، مسلمان عارف نمی شود مگر این که ولایت ایشان را بپذیرد و معنی این که گفتیم ولایتشان شرط توحید و نبوت و ایمان و شرط قبول شدن اعمال بلکه شرط اسلام انسان است به این لحاظ بود که همه ی این امور در حقیقت ولایت ایشان می باشد .

حقیقت توحید:

*اما حقیقت توحید، این است که خدا را در ذات و صفت و فعل و عبادت از داشتن شریک مبری و منزّه بدانیم و این امور چهارگانه محقق نمی شوند مگر با آن چه ایشان بنا گذاشته و راهنمایی کرده اند چنان که علی علیه السلام گفته است : (نحن الاعراف الذی لا یعرف الله الا بسبیل معرفتنا) ما هستیم اعرافی که خدای تعالی شناخته نمی شود مگر از راه معرفت ما، یعنی فردی خدا را نمی شناسد مگر این که ما را بشناسد، چرا که ما معانی و مظاهر او هستیم . و خدا به راهنمایی ما شناخته می شود چرا که ما راه به سوی او و باب او هستیم،

برای خدا راهی و بابی غیر از ما وجود ندارد، فردی خدا را نمی شناسد مگر این که وصف او را ما بیان کنیم و وصف ما دلیل به سوی او باشد. معانی و مظاهر او بودن از ولایت ایشان و سبیل و باب بودنشان به سوی او است و باب او که از آن وارد می شوند از ولایت ایشان است و معلم خلق بودنشان و وصف کنندگان حق بودنشان از ولایت ایشان است. زیرا (ولایتشان) ولایت الله است خدا فرموده است: (فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى^۱)، پس خدا او ولی است و او مرده ها را زنده می کند. و فرموده است: (هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ)^۲، آنجا ولایت و فرمانروایی از آن خدای بر حق است. خدا غنی مطلق است به این معنی که همه ی ما سوا به او احتیاج دارند، و اثبات این معنی برای خدا کمال است و سلب کمال نقص است و (نقص) در حق خدای واجب تعالی محال و ممتنع است و اهل بیت علیهم السلام به آن سان که خدا خواسته از جانب او ظاهر شده اند یعنی که مظهر این غنای مطلق هستند و این مظهریت همه ی آن چه خدا از جانب خود خواسته، می باشد زیرا که محل مشیت او هستند پس ایشان به خدای تعالی محتاج می باشند و غیر ایشان، یعنی همه ی اشیاء خواه عین باشد و خواه معنا به ایشان محتاج می باشد.

* و توحید نشانه ی خدا در آفاق و انفس است چنان که فرموده است: (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَو لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)^۳، ما آیات قدرت و حکمت خود را در همه جای جهان و در نفوس بندگان

۱ - شوری ۹.

۲ - کهف ۴۴.

۳ - فصلت ۵۳.

به ایشان نشان می دهیم تا روشن شود که او حق است . یعنی روشن شود که امام دلیل به سوی خداست ، و خدا با غیر راه معرفت او شناخته نمی شود ، به همان وجوه سه گانه ای^۱ که به آن ها اشاره کردیم ، از آن چه اشاره کردیم برای اهل معرفت روشن شد که توحید از ولایت ایشان است و ایشان تکیه گاه و ستون توحید هستند چنان که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در دعای ماه رجب گفته اند : (فجعلتهم معادن لکلماتک و ارکانا لتوحیدک و آیاتک و مقاماتک الی لا تعطیل لها فی کل مکان يعرفک بها من عرفک لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقک ...)^۲ ایشان را معادن کلماتت و ارکان توحیدت و آیاتت قرار دادی و مقاماتت که در همه جا حضور دارند هر کس تو را با آن ها بشناسد تو را شناخته است . بین تو و بین آن ها فرقی نیست با این تفاوت که ایشان بنده و خلق تو هستند (یعنی از هر جهت به تو محتاجند گرچه مظهر غنای تو و رساننده ی فیض تو به موجودات هستند) و معلوم است که شیئی وجود نمی یابد و محقق نمی شود مگر با ارکانی که به آن ها نیاز دارد.

حقیقت نبوت

* اما نبوت، که عبارت است از فرستادن و برانگیختن (پیامبران) به سوی رعیت . و شکی نیست که این کار صورت نمی پذیرد مگر از ولی ، و ولی خدای تعالی است و مظهریت ولایت در

۱ - اهل بیت علیهم السلام : الف ، معانی و مظاهر او هستند . ب ، سبیل به سوی او هستند . ج ، باب او هستند . در عین حال غنی نیستند بلکه مانند همه ی موجودات دیگر به خدای تعالی که غنی علی الاطلاق است محتاج می باشند . مترجم .

۲ - اقبال ۶۴۶ و مصباح ۵۲۹ و البلد الامین ۱۷۹ و بحار الانوار ج ۳۹۲/۹۵ .

میان خلق از جانب خدا با اهل بیت علیهم السلام است . ارسال رسولان و برانگیختن پیامبران علیهم السلام از ولایت الله ظاهره در ایشان و به توسط آن است به دلیل این که ولایت ازلیه ذات خدای تعالی است و فرستادن و برانگیختن فعل او می باشد و فعل او (خلق است و) در میان خلق ، بنا بر این واجب است که برانگیختن خلقی امکانی از ولایت امکانیه صادر شود که در واقع مقام ربوبیت اذ مربوب و الوهیت اذ مالوه^۱ می باشد و این (ربوبیت اذ مربوب) فعل و مشیت او می باشد و ایشان محل فعل و مشیت او می باشند ، پس (خدای تعالی) از ایشان ظاهر کرده هر چه را که آشکار ساخته است و انجام داده هر چه را انجام داده است ؛ (وَ هُوَ الَّذِي يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)^۲، خدای تعالی در آسمان ها و زمین مظهر و مثالی والا دارد و مقتدر کامل و دانا به حقایق امور تنها خود او می باشد .

امام امیر مومنان علیه السلام به آن و نظایر آن اشاره کرده است در کتاب غرر و درر در وصف ملاً اعلی به ظاهر در وصف فرشتگان و در باطن خودشان از آن حضرت روایت شده که گفت : (و القی فی هویتها مثاله و اظهر عنها افعاله)^۳. در سخن آن حضرت علیه السلام تامل و تدبر کن که تا چه اندازه به مطلب صراحت دارد برای انسانی که گوش فرادهد ، و معلوم است که نبوت در ذات و علت بعد از ولایت است و بر آن مترتب می باشد .

۱ - رب اطلاعات دیگری دارد که در این کتاب به تدریج با آن ها آشنا خواهیم شد و قید اذ مربوب نشان دهنده ی آن است که خود زیر نظر است و محتاج ، و چنین است الوهیت با قید مالوه . مترجم .

۲ - روم ۲۷ . در ابتدای آیه فرموده است : وَ هُوَ الَّذِي يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ، او خدایی است که نخست خلق جهان را می آفریند و سپس در عالم معاد برمی گرداند و این برایش ساده تر است .

۳ - مناقب ج ۲/ ۴۹ و غرر الحکم ۲۳۱ و الصراط المستقیم ج ۱/ ۲۲۲ و بحار الانوار ج ۴/ ۶۵ .

اما ایمان ، ایمان را در دو بخش بیان می کنیم ، بخش اول در ذات ایمان و بخش دوم در ارکان ایمان .

* (بخش اول ، ذات ایمان : نوری است که خدای تعالی در دل شخص با قلم اعمال و اقوال و اعتقادات او می نویسد، و این نور حیات است زیرا ایمان روحی است که از جانب خدای تعالی در دل بنده دمیده می شود خدای تعالی فرموده است : (أَمْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَاحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ) ۱، آیا آن کسی که مرده بود و ما او را زنده کردیم و برایش نوری قرار دادیم که در بین مردم با آن نور راه می رود ، و فرموده است : (نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ) ۲، نورشان پیشاپیش و راست و چپ ایشان حرکت می کند ، و فرموده است : (أَوَلَيْكَ كِتَابٌ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ) ۳، ایشان کسانی هستند که خدای تعالی در دل هایشان ایمان را نقش کرده و با روحی از طرف خود ایشان را تایید می کند . بیان ظاهری آن این است که بنده زمانی که به انجام خواسته های خدای تعالی از او بپردازد این عمل او و کارهای نیکش در دنیا و آخرت صورت و جسد ایمان و نور او را رقم می زند ، و خدای تعالی از روحش در او می دمد ، و این معنی (أَوَلَيْكَ كِتَابٌ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ) ۴ می باشد با قلم مومن ، و این قلم مصور و نویسنده ی (ایمان) در قلب او، همان اعمال او می باشد ، و دمنده در قلب و جان او جبرئیل است با یاری برابر و نصف قوت اسرافیل ، و همه ی این کار ها به فرمان ولی امر از جانب خدای تعالی انجام

۱ - انعام ۱۲۲ .

۲ - تحریم ۸۹ .

۳ - مجادله ۲۲ .

۴ - مجادله ۲۲ .

می شود (وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ)^۱، ایشان طبق فرمان او عمل می کنند او هم گذشته ی ایشان و هم آینده ی ایشان را می داند، و آن چه دمیده می شود روح خدا یعنی روح ولی است و به کیفیت می باشد که آئینه در مقابل آفتاب عمل می کند و نور آفتاب از آئینه به جایی که می خواهیم می تابد ، در مثالی که زدیم نور خورشید نور امام است یعنی نور ایمان اوست و آئینه به ظاهر قلب مومن و زبان و اعضای او می باشد یعنی که حالت آئینه را دارند و صورت مکتوب ، اعمال مومن است ، پس ماده، صورت ایمان امام است، و ایجاد چنان که قبلا گفتیم با فعل خدا از امام علیه السلام صادر شده است و همه ی این ها ولایت امام علیه السلام یعنی ولایت خدای تعالی می باشد .

* (بخش دوم ، یعنی ارکان ایمان را در شرح فقره ی) و ابواب الایمان به صورت مختصر بیان خواهیم کرد .

* و اما پذیرش اعمال : اعمال را خدای تعالی از متقیان می پذیرد ، در قرآن فرموده است : (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ)^۲ این است و نه غیر از این که خدای تعالی عمل را از پرهیزکاران می پذیرد، و متقی کسی است که با انجام اوامر خدای تعالی و با دوری از گناه از قهر خدای تعالی بپرهیزد، و اطاعت خدای تعالی فرع ولی است و انجام گناه فرع اعدای ولی است ، مومن وقتی اطاعت می کند تولای خود را اثبات می کند و وقتی گناه نمی کند تبرای خود را ثابت می کند، و با تولا و تبرا تقوایش را نشان می دهد، و هر کس متقی باشد خدا اعمال

۱ - انبیاء ۲۶ و ۲۷ .

۲ - مائده ۲۷ .

او را می پذیرد زیرا این ها عمل صالح و کلمات طیب هستند، و خدای تعالی می فرماید: (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ)^۱ کلم طیب (کلمات پاک) به سوی او صعود می کند و عمل صالح آن را بالامی برد.

و از مواردی که خدای تعالی در شب معراج به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وحی فرمود این بود که فرمود:

(ای محمد به عزت و جلالم سوگند می خورم که اگر بنده ای مرا بپرستد تا این که عمرش تمام بشود و بدنش مانند مشک آب بپوسد، اما با من ملاقات کند در حالی که ولایت اولیای مرا انکار می کند من او را به بهشتم داخل نمی کنم و عرشم بر سرش سایه نمی افکند^۲) آری خدای تعالی عمل مومن را می پذیرد و آن را با ولایت بالا می برد زیرا اطاعت، فرع ولی است که عبارت از اطاعت کردن اوامر است و دوری کردن از گناه.

* ظاهر قبول، همین است و باطن آن این است که صفات به ذوات و فروغ، به اصول برمی گردند، و ما در فواید^۳ نوشتیم

۱ - فاطر ۱۰.

۲ - بحار الانوار ج ۳۰۷/۲۶.

۳ - فواید یکی از کتاب های فلسفی (منطبق با حکمت اهل البیت علیهم السلام) است که آن را مرحوم شیخ احمد احسائی نویسنده ی همین کتاب در حال ترجمه، در ۱۲ فائده مرتب و سپس آن ها را شرح کرده است، پس از آن ۷ فائده دیگر را به آن ها اضافه کرده و فائده ی سیزدهم را هم شرح داده است، یازده مورد از موارد مشکله آن ها را مرحوم شیخ رمضان بن ابراهیم از مرحوم شیخ توضیح خواسته که آن ها را جواب داده است، این کتاب بارها به چاپ رسیده و چاپ اخیر آن در سه مجلد با همین توضیحات اخیری که اشاره کردیم و با فهرست هایی ۳۰۷ صفحه ای به تحقیق شیخ راضی ناصرسلیمان با دقت تنظیم و انتشار یافته است. اگر خواسته باشیم در رابطه با اختیار نظر آن مرحوم را بدانیم به فائده ی دوازدهم و به شرح آن باید نگاه کنیم، در چاپ جدید این شرح از ص ۴۰۱ جلد دوم شروع و تا ص ۴۸۳ ادامه می یابد و بحثی که این جا مرحوم مصنف به آن اشاره کرده حدودا از ص ۴۷۲ تا آخر ۴۸۳ می باشد. مترجم.

که : تابع با اختیار خودش به متبوع تابع است و متبوع با اختیار خودش او را قبول می کند و با توجه به پیوستگی که بین آن ها وجود دارد او را می خواهد ، و این به آن جهت است که شیعیان به ایشان نسبت دارند و به سوی ایشان بر می گردند ، و این مقتضای قبول است به لحاظ موافقت و مناسبتی که بین ایشان وجود دارد و نیز شیعیان با اعمال خیرشان اخیارند زیرا خدای تعالی ایشان را از جانب ائمه ی ایشان با کارهای خیرشان اخیار قرار داده است یا با ملاحظه ی عمل های خیرشان حکم کرده اند که ایشان اخیارند ، پس به همین جهت به حکم یا به جعل در اخیار بودن، شیعیان دعائم الاخیارند ، و(من در آن جا یعنی کتاب فوائد) به انتساب اعمال خیر به ائمه علیهم السلام و قیام اعمال طیبه با ولایت ایشان و با برائت از دشمنانشان اشاره کرده ام و به این که تقوی یا اعمال طیبه عبارت از این است که از ایشان پیروی کنند و رضایت ایشان را مد نظر داشته باشند و در قبول شدن اعمال صالحه ، ولایتمدار باشند و بحث مفصل در باره ی هر یک از این ها، فرصت زیادی را لازم دارد .

امام هادی علیه السلام فرمود : و ساسه العباد

ساسه جمع سائس است و سائس به کسی گویند که کار مسوس و مورد تربیت را در حدی که لازم است تدبیر کند . و عباد جمع عبد یعنی مملوک (برده) یا مطلق انسان است که به صورت عبید (بر وزن شهید)، اعبد (بر وزن انجم)، عباد (بر وزن مثال)، عبدون (بر وزن اخدود)، عبدان بر وزن غفران ، عبدان بر وزن غلمان و عبدان با تشدید دال بر وزن طرمّاح و عبداً با تشدید دال بر وزن زمستان و معبده بر وزن مدیحه و معابد (بر وزن مدائن) و عبدی با کسر عین و باء مشدد ، و عبد با ضمه ی عین و باء بر وزن رسل و عبد با فتحه ی عین و ضمه ی باء ، جمع بسته می شود ، اعبد (را که خود جمع است) بر وزن معبوداء و اعبد بر وزن اکابر جمع می بندند .

عبد یک اصطلاح شرعی و یک معنی لغوی دارد ، اصطلاح همان فرمایش امام صادق علیه السلام است^۱ که گفت: عین عبد، علم و آگاهی بنده به خداست و باء عبد، بون یعنی جدا

بودن او از خلق است و دال عبد نزدیک بودن بنده به خداست
بی اشاره و بی کیف .

از این سخن ظاهر می شود که :

عبد یا برگرفته از عبادت به معنی اطاعت از خداست ، و کمال
بنده در این است که این صفات را دارا باشد (به خدا شناخت
داشته باشد ، و سعی کند به درگاه خدا تقرب حاصل کند) .

یا برگرفته از مُعَبَّد است مانند معظم (به معنی) مَذَلَّل ،
زیرا بنده گان در برابر تکلیف سخت ذلیل می شوند . یا مُكْرَم
از اضداد ، زیرا خدای تعالی بنده را گرامی داشته چنان که
فرموده است : (وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) ، ما فرزندان آدم را گرامی
داشتیم ، یا به این لحاظ که او را بنده ی خود کرده است علی
علیه السلام به خدای تعالی عرض می کرد : (کفانی فخران
اکون لک عبداً) برای من این افتخار کفایت است که بنده
ی تو باشم .

بندگان در هر یک از این حالت های سه گانه ، اطاعت
کردن یا خوار شدن یا گرامی بودن و غیر این ها ، ناگزیرند
یک مدبر حکیم و سیاستمدار دانا داشته باشند ، زیرا برای
خودشان ضرر و نفع و مرگ و حیات و برگشت دوباره را مالک
نیستند ، چون خدای تعالی محمد و آل محمد صلوات الله علیهم
را که آفرید ، ایشان را دعوت کرد ، دعوت او را اجابت کردند
، فرمان داد فرمانش را اجرا کردند ، نهیشان کرد ، از مناهی او
دوری کردند ، خدای تعالی دین و امر و نهیش را به عهده ی

۱ - اسراء ۷۰ .

۲ - بحار الانوار ج ۲۶/۳۴۳ و جامع الاخبار ۹ و کشف الغمه ج ۲/۸۶ .

ایشان گذاشت ، با نورشان تاریکی ها و حجب و سرادقات نورانی شدند و چون خواست خودش را و دینش را به بندگانش معرفی کند از عصاره ی نور محمد و آل محمد علیهم السلام ، نور شیعیان ایشان را به وجود آورد و این مورد را جابر بن عبد الله انصاری از رسول الله روایت کرده است .

جابر می گوید : از رسول خدا شنیدم می فرمود : خدای تعالی من و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه را از نور آفرید و آن نور را فشرده و از چکیده ی نورشان شیعیان ما بیرون آمدند ما تسبیح گفتیم ایشان هم تسبیح گفتند : ما خدا را تقدیس کردیم ایشان هم تقدیس کردند ما لا اله الا الله گفتیم ایشان هم لا اله الا الله گفتند ما خدا را به بزرگی یاد کردیم ایشان هم خدا را به بزرگی یاد کردند ما خدا را به یگانگی یاد کردیم ایشان هم خدا را به یگانگی یاد کردند . خدای تعالی پس از آن آسمان ها و زمین ها را به وجود آورد و فرشتگان را خلق کرد ، یک صد هزار سال گذشت که فرشتگان تسبیح و تقدیس و تمجید نمی دانستند ، ما تسبیح خدا را گفتیم شیعیان ما تسبیح گفتند فرشتگان هم تسبیح گفتند ما خدا را به قداست یاد کردیم شیعیان ما خدا را به قداست یاد کردند فرشتگان هم خدا را به قداست یاد کردند ما خدا را به بزرگی یاد کردیم شیعیان ما خدا را به بزرگی یاد کردند فرشتگان هم خدا را به بزرگی یاد کردند ، ما خدا را به یگانگی ستودیم شیعیان ما خدا را به یگانگی ستودند فرشتگان هم خدا را به یگانگی ستودند پس فرشتگان با راهنمایی ما موحد شدند ، فرشتگان پیش از تسبیح و تقدیس ما و تسبیح و تقدیس شیعیان ما تسبیح و تقدیس نمی دانستند پس ما موحد بودیم زمانی که موحدی نبود و بر خدای تعالی می سزد چنان که

ما و شیعیان ما را به این امتیاز مختص کرده است ما را در اعلیٰ علیین فرود آورد، به درستی که خدای تعالیٰ ما را برگزیده و شیعیان ما را برگزیده است پیش از آن که به صورت اجسام مجسم شویم، ما را خواند جواب دادیم، ما را و شیعیان ما را آمرزید پیش از آن که از او طلب آمرزش کنیم^۱.

در روایت ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که: سپس خدای تعالیٰ فرشتگان را آفرید ما تسبیح گفتیم فرشتگان تسبیح گفتند لا اله الا الله گفتیم لا اله الا الله گفتند الله اکبر سردادیم الله اکبر سردادند این عمل فرشتگان با تعلیم من و با تعلیم علی سرگرفت، و این در علم خدای تعالیٰ گذشته بود که فرشتگان تسبیح و تعلیم را از ما یاد می‌گیرند و هر چیزی که خدا را تسبیح می‌کند، و او را به بزرگی و یگانگی یاد می‌کند با تعلیم من و علی است^۲.

از آن چه گذشت معلوم شد که ایشان در همه ی زمینه های هدایتی و کیفیت سلوک الی الله و نحوه ی زندگی اقتصادی، معلم بندگان خدا هستند.

چرا سیاستمداران گفت و نه معلمان؟

زیرا سیاستمدار مربی کسی است که اگر او نباشد فرد راه رشد خود را نمی‌داند، در ضمن سیاستمدار به تدریج و با تسهیل طبیعی و مطابق با حکمت و با فراهم ساختن وسایل تربیت و با کامل کردن قابلیت ها به معالجه ی حکمی الهی

۱ - بحار الانوار ج ۲۶/۳۴۳ و جامع الاخبار ص ۹ و کشف الغمه ج ۲/۸۶.

۲ - بحار الانوار ج ۲۴/۸۸ و تاویل الآیات ص ۴۸۸.

می پردازد که از آن به سلوک سبل رب تعبیر می شود و به همان اکتفاء می کند، از سیاستمدار چیزی سر نمی زند غیر از آن چه مربی اکبر یعنی خدای تعالی برای او مقرر کرده است پس برای اهل بیت علیهم الصلوة و السلام، در این باره چیزی غیر از آنی چه گفتیم مقرر نشده است (وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ وَيَضَى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ)^۱ ایشان به فرمان او عمل می کنند گذشته و آینده ی ایشان را می داند و شفاعت نکنند مگر برای کسی که خدا راضی باشد و از خوف خدا می ترسند و هر کدام از ایشان خود را به جای خدا معرفی کند همان را با جهنم مجازات می کنیم، و این در همان حد است که خدای تعالی فرموده است: (فَاسْأَلْكَ سُبُلَ رَبِّكَ ذُلًّا)^۲ یعنی راه های پروردگارت را به حالت خواری طی بکن.^۳

چون گفتیم: عباد جمع عبد و به معنی برده یا مطلق انسان است، باید برای مکلف روشن کنیم که منظور از عبد چیست وقتی به ائمه نسبت داده شود؟

برای این که نسبت عبد به خدای تعالی برای همه ی مسلمانان روشن است که به معنی برده ی زر خرید و بنده ی طاعت است، از امر خود چیزی را مالک نیست و بحث در این باره فایده ای ندارد مگر از باب مقدمه چینی برای بیان نسبت آن به دیگری . هرکس غیر از این معنی را احتمال بدهد که در

۱ - انبیاء ۲۷ و ۲۸ .

۲ - نحل ۶۹

۳ - در مقام انصاف سؤال می کنم از کسی که مرحوم شیخ احسانی را به غلو متهم می کند جوابش در پیشگاه خدای تعالی چه خواهد بود اگر همین عبارت شیخ را برایش نشان بدهند ؟ مترجم .

نسبت دادن بنده به خدا گفتیم کافر می شود و کفر او کفر جاهلی قرون گذشته است چنان که در حق حضرت مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام ادعا شده است و خدای تعالی در آیه آن ادعا را رد کرده و گفته است : (لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا) مسیح و فرشتگان مقرب هرگز سر باز نزنند از این که بنده ی خدا باشند و هر کس از بندگی خدای تعالی سر باز بزند و کبر و غرور نشان بدهد به زودی ایشان را به سوی او محشور خواهیم کرد .

چند توهم باطل

آری توهم هایی با زیر بنای اصول باطله وجود دارند که مدعیان آن ها گمان می کنند آن توهم ها صحیح هستند در حالی که لازمه ی آن توهمات این است (که اشیاء مورد نظر آن ها بنده ی خدا نباشند) و این توهمات انواع و اقسام دارند که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم :

بعضی ادعا می کند که ماهیات مورد جعل نیستند ، بلکه صورت هایی علمی می باشند و در عین حال مدعی است که ماهیات تکلیف دارند اگر خوب عمل کنند خدا به آن ها پاداش خواهد داد و اگر بد عمل کنند خدای تعالی آن ها را مجازات خواهد کرد .

و ادعا می کند که خدای تعالی، نفس وجود را به مخلوقات،

افاضه می کند، و وجودات آن ها^۱ تابع آن ها هستند . هر کس بخواهد این عقیده را ببیند و از فاسد بودن آن اطلاع حاصل کند به سخن مرحوم ملا محسن در کتاب وافی^۲ در باب شقاوت و سعادت مراجعه کند زیرا خود او از کسانی است که این اعتقاد را دارد .

بعضی می گوید : مخلوقات از سنخ خدای تعالی یا ظل او هستند و منظور او این است که اشیاء ظل ذات باری تعالی می باشند با توجه به معنایی که از ظل می فهمند . این نظر هم باطل است زیرا هیچ مخلوقی به غیر مخلوق منتهی نمی شود و به ذات واجب نمی رسد و گر نه ممکن واجب می شد یا واجب ممکن می شد . و خدای توانا از این توهم ها فراتر است.

بعضی می گوید : انسان فشرده ای از حق است که در آن خلق وجود ندارد و فشرده ای از خلق است که حق در آن وجود ندارد بنا بر این انسان (مركب) است از حق و از خلق ، چنان که محیی الدین ابن عربی این عقیده را دارد و در فصوص^۳ در شعری که نقل کرده چنین گفته است :

فانا أعبدُ حقاً و ان الله مولانا

و انا عینه فاعلم اذا ما قیل انسانا

فکن حقاً و کن خلقاً تکن بالله رحمانا

ما به حق بندگان خدا هستیم و خدای تعالی مولای ما

۱ - منظور این است که ماهیت هر چیزی تابع وجود اوست و مورد جعل قرار نگرفته است . مترجم .

۲ - کتاب وافی ج ۱ ص ۵۳۰

۳ - فصوص الحکم ص ۱۴۳

می باشد، و بدان که ما عین او هستیم ، حتی زمانی هم که به ما انسان گفته می شود . پس حق باش و خلق باش که با خدای تعالی رحمان می شوی یا سوگند به خدا که تو رحمن می شوی.

بعضی اعتقاد دارند که خدای تعالی این اختیار یا اقتدار را ندارد که بخواهد عمل کند و بخواهد ترک بکند ، یکی از این افراد ملا محسن فیض است که در کتاب وافی در کلامی که اشاره می کنیم این عقیده را اظهار کرده است (فمشیتة احدیة التعلق و هی نسبة تابعة للعلم ، و العلم نسبة تابعة للمعلوم و المعلوم انت و احوالک) پس خواست او تنها به یک چیز علاقه می گیرد و آن عبارت از : نسبتی است که تابع علم می باشد و علم نسبتی است که تابع معلوم می باشد و معلوم تو و حالات تو می باشد، و در ادامه گفته است : (لان الاختیار فی حق الحق تعارضه وحدانیة المشیة فنسبته الی الحق من حیث ما هو الممكن علیه لا من حیث ما هو الحق علیه) زیرا اختیار در حق حق، با یکی بودن مشیت تعارض دارد پس نسبت ممکن به حضرت حق از باب وضعی است که ممکن آن وضع را دارد نه از باب وضعی که خدای تعالی دارد! باز گفته است : (فما شاء فان الممكن قابل للهدایة و الضلال من حیث ما هو قابل، فهو موضع الانقسام و فی نفس الامر لیس للحق فیه الا امر واحد) هر چه بخواهد ممکن با قابلیت که دارد قابل هدایت و قابل ضلالت است پس خود ممکن محل تقسیم است و برای خدا در باره ی ممکن فقط یک خواسته وجود دارد!

یکی از این موارد گفته ی مرحوم سید مرتضی است که در یکی از رساله هایش گفته است : خدای تعالی خالق جوهر فرد و خالق عرض نیست زیرا خدا نعمت می دهد به آن چه

مخلوق باشد (و به مدد احتیاج دارد) و این دو محتاج مدد نیستند چون بسیط هستند.

لازمه ی امثال این اقوال فاسد این است که عبودیت را از خیلی از مخلوقات نفی کنیم و آن ها را از خدای تعالی بی نیاز بدانیم و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا .

حکم صاحبان این اقوال

آن چه برای من از سخنان و اشارات اهل عصمت و طهارت علیهم السلام شناخته شده این است که : امثال این سخنان که از کسی سر می زند ولی برایش آشکار نمی شود که این اقوال با عقاید حقه منافات دارد بلکه خیال می کند این ها درست هستند و فکر می کند مذهب اهل حق همین است و از کسانی است که اگر برایش روشن شود که این اقوال مخالف مراد امام علیه السلام است آن ها را ترک می کند و به قول امام رجوع می کند این شخص به ظاهر مسلمان است و خدای تعالی به ظاهر و باطن کار او دانایتر می باشد . زیرا خیلی از احادیث اهل عصمت با صراحت دلالت دارند که امثال این سخنان کفر است و شاید به این صورت که گفتیم توجیه شوند .

اما نسبت بندگان به غیر خدا

نزد خیلی از علماء و با توجه به بعضی از اخبار، معروف این است که انسان ها بندگان طاعت هستند و برده ی زر خرید نیستند، حتی بعضی از علماء گفته است : اطاعت امام علیه السلام واجب نیست در آن چه خلاف حکم او باشد مثلاً اگر امام بخواهد به مرده ای نماز بخواند که وصی یا ولی دارد و وصی یا ولی به او اجازه ندهد به امام جایز نیست بدون اجازه ی او در نماز آن میت جلو بایستد در صورتی که این سخن غلط آشکار و حکم فاسد است و مانند این است، حکم بعضی از علماء، در خیلی از اموال که مالکین آن ها مانع (تصرف امام) می شوند. و اولی بودن ائمه علیهم السلام بر ایشان را توجیه می کنند به این صورت که اطاعت ائمه علیهم السلام، در تمامی احکام شرعی و آن چه به این ها مربوط می شود واجب می باشد مانند جهاد، امر به معروف، و نهی از منکر که به مصالح ایشان تعلق دارد. و نباید به این کلام توجه شود و باید آن را در گوشه ی اهمال گذاشت برای این که دلیل عقلی و نقلی دلالت دارند به این که ائمه به ایشان همان اولویت را دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند و معنی آن این است که خدای تعالی همه چیز را برای او و برای اهل بیت طاهرین او آفریده است .

و در حدیث قدسی یا در انجیل آمده است : (خلقتک لاجلی و خلقت الاشیاء لاجلک) تو را برای خودم آفریدم و همه ی اشیاء را برای تو آفریدم .

علی علیه السلام (در نامه اش به معاویه نوشت) : نحن صنائع

الله و الخلق بعد صنائع لنا ما مصنوع خدا هستيم و موجودات بعدی برای ما آفریده شده اند. لام در (لنا) برای مالکیت است و این معنی همان است که در اخبار به آن اشاره شده است برای این که تصریح به آن با حکمت منافات داشته و برای تقیه واجب بوده که اشاره شود .

شیخ شهید موسی بن محمد الصائغ بر قاتلش لعنت باد از من پرسید : ما در کتاب های رجال مردی از راویان و مردان پیش از آنان را ندیدیم که نامش عبد النبی یا عبد علی یا عبد الحسن یا عبد الحسین یا عبد الرضا باشد چنان که الآن و در زمان ما متداول شده است با این که با اعتقادات منافاتی ندارد خواه به عنوان عبودیت طاعت و خواه به عنوان رقیبت ، و منع خاصی هم در این باره نشنیدم آیا امتناع (گذشتگان از این گونه) نامگذاری در عمل به نصی بوده که ما به آن برنخوردیم یا به خاطر تقیه بوده است ؟

به او جواب دادم به نامی از گذشتگان برنخورده ام که به این سان باشد و نصی هم در منع این نامگذاری ندیده ام بلکه در خلال بعضی از اخبار اشاره شده که جایز است و شاید مانع نامگذاری شیعیان از جهاتی تقیه بوده است :

۱- خلفا را خوشایند نبود که شیعیان نام یکی از امامان را بر خود بگذارند چگونه شیعه می توانست که نام خود را با عبودیت ایشان مزین کند .

۲- تشیع در زمان های گذشته ضعیف بود خیلی از شیعیان از

۱ - الاحتجاج ج ۲/۴۶۶ و الصراط المستقیم ج ۲/۲۳۵ و الغیبه ی طوسی ۱۱۸ . در شرح فقره ی اولیاء النعم به مناسبت تفسیر آیه ی کریمه ی النبی اولی بالمومنین من انفسهم ترجمه ی این جمله ی امام علیه السلام از بند ۱۱ نامه ی ۲۸ نهج البلاغه در پاورقی ۶۸ گذشت لطفاً به آن جا مراجعه فرماید .

ایمان قوی بهره مند نبودند و به مقام امام عارف نبودند و نمی دانستند همه چیز ملک او می باشد و برای ایشان خلق شده است .

۳- کسی هم که به مقامات ایشان عارف بود از ترس دشمنان و هراس از کسانی که ایشان را نمی شناخت قادر به چنین نامگذاری نبود . در همین زمان ما که این نوع نامگذاری متداول و معمول شده در بلادمان احساء ناصبی هایی را می بینیم که وقتی این نام ها را می شنوند عیب می گیرند و صاحبان آن ها را مسخره می کنند .

۴- در آن زمان اهل غلو زیاد بودند و اغلب شیعیان معنی مورد نظر امام را نمی فهمیدند و اگر چنین چیزی را می شنیدند حمل به غلو می کردند ، بر خلاف زمان ما که اغلب افرادی که آن را به کار می برند در این باره چیزی به ذهنشان خطور نمی کند نه در این باره که امام مالک است و نه در نسبت غلو .

۵- تقیه ای که در گذشته در شهرها بوده مانند آن در حال حاضر در اغلب شهرها حاصل نیست و اگر چنان وضعی پیدا شود مانند شهرهای نجدی ابن سعود (کسی) این نام ها را نمی گذارد و اگر کسی نامش عبد علی باشد نامش را عبد عالی می گذارد و عبد الحسن و عبد الحسین خود را عبد المحسن و یا عبد الله می نامد و در غیر این صورت او را می کشند و گمانم این است که این نامگذاری در اخبار آمده است ولی در حال حاضر از خاطر مرفته که کجا دیده ام .^۱

۱ - این نوع نامگذاری نه تنها در اسلام بلکه قبل از آن هم وجود داشته است اصولاً افراد مومن افتخار می کنند که غلام یک پیامبر یا امام باشند حتی آرزو می کنند که ای کاش مویی در سر و صورت آن بزرگواران علیهم السلام بودند ، در تاریخ اسلام به بردگانی برمی خوریم که حاضر نیستند از بردگی

پیامبر یا امام دست بردارند داستان زید بن حارثه را که پدرش جهت آزادی او پول آورده بود ولی او حاضر نشد با پدرش برگردد و پدرش از روی عصبانیت او را از فرزندگی خودش نفی کرد و پیامبر اسلام فرمود: زید فرزند من است، و داستان غلام سیاه امام زین العابدین که یکی از افراد آمده بود او را از امام علیه السلام خریداری کند در خاطر همه ی مسلمانان هست و تداعی می کند که افراد حاضرند غلام حلقه به گوش آن حضرات علیهم السلام بمانند. در بحار الانوار ج ۲۱/۲۸۰ در ماجرای شب ولادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، داستان کسی را می بینیم که دانشمند مطلعی است با نام عبد المسیح بن عمرو بن حیان بن تغلبه ی غسانی که به امر نعمان احضار می شود تا علت ریزش کنکره های ایوان مدائن و خاموش شدن آتشکده ی چند صد ساله و... و... را از او سؤال شود و او هم برای دانستن علت این جریانات به نزد دایی اش سطح در شام می رود.

در همان ج ۲۱/۲۸۹ در داستان آمدن نصاری نجران به مدینه ی منوره و پیشنهاد مباحله وسیله ی رسول گرامی اسلام صلوات الله علیه و آله ملاحظه می کنیم نصاری به آن حضرت عرض می کنند: بر می گردیم و در این باره تصمیم می گیریم و نظرمان را به شما می گوئیم، زمانی که با خود خلوت می کنند به عالم صاحب نظرشان به نام عاقب می گویند: ای عبد المسیح، نظر شما در این باره چیست؟ در ص ۳۴۴ همان جلد به نام عبد المسیح بن یونان می رسمیم که در ص ۳۴۵ عبد المسیح بن یونان نوشته شده است.

در همان جلد ص ۳۴۹ به نقل از تفسیر فرات بن ابراهیم در داستان نصاری نجران به شخص دیگری بر می خوریم با همین نام عبد المسیح: عبد المسیح بن ابقی و این غیر از عاقب است که او را هم عبد المسیح می نامند، و حارث بن عبد المسیح که امکان دارد پسر عاقب باشد و امکان دارد فرزند کس دیگری باشد که نامش عبد المسیح بوده است.

در عالم اسلام هم این گونه نامگذاری معمول بوده به عنوان مثال در اجازه ی مرحوم محمد بن مکی شهید اول به مرحوم شیخ شمس الدین ابو جعفر محمد بن شیخ تاج الدین ابو محمد عبد العلی بن نجده که در دهم ماه مبارک رمضان سال ۷۰۷ هجری قمری نوشته شده به نام ابو محمد عبد العلی بن نجده بر می خوریم. تاریخ فوت مجاز یعنی ابو جعفر محمد بن شیخ تاج الدین ابو محمد عبد العلی بن نجده به نام محمد در سال ۸۰۸ اتفاق افتاده است.

در ج ۱۰۵/۶۴ بحار الانوار اجازه ی مرحوم شیخ اجل علی بن عبد العالی کرکی به مولی عبد العلی بن احمد بن سعد الدین محمد استرآبادی رحمة الله علیه داده و در ضمن آن به یکی دیگر از علما اشاره می شود با نام الشیخ عبد العلی بن کلیب النجفی، تاریخ صدور این اجازه ۱۶ رمضان المبارک سال ۹۲۹ بوده است.

در کتاب علل الشرایع ج ۱/۲۰۷ چنین می خوانیم: پدرم رحمة الله علیه گفت: که سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید از حماد بن عیسی از عبد العلی بن اعین به من روایت کرد که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می گفت: ان الله عز و جل خص علیا بوصیة رسول الله و ما یصیبه له فاقر الحسن و الحسین له بذلك ثم وصیته للحسن و تسلیم الحسین للحسن ذلك حتی افضی الامر الی الحسین لا ینازعه فیه احد له من السابقة مثل ما له و استحقها علی بن الحسین لقول الله عز و جل: (و اولوا الارحام اولی بعضهم ببعض فی کتاب الله) فلا تكون بعد علی بن الحسین الا فی الاعقاب و اعقاب الاعقاب. ملاحظه می کنیم که راوی این حدیث عبد العلی بن اعین می باشد که در زمان امام صادق با همین نام زندگی می کرده است و امام صادق یا امامان قبل از وی و همین طور پدر و جد او ایرادی نمی دیده اند که نام او عبد العلی باشد.

در بحار الانوار ج ۲۳/۳۴۷ ابراهیم بن هاشم از قاسم بن محمد زیات از عبد الله بن ابان زیات که کنیه اش عبد الرضا است روایت کرده که گفت به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ادع الله لی و لاهل بیتی. قال: او لست افعل؟ و الله ان اعمالکم لتعرض علی فی کل یوم و لیله. فاستعظمت ذلك. فقال: اما تقرأ کتاب الله: (قل اعملوا فیسیری الله عملکم و رسوله و المومنون) در این حدیث نیز می بینیم راوی

حدیث عبد الرضا نام دارد . این روایت در بصائر الدرجات ص ۴۲۹ نیز آمده است ، از کلمه ی زیات هم فهمیده می شود که این فرد یا خود تاجر بوده و روغن می فروخته و یا پدرش و لذا نباید کسی شک کند در این که او غلام امام رضا بوده است .

درج اول المناقب در شان نزول (و لقد نعلم انهم يقولون انما يعلمه بشر) به نام کسی اشاره شده است به نام یعیش معروف به عبد النبی الحضرمی که صد البته از اهل کتاب است یهودی است یا مسیحی و قریش می گفتند : مطالبی که محمد می گوید این ها را این شخص که اهل کتاب است به او می آموزد . حبری از احبار به علی علیه السلام گفت: يَا امير المؤمنين اَفَبَيِّ اَنْتَ قَطْلَ وَاِنَّمَا اَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبْدِ مُحَمَّدٍ ص، این که امیر مومنان علیه السلام می گوید: من بنده ای از بندگان محمد صلی الله علیه و آله هستم دو مطلب را بیان می کند یکی این که او بنده ی محمد است و دیگری این که محمد صلی الله علیه و آله بنده های دیگری هم دارد. این خبر را احتجاج ج ۱/۲۱۰ و بحار ۳/۲۸۳ و کافی ۱/۸۹ و کتاب های معتبر دیگر نقل کرده اند. و در کتاب های کافی ۱/۳۲۲ و بحار الانوار جج ۴۷ و ۵۰ در صص ۲۶۶ و ۳۶ روایت شده که :

۱ - الْحَسَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَلَادٍ الصَّبِئِيِّ قَالَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَالِسًا بِالْمَدِينَةِ وَكُنْتُ أَقَمْتُ عِنْدَهُ سَتَيْنِ أَكْتُبُ عَنْهُ مَا يَسْمَعُ مِنْ أَخِيهِ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الرِّضَاعِ الْمَسْجِدِ مَسْجِدِ الرَّسُولِ صِي فَوُتِبَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ بِإِلَاحِذَاءٍ وَلَا رِذَاءٍ فَقَبِلَ يَدَهُ وَعَظَمَهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ يَا عَمَّ اجْلِسْ رَحِمَكَ اللَّهُ فَقَالَ يَا سَيِّدِي كَيْفَ أَجْلِسُ وَأَنْتَ قَائِمٌ فَلَمَّا رَجَعَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ إِلَى مَجْلِسِهِ جَعَلَ أَصْحَابُهُ يُوتِيخُونَهُ وَ يَقُولُونَ أَنْتَ عَمُّ أَبِيهِ وَأَنْتَ تَفْعَلُ بِهِ هَذَا الْفِعْلَ فَقَالَ اسْكُبُوا إِذَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَفِضَ عَلِيٌّ لِحَبْتِهِ لَمْ يُؤْهَلْ هَذِهِ الشَّيْبَةَ وَأَهْلَ هَذَا الْفَتَى وَوَضَعَهُ حَيْثُ وَضَعَهُ أَنْكَرُ فَضْلُهُ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِمَّا تَقُولُونَ بَلْ أَنَا لَهُ عَبْدٌ

شاید بعضی از این ها بوده که مرحوم شیخ گفته است : ... از خاطر من رفته که در کجا دیده ام و الله اعلم . در پایان این پاورقی چند بیت از اشعار مرحوم شیخ محمد بن الحسن معروف به حر عاملی جامع کتاب بسیار نافع وسائل الشیعه را که مرجع فقید جهان نشیع مرحوم ابو المعالی شهاب الدین نجفی مرعشی، در شرح حال وی در مقدمه ی کتاب اثبات الهداة ایشان نقل کرده به عنوان تیمن می آورم: در قصیده ای در مدح ائمه گفته است: انا الحر لکن برهم یسترقنی و بالبر و الاحسان یستعبد الحر یعنی من حر هستم اما احسانی که اهل بیت علیهم السلام به من دارند مرا بنده ی زر خرید ایشان می کند ، برای این که احسان و نیکی انسان آزاد را به بندگی می کشد که معنای شعر فارسی (بنده ی حلقه به گوش ار ننوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش) را تداعی می کند و در مدح امیر مومنان علیه السلام گفته است: و انی له عبد و عبد لعبد و حاشاه ان ینسی غذا عبده الحرا. یعنی من بنده ی او و بنده ی بنده ی او هستم و بعید است که آن حضرت در روز قیامت بنده ی خود را از یاد ببرد . و در قصیده ی دیگری در مدح ائمه گفته است: انا حر عبد لهم فاذا ما شرفونی بالعق عدت رقیقا انا عبد لهم فلو اعتقونی الف عتق ما صرت یوما عتیقا. یعنی من که نامم حر است بنده ی ایشان هستم و اگر ایشان با عتق یعنی آزاد کردنم به من شرف بخشند من دوباره بنده ی زر خرید ایشان می شوم ، من برده ی ایشان هستم و اگر هزار بار آزاد کنند یک روز هم عتیق یعنی آزاد نخواهم بود. در ذیل این شعر اخیر مرحوم آیت الله نجفی مرعشی نوشته است و لا یخفی اللطف فی آخر الشعر . نکته ی زیبایی که در آخر شعر آورده از نظر ها نهان نیست . نگاه کنید به ص -یح- مقدمه ج / اثبات الهداة . مترجم .

خلاصه گفته ی آن حضرت (و ساسة العباد) به معنی سیاستگزاران بندگان خداست و شکی در این نیست که بندگان ، بندگان خدای تعالی هستند و ائمه علیهم السلام خودشان نیز بندگان خدای تعالی هستند ، و بندگان ، بندگان طاعت ایشان می باشند . سخن در این است که آیا بندگان رق ایشان هم هستند یا خیر؟ و اخبار در تفسیر باطن و هم چنین دلیل عقل به این موضوع دلالت دارند ، با این تفاوت که از امور مکتومه است و به کتمان آن دستور داده اند و به همین لحاظ به صورت آشکار یاد نکرده اند بلکه گاه سخنی را گفته اند که در ظاهر به منع رقیت دلالت دارد و اگر چه با توجه به تقیه یا به قصد عدم بیع یا با اراده ی جایز نکردن فروش آن یا جایز نبودن آشکار کردن آن ، حتی در لفظ نص صریح هم نیست یا این که نفی به عنوان ادعای زعم (یعنی گمان) بوده است چنان که در روایتی که خواهیم آورد آمده است . زیرا زعم (گمان) راه ارتکاب دروغ است و این امر ، امری است یقینی و واقعی ، چنان که خدای تعالی فرموده است : (النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم)^۱ ، پیامبر نسبت به مؤمنین بیشتر از خودشان اولویت دارد . مراد از اولویت در این آیه عمومیت در تمامی زمینه هاست یا از اظهار و اطلاع یافتن مکلفین بر آن منع شده است که از قبول کردن احکام اسلام یا ایمان آوردن خودداری نکنند ، زیرا ائمه علیهم السلام مردم را به اسلام و ایمان دعوت کردند و اغلب مردم از ایشان پذیرفتند در صورتی که به ایشان می گفتند : اگر اسلام آوردید یا مومن شدید برادر ما خواهید بود و چگونه می شد اگر می گفتند: در صورت ایمان یا اسلام آوردن برده و مملوک ما خواهید شد؟

بلکہ خدای تعالی ایشان را ارشاد فرمود که بگویند : برادران ما ، تا در دل های آنان الفت ایجاد شود و به اسلام و ایمان متمایل شوند خدا در قرآن به همین منظور فرمود: (فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَأِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ)^۱، اگر از شرک و کفر دست برداشتند و نماز خواندند و زکات دادند برادران دینی شما خواهند بود .

ممکن است بگویند : چون آزاد بوده اند برادران نامیده و اگر برده بودند ایشان را برادران نمی نامید . و این خود دلیل بر نفی رقیقت است .

من در جواب می گویم : لازمه ی برادران نامیدن این نیست که مملوک نباشند در قرآن کریم مملوکان را برادران نامیده است فرموده است : (ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَأِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِكُمْ)^۲، بردگان خود را با نام پدرانشان صدا کنید اگر پدرانشان را نمی شناسید برادران دینی و بردگان شما هستند. شاید نفی یا منع از اظهار آن به جهت مصلحت هایی است که لطف به مکلفین منوط به آن هاست و ما به آن مصلحت ها علم نداریم و یا این که اگر بدانیم نمی توانیم تحمل بکنیم ائمه چنان که گفته اند : گاه کلمه ای را می گویند و هفتاد و یک توجیه برای آن دارند (در گذشته اشاره کردیم که بعضی خبرها) به ظاهر به منع دلالت دارند و قصد مان خبری است که در کافی از زید طبری روایت شده است :

۱ - توبه ۱۱.

۲ - احزاب ۵.

گفته است : در خراسان در کنار امام رضا علیه السلام ایستاده بودم عده ای از بنی هاشم نزدش بودند و در بین ایشان اسحاق بن موسی بن عیسی از عباسیان هم حضور داشت حضرت به او گفت : ای اسحاق شنیده ام که مردم می گویند ما گمان می کنیم که مردم برده ی ما هستند، نه، به قرابت خود به رسول الله سوگند می خورم من هرگز این حرف را نگفته ام و از یکی از اجدادم هم نشنیده ام گفته باشد و از یکی از اجدادم نرسیده به من که گفته باشد، ولی من می گویم : مردم در طاعت عبید ما هستند در دین موالی ما هستند شاهد به غایب برساند.^۱

کلام امام علیه السلام در نزد کسی که به اصول سخن گفتن آگاه باشد صراحت دارد که برای تقیه بوده است به خصوص قول آن حضرت (ولی من می گویم : مردم در طاعت عبید ما هستند) اگر این جمله را نمی گفت اسحاق بن موسی بن عیسی از عباسیان می فهمید که سخن امام از روی تقیه می باشد ، اما وقتی اظهار کرد که مردم عبید طاعت ایشان هستند از آن سخن فهمید که اعتقاد و مذهب او همین است و اگر تقیه می کرد نمی گفت در صورتی که این سخن را امام گفته بود و مردم می دانستند که مذهب او ، و مذهب شیعه ی او همین است ، پس با اظهار آن چه در نزد اسحاق منافی تقیه است از او تقیه کرده است ، زیرا همین معنی از مذهب و مذهب شیعه ی او معلوم بود .

نتیجه این شد که : شکی نیست که همه ی مخلوقات عبید طاعت ایشان هستند و غیر از این معنی را اگر بوده و از ذکرش

۱ - کافی ج ۱/۱۸۷ و وسائل الشیعه ج ۲۳/۲۶۱ و آمالی طوسی ۲۲ و آمالی مفید ۲۵۳ .

خودداری کرده اند تو ہم باید به ایشان تاسی کنی ، و اگر چنین نباشد برایت سزاوار نخواهد بود چیزی را بگویی که ایشان علیهم السلام نگفته اند . اگر بگویی تو چرا گفتی آن چه را که نگفته اند؟

می گویم : من دو احتمال را برایت بیان کردم اگر یافتی همان را که من یافتم از نفی و اثبات بگو همان را که یافته ای ، و گر نه ، نمی توانی به من اعتراض کنی (وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقُّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ) یعنی خدا حق را می گوید و به راه حق هدایت می کند .

آری از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت : رحم الله شیعتنا، خدا به شیعیان ما رحمت کند به خاطر ما به اذیت افتادند در صورتی که ما به خاطر ایشان به اذیت نیفتادیم شیعیان ما از ما هستند و از فاضل طینت ما خلق شده اند و با نور ولایت ما خمیر شده اند به امامت ما راضی شدند و ما به شیعه بودن ایشان راضی شدیم مصیبت های ما به ایشان می رسد آن چه به ما رسیده ایشان را می گریاندند و ما ایشان را غمگین می کند و شادی ما ایشان را شاد می سازد و ما نیز در غمشان غمگین می شویم و بر احوال ایشان مطلع می شویم ایشان با ما هستند از ما جدا نمی شوند و ما هم از ایشان جدا نمی شویم زیرا که مرجع عبد به سوی آقای اوست و تکیه گاهش مولایش است ایشان مهاجرت می کنند از کسانی که با ما دشمنی می کنند و دوستان ما را با صدای بلند می ستایند و دوری می کنند از

کسانی که از ما دوری می کنند . خدایا شیعیان ما را در دولت ما زنده کن و ایشان را در ملک و مملکت ما نگه بدار، خدایا شیعیان ما از ما هستند و به ما اضافه می شوند پس هر کس مصیبت های ما را یاد کند و به خاطر ما گریه کند خدای تعالی حیا می کند او را در آتش عذاب کند.^۱

ظاهر این حدیث به طوری که اشاره کردیم (به خصوص) این عبارات : (مرجع عبد به سوی آقای اوست و تکیه گاهش مولایش می باشد) وقتی به کار روند از آن ها غیر از رقیبت فهمیده نمی شود ولی نص صریح نیست و احتمال می رود قصد از این ها عبودیت طاعت بوده باشد چنان که در حدیث قبلی آمد گرچه احتمال با ظاهر برابری نمی کند و استدلال وقتی باطل می شود که دو احتمال برابر باشند نه که یک احتمال (ارجح) و یکی مرجوح باشد. و الله ولی التدبیر و الیه المصیر .

۱ - این جملات به صورت پراکنده در کتب روایی وجود دارد. مترجم .

امام هادی علیه السلام فرمود : و ارکان البلاد

ارکان جمع رکن است و به جانب قوی تر گفته می شود و بلاد جمع بلده است مانند کلاب و کلبه . و منظور از بلاد همه ی شهرها و آبادی های دنیا می باشد و منظور از این که ائمه علیهم السلام ارکان بلاد هستند این است که همه ی دنیا و همه ی چیزهایی که در آن وجود دارند اگر ایشان نباشند همه نابود می شوند ، زیرا وجود ایشان علت وجودی موجودات می باشد و وجود موجودات به وجود ایشان برپا می باشد برپایی صدور . چون هر چیزی با ماده اش و صورتش و نفسش برپا می باشد .

۱- اما ماده ی همه ی شهرهای جهان و آن چه در جهان وجود دارد نهرها درختان ، کوه ها و غیر این ها ، از جمادات و نباتات و حیوانات همه ، از فاضل شعاع اجساد آن حضرات خلق شده است و منظورمان از فاضل که در خبرها آمده و ما در رساله ها و جواب هایمان به آن اشاره کرده ایم به طور مطلق شعاع است بنا بر این،

معنی فاضل شعاع اجسادشان، شعاع شعاع اجسادشان می باشد و اجسادشان، شعاع اجسادشان می باشد.

۲- اما صورت موجودات از فاضل شعاع اشباحشان بوده است و اشباحشان سایه ی نور است و آن ها بدن هایی نورانی بی روح هستند به طوری که در روایت گذشت.

۳- و اما نفوس موجودات از فاضل نفوس بشریت ایشان می باشد و این مراتب سه گانه در موجودات از ارکان زیرین عرش است زیرا عرش ششصد هزار رکن دارد و این رکن ها از آن ها می باشند و خدای تعالی در قرآن فرموده است: (وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ)^۱، و عرشش بر روی آب بود و آب همان علم و حامل عرش، قبل از خلق آسمان ها و زمین هاست و علم حامل علمی است که آل بیت علیهم السلام حامل آن علم می باشند زیرا آن علت بقای وجود ما سوا می باشد و اگر حاملش نباشد زمین آن ها را به کام خود فرومی برد.

در کتاب کافی از ابو حمزه از حضرت امام باقر علیه السلام روایت شده که آن حضرت گفت: به خدا سوگند خدای تعالی از زمانی که حضرت آدم را قبض روح کرده است زمینی را ترک نکرده مگر این که در آن امامی را قرار داده که (اهل آن) به وسیله ی او به سوی خدا هدایت شوند و او حجت اوست بر بندگان، و زمین بدون امام که حجت خدا بر بندگان اوست باقی نمی ماند^۲ و در همان کتاب از ابو حمزه روایت شده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟

۱ - هود ۷.

۲ - کافی ج ۱/۱۷۸ و بحار الانوار ج ۲/۲۲ و علل الشرایع ج ۱/۱۹۷ و الغیبه النعمانی ۲۳۸.

حضرت گفت : اگر زمین بدون امام باقی بماند فرومی رود .
یعنی اهلش را فرومی برد و با آن ها از بین می رود .^۱

و در آن کتاب از محمد بن فضیل از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که به آن حضرت گفتم : آیا زمین بدون حجت باقی می ماند ؟ جواب داد : نه . عرض کردم از امام صادق به ما روایت شده که : بدون امام باقی نمی ماند مگر این که خدای تعالی به اهل زمین خشم می کند . حضرت گفت : نه ، باقی نمی ماند در این صورت فرومی رود .^۲ یعنی منظور خشمی نیست که خود زمین باقی بماند بلکه منظور خشمی است که زمین با آن از بین می رود .

و در آن جا مانند آن از و شاء روایت شده که گفت : از امام رضا علیه السلام سؤال کردم : آیا زمین بدون امام باقی می ماند ؟ در جوابم گفت : نه ، گفتم به ما روایت شده که باقی نمی ماند تا این که خدا بر بندگان خشم کند . حضرت گفت : باقی نمی ماند فرومی رود . این روایت هم مانند روایت قبل است .

پس این اخبار و غیر آن ها دلالت دارند به این که اگر زمین از امام ظاهر یا باطن یا مخفی خالی شود زمین با اهلش فرومی رود برای این که برپایی زمین با امام است به طوری که قبلا به آن اشاره کردیم . معنی این که گفتم : امام ظاهر ، آشکار است چنان که در زمان حضور یکی از ائمه چنین بود ، و با امام باطن اشاره کردیم به زمان های گذشته تا بعثت پیامبر ، چون جهان از زمان حضرت آدم هیچ زمانی خالی نبوده

۱ - کافی ج ۱/۱۷۹ و بحار الانوار ج ۲۳/۲۸ و بصائر الدرجات ۴۸۸ و علل الشرایع ج ۱/۱۹۶ .

۲ - کافی همان صفحه و بحار الانوار ج ۲۳/۳۳ و غیبة نعمانی ۱۳۹ و کمال الدین ج ۱/۲۰۱ .

است از پیامبری که مردم را به سوی خدا و به پرستش او دعوت کند تا این که پیامبران مبعوث شده است . تفاوتی وجود دارد و آن این است که : پیامبران گذشته ارکان زمین و ارکان شهرها و آبادی ها بودند و خدای تعالی به واسطه ی ایشان شهرها و آبادی ها را و به سبب وجود امام ما که مخفی بود جهان و پیامبران را حفظ کرد و او در هر صورتی که خدا می خواست ظاهر می شد چنان که اخبار زیادی به این موضوع دلالت دارند. و در بعضی از خبرها آمده که پیامبران علیهم السلام هر کدام در زمان خودش حافظ و ارکان بلاد بوده اند. این معنی در نزد من صحیح است ولی ایشان حافظان بلاد بودند و ائمه ی ما علیهم السلام حافظان خود ایشان و حافظان بلاد بودند بنا بر این امام علیه السلام در زمان انبیاء حافظ بلاد بود، (پس در واقع) خدای تعالی به وسیله ی بهترین برگزیده های خلق خود از بین همه، آفریدگانش را حفظ می کند.

و در دعای نماز وتر وارد شده است که : (و انت الله عماد السموات و الارض و انت الله قوام السموات و الارض) یعنی خدایا تو ستون آسمان ها و زمین هستی، خدایا تو پایدگی آسمان ها و زمین هستی.

و در این دعا اشاره شده است که امام حسن مجتبی علیه السلام ستون آسمان ها و زمین است و برادرش امام حسین علیه السلام قوام آسمان ها و زمین است و بیان این موارد به صورتی که همه، آن ها را بفهمند بحث های طولانی را لازم دارد و لازم است مطالب زیادی ذکر شود که خردها در آن ها نصیبی ندارند و صاحب دلانی آن ها را می فهمند که اهل تصدیق و تسلیم باشند. و در کلماتی که با اشاره بیان کردیم برای عبرت

اولوا الالباب شرحی و برای هر سؤالی جوابی است.

امام هادی علیه السلام فرمود :

و ابواب الایمان

یعنی ایمان به غیر از راهی که ائمه علیهم السلام نشان می دهند شناخته نمی شود و از غیر ایشان به دست نمی آید، خدای تعالی ایمان را از خزانه های غیبی به غیر ایشان فرود نمی آورد و به کسی جز از طریق ایشان عطا نمی کند و از ایشان به غیر وساطت ایشان عطا نمی کند.

در ضمن ایمان، به ایمان باطن، و به ایمان ظاهر، تقسیم می شود.

ایمان باطن هم خود تقسیم می شود به : ۱- معرفت و محبت. ۲- علم و تذکر و تفکر. ۳- یقین و ثبات و جزم.

ایمان ظاهر، بر دو قسم می باشد: اول قولی، دوم عملی.

اما معرفت (خود تقسیماتی دارد):

اول، معرفت خدای تعالی و یگانه شناسی او شامل:

(الف :) توحید ذات با نفی معانی و صفات و اضداد.

(ب:) توحید صفات با مجرد سازی جهات معرفت از انداد (و امثال).

(ج:) توحید افعال در مشاکلت (و مشابہت) و تعدد و انفراد.

(د:) توحید عبادت از مشارکت بندگان. این ها که گفتیم و فروعاتی که دارند حق نخواهند بود مگر با طریق معرفت ائمه علیهم السلام. یعنی منطبق با بیان و تعریف ایشان و بر سبیل شناخت ایشان بوده باشد. یعنی در آن چه یاد کردیم ایشان ابواب الایمان هستند ایشان ارکان این امور هستند، معانی این امور هستند، خودشان این امور هستند، ظاهر این امور هستند.

دوم، معرفت رسول الله: به این صورت که او بنده و رسول و حجت خداست، او چشم بینا و گوش شنوا و دست باز و بازوی نیرومند و ذکر اکبر و اسم اعز و اجل و اکرم خداست، او فضل عام و رحمت واسعه ی اوست^۱، او باب ورود به پیشگاه اوست و نمی شود از باب دیگر وارد شد، نوری است که انوار از او نورانی شده اند قلبی است که اقدار و اسرار را در خود جای داده است و برگزیده ی حضرت حق در همه ی دوران هاست. و مانند این ها.

سوم، معرفت امام علیه السلام: به این صورت که همه ی صفاتی که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر کردیم امام علیه السلام در همه ی آن اوصاف با پیامبر صلی الله علیه و آله شریک است مگر در دو صفت .

صفت اول: رسالت و نبوت و متعلقات آن ها، از چیزهایی که به شخص او اختصاص دارند خواصی که در کتاب های علمای اعلام ما رضوان الله تعالی علیهم ذکر شده اند و آن ها بر چند نوعند: نوع اول، تخفیفات: خدای تعالی فرموده است: (طه) **مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ** یعنی ای حبیبم ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که این همه خود را به زحمت افکنی.

نوع دوم، تشدیدات: چون منظور از تکالیف خود او بوده است. خدای تعالی فرموده است: **(لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ)**^۲ جز خودت بر کس دیگری مکلف نیستی.

نوع سوم، تکریمات: خدای تعالی فرموده است: **(وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ)**^۳ یعنی هر آینه به زودی خدایت عطا می کند تا این که راضی شوی. و فرموده است: **(هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ)**^۴، این عطای ماست یا احسان کن یا امساک و حسابی بر تو نخواهد بود. (در مجموع) این خواص مواردی هستند از جمله این که رسول الله فرمود:

*کتب علی الوتر و لم یکتب علیکم و کتب علی السواک و لم یکتب علیکم و کتب علی الاضحیة و لم یکتب علیکم، خواندن نماز وتر بر من واجب است و بر شما واجب نیست، مسواک کردن بر من واجب است و برای شما واجب نیست، قربانی کردن بر من واجب است و بر شما واجب نیست.

*بر آن حضرت واجب شده است به زنانش اختیار بدهد یا در

۱ - طه ۱ و ۲.

۲ - نساء ۸۴.

۳ - ضحی ۵.

۴ - ص ۳۹.

همسری او بمانند یا این که از او جدا شویند و در این باره خدای تعالی فرموده است: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا...) ^۱ و به طوری که گفته اند: خود همین اختیار دادن طلاق است به هر همسری که جدایی از رسول الله را اختیار کند.

* شب زنده داری بر او واجب است خدای تعالی فرموده است: (قم الليل) ^۲ یعنی بخشی از شب را برخیز، در مبسوط گفته است که حکم وجوب با آیه ی: (وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً) ^۳ نسخ شده است. یعنی و از شب، بخشی را به عنوان استحباب به عبادت پرداز، بنا بر این از خواص اختصاصی آن حضرت نیست در عین حال شیخ در تذکره با همان آیه استدلال کرده که نماز و قیام شب به آن حضرت واجب بوده است.

* یکی دیگر از مختصات (آن حضرت) خائنة الاعین است یعنی اشاره کردن با چشم .

* یکی دیگر از آن ها حرام بودن نکاح کنیزان با عقد است، و حرام بودن زنان اهل کتاب با قول به جوازش در کنیز.

* حرام بودن عوض کردن زنانش به این معنی که یکی را طلاق بدهد و با دیگری عقد ازدواج ببندد، خدای تعالی فرموده است: (لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ) ^۴

۱ - احزاب ۲۸.

۲ - مزمل ۸.

۳ - اسراء ۷۹.

۴ - احزاب ۵۲.

*حرام بودن ازدواج با زنان بیشتر، تا این که با قول خدای تعالی: (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ^۱) ای پیامبر ما زنان را بر تو حلال کردیم نسخ گردید.^۲

*آن حضرت ممنوع بود از این که بنویسد یا شعر بسراید تا اعجاز بودن قرآن ظاهر شود گر چه در بعضی احادیث وارد شده است: که آن حضرت با هفتاد و دو زبان می نوشت و می خواند (یعنی اگر اجازه داشت می توانست با زبان های مختلف بنویسد و بخواند).

*در صورتی که لباس رزم می پوشید تا به دشمن برسد در آوردن آن لباس بر وی حرام بود. همه ی این موارد (هفت گانه) از نوع تشدیدات یا سختگیری هاست.

۱ - احزاب ۵۰.

۲ - زنان پیامبر عبارت بودند از: خدیجه دختر خویلد، فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله از او به دنیا آمده اند. عایشه دختر ابوبکر از قبیله ی تیم، حفصه دختر عمر بن خطاب از قبیله ی عدی، ام حبیبه دختر ابوسفیان بن حرب از بنی امیه، و زینب دختر جحش از بنی اسد، و سوده دختر زمعه از بنی اسد بن عبد العزی، و میمونه دختر حارث از بنی هلال، و صفیه دختر حی بن اخطب از بنی اسرائیل، و ام سلمه دختر ابی امیه از قبیله ی بنی مخزوم، جویریة بنت حارث از تیم. در کافی از قتاده از حسن بصری روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله از بنی عامر بن صعصعه زنی به نام سنی (بروزن حنا) گرفت این زن از زیباترین زنان زمان خود بود عایشه و حفصه وقتی او را دیدند گفتند: این با زیباییش بر ما غالب خواهد شد گفتند رسول الله در خودش علاقه ای به تو نمی بیند وقتی این زن به حجله وارد شد و رسول خدا خواست بر او دست بزند گفت اعدو بالله، دست رسول الله منقبض شد حضرت او را طلاق داد و به خانواده اش فرستاد. و از کنده زنی به نام زینب دختر ابی الجون را به زنی گرفت همزمان با وقتی که ابراهیم فرزند پیامبر از ماریه ی قبطیه از دنیا رفته بود او اظهار داشت اگر پیامبر بود فرزندش نمی مرد رسول خدا قبل از این که به وی نزدیک شود او را به خانواده اش برگرداند وقتی رسول الله از دنیا رفت و ابو بکر به جای او نشست این دو زن که نامزد شده بودند پیش وی آمدند تا ببینند می توانند شوهر کنند یا نه؟ ابو بکر و عمر با هم مشورت کردند و به آن دو گفتند: می خواهید حجاب اختیار کنید و می خواهید شوهر کنید آن دو شوهر کردند شوهر یکی جذام گرفت و دیگری دیوانه شد. عمر بن اذینه می گوید من این ماجرا را به زراره و فضیل گفتم آن دو از امام باقر روایت کردند که: فرمود: خدا از چیزی نپسندیده مگر این که معصیت شده است حتی پس از وفات رسول الله، با زنان او ازدواج کردند، و این دو زن را به یاد آوردند و فرمود: اگر از ایشان می پرسیدی از مردی که با زنی ازدواج کرده و قبل از دخول وی را طلاق داده است آیا حلال است فرزندش با آن زن ازدواج کند؟ جواب می دادند: نه، در صورتی که حرمت رسول الله صلی الله علیه و آله، از پدرانشان بالاتر است. کافی ۴۲۱/۵. مترجم.

بعضی مختصات آن حضرت از نوع تخفیفات عبارتند از :

بر او مباح بود هر اندازه زن می گرفت .

می توانست بدون مهریه کسی را به همسری اختیار کند .

اگر زنی خودش را به او هبه می کرد می توانست با او ازدواج کند .

اختیار داشت وقت خود را بین زنانش تقسیم نکند (یعنی مکلف نبود سهم آن ها را رعایت کند).^۱

اختیار داشت روزه ی وصال بگیرد.^۲

اختیار داشت در حال نشسته امامت کند به مامومینی که در حال ایستاده نماز می خوانند.

اختیار داشت از کسی که تشنه است آب را بگیرد (تا تشنگی خودش را از بین ببرد) و از کسی که گرسنه است طعام بگیرد (تا گرسنگی خود را از بین ببرد) چون به حفظ نفس شریفش

۱ - به هر چهار مورد در سوره ی مبارکه ی احزاب در آیات ۵۰ تا ۵۲ اشاره شده است لطفاً مراجعه فرمایید، به خصوص جناب آقای خدائی عزیز این آیات را بنگرد و به معانی آن ها ببینید و از کسانی نباشد که گز نکرده پاره می کند و تا آن روز نیامده که کاری از دستشان ساخته نیست در فکر تدارک نهمت هایی باشد که به مرحوم شیخ زده است. مترجم.

۲ - روزه را پشت سر هم گرفتن با عدم افطار برای انسان حرام است ولی رسول الله می توانست روزهایی را پیاپی روزه بگیرد و به این نوع صوم وصال می گویند، در کتاب عوالی اللئالی ج ۲/۲۳۳ می نویسد: صوم وصال از خصائص نبی است حضرت دید اصحابش روزه ی خود را به روزه ی روز بعد متصل می کنند فرمود: لا توصلوا، روزه را به روزه وصل نکنید به آن حضرت عرض کردند پس شما چگونه روزه ی خود را به روزه ی روز بعد متصل می کنید و افطار نمی کنید؟ حضرت جواب داد: من مانند یکی از شما نیستم انی ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی، من نزد پروردگارم می خوابم او مرا اطعام می کند و می نوشاند.

از دیگران اولی بود و حفظ نفس او اهمیت داشت.^۱

بعضی از مختصات آن حضرت از نوع تکریم به شرح زیر است:

* زنان آن حضرت مادران مومنان به شمار می روند بنا بر این احترام ایشان واجب بود و نمی شد با ایشان ازدواج کرد.^۲

* آن حضرت برای همه ی مردم مبعوث شده است.^۳

* خاتم پیامبران است. (و پس از او پیامبری وجود ندارد).^۴

۱ - البته چنین کاری را پیامبر اکرم انجام نداده و منظور این است که اگر چنین موقعیتی پیش می آمد آن حضرت اختیار داشت برای حفظ نفس خود از این اختیارات استفاده کند . مترجم .

۲ - به آیه ی ۶ سوره ی احزاب رجوع کنید.

۳ - خدای تعالی در ابتدای سوره ی فرقان می فرماید : (تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیراً) بزرگ است خدایی که بر رسول و بنده اش محمد قرآن را فرستاده تا بیم دهنده ی جهانیان باشد با این حساب قرآن، کتاب عموم خلق است و پیامبر ، پیامبر همه ی خلق و چنان که خدای تعالی رب العالمین است و خالق همه ی موجودات، این بزرگوار نیز به همه پیامبری دارد . مترجم .

۴ - به بابیان و بهائیان بگو به کلک و به دروغ نگویند قرآن از آمدن پیامبری خبر داده است و باید مردم وقتی او آمد به او ایمان می آوردند، مسلمانان منتظر کسی به عنوان پیامبر نبودند و نیستند، چون پیامبرشان خاتم پیامبران بود، بگو از گمراهی دست بردارند و دیگران را به گمراهی نکشانند آن که پیامبران خبر داده بودند خواهد آمد، آمده است، و او جز آخرین پیامبر یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله کس دیگری نبود و نیست. و کریمه ی (۸۱ آل عمران، و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین) نمی تواند نظر شما را تأمین کند و اگر زحمتی نیست از آیه ی ۱۹ همان سوره (ان الدین عند الله الاسلام و ما اختلف الذین اوتوا الكتاب الا من بعد ما جاء هم العلم بغیا بينهم و من یکفر بآیات الله فان الله سریع الحساب) به بعد را بخوانید تا معلوم شود که روی سخن با اهل کتاب است که در کتاب هایشان به آمدن حضرت رسول اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اشاره شده بود. در این آیات سخن از کسانی است که اهل کتابند: (للذین اوتوا الكتاب...) و (یقفلون النبیین بغیر حق) و (اوتوا نصیبا من الكتاب) و (قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودة) و (قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی) و (فقل تعالوا ندع ابانائنا...) و (فان تولوا فان الله علیم بالمفسدین) و (قل یا اهل کتاب...) و (یا اهل کتاب...) و (ودت طائفة من اهل الكتاب..) و (یا اهل کتاب لم تکفرون..) و (یا اهل کتاب لم تلبسون الحق..) و (و قالت طائفة من اهل کتاب..) و (و من اهل کتاب من...) و (وان لفریقا منهم یلوون السننهم بالکتاب...) و (...ثم یقول للناس کونوا عبادا لی. این آیات در باره ی اهل کتاب است و در آیه ی مورد استناد شما به همان اهل کتاب گفته شده است : خدا از شما که کتاب و حکمت داده شده اید پیمان گرفته که وقتی پیامبری آمد که درستی کتاب و شریعت شما را تصدیق می کند حتما به او ایمان بیاورید و وی را یاری کنید تا

* یاری می شد با ربی که از فاصله ی یک ماهه در دل دشمنان او می افتاد.

* شفاعت کردن عاصیان امت یکی از مختصات اوست.

* چشمش می خوابید و دلش نمی خوابید.

* پاداش زنانش که از وی اطاعت می کردند و مجازات زنانی که بر او عاصی می شدند چند برابر بود.

* اگر به زنی نگاه می کرد و از او خوشش می آمد بر شوهر آن زن واجب بود او را طلاق بدهد.^۱

* قرآن او تا انقراض نظام هستی دنیوی معجزه ی باقی او می باشد. و غیر این خصایص.

صفت دوم: امام، پیرو پیامبر است و در رتبه ی دوم قرار دارد و در ذات با او برابر نیست.^۲

چهارم، معرفت شیعه ی امام: آفتابی بودن روز را از خورشید می شناسیم، روز وقتی به صورت نورانی ظاهر می شود که از خورشید مدد بگیرد و گر نه به خودی خود نوری ندارد، بلکه خودش جز تاریکی چیز دیگری نیست، شیعه هم همین طور است، وقتی مومن و عارف و صالح و ناجی است که از امامش

آخر. آیه به این معنی نیست که امت محمد صلی الله علیه و آله به پیامبری قلابی ایمان بیاورند چون برای مسلمانان و حتی برای غیر مسلمانان ثابت شده که حضرت محمد آخرین پیامبر است و بعد از او هر کس ادعای پیامبری کند دروغگویی بیش نیست.

۱ - به نظر آیات کریمه ی ۳۷ و ۳۸ سوره ی احزاب که در رابطه با زید بن حارثه و طلاق دادن او به زنش و ازدواج پیامبر اکرم با وی است ناظر به همین مساله باشد. مترجم.

۲ - امام در تمامی صفات با پیامبر شریک است مگر در دو چیز، یکی رسالت و متعلقات آن که در صفحات قبل خواندیم و دومی این که امام تابع پیامبر است و در رتبه ی دوم از او قرار دارد.

پیروی کند و به او اقتداء کند، به اندازه ای که شیعه به امامش اقتداء و از او اطاعت می کند و به مقداری که به او شناخت می رساند قدر و ایمانش، ارزش می یابد و به همان قدر، و به تبع وجوب دوستی امامش، دوستی او واجب می شود، چنان که در دعاء اشاره شده است: (اوالی من والوا و اجانب من جانبوا)^۱ دوست می دارم کسی را که ایشان او را دوست می دارند، و بیزاری می کنم از کسی که ایشان از وی بیزارند.

پنجم، معرفت دشمنان ایشان و دوری از ایشان و دوری از پیروانشان: مومن دشمنان حضرت علی و دشمنان فرزندانش را به رفتار و گفتار می شناسد کسی که به سخنش اعتماد دارم، راجع به یکی از ناصبیان به نام سلیمان داستانی را نقل کرد او گفت: سلیمان در میان جمعی گفت: شکی نیست که علی کرم الله وجهه از سیدمان ابو بکر و از سیدمان عمر افضل و اعلم و اشجع و اتقی است اما واجب است اعتقاد کنیم که ابو بکر و عمر از علی افضل و اعلم و اشجع و اتقی هستند یکی از حاضران که از عوامشان بود گفت: به خدا سوگند ای سلیمان، من نمی توانم این کار را انجام بدهم، نفسم از من قبول نمی کند علی افضل و اعلم و اشجع و اتقی باشد و من بگویم: ایشان افضل و اعلم و اشجع و اتقی هستند، سلیمان گفت: بلی، آن چه می گویم در مذهب واجب است!! آن مرد گفت: من این را نمی دانم مگر این که ایشان افضل باشند.

با عقلت نحوه ی گفتار این ناصبی را بررسی کن، با این که اقرار دارد علی افضل است آن را انکار می کند و توجیه می کند که آن چه می گوید در مذهب واجب است.

۱ - مصباح المتجهد ۹۲ و مصباح کفعمی ۸۶ و البلد الامین ۲۷ و امالی طوسی ۲۷۶.

در ابتدای بحث گفتیم : ایمان باطنی به معرفت و محبت و علم و تذکر و تفکر تقسیم می شود و یقین و ثبات و جزم از ایمان نشأت می گیرد ، حال در این باره توضیحاتی می دهیم :

محبت : محبت فرع معرفت است هر کس خیر را بشناسد آن را دوست می دارد و آن در هر مقام بر حسب آن (لحاظ می شود) و شرح این مورد نسبت به خدای تعالی ، امر او ، پیامبر او ، اولیای او ، و اولیای اولیای او مفصل و طولانی است.

علم : علم این است که صورت چیزهایی که آن ها را تصدیق کرده ای و به آن ها اطمینان داری در خیالت نقش ببندد ، این صورتی که در خیالت نقش بسته معنای آن و تصدیق به آن و اطمینان به آن ، همه در دلت ، و حقیقت آن در فؤادت متجلی است ، بنا بر این آن چه در خیالت نقش بسته نشانه ی معرفت الله ، و معرفت رسول الله ، و معرفت ائمه و شیعیان ایشان و علامت تسلیم در برابر ایشان و دوری از دشمنان شان می باشد الا این که این نشانه با واسطه یا با واسطه هایی انسان را فرامی خواند به ترسی که لازمه اش نجات اوست و فرامی خواند به امیدی که لازمه ی آن خواستن و عمل کردن است و فرامی خواند به معرفتی که لازمه اش محبت است ، محبتی که اگر راست باشد همه ی توجه ها به غیر از توجه به محبوب را محو می کند .

در مصباح الشریعة از امام صادق علیه السلام می خوانیم که : (با تحقق علم در سینه ، انسان می ترسد و در صورتی که ترسش به جا و به حق باشد فرار می کند و فرار که کرد نجات می یابد . با تابش نور یقین به قلب ، فضل را می بیند و با دیدن فضل امیدوار می شود و شیرینی امید را که

احساس کرد طلب می کند و طلب که کرد می یابد و چون نور معرفت در فؤاد جلوه کند نسیم محبت می وزد و نسیم محبت که وزید در سایه ی محبوب انس می گیرد و محبوب را به همه ی ماسوی الله ترجیح می دهد و اوامر او را اجرا می کند و از آن چه نهی کرده اجتناب می کند و این دو را از هر چیز دیگر برمی گزینند و چون در بساط انس با محبوب مستقر شد که توام با اجرای اوامر و اجتناب از نواهی اوست به روح مناجات و به قرب خدا می رسد.

مثال این سه اصل

مثال این سه اصل، حرم و مسجد و کعبه است هر کس به حرم وارد شود از خلق در امان می ماند و هر کس به مسجد داخل شود اعضاء و جوارحش در امان می باشد که گناهی را مرتکب شود و هر کس به کعبه وارد شد دلش در امان می ماند از این که به یاد غیر خدا مشغول باشد .

تذکر و تفکر : تذکر و تفکر این است که نفس خود را علاج کنی تا غفلت نکند و با دلت توجه کنی به عظمت خدای تعالی ، و به آن چه از تو می خواهد تا به وسیله ی آن ها تو را در دنیا و آخرت به سعادت برساند . این معالجه را آن قدر باید ادامه بدهی که تذکر و توجه به خدای تعالی در تمامی زمینه هایی که از تو می خواهد به نفست عادت شود ، به نحوی که اگر کسی تو را صدا بزند جز به عرض به او توجه نکنی ، چنان که شاعر گفته است:

و اذیم نحو محدثی نظری ان قد فهمت و عندکم عقلی

دائم نگاہم به کسی است که با من سخن می گوید و می گویم که فهمیدم و حال آن که عqlم پیش شماست.

(سعدی گفته که: هرگز وجود حاضر غایب شنیده ای؟ من در میان جمع و دلم جای دیگر است. مترجم)

در روایت آمده است که: علامت مومن این است که سخنش ذکر است و سکوتش فکر و نظرش عبرت اندوزی است.

و آمده است: یک ساعت فکر کردن بهتر از یک سال عبادت است.^۱ و آن چنین است که با قلبش به آثار عظمت الهی و قدرت نمایی او در آفریدگان توجه کند و زمانی که نگاه می کند چیزهایی را می یابد که به وصف نمی گنجد و به مقام صاحب امر و نهی پی می برد، وقتی این را بداند بدون شک به او ثابت می شود که فخری نیست مگر در اطاعت و طلب رضای او، و می داند که مطلوب هیچ کسی در دنیا و آخرت، جز از جانب او حاصل نمی شود، خدای تعالی فرموده است: (مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ)^۲، هر کس ثواب دنیا را بخواهد پس بداند که ثواب دنیا و آخرت نزد خدای تعالی است. در آن موقع می داند که اطاعت و خدمت به قصد و غرض غیر خدا، نیکو نخواهد بود زیرا عبادت و اطاعت تنها حق او می باشد در این صورت سعی می کند امر الهی را جهت کسب رضای او اجرا کند و بر همه ی نعمت ها و بلاهای او راضی باشد و به این شیوه در نزد خدای تعالی محبوب می شود، و به هنگام یاد عظمت و نعمت و بلای او، در حیات و ممات و در قبر و نفخ صور و بازگشت مجدد خدا را یاد می کند

۱ - تفسیر عیاشی ج ۲/۲۰۸ و بحار الانوار ج ۶۶/۲۹۲

۲ - نساء ۱۳۴.

چرا که همه ی کارها به سوی او برمی گردد.

کافی از زراره از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت کرده که گفت: فرشته نمی نویسد جز سخنی را که می شنود و خدای تعالی فرموده است: (وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً)^۱ یعنی در درون خودت با تضرع و ترس خدا را یاد بکن، ثواب این ذکر را که انسان در دلش خدا را یاد کند به لحاظ عظمتی که دارد غیر از خدا کس دیگری نمی داند.^۲

در کافی از ابو المغراء خصاف به صورت مرفوع از حضرت امیر مومنان علیه السلام روایت است که گفت: هر کس خدا را در خلوت یاد کند او خدا را زیاد یاد کرده است (یعنی ذکر زیاد این است که خدا را در خلوت یاد بکنی) منافقان خدا را در آشکارا یاد می کردند و در خلوت او را یاد نمی کردند به همین جهت خدای تعالی فرمود: (يُرَآؤْنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا)^۳ یعنی پیش مردم به ریا خدا را یاد می کنند و خدا را یاد نمی کنند مگر اندک.^۴

یقین و ثبات و جزم: این صفات در حدیث ستون های ایمان در کتاب کافی آمده است که هم اکنون آن را یاد می کنیم:

اما ایمان ظاهری بر دو بخش است: قول و عمل. و احادیث در بیان آن فراوان است از جمله در کافی از ابو عمرو زبیری از امام صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: به آن حضرت

۱ - آل عمران ۲۴.

۲ - کافی ج ۲/۵۰۲ و وسائل الشیعه ج ۱۶۳/۷ و بحار الانوار ج ۱۶۰/۹۰.

۳ - کافی ج ۲/۵۰۱ و بحار الانوار ج ۱۶۰/۹۰ و وسائل الشیعه ج ۱۶۴/۷.

۴ - نساء ۱۴۲.

عرض کردم: ای عالم، به من خبر بده که افضل اعمال در نزد خدا کدام است؟ حضرت در جوابم گفت: آن چه خدای تعالی بدون آن چیزی را نمی پذیرد، گفتم: آن چیست؟ حضرت گفت: ایمان به خدایی که جز او خدایی وجود ندارد به لحاظ درجه و به لحاظ منزلت و به لحاظ بهره وری از همه فراتر است. می گوید: به حضرت عرض کردم: آیا به من خبر نمی دهی که ایمان قول است و عمل؟ یا قول است بدون عمل؟ حضرت جواب داد: ایمان همه اش عمل است و قول بخشی از این عمل است با فرضی که خدای تعالی در کتابش بیان کرده، نورش واضح است و حجتش ثابت، کتاب به آن گواه است و بر آن دعوت می کند. می گوید: عرض کردم: یا بن رسول الله فدایت شوم برایم توصیف کن تا آن را بفهمم. حضرت گفت: ایمان درجات و حالات و طبقات و منازلی دارد، بعضی در نهایت کمال و تمام است و بعضی ناقص است و نقصان آن روشن می باشد و بعضی راجح زاید است. عرض کردم: ایمان تمام می شود و ناقص می شود و زاید؟ گفت: بلی، گفتم این چگونه است؟ گفت: خدای تعالی ایمان را به اعضاء و جوارح انسان واجب کرده و آن را در بین آن ها تقسیم و ما بین آن ها پراکنده کرده است، عضوی از اعضایش نیست مگر این که موکل به ایمانی شده است به غیر از آن چه عضو نزدیک به آن عضو، به آن ایمان موکل شده است، یکی از این اعضاء قلب او می باشد که انسان با آن درک می کند راه و چاه را درمی یابد و وظیفه را می فهمد و آن امیر بدن اوست اعضاء و جوارح او چیزی را وارد یا صادر نکنند مگر با رای و اذن آن، یکی دیگر چشمان آدمی است با آن ها می بیند، از آن اعضاء یکی هم گوش های او است که با آن ها می شنود یکی دیگر

دست های او می باشد که با آن ها کارها را انجام می دهد و یکی دیگر پاهای اوست که با آن ها راه می رود و یکی هم فرج اوست که با آن مسائل زناشویی را انجام می دهد و زبان او که با آن گفتگو می کند و سر او که صورتش در آن است از این اعضاء هیچ عضوی نیست مگر این که از ایمان چیزی به عهده ی او گذاشته شده است به غیر آن چیزی که به عهده ی عضو دیگر گذاشته شده است به فرض از جانب خدای تعالی که کتاب آن را می گوید و بر آن گواهی می دهد.^۱ و حدیث در بیان و استدلال به آن از قرآن طولانی است هر کس بخواند مراجعه کند.

در کافی با اسنادش از جابر (بن عبد الله جعفی) از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: از امیر مومنان علیه السلام از ایمان سؤال کردند . حضرت گفت : خدای تعالی ایمان را در روی چهار ستون قرار داده است : صبر و یقین و عدل و جهاد

و خود صبر چهار شاخه دارد شوق، ترس، زهد و ترقب یعنی انتظار آمدن مرگ . هر کس شوق بهشت داشته باشد هوسرانی ها را کنار می گذارد و هر کس از آتش بترسد از حرام ها بر می گردد و هر کس در دنیا زهد پیشه کند مصیبت ها بر او آسان می شود و هر کس منتظر مرگ باشد به سوی کارهای خیر می شتابد .

و یقین چهار شاخه دارد زیرکی و روشن بینی، رسیدن به حقایق، عبرت شناسی، و شناخت روش پیشینیان ، و هر کس روشن بین شود حکمت و حقیقت را می شناسد، و هر کس به حکمت و

۱ - کافی ج ۳۳/۲ و وسائل الشیعه ج ۱۶۴/۱۵ و تفسیر عیاشی ج ۱۵۷/۱.

حقیقت پی ببرد موارد عبرت را می شناسد، و هر کس عبرت را بشناسد روش گذشتگان را می شناسد و هر کس روش گذشتگان را بشناسد مانند آن است که با گذشتگان بوده است و راه خواهد یافت به چیزی که پایدارتر است و نگاه خواهد کرد به کسی که نجات یافته و با چه نجات یافته است، و نگاه خواهد کرد به کسی که هلاک شده و به چه سبب هلاک شده است. خدای تعالی هر کس را هلاک کرده او را به سبب گنااهش هلاک کرده است و هر کس را نجات داده به وسیله ی اطاعت کردنش نجات داده است.

و عدل چهار شاخه دارد: دقت در فهمیدن امر مشکل، رسیدن به حقیقت علم، روشنی در حکم و داوری، خرمی حلم، هر کس بفهمد همه ی علم را تفسیر می کند و هر کس بداند راه های حکم را می شناسد و هر کس بردباری کند در کارش زیاده روی نمی کند و در بین مردم پسندیده زندگی می کند.

و جهاد چهار شاخه دارد امر به معروف و نهی از منکر و راستگویی در همه جا و خشم کردن بر بدکاران، هر کس به معروف امر کند از مومن پشتیبانی می کند و هر کس از منکر نهی کند دماغ منافق را بر خاک می مالد و از کید او در امان می ماند، و هر کس در همه جا راست بگوید به آن چه بر عهده داشته عمل کرده است و هر کس با بدکاران و فاسقان با خشم رفتار کند برای خدا غضب می کند و هر کس برای خدا غضب کند خدا برایش غضب می کند این است ایمان و ستون ها و شاخه های آن.^۱

۱ - کافی ج ۵۰/۲ و بحار الانوار ج ۳۸۲/۶۵ و تحف العقول ۱۶۲ و الخصال ج ۲۳۱/۱.

هر چه از ارکان ایمان و ستون ها و اقسام آن از ظاهر و باطن از قول و عمل و از تقسیمات آن بر اعضاء و جوارح و قوی و مشاعر و حواس ظاهری و باطنی شنیدی همه فروع و شعاع ولایت ایشان و بر اساس سنت ایشان می باشد و خدای تعالی نمی پذیرد مگر با ولایت ایشان و با پیروی از ایشان علیهم السلام.

در کافی در ضمن روایتی حسن، از زراره از امام باقر علیه السلام آمده است که: قله و اوج و کلید و باب اشیاء و رضای خدای رحمن تبارک و تعالی، پس از شناختن او اطاعت از امام است، سپس گفت: خدای تبارک و تعالی می فرماید: (مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا) ^۱ هر کس از رسول خدا اطاعت کند از خدای تعالی اطاعت کرده است و هر کس سر باز زند ما تو را نگهبان ایشان قرار نداده ایم. هرگاه مردی شب هایش را به نماز و روزهایش را به روزه بگذراند و همه ی مالش را صدقه بدهد و همه ی روزگارش را به حج خانه ی خدا مشغول شود ولی ولایت ولی الله را نشناسد و او را دوست و سرپرست خود قرار ندهد و اعمالش با راهنمایی او نباشد برایش ثوابی بر عهده ی خدا نبوده و خود او از اهل ایمان هم نخواهد بود. ^۲

پس ایمان فرع و صفت ایشان بوده و عبارت از ولایتشان می باشد که دین خالص است (أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ) ^۳ آگاه باش که دین خالص برای خداست و دین خالص دین ایشان می باشد و دین ایشان برای خدا، بی ولایت ایشان نیست.

۱ - نساء ۸۰ .

۲ - کافی ج ۲ / ۱۹ .

۳ - زمر ۳ .

و به همین که گفتیم امام باقر علیه السلام در خبر ابو الجارود اشاره کرده است ، امام به او گفت : حاجتت را بگو . می گوید عرض کردم : از دینی که به خدا داری و دین اهل بیتت به من خبر بده تا من هم دین خودم را به خدا همان گونه بکنم . حضرت گفت: گرچه سخن به اختصار گفתי ولی از مساله ی بزرگی سؤال کردی ، به خدا سوگند دین خودم را و دین پدرانم را به تو اعلام می کنم که با آن خدای تعالی را می پرستیم، گواهی می دهیم به این که : غیر از خدا خدایی وجود ندارد، و گواهی می دهیم به این که محمد رسول الله است، و اقرار می کنیم به هر چه که از نزد خدایش آورده است ، با دوستان دوست هستیم و از دشمنان بیزاریم به امر خودمان تسلیم و منتظر ظهور قائم خودمان هستیم و اجتهاد و ورع داریم .^۱

و این دین ایشان و ولایت است و این ایمان است و صفت بدون موصوف، و فرع بدون اصل ، محقق نمی شود ، پس ابواب الایمانند و ایمان پیدا نمی شود مگر از جانب آنان ، و نازل نمی شود مگر به شیعه ی ایشان و به وسیله ی ایشان ، و عمل کسی بالا نمی رود و خدا آن را نمی پذیرد مگر به سبب ایشان ، و قبول نشود مگر به خاطر ایشان ، کسی غیر از ایشان با آن مدح نمی شود ، این از مدایح ایشان است که بر الواح انبیاء و فرشتگان مقرب و شهداء و صالحان، و همه ی ساکنان و متحرکان و به هر رطب و یابس خوانده می شود، و اقبال هر کس با اقبال او و ادبارش با ادبار اوست ، پس ثابت است که ایشان در تمامی زمینه ها ابواب الایمان هستند.

امام هادی علیه السلام فرمود :

و اماناء الرحمن

امناء جمع امین است، یعنی خدای رحمن تعالی برای دینش ایشان را امین قرار داده است تا آن را از تغییر و تبدیل حفظ کنند چون می داند که ایشان آن را حفظ می کنند ، برای این که از هفت جهت در وجودشان منافاتی وجود ندارد :

- ۱- برای این که معصوم اند و از آلودگی ها پاک هستند پس امانت را به دلخواه یا با خودپسندی یا حسد و یا با غیر این رذایل نفسانی ضایع نمی کنند .
- ۲- سهو و فراموشی به ایشان راه ندارد زیرا این ها به فردی عارض می شوند که نظر خود را به این سمت و آن سمت بر می گردانند در صورتی که ایشان همیشه به سوی خدا توجه دارند چون خدای تعالی به ایشان چنین دستور داده و فرموده است : (وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَ اَمْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ) هیچ کس از شما به راست و چپ توجه نکند و چنان که دستور دارید بروید و هر کس به این سو و آن سو ننگرد سهو نمی کند و غافل نمی شود و فراموش

نمی کند.

۳-ایشان عالم اند و جهل ندارند بنا بر این همواره مراقب هستند و مراعات می کنند آن چه را که از ایشان خواسته شده است.

۴-ایشان مظاهر قدرت خدای تعالی هستند و از تحمل آن چه خدای تعالی از غیب به ایشان تحمیل کرده عاجز و ناتوان نمی شوند.

۵-آن چه به ایشان سپرده شده آن را حفظ کنند از لوازم ذاتی ایشان می باشد و ذوات از لوازم خود جدا نمی شوند ، برای این که ایشان خزانه های غیبی الهی هستند و آن چه در نزد شان خزینه شده صفات خودشان می باشد که مظاهر آن صفات حقایق مخلوقات می باشد.

۶-خدای تعالی ایشان را بر خودشان امین قرار داده است تا خود را به اطاعت او وادارند و از معصیتش بازدارند، و نفوس ایشان غیب خدای تعالی است که کلیدهایش نزد خود او می باشد و آن را جز خود او نمی داند و آن نفوس مقدسه نفس او هستند که حضرت عیسی از آن خبر ندارد و آن عبارت است از نفس ملکوتی الهی ، ذات الله العلیا ، و شجره ی طوبی ، و سدرة المنتهی و جنة الماوی .

۷-خدای تعالی ایشان را امین مشیت و ربوبیت خود قرار داده در حالی که آن ها بنده و مملوک او هستند، و ایشان را محل های مشیت و حاملان اراده ی خود کرده است پس ایشان به امر او عمل می کنند گذشته و آینده ی ایشان را می داند شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که او راضی باشد و از خوف او در هراسند (بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنَ

خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ)^۱. خدای تعالی ایشان را حفظ کرده از این که برای خودشان و یا چیزی از خواسته هایشان و یا در چیزی از خواسته های او وجود خود را لحاظ نکنند، یا حتی برای خود وجودی را لحاظ نکنند (چه برسد به این که در برابر خدای تعالی برای خود ارزشی قائل شوند).

اما چرا امام علیه السلام به جای الله و رحیم، رحمن را ذکر کرده است؟ علت این است که رحمن جامع صفات اضافیه و جامع صفات خلق است، با صفت رحمانیت بر عرشش استیلاء دارد و رحمت واسعه ی اوست که بر همه چیز شامل است و خزانه های غیبی او را با آن پر کرده است و افعال و مصنوعات خود را با آن انجام داده است و امر و نهیش را با آن ظاهر کرده است و سرا پرده های قدس و فضلش را از آن بر افراشته و بنیان عفو و عدل خود را با آن بالا برده و بساط نعمت ها و کرمش را گسترده است، و با باران نعمت هایش بساط حمد و ثنایش را باز گذاشت و طبقات جو را از هم گشود و اطراف آن را باز کرد و فضاهای خالی ایجاد کرد و در کارهایش پراکنده ساخت با انس و جن و سایر حیواناتی که به وجود آورده بود و با فرشتگانی که به تسبیح صف بسته اند و نهی می کنند و تلاوت می کنند و به تدبیر امور می پردازند و قلم ها را به جریان انداخت با آن چه حتمی بود و لوازم ایجاب را برپاداشت با آن چه اطلاقات اسباب ایجاب می کرد و خواسته های شوق ها را به هنگام در ذائقه ها آسان می ساخت، روزی ها را مقرر کرد و نباتات را در زمین زراعی برای استفاده ی زندگان و مردگان رویانید و به لطف اراده اش بر بندگان خود هر چیزی را سبب چیزی، و مسبب چیز دیگری، و دلیل و مدلول، آزمایشنده و مورد آزمایش،

کتاب برای چیزی و مکتوب در چیزی و غیر آن ها از کارها و احوال قرار داد، که سخن گفتن در باره اش قطع است و عقل را در آن مجالی وجود ندارد.

و در همه ی آن چه که به آن اشاره کردیم ، جزئی و جزء و ذات و صفت از چیزهایی که در همه ی عوالم وجود دارند خدای تعالی چیزی از همه ی آن چه از مخلوقاتش را که اشاره کردیم نیافرید مگر این که اهل بیت علیهم السلام را بر خلق آن شاهد گرفت و علم همه را به ایشان داد بنا بر این ایشان علیهم السلام حجت خدای تعالی بر خلق او هستند ، گاه از این شاهد گرفتن به عرض ولایت ایشان بر کل خلق تعبیر می شود .

در کتاب سرائر تالیف ابن ادریس بن جامع بزنطی از سلیمان بن خالد روایت شده که گفت : از امام صادق علیه السلام شنیدم می گفت : چیزی نیست ، نه آدمی ، نه انسان ، نه جن ، نه فرشته در آسمان ها مگر این که ما بر آن ها حجت هستیم ، خدای تعالی چیزی را نیافرید مگر این که ولایت ما را بر او عرضه فرمود و حجت را با ما بر او تمام کرد ، بعضی بر ما مومن اند و بعضی ها کافر و منکر ، حتی آسمان ها و زمین و کوه ها .^۱

حاصل این شد که اهل بیت علیهم السلام امینان خدای رحمن هستند برای این که خدای تعالی ایشان را بر همه ی چیزهایی که با رحمانیت خود بر عرشش استیلا یافته امین قرار داده و دستور داده است امانت ها را به اهل آن ها برسانند، آنان نیز به هر صاحب حقی، حق او را دادند تا این که به

خودشان رسیدند، و همه ی حق هایی را که بر حسب استحقاق به ایشان می رسید، به خود اداء کردند در آن موقع به ایشان فرمان داد امانت ها را به اهلش اداء کنند فهمیدند که خدای تعالی به ایشان چه عطایی کرده است با حقایق خودشان در برابرش تسبیح کردند و حمد و سپاس و لا اله الا الله و تکبیر گفتند و او را تمجید کردند به ایشان فهمانید که آن امر چیست گفتند: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) و به این سخن در مناجات حضرت امام حسین علیه السلام اشاره شده است: (الهی امرت بالرجوع الی الآثار فارجعنی الیک بکسوة الانوار و هداية الاستبصار حتی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون السر عن النظر الیها و مرفوع الهمة عن الاعتماد علیها انک علی کل شیئ قدیر) خدایا دستور دادی که خلق برای شناختن به آثار رجوع کنند خدایا مرا رجوع بده به تجلیات انوار و به راهنمایی مشاهده و استبصار تا بی توجه به آثار به شهود حضرتت نائل شوم که چون به مقام معرفت وارد شوم سر درونم توجه به آثار نکرده و همتم بلندتر از نظر به آن ها باشد که تو بر هر چیزی توانائی.

امام هادی علیه السلام فرمود : و سلاله النبیین

سلاله با ضمه ی سین به معنی خلاصه است ، سلاله ی یک شیئی صاف و خالص آن شیئی می باشد ، به آن سلاله می گویند چون از تیرگی صاف شده است ، یا سلاله آن است که از شیئی اندک بیرون بیاید و سلاله نطفه است، به نطفه سلاله می گویند چون خلاصه ی طعام و آب و صافی غذا است ، با کنایه به فرزند یا به فرزند صافی سلاله می گویند (یا به فرزند با صفا به کنایه سلاله می گویند) سلاله النبیین یعنی اولاد پیامبران . مرحوم محمد تقی مجلسی در شرح فقیه در توضیح این فقره گفته است : به ظاهر ایشان ذریه ی حضرت نوح، ابراهیم، اسماعیل، و از لحاظ روح و جسم از طینت انبیاء هستند چنان که خیلی از اخبار به همین معنی است.

ظاهر سخن آن مرحوم این است که ائمه علیهم السلام خلاصه ی طینت انبیاء هستند یعنی ارواح و ابدان ایشان از طینت انبیاء صاف و خالص شده است ، و این معنی دلالت دارد به این که انبیاء و ائمه از یک طینت اند و در این صورت لازم

نمی آید که نسل فراتر از مسلول منه باشد زیرا فرزند سلاله ی پدر است و لازم نیست بهتر از او باشد ، اگر چه افضل بودن ممکن است با دلیل دیگر ثابت شود چنان که اخبار به این معنی دلالت دارند و شیعه اجماع دارد به این که محمد صلی الله علیه و آله سرآمد خلق می باشد و علی علیه السلام هم به نص قرآن نفس او می باشد و اتحاد آن دو محال است بنا بر این مانند هم می باشند و مانند افضل ، افضل است در این صورت پس از پیامبر علی علیه السلام از همه افضل می شود ، و آن چه برای علی است برای فرزندان یازده گانه ی او هم هست و این تفصیل بر فرض پذیرش لازم نمی آورد دو طینت با هم اختلاف داشته باشند چنان که ظاهر کلام آن مرحوم قدس سره العزیز همین است . و در حدیث ایشان گذشت آن چه که دلالت دارد طینتی که ایشان از آن خلق شده اند احدی از آن نصیبی نداشته است ، و چنان که در سابق اشاره کردیم از فاضل طینت ایشان یعنی از شعاع آن ، طینت شیعیان ایشان خلق شده است و در طینتی که شیعیان از آن خلق شده اند غیر از انبیاء دیگران بهره ای از آن ندارند. و احادیث در این باره به طور جد زیاد است و قول خدای تعالی (وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ) یعنی و به حقیقت که ابراهیم هرآینه از شیعیان او می باشد، به آن دلالت دارد این آیه به نص احادیث فراوان خبر می دهد، ابراهیمی که از افاضل پیامبران و از اولوا العزم ایشان است از شیعیان علی است و احادیث ایشان دلالت دارد که شیعیان از فاضل یعنی شعاع نور ایشان خلق شده اند .

امیر مومنان علیه السلام گفت: اتقوا فراسة المومن فانه ينظر بنور الله، یعنی از هوشیاری مومن بترسید زیرا او با نور الهی می بیند، ابن عباس پرسید: چگونه با نور الهی می بیند؟ حضرت گفت: زیرا ما از نور الهی خلق شده ایم و شیعیان ما از شعاع نور ما خلق شده اند، پس ایشان برگزیده، نیکوکار و پاک و دارای فراستند، نور ایشان در مقایسه با دیگران مانند ماه شب چهاردهم در یک شب تاریک می باشد.^۱

در این حدیث امیر مومنان سلام الله علیه خبر داده است که: شیعیان از شعاع نورشان خلق شده اند. و حال که انبیاء از شعاع نور ایشان خلق شده اند و شکی نیست که نورشان تحت حقیقت شان قرار دارد و شعاعی که حقایق انبیاء علیهم السلام از آن خلق شده تحت نورشان می باشد در این صورت چگونه ائمه از طینت انبیاء علیهم السلام خلاص شده اند؟ آری در ظاهر از طینت آن ها خلاص شده اند به این معنی که انوارشان در صلب حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام بود و از صلبی به رحمی و از رحمی به صلبی انتقال یافته و امانت خدا در صلب انبیاء بوده اند تا این امانت های الهی را به طوری که خدای تعالی دستور داده است به اهلش اداء کنند و سر انجام به صلب عبدالمطلب رسیده و به دو قسمت شده قسمتی در صلب عبد الله و قسمتی در صلب ابو طالب قرار گرفته است و این انوار به نطفه های طیبه ای تعلق گرفته است تعلق ما بالقوه به ما بالفعل، مانند تعلق درخت در باطن هسته به ظاهر هسته. و در این معنی عباس بن عبدالمطلب مدحی در باره ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد:

من قبلها طببت فی الظلال و فی
 مستودع حیث یخصف الورق
 ثم هبطت البلاد لا بشرانت
 ولا مضغة و لا علق
 بل نطفة تتركب السفین
 وقد الجم نسرا و اهله الغرق
 تنقل من صالب الی رحم اذا
 مضى عالم بدا طبق
 حتى احتوى بیتک المهیمن من
 خندف علیاء تحتها النطق
 و انت لما ولدت اشرفت الارض
 وضائت بنورک الافق
 فنحن فی ذلك الضیاء و فی النور
 و سبل الرشاد نخترقا

و اما در باطن این صلب های والا و این رحم های پاک که این انوار تابناک در آن ها به عنوان امانت قرار دارند مانند پوستی برای این مغزها هستند و مثل شعاع های نورند که چراغ را احاطه می کنند و بر آن ها احاطه دارند (و به ظاهر) اطوار دیگر ایشان را به اقتضای اسباب تدبیر می کنند تا این انوار به تقدیر (الهی) از آن محل های شریف بیرون بیایند و اگر چه در تدبیر با آن ها همراهند و به همین جهت این نور از راه انتقال به هر کس می رسد (با این که روزی از او) جدا می شد (اما تا در آن شخص بود علاوه بر آثار دیگر) صورت و پیشانی اش می درخشید و با این علامت شناخته می شد (و شهرت می یافت) تا این که به رحم پاک مادری انتقال می یافت و نور از صورت و پیشانی پدر گرفته می شد و رخسار مادر می درخشید تا این که جنینش را به دنیا بیآورد، با نورانیت از مادر متولد می شد و نور از رخسار مادر می رفت.^۲

۱ - مناقب ج ۲۷/۱ و المعجم الکبیر ج ۲۱۳/۴ و بحار الانوار ج ۱۱۵/۱۶

۲ - در بحار الانوار ج ۱۱۴/۱۵ از مناقب ابن شهر آشوب روایت شده که حضرت عبد الله قبل از ازدواج از کنار خانمی از یهود به نام فاطمه دختر مره رد می شد آن خانم که کتابهایی را خوانده بود متوجه او شد

امام باقر علیه السلام این سخن را گفته است:

ما زال ذلك النور ينتقل من الاصلاب و الارحام من صلب الی صلب و لا استقر فی صلب الا تبین عن الذی انتقل منه انتقاله و شرف الذی استقر فیه^۱ این نور مرتب از صلب ها و رحم ها به صلب دیگر انتقال می یافت و از صلبی منتقل نمی شد مگر این که انتقال آن از صلب (و رحم)ی که از آن منتقل شده بود واضح و آشکار می شد و شرف می یافت (صاحب) صلب یا (صاحب) رحمی که نور در آن استقرار می یافت...^۲ تا این که این انوار در عبد الله و ابو طالب از همدیگر جدا شدند و اسرار از هر جهت روشن گشت، و آن چه گفتیم به آن لحاظ بود که این انوار مقدس مشخص و ممتاز بودند و اگر چه به محل های شریف (هم) وابسته بودند.

و فهمید که پدر پیامبری است که پیامبران از آن خبر داده اند ، به عبد الله نزدیک شد و گفت: تو همان نیستی که پدرت به عوض تو صد شتر را قربانی کرد ؟ جواب داد: بلی من همان هستم ، آن خانم گفت : ممکن است یک بار با من نزدیکی کنی و من در عوض صد شتر به تو بدهم ؟ به او نگاهی کرد و گفت : اما الحرام فالملامات دونه ، و الحل لا حل لاستبینه ، فکیف بالامر الذی تبغیته یعنی اما از راه حرام هرگز به تو نزدیک نمی شوم و راه حلال را باید بررسی کنم تا ببینم ازدواج با تو چگونه است. از آن پس که حضرت با آمنه بنت وهب ازدواج کرد پس از یک شبانه روز پیش او رفت و دید آن خانم محلی به او نگذاشت ، برای امتحان به او گفت : هل لك فی ما قلت : لی ؟ فقلت : لا = یعنی می خواستی با من ازدواج کنی ولی من نپذیرفتم، آیا الآن حاضری با من ازدواج کنی ؟ آن خانم به سیمای عبد الله نگاهی کرد و دید آن نور از رخسار او رفته است در جوابش گفت : قد کان ذاک مرة فالیوم لا ، درخواست من یک بار بود اما امروز چنین تقاضائی ندارم ، و از او پرسید چه اتفاقی افتاده است ؟ جواب داد با آمنه دختر وهب ازدواج کرده ام ، آن خانم گفت : لله ما زهریة سلبت ثوبیک ما سلبت و ما تدری ، این خانمی که با تو ازدواج کرده نه تنها لباس تو را از تو گرفته است بلکه چیز با ارزشتری را از تو گرفته است و تو نمی دانی، من در آن موقع در نظر داشتم با تو باشم که ازدواج نکرده بودی چون در سیمای تو نور مقدس نبوت را دیدم و خواستم مادر آن پیامبر باشم حالا دیگر مایل نیستم با تو ازدواج کنم. مترجم.

۱ - بحار الانوار ج ۲۵/۲۰ و حلیة الابرار ج ۱/۱۷۱.

۲ - امام علیه السلام در این روایت به دو موضوع جداگانه اشاره کرده است اول این که این نور به صلب و رحم هر کس منتقل می شد آن صلب و آن رحم به جهت استقرار همان نور در آن شرافت می یافت ، دوم این که وجود آن نور در کسی که استقرار یافته بود خود را در وضع ظاهری همان فرد نشان می داد و افراد می توانستند آثار آن نور را در وضع و حال همان شخص مشاهده کنند و خود این آثار بر دو گونه معلوم می شدند مانند این که سخاوت شجاعت مردانگی مروت عدالت و امثال آن در او ظاهر بود و ثانیاً نور رخساره خیر می دهد از سر ضمیر . مترجم .

روایت شده است زمانی که حضرت خدیجه سلام الله علیها به حضرت فاطمه علیها السلام حامل^۱ شد صدای تسبیح و تحمید و تهلیل او را از شکمش می شنید، و در بطن مادر احکام دین را به او تعلیم می داد.

پس معنی سلالۃ النبیین بودن ایشان این است که آن انوار هستی و آن اشباح نورانی در صلب های پیامبران به امانت بودند ، و به این معنی نیست که در صلب انبیاء علیهم السلام نطفه ی مادی (یا منی) بودند ، و اگر چه به نطفه تعبیر شده اند زیرا نطفه در اخبار اهل عصمت اغلب به نطفه ای گفته می شود که در عالم غیب وجود دارد .

در تفسیر علی بن ابراهیم با اسنادش از حلبی از حضرت امام صادق علیه السلام چنین می خوانیم : (ان النطفة تقع بین السماء و الارض علی النبات و الثمر و الشجر فیاکل الناس منه و البهائم فتجری فیهم)^۲ یعنی نطفه در بین آسمان و زمین بر گیاه و سبزی ، و بر میوه و درخت واقع می شود و انسان ها و حیوانات آن را می خورند و در درونشان جاری می شود . و معلوم است که این نطفه ها که در حدیث به آن ها اشاره شده است مادی نیستند و استدلال کردن به این که بین آسمان و زمین بودن دلیل بر مادی بودن آن هاست غلط است زیرا در حدیث دیگر می خوانیم که :

ان فی الجنة لشجرة تسمى المزن فاذا اراد الله ان یخلق مومنا اقطر منها قطرة فلا تصیب بقله ولا ثمرة اكل منها مومن او كافر الا اخرج

۱ - در میان فارسی زبان ها به غلط به زن باردار حامله می گویند در صورتی که در زبان عرب حامل یا حبلی می گویند ، مترجم .

۲ - تفسیر قمی ج ۲ / ۲۱۵

الله من صلبه مومنا یعنی هر آینه در بهشت درختی به نام مزن وجود دارد هر گاه خدای تعالی بخواهد مومنی را بیافریند از آن درخت قطره ای را می چکاند این قطره به علف و سبزی یا به میوه ای نمی رسد که مومنی یا کافری از آن می خورد مگر این که خدای تعالی از صلب او مومنی را بیرون می آورد .

و معلوم است که بهشت بالای فلک بروج است و اگر مادی می بود جایز نبود فلک بروج و آسمان های هفتگانه را بشکافد. و توجیه آن به این است که فرشتگان آن را حمل می کنند یا چنان که ما اشاره کردیم خود آن نیرو و انرژی است (و گفتیم که) مادی نیست .

در کافی و تهذیب با اسنادشان از سعید بن مسیب روایت شده است که گفت: از امام زین العابدین علیه السلام در باره ی مراتب دیه ی جنین سؤال کردم و عرض کردم: آیا به نظر شما تغییراتی که در جنین پدیدار می شود به وسیله ی روح صورت می گیرد یا به وسیله ی غیر آن؟ حضرت جواب داد: تغییرات به وسیله ی روح انجام می شود غیر از حیاتی که از گذشته به صلب های رجال و رحم زنان منتقل شده است، و اگر در جنین روحی غیر از حیات نبود در رحم از حالی به حالی تغییر نمی یافت و در این صورت، دیه ای بر عهده ی قاتل او نبود^۱. مراد از گفته ی امام علیه السلام (بروح عدا الحیاة القدیم، با روحی غیر از حیات گذشته) در ظاهر روح نامیه ی نباتی است زیرا اگر این روح (نباتی) نباشد نطفه به مضغه و مضغه به استخوان و استخوان به پوشانده شدن با گوشت تبدیل نمی

۱ - کافی ج ۱۴/۲ و بحار الانوار ج ۵۴ و ۶۴ صص ۳۵۸ و ۸۴. مرحوم شیخ اعلی الله مقامه الشریف در متن کتاب معنی این حدیث را آورده بود و ما عین روایت را آوردیم. مترجم.

۲ - کافی ج ۳۴۷/۷ و تهذیب الاحکام ج ۲۸۲/۱۰ و بحار الانوار ج ۳۵۶/۵۷.

شد ، ولی مراد نفس حیوانی نیست زیرا این روح ارتباطی با نمودار ندارد برای این که (روح حیوانی) با اجسام ممزوج نیست و برای این که قبل از اجسام وجود دارد و به همین منظور هم امام علیه السلام با جمله ی (عدا الحیاة القدیم) آن را استثناء کرد برای این که روح حیوانی حسی از اجسام نیست بلکه از ورای افلاک است یعنی از نفوس افلاک است و علت این که آن را قدیم نامیده این است که :

مقدم بر روح نباتی است .

و احتمال می رود منظور این باشد که ذاتا قبل از زمان می باشد ، گرچه بعد از زمان ظاهر می شود .

و احتمال دارد قدیم شرعی منظور باشد ، یعنی چیزی که شش ماهه باشد چنان که در قرآن می خوانیم : (حتی عاد کالعرجون القدیم) یعنی تا این که مانند شاخه ی شش ماهه درخت خرما شد . به این معنی که ذاتا مقدم است . پس منظور از سلاله ی پیامبران :

یا برگزیده و خلاصه ی پیامبران است و اگر چه از نوع طینت ایشان نمی باشد ، اما چون حکمت اقتضاء می کند هر نازل شونده ای بر حسب منزلتی که دارد در مراتب نزول ، به محل های مناسب وابسته باشد و به این لحاظ که در محل ها ، با شرف تر از صلب های پیامبران وجود ندارد به آن صلب ها فرود آمدند و سپس از آن ها خلاص شدند و گفته شد: سلاله النبیین.

یا به معنی اولاد پیامبران است زیرا فرزند خلاصه ای از پدر خود می باشد .

و یا این که منظور از نبیین تنها حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد زیرا این لفظ را می گویند و او را در نظر می گیرند چنان که در تفسیر آیه ی: (وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا)^۱ یعنی آنان که از خدای تعالی و پیامبر اطاعت کنند ایشان با کسانی از پیامبران و صدیقان و شهداء و شایستگان خواهند بود که خدای تعالی به ایشان نعمت داده است و ایشان چه رفیقان خوبی اند.

از ابو الصباح کنانی از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: با پرهیز کردن از گناهان به ما یاری کنید زیرا هر یک از شما که خدا را با دوری از گناهان ملاقات کند در نزد خدا برایش گشایشی خواهد بود، زیرا خدای تعالی می فرماید: (وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) یعنی کسانی که از خدای تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله اطاعت کنند ایشان با کسانی از پیامبران و صدیقان و شهداء و شایستگان خواهند بود که خدای تعالی به ایشان نعمت داده است و ایشان چه رفیقان خوبی اند، پیامبر از ماست و صدیق و شهداء و شایستگان از ما هستند.^۲

از محمد بن سلیمان از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت به ابو بصیر گفت: ای ابو محمد خدای تعالی شما را در کتابش یاد کرده و فرموده است: (وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) یعنی ایشان

۱ - نساء ۶۹ .

۲ - کافی ج ۷۸/۲ و بحار الانوار ۳۰۱/۶۷

با کسانی از پیامبران و صدیقان و شهداء و شایستگان خواهند بود که خدای تعالی به ایشان نعمت داده است و ایشان چه رفیقان خوبی اند، رسول الله در آیه پیامبران هستند و ما در این محل، صدیقین و شهداء هستیم و شما شایستگان هستید پس شایستگی پیشه کنید چنان که خدای تعالی شما را شایسته نامیده است.^۱

انس بن مالک گفته است: رسول خدا در یکی از روزها نماز صبح را با ما خواند و پس از نماز روی مبارک را به ما کرد من به آن حضرت عرض کردم: یا رسول الله ممکن است (فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) را به ما تفسیر کنید؟ حضرت گفت: اما پیامبران من هستم و اما صدیقون برادرم علی است و اما شهداء عمویم حمزه است و اما شایستگان دخترم فاطمه و فرزندان او حسن و حسین هستند.. و حدیث طولانی است.^۲

و در تفسیر علی بن ابراهیم گفته است: اِمَّا قَوْلُهُ: (وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) یعنی رسول الله، و الصدیقین یعنی علی و الشهداء یعنی حسن و حسین و صالحین یعنی ائمه علیهم السلام و حسن اولئک رفیقا یعنی قائم آل محمد صلی الله علیهم اجمعین^۳ حال، با توجه به آن چه شنیدی و آن چه نشنیدی که در نزد ایشان مشهور شده که نبیین به حضرت محمد صلی الله علیه و آله اطلاق شود، می توانی از سلاله ی نبیین،

۱ - کافی ج ۳۶/۸ و الاختصاص ۱۰۶ و بحار الانوار ج ۳۹۲/۴۷.

۲ - مدینه المعجز ج ۲۲۲/۳ و بحار الانوار ج ۳۱/۲۴ و تاویل الآیات ج ۱۳۷/۱.

۳ - بحار الانوار ج ۳۱/۲۴ و تفسیر قمی ج ۱۴۳/۱.

سالله ی رسول الله محمد صلی الله علیه و آله را منظور کنی، در این صورت، قول علامه محمد تقی مجلسی نیز که گذشت توجیه می شود زیرا ایشان از جدشان محمد برگرفته شده اند مانند برگرفته شدن نور از نور چنان که امیر مومنان علیه السلام اشاره کرده و گفته است: انا من محمد کالضوء من الضوء یعنی من از محمد هستم مانند نور از نور.

می دانیم آن چه که در معنی سالله گفتیم اولاً معنی لغوی بود و ثانیاً معنایی بود که در لا به لای تفاسیر وجود داشت.

اما اگر مراد ما از سالله، ماهیت آن با عبارت حکمی و با میزان شرعی بوده باشد مادی نخواهد بود.

حال بدان که سالله عبارت از نطفه است، و نطفه ترکیبی است از نطفه ی معنوی ملکوتی و نطفه ی هیولائی جسمانی.

اما نطفه ی معنوی ملکوتی، چنان که در حدیث گذشت قطره ای است که از درخت مزن فرود می آید، این قطره شیره ی هستی است که خدای تعالی به عین اراده اش به او نگاه کرده، و او از خوف خدای سبحان ذوب شده و آب گشته است، او نوری است ذوب شده، یعنی از معانی عقل به رقیقی از رقایق روح فرود آمده، و از آن جا به صورتی از صورت های لوح مکتوب پدید آمده است، سپس آن را ذوب کرده و با ذره ای از ذرات هباء جوهری در آمیخته است، پس از آن فرشتگان آن را با خود آورده و در قوای افلاک جاری کرده اند و از آن جا به بادهای سپرده شده و به ابرهای باران زار رسیده است ابرها آن را به باران، و قطرات باران آن را به علف و سبزی و میوه ها رسانده اند بالاخره به غذای مردم وارد شده و از اثقال کیلوس و

از شعور کیموس^۱ گذشته و با جان‌ها مجاور شده است و سر انجام به صورت منی بیرون آمده و آن چه بالقوه در او وجود داشته در ماده حالت بالفعل به خود گرفته است، و آن چه در ماده بالفعل بوده از حیات و حساسیت به صورت بالقوه در آمده است. زمانی که فرشتگان با بادهای چهارگانه^۲ بر او در آمدند از حالت نطفه به حالت علقه و از حالت علقه به حالت مضغه و از حالت مضغه به حالت استخوان بندی در می‌آید و سپس روی آن را گوشت می‌پوشاند و وقتی خلقتش تکمیل شد حیات و شعور بالقوه در آن، به حالت فعلیت در می‌آید.

قمی با اسنادش از جابر بن یزید جعفری از امام باقر علیه السلام از پدرش از پدراننش از امیر مومنان علیه السلام روایت کرده که گفت: خدای تعالی زمانی که خواست با دست قدرتش خلق بکند...، مشتی آب گوارای خالص را با دست راستش برداشت و هر دو دستش راست است آب را در کف دستش گل خشک و جامد ساخت و به آن فرمود: پیامبران و بندگان صالح و ائمه ی هدایت کننده، و دعوت کنندگان به سوی بهشت و پیروان ایشان را تا روز قیامت از تو خلق می‌کنم و بیمی ندارم و از آن چه می‌کنم سؤال نمی‌شوم ولی از ایشان سؤال می‌شود.

سپس مشتی آب شور و تلخ برداشت و آن را در دستش گل کرد تا جامد شد و به او فرمود: زورگویان ستمگر و فرعون‌ها و اهل طغیان و برادران شیطان و دعوت کنندگان به آتش و پیروانشان را تا روز قیامت از تو می‌آفرینم و بیمی ندارم و از آن

۱ - کیلوس و کیموس دو کلمه ی یونانی اند به جای معده و روده، غذا در معده با هورمون هایی که بر آن ترشح می‌شود هضم می‌شود و سپس به روده وارد می‌شود و در آن جا هم به صورت مایعی شیری در می‌آید و از راه مویرگ‌ها به خون جذب شده و در تمامی بدن مورد مصرف قرار می‌گیرد.

۲ - بادهای چهارگانه عبارتند از: شمال و جنوب و صبا و دبور یا دبوران. مترجم.

چه می کنم سؤال نمی شوم ولی از ایشان سؤال خواهد شد . و گفت : و در باره ی آن بداء را شرط کرد ، و در باره ی اصحاب یمین آن را شرط نکرد پس از آن در دستش هر دو آب را درهم آمیخت گل کرد و آن ها را جلوی عرشش نگه داشت و هر دو چکیده ای از گل بودند سپس به فرشتگان چهارگانه (شمال و جنوب و صبا و دبوران) امر فرمود : بر این گل چکیده بوزند ، فرشتگان چهارگانه آن گل را برابر فرمان الهی نسبت به آن عمل کردند و طبیعت های چهارگانه یعنی باد و خون و سوداء و بلغم را بر آن جاری کردند ، ملائکه ی شمال و جنوب و صبا و دبور بر آن ها وزیدند و طبایع چهارگانه را بر آن ها جاری کردند ، در میان طبایع چهارگانه ، باد در بدن از ناحیه ی شمال و بلغم از جانب صبا و سوداء از جانب دبور و خون اثر جنوب می باشد. حضرت گفت: روح پایین آمد و بدن کامل شد ، از جانب باد دوست داشتن زنان و داشتن آرزوهای طولانی و حرص بر او عارض شد ، و از اثر بلغم اشتها به غذا و نوشیدنی و نیکوکاری و مدارا و نرمخویی بر او عارض شد و از جانب سوداء دوست داشتن ، خشم و سفاهت و شیطنت و زورگویی و سرپیچی و شتاب بر او عارض شد و از خون دوست داشتن تبهکاری ، لذت جویی انجام کارهای حرام و ارتکاب شهوات بر او عارض شد . امام باقر علیه السلام گفت : این حدیث را در کتاب امیر مومنان علیه السلام یافتیم.^۲

۱ - در باره ی بداء باید مفصل صحبت شود و مختصرش این است که امکان دارد هر چیزی دگرگون شود که این موضوع برای مخلوق نا معلوم است و اظهار آن به اراده ی خدا صورت می گیرد و می گویند : خدا بداء کرد یعنی چیزی را اظهار کرد که به دیگران مخفی بود . مترجم .

۲ - تفسیر صافی ج ۱/۱۰۹ و تفسیر قمی ج ۱/۳۸ .

می گویم: حضرت بیان کرده است که سلاله مرکب است از:

۱- کفه ی دست راست، و کفه ی مشت دست راست که از آبی است گوارا، طینت پیامبران است و طینت پیامبران همان صورت انسانیت و هیكل توحید می باشد پس از آن آن را شکست در دستش مالش داد، و خدای تعالی به این موضوع در آیه ی: (لِنَبِّؤَهُمْ أَنَّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا)^۱ تا ایشان را بیازماییم که کدام یک از ایشان دارای عمل نیک است و در آیه ی: (لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ)^۲ تا خدای تعالی بد سرشت را از پاک طینت معلوم کند، و معنی آن دو را درهم آمیخت همین است تا به اخلاص اقرار کرد و جامد شد و به صورت گل ثابت در آمد، در صورتی که قبلا آب روان بود. و معنی یک مشت آب برداشتن با دست راستش این است که در جواب (الست بربک و محمد نبیک و علی ولیک و امامک و الائمة من بنیه ائمتک) آیا من خدایت نیستم؟ محمد پیامبرت نیست؟ علی ولی و امامت نیست؟ فرزندانش امامان تو نیستند؟ از روی صدق و با معرفت و با حال تسلیم بلی بگوید و معنی جمود آن (نیز) این است خدا فرموده است: (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا)^۳ یعنی کسانی که گفتند رب ما خداست سپس استقامت کردند و فرموده است: (وَاسْتَقِمُّوا كَمَا أَمَرْتُمْ)^۴ یعنی چنان که امر شده ای استقامت داشته باش و فرموده است: (وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ)^۵ یعنی هیچ کدام از شما ها منصرف نشود (و به سمت و سویی بروید که دستور دارید) و به آن طینت فرمود پیامبران را از تو

۱ - کفه ۷.

۲ - انفال ۳۷.

۳ - فصلت ۳۰.

۴ - شوری ۱۵.

۵ - هود ۸۱.

خلق می کنم .

۲- (و گفتیم: سلاله ، مرکب است از مشت آبی شیرین و گوارا که در دست راست است با مشت آبی که در) کفه ی دست چپ قرار دارد(آب) کفه ی دست چپ ، آب شور و تلخ است ، طینت ستمگران فرعون ها ، اهل طغیان و عصیان . و این صورت شیطانی است و مجسمه ی انکار و طغیان ، پس از شکستن آن را در دستش مالش داد ، و این است قول خدای تعالی : (وَ لَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ اِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ اِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا كَانَ لِهٖ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطٰنٍ اِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيْظٌ) این طینت را گل کرد تا انکار کرد و خشک گشت و طینت گندیده ای شد . در صورتی که قبلا آبی چسبنده و متحرک بود ، این عوارض وقتی در او ظاهر شد که خدای تعالی توحید را بر او عرضه کرد توحید را قبول کرد بعد از آن نبوت را بر آن عرضه کردند سکوت کرد و در توحید دچار تردید شد و به شک افتاد . و زمانی که ولایت بر او عرضه شد این امر را انکار کرد و بدین وسیله توحید را منکر شد و داعی الهی را تکذیب کرد و نبوت را نپذیرفت و تاویل آیه ی : (وَ لَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ اِبْلِيسُ ظَنَّهُ) به وقوع پیوست و این به آن جهت بود که به ابلیس و به لشگریان او ایمان آوردن خلق به توحید و نبوت مهم بود و به لشگریانش گفت : من گمان می کنم ولایت را نمی پذیرند و اگر آن را نپذیرند توحید و نبوت را انکار می کنند و زمانی که بعضی از خلق ولایت را انکار کردند و آن را نپذیرفتند ابلیس به قشونش گفت: گمان من در باره ی ایشان درست بود و خدای تعالی این آیه را به پیامبرش نازل کرد.

خدای تعالیٰ از خالص طینت اول پیامبران و اهل عصمت را، و از کثیف طینت دوم پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به آتش را خلق کرد. بعد از آن، باقی دو طینت را ابتدا جدا گانه ذوب کرد و در دستش درهم سرشت و پس از آن، آن ها را درهم آمیخت و تاویل آیه ی: (إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ)^۱ معلوم گشت.

و در اصل درست از محمد احوال از حمران بن اعین روایت شده که امام صادق علیه السلام گفت: فتنه ها با احکامی آغاز می شوند که بدعت اند و در آن ها از هوای نفس پیروی می شود، و در آن ها با حکم خدا مخالفت است، در آن دو (جریان شیوع بدعت و پیروی از هوی و هوس و مخالفت با حکم خدا) مردانی سرپرستی مردانی را به عهده می گیرند، و اگر حق خالص بود و به آن عمل می شد اختلافی به وجود نمی آمد، و اگر باطل خالص بود و به آن عمل می شد برای عاقلی مخفی نمی ماند، ولی چیز مشکوکی از این و چیز مشکوکی از آن را می گیرند و با هم مخلوط می کنند، در این موقع است که شیطان بر طرفداران و دوستان خودش غالب می شود و کسانی نجات پیدا می کنند که حسن عاقبتی از ما به ایشان از گذشته منظور شده است.^۲ سپس آن دو را در زیر عرشش یعنی زیر حجاب احمر عرشش آویزان کرد وقتی با رساندن گل خام با هم ممزوج شدند این شیئی سلاله ای از

۱ - طه ۱۵. از مفاد آیه، معلوم است که مجازات برپایه ی انتخاب خود افراد است و هر وضعی را خودشان اختیار کرده اند و با اختیار راهی را رفته اند تا به مقصد رسیده اند و در مقصد، پاداش یا سزای عمل خود را دیده اند.

۲ - این حدیث در چاپی در صفحه ی ۴۳۴ مشکات الانوار و در چاپ دیگری در صفحه ی ۲۴۷ آن نقل شده است، در ضمن این حدیث در مشکات از امیر مومنان علیه السلام نقل شده که آن حضرت بالای منبر رفت و چنین گفت. مترجم.

گل (گل خالص) شد و این در ظاهر مادی است اما آن چه در آن از عالم علوی است در این مادی پنهان است مانند درخت در هسته ، و این همان حیات قدیم است که در حدیث امام علی بن الحسین علیهما السلام به آن اشاره شد این (نیروی) پنهان در (طینت) مادی شاخه ای است که در زمین رحم کاشته می شود و چهار ملک این شاخه را می رویانند آبش می دهند و امور آن را تدبیر می کنند چنان که خدای تعالی فرموده است: (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا)^۱ اولین بار دبور با او رو به رو می شود وقتی او را به حمام داخل کرد جنوب به سویش می آید و آن را متعفن می کند و حل می کند و دبور به او صفا می دهد و صبا اضافات را از او می زداید و شمال آن را می بندد ، سپس دوباره جنوب آن را حل می کند و دبور صافش می کند و صبا دوباره اضافات بیگانه را از او می گیرد و شمال دوباره آن را منعقد می کند و (کار این فرشته ها به) همین طرز است تا (نیروی) پنهان با آثار خود در عالم شهود ظاهر بشود. و سخن مجال شرح این جریان را ندارد.

به هر حال با این معانی که سابق اشاره کردیم (و از بیانات بعدی) روشن شد که اهل بیت علیهم السلام سلاله ی پیامبران هستند ، و اگر سلاله ی مادی را قصد کنیم معنایش این می شود که نطفه های نورانی ایشان در زمان نزول با مواد پاکی به صلب های پاک فرود آمدند و نبیین (پیامبران) حالت عمومی پیدا می کند و این سلاله را خلاصه می نامند و اگر سلاله ی نورانی را در نظر بگیریم معنی سلاله این خواهد بود که وابسته های به آن از او برکنار شوند یا این که بگوییم منظور از نبیین حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.

امام هادی علیه اسلام فرمود : و صفوة المرسلین

صاد صفوه با هر سه حرکت درست می باشد و به معنی خلاصه است و در باره ی انبیاء و مرسلین تا اندازه ی لازم صحبت شد و معنی این فقره مانند معنی سابق می باشد. اما این که ائمه علیهم السلام خلاصه ی پیامبران هستند در ظاهر می رساند که طینت این بزرگواران و طینت انبیاء علیهم السلام یکی است چنان که عده ی زیادی از روایات ، دلالت دارند که طینت ایشان از برگزیده ی آن طینت برداشته شده است و باقی مانده ی آن طینت انبیاء بوده است و به ایشان صفوة المرسلین گفته شده است . در عین حال احادیث اهل بیت دلالت دارند به این که در طینتشان احدی از مخلوقات نصیب و بهره ای ندارد و این موضوع در روایت محمد بن مروان از امام صادق علیه السلام گذشت آن حضرت گفت: در مانند آن چه ما آفریده شده ایم برای کسی نصیبی قرار داده نشده است .

در این بیان امام علیه السلام به روشنی اظهار داشته است که طینت ایشان مخصوص خود ایشان بوده و حتی پیامبران نیز از آن طینت نصیبی نداشته اند ، چون در ادامه گفته است :

خدای تعالی ارواح شیعیان ما را از بدن های ما آفرید و بدن هایشان را از طینتی ذخیره شده پایین تر از آن طینت آفرید و در مانند آن چه ایشان را آفرید برای احدی نصیبی قرار نداد مگر پیامبران^۱.

در این حدیث گذشت که امام طینت انبیاء را در طینت شیعیان داخل کرد که از طینتشان پایین تر است ، علت ادخال طینت شیعیان به طینت انبیاء با در نظر گرفتن طینت کفار و منکران می باشد و گرنه طینتشان داخل طینت انبیاء نمی شود زیرا طینت ائمه را خدای تعالی خلق کرد و در آن موقع مخلوقی وجود نداشت ، از فاضل یعنی از عرق و شعاع آن ، ارواح پیامبران را خلق کرد و ارواح انبیاء جلوتر از طینتشان خلق شد زیرا طینتشان از فاضل ارواح خودشان خلق شده است . و حدیثی که نقل می کنیم دلالت دارد به این که ارواح انبیاء ، هم چنین طینت ایشان سابق می باشد .

در کتاب ریاض الجنان از جابر بن عبد الله روایت شده است که گفت : به رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردم : اولین شیئی که خدای تعالی آفرید چه بود ؟ در جواب گفت : ای جابر خدای تعالی اول نور پیامبر تو را آفرید و پس از آن هر خیر دیگر را هم از نور او آفرید . سپس او را در برابر خودش در مقام قرب تا می خواست برافراشت، بعد آن را چند قسمت کرد از قسمتی عرش را و از قسمتی کرسی را و از قسمتی حاملان عرش و خزانه داران عرش را خلق کرد و قسم چهارم را تا می خواست در مقام حب برپاداشت و بعد آن را چند قسمت کرد از قسمتی قلم را و از قسمتی لوح را و از قسمتی بهشت را

خلق کرد و قسمت چهارم را تا می خواست در مقام خوف نگه داشت و بعد آن را چند جزء کرد از جزئی فرشتگان را و از جزئی خورشید را و از جزئی ماه و ستارگان را آفرید و جزء چهارم را تا می خواست در مقام رجاء نگه داشت و بعد آن را چند جزء کرد عقل را از جزئی و علم و حلم را از جزئی و عصمت و توفیق را از جزئی آفرید و جزء چهارم را تا می خواست در مقام حياء نگه داشت سپس با چشم هیبت به او نگاهی کرد آن نور یک صد و بیست و چهار هزار قطره عرق ریخت و خدای تعالی از هر قطره ای روح پیامبری را آفرید بعد از آن ارواح انبیاء علیهم السلام نفس کشیدند و خدای تعالی از نفس ایشان ارواح اولیاء و شهداء و صالحان را خلق کرد.

به این حدیث و به صراحت آن نگاه کن که ارواح ائمه علیهم السلام بودند و هیچ چیز دیگری وجود نداشت و ایشان خدا را با تسبیح و تهلیل قبل از آفریده شدن آسمان ها و زمین ها یاد می کردند روزگازی طولانی که تخمین مقدار آن از حیطة ی فکر ما بیرون است .

از امیر مومنان علیه السلام روایتی نقل شده در پاسخ به سؤالی که معنی آن چنین است : (قبل از وجود آسمان ها و زمین عرش چه مدتی در روی آب باقی ماند ؟ حضرت به او گفت : واردی خوب حساب کنی ؟ آن شخص گفت : بلی ، امام به او گفت : شاید نتوانی خوب حساب کنی . آن مرد گفت : می توانم ! حضرت گفت : اگر دانه های خردل را بریزند آن اندازه که فضا پر شود و بین آسمان و زمین را پر کند بعد به تو اجازه داده شود با همه ی ناتوانی که داری عمر کنی و تک تک این دانه ها را برداری از مشرق به مغرب ببری تا دانه ها تمام

شوند، این کمتر خواهد شد از یک صد هزارم جزء از مدت زمانی که عرش قبل از خلق آسمان ها و زمین روی آب مانده است و من از این که با عدد کمتری حدود این مدت را بیان کردم از خدایم آمرزش می طلبم.^۱

در معنی این حدیث اندیشه کن وقتی به معرفتی تقریبی دست یافتی می دانی که دلالت می کند به چیزی که کیفیت آن به وصف نمی آید و انوارشان قبل از این که عرش روی آب باشد و پیش از آن که آسمان ها و زمین خلق شده باشد در مدت اقامت نور محمد و انوار اهل بیتش صلی الله علیهم اجمعین در مقام قرب (وجود داشته مدت و) مقدار و اندازه ی این مقام فقط برای خدا معلوم است (باز برایت معلوم خواهد شد که) در مدت اقامت عرش و کرسی و حمله و خزانه داران آن ها در مقام حب ، و مدت اقامت قلم و لوح و بهشت در مقام خوف و مدت اقامت فرشتگان و ماه و ستارگان در مقام رجاء و مدت اقامت عقل و علم و حلم و عصمت و توفیق در مقام حياء انوار اهل بیت علیهم السلام بر انبیاء سبقت داشته اند ، و مجموع این مدت ها را (در نظر بگیر آن هم با قید در هر کدام) تا خدا می خواست . مقدار این اعداد برای ما مشخص نیست ، و در اخبار اعداد وارده در این مقامات متفاوت اند در بعضی از آن ها هشتاد هزار سال ، و در برخی هفتاد هزار سال و در بعضی چهارده هزار سال و در بعضی دوازده هزار سال و در بعضی غیر این اعداد آمده است در بعضی زیادتر و در بعضی کمتر . پس از آن خدای تعالی با دیده ی هیبت به این نور نگاه کرده و یک صد و بیست و چهار هزار قطره از او چکیده است تا پایان

۱ - این خبر در ج ۱۰/۱۲۶ بحار الانوار نقل شده و در پایان آن امام علیه السلام گفته است : و انما وصفت لك عشر عشر العشير من جزء من مائة الف جزء و استغفر الله عن التقليل و التحديد .

حدیث گذشته .

اگر آن چه را گفتیم فهمیده باشی برایت روشن می شود که انوار مقدسه ی محمد و آل محمد علیهم السلام مدت زمانی که نهایت آن معلوم نیست بر انوار پیامبران مقدم بوده است و این است تاویل آیه ی : (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا)^۱ و این کنایه است از این که فضایل اهل بیت علیهم السلام و سبقت شان در آفرینش نهایتی ندارد و اگر برایت ظاهر شود که خدای تعالی پس از این که اهل بیت علیهم السلام را آفرید و برای تحکیم نظام به ایشان دستور ادبار (و عقب گرد) داد ، از مقامی به مقامی فرود آمدند ، و به هر مقامی که در حین فرود آمدن رسیدند در آن مقام به هر زبانی که امکان داشت به تسبیح خدای تعالی مشغول شدند تا این که به آخر مقامات اختصاصی رسیدند ، در آن جا که حضور یافتند خدای تعالی با چشم هیبت در ایشان نگاهی کرد و از نورشان قطراتی چکید این قطرات یک صد و بیست و چهار هزار قطره بودند و خدای تعالی از هر قطره ای روح پیامبری را آفرید ...تا آخر.

حالا برایت ظاهر شد که گفتن صفة المرسلین به اهل بیت علیهم السلام نیست مگر به این لحاظ که خدای تعالی ایشان را از انوار خالصی که ضد تاریکی ها بوده ، برگزیده و اختیار کرده است چنان که سابق بر این اشاره کردیم . پس از آن که فراتر با فروتر، زمان فرود آمدن در یک محل جمع شد خدای تعالی در عرصه ی حشر اول عالم ذر، مخلوقات خود را به صورت جمع در نظر آورد و کسانی را که جلوتر دعوتش را اجابت کردند

برگزید و جلوتر اجابت کنندگان در ذر دوم همان جلوتر اجابت
کنندگان در ذر اول بودند . صلی الله علیهم اجمعین .

امام هادی علیه السلام فرمود : و عتره خیره رب العالمین

مرحوم محمد تقی در شرح فقیه گفته است : در این جا عترت به معنی نسل انسان و قوم و خویشان نزدیک او می باشد و منظور اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است چنان که به صورت متواتر وارد شده است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت: (انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی^۱). و خیره با سکون یاء و با فتحه به معنی برگزیده می باشد. در معانی الاخبار با اسنادش از ابو سعید خدری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:

نزدیک است به جوار الهی دعوت شوم و دعوت خدا را لبیک بگویم من در میان شما دو امانت سنگین را ترک می کنم کتاب خدا و عترتم ، کتاب خدای تعالی ریسمان کشیده ی خدا بین آسمان و زمین است و عترت من اهل بیت من هستند ، و خدای لطیف و خبیر به من خبر داده است که این دو هرگز

از ہم جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض به من برسند
توجه کنید که پشت سر من در باره ی آن دو چگونه رفتار
خواهید کرد.^۱

باز در آن کتاب آمده است که از ابوالعباس تغلب معنی
ثقلین در حدیث (انی تارک فیکم الثقلین) را سؤال کردند و
گفتند: چرا ثقلین نام گرفتند، او جواب داد برای این که
تمسک به این دو سنگین می باشد.^۲

و در آن کتاب آمده است که از حضرت امیر مومنان علیه
السلام معنی عترت در حدیث (انی مخلف فیکم الثقلین کتاب
الله و عترتی) را پرسیدند حضرت گفت: عترت من هستم و
حسن و حسین و امامان نه گانه از فرزندان حسین هستند،
نهمین ایشان مهدی و قائم ایشان است، عترت از کتاب خدا
جدا نمی شوند و کتاب خدا از ایشان جدا نمی شود تا این
که در کنار حوض به رسول الله وارد شوند.^۳

می گویم: در این حدیث شریف، عترت به همه ی ائمه
اطلاق شده است و این معنی از سخن رسول الله معلوم می
باشد و اگر چه به تبع ظاهری برخی از احادیث به اصحاب
کساء اختصاص دارد، و باقی ائمه لزوماً به آن وارد می شوند
معنی این سخن امام علیه السلام که گفته است: (از کتاب
خدا جدا نمی شوند) این است که ائمه علیهم السلام در همه
ی حالات و اعمال و گفتار و کردار و اعتقاداتشان از آن چه کتاب

۱ - ینابیع الموده نوشته ی یکی از علمای معروف اهل سنت معروف به قندوزی به نقل از مسند احمد
ج ۲ ص ۴۳۷

۲ - معانی الاخبار صدوق ۹۰ ح ۲ و بحار الانوار ۱۴۷/۲۳ و غایة المرام ۳۱۲/۲.

۳ - عیون اخبار الرضا ۶۰/۲ و معانی الاخبار ۹۰ ح ۴.

خدا حکم کرده و پیامبر اکرم بیان کرده است در امر کوچک و بزرگ سرباز نمی زنند و معنی این گفته ی امام علیه السلام که (کتاب خدا از ایشان جدا نمی شود) این است که حقی از کتاب خدا، در تمامی احوال و اقوال و اعمال و اعتقادات، در ظاهر، باطن، در ظاهر ظاهر، باطن باطن، و در تاویل، و باطن تاویل، داستان و مثال، عبرت اندوزی، استدلال، اخبار و حکم، و علم و غیره که مطابق با شرعی واقعی و یا وجودی بوده باشد بر هیچ کس ظاهر نمی شود مگر به وسیله ی ایشان و از ایشان و برای ایشان.

و معنی عترت در لغت با کسر عین؛ این است که ابو العباس تغلب گفته است ابن الاعرابی به من گفت: عترت مشگ دان های بزرگی است که از ناف آهوان جدا می شوند و مصغر آن عتیره می شود و مانند آن است لعاب خوشمزه و گوارا، و عترت درختی است که در جلو لانه ی سوسمار می روید. تغلب گفته است: به لانه ی سوسمار (مکو) و به لانه ی ضب (وجار) اطلاق می شود. می گویم: در قاموس آمده است: وجار باکسر و فتح به مخفی گاه گفتار^۱ گفته می شود، قول او و غیر آن دلالت نمی کند که در ضب هم به کار می رود. و گفته است: زمانی که ضب از لانه اش بیرون می آید خود را به همان درختی می مالد که در کنار لانه اش می روید، به همین لحاظ نمو نمی کند و بزرگ نمی شود، و عرب درخت یادشده را برای ذلیل و ذلت مثال می زند و می گوید: اذل من عترت الضب، خوارتر از عترت ضب، و عترت به فرزند انسان و ذریه ی صلبی او اطلاق می شود، به همین جهت ذریه ی حضرت محمد از حضرت علی و فاطمه صلی الله علیه و آله را عترت نامیده اند.

۱ - حیوانی وحشی و درنده است شبیه به گفتار.

تغلب گفته است: به ابن اعرابی گفتم: پس معنی گفته ی ابو بکر (ما عترت رسول الله هستیم) چیست؟ جواب داد: قصدش (بلده و بیضه) محل نشو و نمای او بوده است به هر تقدیر عترت محمد (ص) ذریه ی او از فاطمه (س) هستند، و دلیل این است که:

-رسول الله برای تبلیغ سوره ی براءت ابو بکر را رد کرد و علی را فرستاد. و فرمود: فرمان یافته ام آن را از جانب من نرساند مگر خودم یا مردی از خانواده ام، و سوره را از ابو بکر گرفت و به کسی داد که از او بود و به او نداد.

-اگر ابو بکر به لحاظ نسب از عترت بود- حتی بدون در نظر گرفتن تفسیر ابن اعرابی- محال بود پیامبر اکرم سوره را از ابو بکر بگیرد و به علی علیه السلام بدهد.
-به قولی هم عترت به سنگی اطلاق می شود که ضب در کنار آن لانه می کند و به آن پناه می برد، چون رهیابی او اندک و ضعیف است.

و گفته شده که عترت اصل و ریشه ی درختی را گویند که قطع شده است و شاخه های فرعی از آن می رویند، و عترت در غیر این معنی قول پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: (لا فرعة و لا عتيرة) اصمعی گفته است: فردی در ایام جاهلیت نذر می کرد که اگر تعداد گوسفندانش به صد برسد رجیب و عتایر^۱ آن را ذبح بکند و گاه می شد که بخل می ورزید و گوسفندش را سر نمی برید و به جایش آهوپی را شکار می کرد و در برابر خدایانش آن را ذبح می کرد تا به

۱ - بت پرستان زمان جاهلیت در ماه رجب، برای خدایان خود گوسفند سر می بریدند و به این گوسفندان عتایر می گفتند.



نذرش وفا کند و حارث بن حلزه در این باب گفته است:

عنتا باطلا و ظلما كما يعتر عن حجرة الربيض الظباء

یعنی ایشان آهوان را به جای گوسفندان خود به گناه غیر آن ها ذبح می کنند، اصمعی گفته است: عترت به معنی باد، به معنی درخت کوچکی است در تهامه^۱ که شیر زیادی دارد، عتر به ذکر هم گفته می شود وقتی بلند می شود می گویند عتر یعتر عترا، ریاشی گفته است از اصمعی عترت را پرسیدم، جواب داد: علفی است مانند مرزنجوش که پراکنده می روید.

مصنف این کتاب می گوید: با در نظر گرفتن تمامی معناهایی که عرب از عترت منظور کرده، علی بن ابی طالب علیه السلام و ذریه ی او از فاطمه و سلاله ی پیامبر عترت می باشند ایشان هستند که خدای تعالی با زبان پیامبرش به امامت ایشان نص کرده است و ایشان دوازده نفرند اول ایشان علی و آخرشان حضرت مهدی امام قائم علیهم السلام است. برای این که ائمه علیهم السلام در بین همه ی بنی هاشم و در بین همه ی فرزندان ابو طالب مانند نافجه های آهوان هستند، (عطر) علوم خوشایندشان در نزد تمامی خردمندان وجود دارد. ایشان درختی هستند که اصل آن درخت رسول خداست و امیر المومنین فرع آن درخت است و ائمه شاخه های آن درخت اند، و شیعیان شان برگ های آن و علوم ایشان میوه های آن درخت می باشند. به معنی بلده و بیضه، اصول اسلام اند، به معنی سنگ بزرگ کنار لانه ی سوسمار^۲

۱ - تهامه مکه و شهرهای جنوبی حجاز را می گویند و منسوب به آن را تهامی می نامند.

۲ - منظور سوسمارهایی نیست که ما در ایران ملاحظه می کنیم، بلکه سوسمارهای بزرگی هستند که

راهنمای خلق اند، اصل درختی هستند که قطع شده است برای این که خون ایشان را ریخته اند و به ایشان ظلم و ستم کرده اند از ایشان قطع رابطه کرده و به ایشان نپیوسته اند، از ریشه روییده اند قطع رابطه از ایشان و پشت کردن افراد به ایشان آسیبی به آن ها نرسانده برای این که از جانب خدا با زبان رسول الله منصوب بوده اند به جرم غیر ستم دیده اند، با توجه به معنی درختی که شیر فراوان دارد منافع فراوانی به دیگران داشته اند و سرچشمه های علوم آن ها بوده اند، با توجه به این که عترت به معنی ذکر است همه ذکورند، و به معنی باد جند الله و حزب اللهند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث مشهوری فرمود: (الریح جند الله الاکبر)^۱ و فرمود: (الریح عذاب علی قوم و رحمة لآخرین)^۲ و ایشان نیز مانند قرآنی که همراه آن هاست چنین اند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی) و خدای تعالی فرمود: (وَ نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا یَزِیدُ الظَّالِمِینَ اِلَّا خَسَارًا)^۳ و فرمود: (وَ اِذَا مَا انزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ اَیُّکُمْ زَادَتْ هَذِهِ اِیْمَانًا فَاَمَّا الَّذِینَ اٰمَنُوا فزَادَتْهُمْ اِیْمَانًا وَ هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ وَ اَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا اِلٰی رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ کَافِرُونَ)^۴ به آن معنی که گفته اند مانند مرزنجوش پراکنده اند مشاهد مقدسه ی ایشان در جاهای مختلف قرار دارد و برکاتشان در شرق و غرب عالم گسترش یافته است. این ها را از معانی الاخبار صدوق

در صحراهای سوزان زندگی می کنند.

۱ - بحار الانوار ۱۵۰/۲۳ و در ج ۱۸/۵۷ به جای الاکبر، الاعظم آمده است

۲ - بحار الانوار ۱۵۰/۲۳ و معانی الاخبار ۹۳.

۳ - اسراء ۸۲ .

۴ - توبه ۱۲۴ و ۱۲۵ .



علیه الرحمه نقل کردم و به خود آن ها با آن چه او گفته بود کفایت کردم برای این که به لحاظ لغت کافی بود^۱ اما آن ها برای بیان متعلق به غیر لغت فائده نداشت مگر با بیانی که به همین لحاظ وضع شود و آن همان کلیدهای امور نهانی است که غیر خدای تعالی آن ها را نمی داند (مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ)^۲.

و اما خیره، با سکون یاء و فتح آن به معنی برگزیده است و مراد رسول خدا و وصف اوست بدانسان که فرمود: (یا علی لا یعرفک الا الله و انا و لا یعرفنی الا الله و انت و لا یعرف الله الا انا و انت)^۳ یا علی تو را غیر از خدا و من، دیگری نشناخت و مرا غیر از خدا و تو، دیگری نشناخت و خدا را غیر از من و تو دیگری نشناخت. و به آن صورت که در خطبه ی روز غدیر و روز جمعه فرمود: (و شهادت می دهم که محمد بنده و رسول اوست با علم و آگاهی خود وی را از گذشته نسبت به دیگر ملت ها برگزید برای این که در بین ابناء نوع خود یگانه و بی نظیر بود، او را برگزید تا از طرف او امر و نهی کند، در عالم دیگرش او را در ادای فیض در جای خود قرار داد چون چشم ها او را درک نکنند و خاطره های افکار او را دربرنگیرند و گمان های پیچیده در اسرار، وی را به تصور نیاورند، لا اله الا هو، فرمانروای چیره و غالب است، اعتراف به نبوت او را به اعتراف به الوهیت خود همراه ساخت و از کرامات خود به او مخصوص کرد آن چه را که به هیچ یک از آفریدگانش نرسیده بود، او به داشتن این کرامات خاص الهی اهل بود،

۱ - کمال الدین و تمام النعمة ۲۴۶ باب ۲۲ و معانی الاخبار شیخ صدوق ۹۲ باب معنی الثقلین.

۲ - انعام ۵۹.

۳ - مشارق انوار الیقین ۱۷۲ و مکیال المکارم در فوائد دعا برقائم عج و المحتضر حلی ۷۸ ح ۱۱۳.

به این کرامات مخصوص نباشد آن که شأنش تغییر یا تغییر است و خدا برنمی گزیند فردی را که شأنش اولی و احق دیدن خود است.^۱ و برای زیادی کرامت او و حصول اجابت دعای داعی فرمان داد: بر او درود بفرستند، خدا بر او و آل او درود و سلام و کرم و شرف و عظمت عطا کند به آن فراوانی که قید و شرطی نداشته و هرگز قطع نشود). و بلا فاصله پس از این سخن در توصیف عترت طاهره فرمود: (و خدای تعالی پس از پیامبرش از بین مخلوقات خود افراد خاصی را با بالابردن به مقام او مختص کرد و آن ها را تا مرتبه ی او بالا برد و ایشان را در طول قرن ها و در هر زمانی دعوت کنندگان واقعی و راهنمایان به سوی خود و برای خود قرار داد، ایشان را در گذشته و پیش از همه ی موجودات به صورت انواری به وجود آورد، آن ها را به حمد و سپاس خود گویا ساخت و شکر و تمجیدش را به ایشان الهام فرمود آن ها را حجت های خود قرار داد بر هر کسی که به ملکوت الوهیت او و سلطان عبودیت^۲ معترف باشد، به وسیله ی همین سلطنت بندگی تمامی موجودات گنگ را با زبان های گوناگون به نطق آورد تا در برابر او که خالق آسمان ها و زمین هاست سر تسلیم فرودآورند. او ائمه علیهم السلام را بر تمامی موجودات گواه

۱ - این نشان ظرفیت بالایی است که رسول خدا و ائمه ی هدی دارند و همواره تسلیم فرمان خدایشان هستند.

۲ - بندگی خدای تعالی بر همه مستولی است و هیچ کس را یارای گریز از فرمانروایی او نیست و همگان در این باره یکسان اند از بالاترین موجود هستی که پیامبر اکرم است صلوات الله علیه و آله گرفته تا پائین ترین و پست ترین خلق الهی در برابرش سر نیاز و تسلیم فرود آورده اند و پیامبر ما با داشتن آن همه مقامات عالیه در تشهد نماز مقرر کرده که هر روز همه ی مسلمانان در اوقات نمازهای پنجگانه بندگی او را جلوتر از واسطه ی خدا بودنش گواهی کنند، در قرآن کریم نیز از آن بزرگوار با همان مرتبه ی والای بندگی اش از او تجلیل کرده و فرموده است: (تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیرا اول سوره ی کهف) و فرموده است: (سبحان الذی اسرى بعبده لیلا، اول سوره ی الاسراء) و در سوره ی جن هم برای تشریف بیشتر او را عبد الله نامیده است. مترجم.

گرفت و در امر خود بر هرچه که می خواست به ایشان ولایت داد. ایشان را مترجمان مشیت و زبان های اراده ی خود قرار داد بندگانانی اند که (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ)^۱ به احکام او حکم و به قانون وی عمل می کنند، به حدود او اعتماد می کنند و واجب او را اداء می کنند، خدای تعالی بندگان خود را کر و کور و لال باقی نگذشت بلکه برای همه ی آن ها عقل هایی را قرار داد که با ظاهرشان در آمیخت و در تمامی وجودشان پراکنده شد آن را در ارواحشان تحقق بخشید و حواسشان را به بندگی گرفت به وسیله ی آن ها در آن ها گوش ها و چشم ها و افکار و خاطر ها قرار داد و با آن ها حجت خود را بر آن ها ملزم کرد و راهش را بر آنان نشان داد و آن ها را با زبان های تیز و برنده گویا ساخت از آن چه دیده بودند، با آن چه از قدرت و حکمتش در آن ها برپا داشته و در نزدشان آشکار کرده بود (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ)^۲ تا هرکس هلاک می شود با دلیل هلاک شود و هر کس زنده می شود با دلیل زنده شود.

شرح حدیث و شرح بعضی از فقرات این خطبه

فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله (یا علی لا یعرفک...) اشاره دارد به این که همه ی خلق الله غیر از آن دو بزرگوار به نهایت مقاماتشان عارف نیستند و گاه بعضی به این سخن

۱ - انبیاء ۲۷.

۲ - انفال ۴۲.

۳ - اقبال الاعمال ۲/۲۵۵.

ایراد گرفته و گفته اند : بنا بر این ائمه ی طاهرین هم کنه جدشان و کنه پدرشان را نمی شناسند ، و این سخن غریبی است چون آن ها وارث شده اند همه ی علوم ی را که به محمد و علی علیهما السلام رسیده است ، و معلوم است که از جمله ی آن علوم یکی هم شناختن خود ایشان است و روا نیست که یکی از آن ها به علمی آگاه باشد و دیگر حجت های الهی به آن آگاه نباشند در صورتی که همه ی ایشان در حفظ و نگهداری دین با هم مشترکند؟

پاسخ این است که : شیئی با صفتش شناخته می شود مگر این که با معروف در یک مقام باشد و او را بشناسد ، توضیح این است که در جای خود ثابت شده است که علم عین معلوم است، تو زید را با صفتی می شناسی که در خیالت از او داری، و معلوم تو همین صورت است و آن علم تو به زید است، یعنی با صفت انتزاعی از او که علم تست. اگر با زید در یک محل بنشیننی طوری که او را مشاهده کنی با آن به او علم پیدا می کنی نه با صفت انتزاعی که از او در ذهن داری، که در این صورت علم به او از طریق صورت اوست، و اگر با زید در یک محل نباشی ذات او را نمی دانی مگر با صفتی که از او داری، و این علم به صفت اوست. و رسول الله و همین طور علی علیه السلام اصل ائمه علیهم السلام هستند و ائمه فروع ایشان می باشند و فرع با اصل جمع نمی شود تا آن را بشناسد برای این که اصل در مقام اول است و فرع در مقام دوم می باشد پس فرع اصل را به کنه نمی شناسد برای این که شناخت او به صفت است، پس فرمایش آن حضرت: (لا یعرفک الا الله و انا) تو را نمی شناسد مگر خدا و من، ناظر به کنه است، زیرا در مقام اصل است و او را به کنه نمی

شناسد مگر آن که در مقام او باشد .

فرمایش مولى الموحدين عليه السلام: (استخلصه فى القدم) منظور از اين قدم يا امکان راجح است که عبارت از امکان مشیت است در اين صورت معنی عبارت اين خواهد بود که آن حضرت صلى الله عليه و آله محلی برای مشیت الهی شد زیرا مشیت تنها در او می گنجد و در غير او نمی گنجد ، چنان که خدای تعالی در حدیث قدسی فرموده است : (ما وسعنی ارضی و لا سمائی و وسعنی قلب عبدی المومن) در زمین و آسمان ننگیدم و دل بنده ی مومنم مرا در خود جای داد.^۱

يا منظور قدم زمانی و دهري است یعنی او را در جلوتر از زمان در دهر يا جلوتر از دهر در سرمد برگزید يا قدم لغوی که سبقت مطلق است نسبت به آن چه به تأخیر افتاده است يا منظور قدم شرعی است که اطلاق می شود به هر کس (يا هر چه) شش ماهه بوده باشد و این در اخبار و در نزد فقهاء مشهور است . و گاه قدم به عالم پیش از این عالم گفته می شود چنان که رسول الله صلى الله عليه و آله فرموده است : (كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين^۲) من پیامبر بودم و حال آن که آدم بين آب و گل قرار داشت و علی علیه السلام فرمود: (كنت وليا و آدم بين الماء و الطين) من ولی الله بودم و حال آن که حضرت آدم بين آب و گل بود. این حدیث را ابن ابی جمهور احسائی در کتاب المجلی نقل کرده است .^۳

۱ - اللعة البيضاء ۱۳۹ .

۲ - اللعة البيضاء ۱۳۹ .

۳ - این عبارت در عوالي اللثالي به شماره ي ۲۰۸ ج ۴ / ۱۲۱ کنت وصيا و آدم بين الماء و الطين آمده است.

فرمایش مولیٰ الموحدین: علیه السلام (انفرد عن التماثل و التماثل من ابناء الجنس) یعنی رسول الله یگانه بود و در بین ابناء جنس میان خلق الله نظیر نداشت، می خواهد بفرماید رسول خدا صلی الله علیه و آله با وضع و حالی که دارد در بین مردم نظیر و مانند ندارد و مشیت الهی علاقه نیست به چیزی که با او برابر باشد مگر خود رسول الله صلی الله علیه و آله، و در عالم امکان، اشرف و برتر از او کسی غیر از خود او نیست و کسی غیر از علی نزدیک به او نیست.

و فرمایش آن حضرت: (آمرأ و ناهیا) منظور حضرت این است که خدای تعالی او را در تبیین تکالیف بندگان، مظهر امر و نهی خود قرار داد تا مراد خدای تعالی را بیان کند.

و فرمایش آن حضرت: (اقامه فی سائر عالمه) منظور این است که خدای تعالی در میان همه ی خلق او را مظهر و وجه خود قرار داد که بندگان با او به سوی او توجه کنند.

و فرمایش آن حضرت: (فی الاداء) می خواهد بفرماید که خدای سبحان هرچیزی را که بخواهد به یکی از مخلوقاتش عطا کند چون برای آن شیئی، اخذ فیض از حضرت حق تعالی ممکن نمی باشد مگر به وساطت رسول الله صلی الله علیه و آله (او را در رساندن فیض به او در جای خود قرار داده است) برای این که او بین دو حکم رابط است و اقتضای رابط واسطه بودن می باشد زیرا آثار از مقبولات و قابلات به همین واسطه صلی الله علیه و آله مترتب است. این فرمایش حضرت: (قرن الاعتراف بنبوتہ بالاعتراف بلاهوتیته) یعنی اعتراف به نبوت او را همراه به اعتراف به لاهوتیت خودش همراه ساخت، مفهوم این است که خدای تعالی بندگان خودش را مکلف نکرد ماوراء

رتبه ی پیامبرش را بشناسند و معرفتش را بر آنان واجب نفرمود، چون آن را تحمل نمی کنند به همین جهت وجودشان و نظام دینشان و دنیایشان را بر معرفت او موقوف نکرد.^۱

و این فرموده که: (اذ لا يختص من يشوبه التغيير....) در این عبارت امام علیه السلام خواسته است علت اختصاص این منزلت از جانب خدای علیم حکیم به آن حضرت را بیان کند و این که آن حضرت ذاتا سراج منیر است و دارای خلقی بس بزرگ است، لا اله الا الله، رب و مالک همه ی اشیاء می باشد. و فرمایش حضرت: (و امر بالصلاة علیه ...) اشاره می کند که خدای تعالی برای بالا بردن شأن آن حضرت دستور داده است برایش صلوات بفرستند^۲، و بیان می کند که: این عبادت، ثنای خدای عز و جل است به پیامبرش صلی الله علیه و آله به صورتی که سزاوار مقام اوست، برای این که آن حضرت با وجود راجح همراه است که غایت و نهایت و آغازی برایش در عالم امکان نیست، و برایش اولیتی نیست مگر از جانب خدایی که برای چیزی نهایت نمی شود، و هم چنین پایانی در هستی برایش نیست مگر به سوی خدایی که غیر از وی خدایی نیست، این موضوع را بفهم که راهی است باریک تر از مو و برنده تر از شمشیر، سالکان هزار سال بالا می روند و پنجاه هزار سال در میان آن می مانند و هزار سال سرازیر می شوند فاصبر صبرا جمیلا.

۱ - معنی دیگر این است که خدای تعالی مقرر فرمود: لا اله الا الله با محمد رسول الله همراه باشد و اعتراف به الوهیت خدای تعالی زمانی صحیح است که به نبوت پیامبر اکرم نیز اعتراف شود. مترجم .
 ۲ - خدای تعالی صلوات فرستادن بر آن حضرت و اهل بیتش را برای نمازگزاران در پنج نوبت و در هر روز نه بار واجب کرده است، صلوات در قنوت ها و در رکوع ها و سجده ها مستحب هستند. مترجم .

و فرمایش آن حضرت در باره ی اهل بیت علیهم السلام :
 (و ان الله اختص لنفسه بعد نبیه) اشاره دارد به این که ایشان
 با محمد صلی الله علیه و آله برابرند در آن چه که خدای
 تعالی برای همه ی بندگان می خواهد عطا فرماید و اگر
 چه از حیث مراتب ذاتی شان با هم تفاوت دارند و به دلیل
 بعد (نبیه) در رتبه بعد از او قرار دارند. و فرمایش آن حضرت :
 (علاهم بتعلیته) دو وجه دارد:

یکی این که به آن چه رسیده اند با محمد صلی الله علیه و
 آله رسیده اند و این درست است.

دومی این که خدای تعالی ایشان را به مکانی بالا برده
 که محمد را بالا برده است برای این که مقام ایشان از مقام
 محمد است و طینتشان با او یکی است و نور شان نور واحد
 است و اگرچه او سابق است و ایشان پیرو او می باشند ولی آن
 چه دیده اند و شنیده اند با او و به وسیله ی او دیده و شنیده
 اند.

فرمایش آن حضرت (لقرن قرن و زمن زمن) اشاره می کند
 به این که خدای تعالی ایشان را داعیان واقعی به سوی او در
 تمامی یک میلیون عالم قرار داد، و در تمامی زمان ها در هر
 عالمی در ظاهر از جنس آن عالم ظاهر می شوند و در باطن با
 سر علت و قیومیتش ظهور می کنند.

و قول حضرت: (انشأهم فی القدم قبل کل مذروء و مبروء انوارا
 انطقها بتحمیده ...) منظور از قدم همان معنی مراد است که در
 باره ی رسول الله گفته شد، و مذروء در این جا (چیزهایی اند
 که) در تقدیرند و مبروء (چیزهایی اند که) بعینه ظاهر باشند



که خدای تعالی آن ها را به نطق آورد و با حقایقشان خدا را حمد کردند و با ذواتشان او را سپاس گزاردند پس خلائق به وسیله ی ایشان خدا را تسبیح گفتند و با ذکرشان او را تمجید کردند و در زیارت جامعه ی صغیره آمده است که: (یسبح الله باسمائه جمیع خلقه و السلام علی ارواحکم و اجسادکم و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته).

و فرموده ی آن حضرت: (و اشهدهم خلقه و ولاهم ما شاء من امره) اشاره دارد به این که خدای تعالی ایشان را برای خود و خلق را برای ایشان آفریده و آن ها را بر خلق خلقش شاهد و گواه قرار داده است و از امر خود آن چه را خواسته (بی رفع ید) به ایشان واگذاشته است، برای این که محل مشیت الهی هستند.

و آن حضرت در فرمایش خود: (و جعلهم تراجم مشیته) اشاره فرموده که ایشان با مشیت الهی عمل می کنند و مشیت الهی جز با عمل ایشان شناخته نمی شود، ایشان مترجمان مشیت او و زبان های اراده ی او هستند یعنی که اراده ی او با مفعولات گویا می شود، و بیان تعبیر از اراده همان فعل ایشان است فعل ایشان از مشیت الهی می گوید و افعال و اقوال و اعمالشان زبان مشیت او می باشند.

فرمایش آن حضرت: (بل جعل لهم عقولا ما زجت شواهدهم...) اشاره دارد به این که خدای سبحان عقل های مکلفین را طوری قرار داد که خود به خود معانی را و رقایق را با امتزاج با ارواح، و صورت ها را با امتزاج با نفوس و اشباح را با امتزاج با حس مشترک و رنگ ها را با امتزاج با چشم ها و آوازه ها را با امتزاج با گوش ها و بوها را با امتزاج با گیرنده های بینی و ملموسات را

با امتزاج با بشره های لمسی درک می کند این حواس ظاهری و باطنی با وسائل درک خود و وسائل ادراک با عقول درک می کنند و منظور ما از امتزاج عقول با حواس باطنی و ظاهری، ظهور آن ها به وسیله ی ادراکات در آن هاست .

من بعضی از این کلمات خطبه را بیان کردم تا علاوه بر استشهاد به مقام آن حضرت، و مقامات اهل بیتش علیهم السلام، فائده ای به دست آید.

و در متن زیارت امام علیه السلام فرموده است: (رب العالمین) . رب یعنی مالک (و ملک) صاحب، سید، مصلح، مربی، مدبر و منعم. این ها معانی هفت گانه ی رب هستند و با افزودن رب به العالمین فائده ی اضافه کردن آن در مالک، مربی، سید، مصلح، مدبر و منعم ظاهر می شود. اما اضافه کردن صاحب، اگر به همان معنی مالک باشد در این جا مراد است و اگر به آن معنی باشد که از مصاحبه مشتق شده باز اطلاق آن به خدای تعالی جایز است و در آن صورت معنی صاحب العالمین، این خواهد بود که او با هر چیز است و به همه ی اشیاء محیط می باشد در دعاء آمده است: (یا صاحب کل نجوی و منتهی کل شکوی) یعنی در نزد هر سخنی آهسته حضور دارد و به آن محیط است و از آن اطلاع دارد، او خدایی است که با امر او نجوی قائم شده است . وقتی معنی مربی مصلح، مدبر و منعم در اضافه بودن خیره به آن لحاظ شود این معنی ظاهر می شود که: او به امر خدای تعالی مربی سائرین است و مصلح هر چه از آن ها فاسد شود، و با اوامر و نواهی و با تأدیبات ارشادی مدبر می باشند به آن چه صلاح جهانیان در آن است، تا به این وسیله به درجات و مقامات بالاتر نایل شوند یا این که خدای تعالی با



توجه بسیاری که به تربیت بندگان خود دارد و با تدبیر نیکویی که به اصلاحشان اهمیت می دهد و با نعمت های فراوانی که برایشان عطا می کند برای رساندن این خیرات به بندگان، بهترین خلق خود را برگزیده است به این لحاظ که آن حضرت صلی الله علیه و آله به صلاح نظام دینی و دنیوی و روحی آن ها به شدت توجه دارد و به این جهت، به این صفات کامل حضرت، که در رتبه ی امکان بالاتر از آن ها تصور نمی شود، در قرآن کریم اشاره کرده است: (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) یعنی همانا رسولی از جنس شما برای شما آمد که فقر و پریشانی و جهل و فلاکت شما بر او سخت می آید و بر آسایش و نجات شما بسیار حریص و به مومنان رؤوف و مهربان است.

العالمین جمع عالم است با فتح لام، و آن اسم است به چیزی که با آن معلوم می شود مانند خاتم که به مهر گفته می شود که با آن مهر می زنند، این معنی عالم، غالباً به همه ی چیزهایی اطلاق می شود که خدا با آن معلوم می شود، یا این که عالم اسم است برای صاحبان علم از فرشتگان و جن و انس، و گفته شده است: در این جا منظور انسان ها هستند برای این که هر کدام از آن ها عالمی جداگانه و مستقل است، زیرا هر چه در عالم کبیر وجود دارد از افلاک و زمین و روزی های موجودات و کوه ها و درختان و باران و رعد و برق و نباتات در او هم وجود دارد و نمونه ای از عالم کبیر می باشد و غیر این تعبیرها^۲ از چیزهایی که خدای سبحان با آن معلوم

۱ - توبه ۱۲۸.

۲ - امیر مومنان علیه السلام فرموده است: اتزعم انك جرم صغير و فيك انطوي العالم الاكبر؟ گمان می کنی جثه ی کوچکی هستی در صورتی که همه ی عالم کون در تو خلاصه شده است. مترجم .

می شود و جمع بسته شده تا توهم نشود که الف و لام برای استغراق افراد شخص واحد یعنی اجزاء اوست گرچه به سختی می شود آن را تصحیح کرد به این معنی که همه ی امثالش را در احوال و اقوال و افعال و اعمال آن منظور نمود، برای این که این ها امثال او هستند، تو اگر مثلاً زید را روز یکشنبه در حال ایستاده و در روز دوشنبه در حال نشسته و در روز سه شنبه در حال خوردن بینی و روز چهارشنبه بینی که زنا می کند و روز پنجشنبه در حال نماز خواندن بینی، در طول حیات هر موقع که خیالت در روز یکشنبه به زید توجه کند در هر حال او را ایستاده می بینی و در روز دو شنبه در حال نشسته و همین طور، حتی اگر زید بمیرد هر موقع توجه کنی او را با این حالات می بینی و این ها امثال و صفات اعمال و افراد او هستند، اگر لام استغراق را با این معنی به یکی وارد کنی تا افرادش را در برگیرد جایز است، اما این معنی در موقع اطلاق به ذهن نمی رسد و برای مخاطبه با عوام شایسته نیست. پس جمع عالم عالمین برای استغراق اجناس و حرف تعریف برای استغراق افراد جنس است و این دو استغراق که رب به آن ها اضافه شده دلالت دارند به این که خدای سبحان محمد صلی الله علیه و آله را برای تربیت و اصلاح و ارشاد تمامی موجودات و بالابردن ایشان به مراتب عالیہ برگزیده است. صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

امام هادی علیه السلام فرمود : وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

شاید در این جا منظور از رحمت، رحمت مکتوبه باشد که از تمامی ناخوشایندی های عدل خالص است و برای کرم و فضل می باشد، و این رحمت خاصه است و بیان آن گذشت و امام علیه السلام در تفسیرش در بیان رحمت خاصه بر مومنین به آن اشاره کرده است و به این که صفت رحیم است. آن حضرت فرمود: اما در باره ی رحیم در قول خدای تعالی (در بسم الله الرحمن الرحیم) حضرت امیرمومنان علی علیه السلام فرموده است: خدا به بندگان مومن خود رحیم می باشد، و از رحمت خدای تعالی است که صد رحمت آفرید و یک رحمت از آن ها را در همه ی آفریدگان قرار داد، انسان ها با همان رحمت نسبت به هم مهربانی می کنند، مادر، با آن رحمت به بچه اش محبت می کند، و حیوانات ماده، به بچه های خود ملاطفت می کنند، روز قیامت که بشود این یک رحمت را به نود و نه رحمت می افزاید و با همه ی (آن یک صد رحمت) بر امت محمد صلی الله علیه و آله محبت می کند، و آن ها را شفیع قرار داده است نسبت به کسی از اهل اسلام که شفاعت از آن

ها را دوست می دارند، حتی یکی از آن ها به نزد مومن می آید و می گوید: برای من شفاعت کن، می گوید: چه حقی به گردن من داری؟ جواب می دهد: در فلان روز به تو آب دادم، و آن را به خاطرش می آورد، از او شفاعت می کند و شفاعتش پذیرفته می شود، و دیگری می آید و می گوید: من در گردن تو حقی دارم، می گوید: حق تو چیست؟ می گوید: در یک روز گرم در سایه ی دیوار من خود را خنک کردی برایش شفاعت می کند و شفاعتش پذیرفته می شود، تا این که نسبت به همسایه ها و دوستان و آشنایانش شفاعت می کند و در واقع مومن در نزد خدای تعالی گرامی تر از آن است که گمان می کنند.^۱

باید بدانیم که : رحمت به معنی مهربانی و رساندن فضیلت ها و از بین بردن ناراحتی هاست ، یا به معنی حیات در عالم غیب و حتی در عالم شهود است ، یا به معنی مغفرت است . معنی اول و دوم در این دعای معصوم : (یا باریء خلقی رحمة بی و قد کان عن خلقی غنیاً^۲) ای آن که مرا به وجود آورده ای تا بر من محبت کنی در صورتی که به آفریدن من نیازی نداشتی. و معنی سوم در قول خدای تعالی آمده که فرموده است: (لا عاصمَ الْیَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبِّی)^۳ امروز نگهدارنده ای وجود ندارد مگر این که خدایم نگهدارد، و معنی چهارم در آیه ی: (فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا^۴) به آثار رحمت الهی یعنی باران نگاه کن که چگونه زمین

۱ - بحار الانوار ۴۴/۸ و تاویل الآیات الظاهره ۲۶.

۲ - کافی ۳۲۵/۳.

۳ - هود ۴۳.

۴ - روم ۵۰.

مرده را زنده می کند و معنی پنجم در آیه ی : (أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَّهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) آگاه باشید که انفاق آن ها و صلوات رسول سبب قربشان به خدا می شود، البته خدا آنان را در سرای رحمت خود داخل می کند که بسیار آمرزنده و مهربان است، چنان که گذشت وقتی و رحمة الله و برکاته را به السلام عطف کنیم به معنی آن خواهد بود، یا به معنی دفع ناراحتی ها و رحمت برای جلب تفضل ها و فضیلت های دینی است، و برکت محرک افزایش و افزونی و سعادت است. در قاموس گفته است: (و بارک علی محمد و آل محمد، ای ادم له ما اعطيته من التشریف و الکرامة و تبارک الله تعالی و تقدس و تنزه) خدایا ادامه بده شرف و کرامتی را که به محمد و آل محمد عطا کرده ای و خدای بزرگ فراتر و مقدس و منزّه است^۱) از عطف برکت به رحمت چنین مفهوم می شود که برکت سبب نشو و نمای رحمت الهی و بیشتر شدن آن می شود و دعاء بر محمد و آل محمد برای این است که خدای تعالی ایشان را با افزودن تقریشان و تقرب پیروانشان به خود، آن ها را به سعادت برساند.

محمد تقی در شرحش در این جا گفته است : (برکت دنیوی و اخروی بلکه اعم از آن ها و برکت دینی منظور است و پیش از این گفته شد که: صلوات لطف الهی بر ماست، برای این که مراتب ایشان در نزد خدای تعالی به صورتی است که افزایش نمی یابد، مگر بر حسب مراتب دنیوی و پیروزی ایشان به دشمن و اعلان کلمه الله تعالی ، و نفع این ها هم برای ماست) .

۱ - توبه ۹۹ .

۲ - قاموس محیط ۲۹۳/۳ .

می گویم : منظور او از برکات دنیوی مال و جاه و اولاد و همه ی اسباب زندگی در این دنیا است ، مانند مسکن ، محل تجارت و غیره . و برکات اخروی اعمال شایسته و صورت های ثواب های آن هاست ، و منظورش از اعم از برکات دنیوی و اخروی و برکات دینی این است که برکت در نعمت های دنیا و فضیلت های آن ها و در اعمال و ثواب آن ها و در چگونگی علم به آن ها و چگونگی عمل به آن ها و یاری کردن بر انجام این عمل ها که احوال دین می باشد . معنی این گفته ی او: (گفتیم که آن لطف الهی برماست) یعنی صلوات فرستادن ما بر ایشان سبب پاک شدن ما از گناهان و کفاره ی معاصی ماست ، همه ی آن چه از ما سر می زند مانند دعاء و عمل و صلوات فرستادن بر ایشان ، هیچ کدام نفعی به ایشان ندارد و نفع همه ی آن ها بر ما می باشد ، و پس از آن گفته است که : (مراتب ایشان در نزد خدای تعالی طوری است که فزونی نمی پذیرد مگر به لحاظ مراتب دنیوی) منظور او این است که اعمال ، درجات ایشان را بالا نمی برد خواه از جانب خودشان باشد و خواه از جانب شیعیان شان . و گاه ممکن است در این باره استدلال کنند به این روایت که : (اگر ایشان گنجینه های دنیا را بخواهند خدای تعالی آن ها را به ایشان عطا می کند بی آن که از بهره ی آن ها در نزد خدای تعالی چیزی کم شود ، چنان که جبرئیل کلیدهای خزائن دنیا را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله آورد و گفت : این ها کلیدهای خزانه های دنیا هستند...^۱

و در همین باب است که میکائیل به حضورش آمد و به حضرت عرض کرد: یا محمد، مانند یک پادشاه مرفه در ناز و نعمت زندگی کن، و این ها کلید گنج های دنیا در اختیار تو

هستند کوه های طلا و نقره با تو حرکت می کنند و از آن چه برایت در عالم آخرت ذخیره شده است چیزی کاسته نمی شود ، حضرت به جبرئیل اشاره کرد که در بین فرشتگان دوست او بود ، جبرئیل هم به او اشاره کرد که تواضع کن ، حضرت به میکائیل گفت : پیامبر و بنده زندگی می کنم روزی می خورم و دو روز نمی خورم و به برادرانم از پیامبران می پیوندم ^۱.

و اگر عمل موجب بالا رفتن مقامات ایشان می شد ، دستیابی ایشان به خزانه های دنیا ، مراتبشان در نزد خدای تعالی را کاهش می داد ، صبر شان به شدت فقر و نیازشان به خدای تعالی به جهت تقرب به اوست و مفارقتشان از دنیا برای دوست داشتن آن چه خدا آن را دوست می دارد در پیشگاه خدای تعالی افضل و احب و اقرب است . و باز در بعضی خبرها مواردی هست که می شود از آن ها به عنوان دلیل بهره برد ولی این ها دلیل ظاهری است و واقع این است که مقام و منزلتشان بالاتر و فراتر از آن است که وصف کرده است با این حال لازم نمی آید که ایشان از اعمالشان یا اعمال شیعیانشان نفعی نبرند ، و یا مراتبشان در نزد خدای تعالی افزون نشود ، برای این که هرکس در اخبارشان جستجو کند و منظور از آن ها را در نظر بگیرد برایش ظاهر می شود که ایشان از کارهایشان بهره می برند ، بلکه می فهمد که به چیزی از خیر دنیا و آخرت نمی رسند مگر با اعمالی که انجام می دهند ، در حدیث قدسی حدیث اسرار می خوانیم که : (ای احمد ، می دانی برای چه تو را بر دیگر انبیاء فضیلت داده ام؟ عرض کرد: خدایا نمی دانم. فرمود: به لحاظ یقین، خوی نیکو، سخاوت روح و مهربانی به خلق، و چنین اند اوتاد(لنگرهای) زمین، اوتاد

نشندند مگر به جهت این صفات.^۱

و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: (بعضی از افراد قریش به رسول الله گفت: چرا نسبت به انبیاء سبقت گرفتی؟ در صورتی که در آخر و در پایانشان مبعوث شدی؟ حضرت فرمود: برای این که من اولین مومن به خدایم بودم و اول کسی بودم که به او جواب دادم زمانی که از پیامبران پیمان می گرفت، و ایشان را بر خودشان گواه قرار داد "أ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى".^۲

باز از امام صادق علیه السلام روایت شده که گفت: از رسول الله سؤال شد: (به چه جهت بر فرزندان آدم سبقت یافتی؟ حضرت فرمود: (من اولین کس بودم که به خدایم اقرار کردم خدای تعالی از پیامبران پیمان گرفت و آن ها را بر خودشان گواه قرار داد، أ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى، اول کسی بودم که جواب دادم).^۳

در این جواب ها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان فرموده است که افضل و اسبق بودنش به جهت این بوده که جلوتر از پیامبران جواب داده است، اگر اعمال سبب افزایش درجاتشان نمی شد سبقت در اجابت او هم سبب افزایش درجاتشان می شد، پیامبر اکرم فرمود: (تَنَاقَحُوا تَنَاسَلُوا فَنِيَّ ابَاهِي بِكُمُ الْأُمَمُ الْمَاضِيَّةُ وَالْقُرُونُ السَّالِفَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ بِالسَّقَطِ، از دواج کنید فرزند دار شوید زیرا من در روز قیامت با شما بر امت های گذشته و به مردم زمان های گذشته افتخار

۱ - ارشاد القلوب ۲۰۵/۱

۲ - بصائر الدرجات ۸۳ و کافی ۴۴۱/۱ و بحار الانوار ۳۵۳/۱۶ و تفسیر ۳۹/۲.

۳ - بصائر الدرجات ۸۳ و کافی ۱۲/۲ و بحار الانوار ۳۵۳/۱۶.

خواهم کرد و اگر چه بچه سقط شده باشد^۱). زیرا مباحثات افتخاری است که به نفس مربوط می شود و با روایاتی که دلالت دارند درجاتشان با اعمال بالا می رود موافق اصول نمی توان معارضه کرد و به شیعیانشان فرموده اند: (اعینونا بورع و اجتهاد) با خودداری از گناه و با جدیت در طاعات به ما یاری کنید.

نزدیک ترین توجیهی که این حدیث دارد این است که ما را برای شفاعت کردن خودتان یاری بدهید، اگر شما اهل ورع باشید زحمت شفاعت را از ما کفایت می کنید در غیر این صورت نیاز خواهد بود از شما شفاعت بکنیم.

و در توجیه اخباری که دلالت دارند ایشان از اعمال و دعای شیعیانشان نفعی نمی برند کمترین چیزی که می توان گفت این است که نفعی برای خودشان نمی برند، اما این که ایشان با آن برای شیعیانشان نفعی نرسانند، صحیح نیست، زیرا شیعیان، از یک منظر به فاضل حسنات و اعمال ایشان نیاز دارند اما این منافات ندارد و که ایشان از اعمال شیعیانشان نفعی نبرند، چنان که گفتیم: درخت از برگ های خودش سود می برد به این معنی که با آن ها نیرومند می شود زیبا و خرم می شود، گرچه برگ در تمامی حالات خود به درخت نیاز دارد و بدون آن نمی ماند و مدد نمی گیرد مگر از آن، درخت اصل وجود برگ هاست و مومن برگگی از درخت ایشان می باشد.

۱ - این حدیث با الفاظ متفاوت در منابع گوناگون روایی آمده است. از جمله در عوالی اللثالی.

ابو حمزه ی شمالی روایت کرده است که از امام باقر علیه السلام سؤال شد آیه ی: (كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ)^۱ درخت پاکی که ریشه ی آن ثابت است و شاخه هایش در آسمان می باشد، به چه معنی است؟ حضرت فرمود: رسول الله اصل درخت است و علی فرع آن و ائمه شاخه های آن و علم ما میوه ی آن و شیعیان ما برگ های آن، ای ابا حمزه مومنی از شیعیان ما به دنیا می آید برگی در آن درخت به وجود می آید و می میرد از آن درخت برگی می افتد.^۲

اما قول مرحوم مجلسی (که مراتبشان در نزد خدای تعالی فزونی نمی یابد) اگر منظورش در علم ذاتی سابق خدای تعالی باشد مطلب درستی است و همه ی خلق همین طورند و بین ایشان و درخت و غیره فرقی وجود ندارد هر چیزی در نزد او اندازه و مقداری دارد که از آن زیاد و یا از آن کم نمی شود، قلم در باره ی هر چیزی نسبت به علم خدای تعالی خشکیده است. اما اگر منظورش خود موجودات باشد هر چیزی فزونی و کاستی می یابد و بین ایشان سلام الله علیهم و دیگر موجودات تفاوتی نیست و چگونه مراتب ایشان افزوده نشود در صورتی که خدای تعالی در قرآن عزیزش از آن خبر داده و به پیامبرش فرموده است: (قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا)^۳ یعنی بگو خدایا بر علم من بیفزای و خود رسول الله عرض می کند: (اللهم زدنی فیک تحیرا، خدایا در باره ی خودت حیرت مرا زیاد کن) و خدای تعالی در حدیث قدسی در حدیث اسرار فرموده است: (یا محمد وجبت محبتی للمتحابین فی و وجبت محبتی للمتعاطفین فی و وجبت محبتی

۱ - ابراهیم ۲۴.

۲ - بصائر الدرجات ۵۸ و بحار الانوار ۱۳۸/۲۴.

۳ - طه ۱۱۴.

للمتواصلين في و وجبت محبتى للمتوكلين على و ليس لمحبتى علم
و لا غاية و لا نهاية و كلما رفعت لهم علما وضعت لهم حلما...^۱
ای محمد محبت من واجب شد به کسانی که برای من با
هم دوستی بکنند، محبت من واجب شد به کسانی که برای
من با هم مهربانی بکنند و محبت من واجب شد به کسانی
که برای من به هم می پیوندند، محبت من واجب شد به
کسانی که به من توکل بکنند، برای محبت من نشانه و مقصد
و پایانی وجود ندارد، برایشان هرچه نشانه ای را بالا ببرم نشانه
ای را پایین می آورم، ایشان کسانی هستند که به موجودات
نگاه کردند با همان نگاهی که من به ایشان کردم، نیازهای
خود را به پیش خلق نبردند، شکم هایشان از خوردن حرام
سبک است، نعمتشان در دنیا یاد من و محبت من و رضای
من از آن هاست.^۲

یعنی جوایز من به اهل محبتم هرگز قطع نمی شود هرگاه
علمی را در آن ها بالا ببرم حلمی را پایین می آورم به همین
جهت همیشه از من مدد و افزونی می طلبند و همواره من با
جایزه و افاضه، ایشان را مدد می رسانم، این خبرها و امثال آن
ها از مواردی است که آثار به آن ها دلالت دارند و به این که
ایشان همواره در حال فزونی هستند.

اما دلالت عقول سلیم به این مطلب برای کسی که می
فهمد از هر چیزی آشکارتر است و از آن ها که عقل به آن
دلالت دارد همین است که می گویم، به آن گوش فرا بده: (ان
هو الا وحی یوحی).^۳

۱ - ارشاد القلوب ۱/۱۹۹ و الجواهر السنیة ۱۹۱ و بحار الانوار ۲۱/۷۴.

۲ - ارشاد القلوب ۱/۱۹۹ و الجواهر السنیة ۱۹۱ و بحار الانوار ۲۱/۷۴.

۳ - نجم ۴.

به اثبات رسیده که تمامی موجودات از حیوانات، نباتات و جمادات در بقای خود از مدد بی نیاز نیستند، بلکه در هر لحظه به آن نیاز دارند، اگر جایز باشد لحظه ای بدون مدد باقی بمانند جایز خواهد بود تا ابد به مدد نیاز نداشته باشند در صورتی که همیشه به آن نیاز دارند. بلکه چیزی نمی شود مگر با مدد، پس برای هر چیز، به طور دائم چیزهایی می آیند و چیزهایی از آن می روند الا این که دائما به او از نوع خود او مدد می رسد از همان نوعی که از او رفته است پس مومن همیشه از جانب خدای تعالی به سوی او نزدیک می شود و رب او همیشه پیشاپیش اوست و او را به سوی خود می برد چنان که در دعاء آمده است: (تدلج بین یدی المدلج من خلقک^۱) با این که در هر لحظه به خدای تعالی نزدیک می شود فاصله و مسافت فیما بین هیچ گاه در طول روزگاران دراز کوتاه نمی شود، پس مدد خدای تعالی از او به سوی اوست، مدد نهری جاری و کره ای در حال حرکت است، به نقطه ای دور می زند و نه به جهتی، پس محوری غیر از جهش از مشیت الله ندارد، و این همان مطلب است که ما از گفتارمان در نظر داریم:

که خدای تعالی به او مدد می رساند با آن چه نزد او نیست، بلکه مددی است نو که با آن ترقی می کند و اضافه می شود، اگر این مدد نو همان مدد گذشته بود راهی عدم امکانی سرمدی می شد، و خدای تعالی آن را به وجود می آورد پس از آن که نابود شده بود (هر لحظه مددی نو به شیئی می رسد) و آن مدد نو همان لحظه به او اختصاص می یابد، و حال آن که قبل از این اختصاص مخصوص او نبود، همان لحظه تعیین می شود که برایش تعیین می شود.

خلاصه که مدد، همواره از جانب خدای تعالی به ایشان علیهم السلام می رسد و بدون مدد بقائی برای آنان نیست، و دیگر موجودات نیز چنین اند البته در هر شیئی برحسب خود آن چیز.

حال که ثابت شد ذوات ایشان سلام الله علیهم از جانب مبدء فیاض فزونی می پذیرند (باید بدانیم که:) روا نیست برایشان برسد آن چه که از (سنخ) ایشان نیست و گر نه حقایق تغییر می یابند و (هم چنین نباید) از ایشان برود آن چه که از ایشان می باشد زیرا که حقایق تغییر می پذیرد، و از تغییر حقایق لازم می آید که ثواب و عقاب باطل شود برای این که شخص در این دو حالت همیشه تازه است و با گذشته تفاوت می کند ، در هر لحظه ای اعمال خیر و شرش می رود و بر می گردد و ثواب و عقابی نمی ماند ، و به لحاظ عدم فائده، لازمه ی آن باطل بودن تکلیف است (و نیز) لازمه اش این است که به لحاظ نبود فائده ، ایجاد و آفرینش باطل باشد و این مطلب بالضروره باطل است پس باید آن چه به ایشان برمی گردد از همان نوع خودشان باشد و دلائل ثابت کرده اند که شیعیانشان از ایشان و از فاضل طینتشان می باشند و با آب ولایتشان خمیر شده اند، و همه ی اعمال شایسته، فرع ایشان و از ولایت ایشان می باشد پس هرگاه عمل کننده ای از شیعه، عملی را برایشان انجام بدهد یا بر آنان دعائی بکند یا برایشان صلواتی بفرستد این برای ایشان در هر رتبه ای مناسب آن رتبه مدد خواهد بود ، بنابراین ایشان از اعمال شیعیانشان نفع می برند و لازم نمی آید گفته شود که چگونه نفع می برند از آن چه از ایشان نیست ، برای این که اعمال شیعیانشان از ایشان است و برای ایشان. و به همین جهت گناهان شیعه به ضرر ایشان است و

لازمه ی آن این نیست که بگوییم : (وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ)^۱ برای این که وزرهای شیعیانشان بر آن هاست، زیرا شیعیان از ایشان هستند و صفت ایشان اند و اعمال، صفات صاحبان عملند، و صفتِ صفت، صفت است، بلی این سخن جایی درست است که با شیعیانشان جمع می شوند اما آن جا که به لحاظ مقامات عالی از هم تفاوت می کنند و شیعه به آن مقامات نمی رسد در آن جا با اعمال شیعه منتفع نمی شوند، آری در هر مقامی (غیر از مقاماتی که شیعه به آن ها نرسیده و نمی رسد) با اعمال شیعیانشان منتفع می شوند. (با این همه) ایشان علیهم السلام، در هر حال و در هر مقام که باشند (عباد مکرمون لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)^۲ بندگان گرامی خدا هستند در گفتار هم از او جلو نمی افتند و همیشه به دستور او عمل می کنند.

۱ - انعام ۱۶۴.

۲ - انبیاء ۲۶ و ۲۷.

امام هادی علیه السلام فرمود : السلام علی ائمة الهدی

ایمه، ائمه با یاء و همزه جمع امام است، و در این جا به معنی مقصود و دلیل و راهنما و مقدم می باشد، زیرا ایشان مقصود برای هر خیری اند، و هدایت کنندگان به راه سعادت و نجات و رستگاری اند، و برهمگان مقدم اند. و (هدی) به معنی رشد و دلالت است هداه یعنی او را ارشاد و راهنمایی کرد، به خودی خود متعدی می شود مانند: (إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ^۱) و با لام، مانند: (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ^۲) و با الی، مانند: (وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)^۳

از صاحب کشاف نقل شده است که : (هداه لكذا) او را برای آن هدایت کرد یا (هداه الی كذا) او را به سوی آن هدایت کرد زمانی گفته می شود که هدایت نشده باشد و با هدایت به آن می رسد و (هداه) او را هدایت کرد، جایی گفته می شود که هدایت شده باشد و منظور از هدایت، زیادی یا ثبات آن باشد.

۱ - فاتحه ۶.

۲ - اسراء ۹.

۳ - مائده ۱۴.

و گفته می شود که در این استعمالات نزاعی نیست، جز این که بعضی (از ادباء) فرق گذاشته و گفته اند :

متعدی خود به خودی در آن جاست که هدایت ایصال به مطلوب منظور باشد و این فعل خدای تعالی است و فقط به او اسناد می شود مانند این قول خدای تعالی: (لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) و معنی متعدی با حرف جر، دلالت کردن است به وسیله ی چیزی که به آن می رساند، که گاه به قرآن و گاه به پیامبر اسناد می شود.

گفته شده: هدایت الهی انواعی دارد که نمی شود آن ها را به شمار آورد. ولی می توان آن ها را در جنس هایی مرتب کرد:

اول: در اختیار گذاشتن نیروهایی که بنده به وسیله ی آن ها راهنمایی می شود به آن چه که صلاحش در آن می باشد مانند قوای عقلانی، حواس باطنی و حواس ظاهری.

دوم: نصب دلایلی که به سبب آن ها بین حق و باطل و بین صلاح و فساد فرق گذاشته شود.

سوم: هدایت کردن با فرستادن پیامبران و فرستادن کتاب های آسمانی.

چهارم: ظاهر ساختن اسرار از طریق وحی و الهام به دل های بندگان، و نشان دادن اشیاء به آن ها آن چنان که هستند. انبیاء و اولیاء به این نوع از هدایت نائل می شوند. هدایت خواهی و مطالبی غیر از این ها، گاه با زبان گفتار و گاه با زبان

استعداد صورت می گیرد، در هدایت خواهی از راه زبان استعداد، رسیدن به مطلوب تخلف ناپذیر است. و در هدایت خواهی با زبان گفتار، اگر با زبان استعداد همراه باشد جواب می دهد و در غیر این صورت نه.

اگر بگویی در این صورت به زبان گفتار نیازی نخواهد بود.

می گویم^۱: امکان دارد در بعضی از افراد، استعداد مطلوب از هدایت خواهی از زبان گفتار حاصل شود، بنا بر این احتیاط این است که طالب هدایت از هدایت خواهی با زبان گفتار را ترک نکند، پس نسبت به بعضی از مراتب با زبان استعداد طلب می شود و در بعضی از افراد با زبان گفتار حاصل می شود. پایان گفتار صاحب کشاف^۲.

می گویم: این کلام در تفسیر نیست و آن چه در تفسیر وجود دارد این است که گفته: اصل در متعدی شدن یا با (لام) است یا با (الی) مانند (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا^۳) (وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۴) همان کاری شده که در (اختار) در آیه ی: (وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ^۵) شده است، و معنی طلب هدایت در عین هدایت داشتن، زیاد شدن هدایت با الطاف الهی است، چنان که در این آیه: (وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى^۶) یعنی کسانی که هدایت خواستند

۱ - این می گویم قول مرحوم مولف نیست، احتمال دارد از کسی باشد که از کشاف نقل کرده و احتمال دارد از زبان صاحب کشاف باشد. می گویم بعدی و می گویم بعد از آن هر دو سخن مرحوم شیخ است. مترجم.

۲ - پایان نقل قول کسی که اظهار داشته از تفسیر کشاف نقل کرده است. مترجم.

۳ - اسراء ۹.

۴ - شوری ۵۲.

۵ - اعراف ۱۵۵.

۶ - محمد ۱۷.

هدایتشان افزون شد، و در آیه ی: (و الذین جاهدوا فینا لنهینهم سبلنا^۱) یعنی کسانی که در راه ما جهاد کردند ما البته ایشان را به راه های خودمان هدایت می کنیم، اشاره شده است.

می گویم: در کلام اول شاید مأخذ فرق اول در (هداه لکذا یا الی کذا...) این بوده باشد که هرگاه به خودی خود متعدی شود فعل بی واسطه ی موصول، به مفعول متصل است (مانند هم در لنهینهم، و نا در اهدنا الصراط المستقیم) و این دلالت دارد به این که مطلوب برایش حاصل شده است، و فائده ی طلب، زیادی مطلوب یا ثبات بر آن می باشد برخلاف متعدی به غیر مانند لام و الی، که به عدم اتصال و عدم حصول در حین اسناد دلالت دارد. و شاید فرق دوم در نزد کسی که فرق می گذارد این باشد که:

خدایی که به چیزی احتیاج ندارد در فعل خود بی نیاز می باشد و با همان فعلش به مطلوب می رساند و (از زبان بنده به او) عرض می شود: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ). و برای این که (کسی یا چیزی) حکم خدای تعالی را تعقیب نمی کند و کسی خواسته ی او را بر نمی گرداند. ولی دیگری به این کار قادر نمی باشد، و اگر چه خدای تعالی به او توانایی داده که به چیزی برساند که به مطلوب می رساند، اما موصول به مطلوب بر آن توانایی نداشته باشد برای این که جایز است خدای تعالی آن را محو کرده باشد خدای سبحان به پیامبرش فرموده است: (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ^۲) تو نمی توانی هدایت کنی هر کس را دوست بداری. اضافه بر این، زیادی مبانی به زیادی معانی

۱ - عنکبوت ۶۹.

۲ - قصص ۵۶.

دلالت دارد اگر (هدی) با (لام) متعدی شود واسطه بودنش کمتر خواهد بود از آن چه با (الی) متعدی بشود و چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با قرآن هدایت می کند، و خود قرآن نزدیکترین واسطه است به همین جهت در ایصال به طریق مطلوب (لام) به کار خواهد رفت، برای این که لفظ آن نسبت به (الی) ساده می باشد. و در ایصال به طریق مطلوب در حق نبی اکرم صلی الله علیه و آله (الی) به کار خواهد رفت، خدای کریم فرموده است: **وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَا لَكُنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** (و نهدی به منافات ندارد با این که او به مطلوب می رساند چون با قرآن به مطلوب می رساند، و ضرری ندارد برای این که مطلوب را با حرف جر نام نبرده بلکه وسیله ی هدایت و طالب را نام برده است، و نیز وسیله ی هدایت بودن قرآن منافاتی ندارد با آن چه ما گفتیم که خدای تعالی با فعلش و بدون واسطه به مطلوب می رساند، برای این که قرآن وجهی از فعل است و در بحث هایمان در این باره پرهان و دلیل آوردیم. همین طور است قول خدای سبحان: **(وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)** بدون ذکر واسطه بودن قرآن در هدایت کردن پیامبر صلی الله علیه و آله، برای این که این موضوع از قرآن و از احادیث فراوان معلوم می باشد که آن حضرت با قرآن هدایت می کند. آیا قول خدای سبحان را نمی شنوی که می فرماید: **(مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ)**. یکی از امامان معصوم (از شخصی) سؤال کرد: آیا (اقرار می کنند که) او در حالی بود که نمی دانست

کتاب و ایمان چیست؟ (او جواب داد: نمی دانم و سپس گفت: فدایت شوم چه می گویند؟ حضرت به من گفت:) بلی، در حالی بود که نمی دانست که کتاب و ایمان چیست^۱.

بدان که اگر بخواهیم شرح بدهیم آن چه را که به این مسأله یا به بعضی از فروع آن ارتباط دارد سخن طولانی می شود، و از حد بیرون می رویم، اما سخن مختصری را برای شما می گویم و آن این است که: (خدای تعالی فاعل است، و از راه لطف با خلقش با وسیله و به سبب فعل خود عمل می کند در صورتی که به سبب و مسبب، از خود آن ها نزدیک تر است و به مسبب از سبب آن نزدیک تر است، برای این که خود او سبب را سبب قرار داده است. زمانی که گفته شود (هداک الله الی الصراط المستقیم) یا (هداک الله بالقرآن الی الصراط المستقیم) یا (هداک الله بنیبه الی الصراط المستقیم) همه ی این ها حق است و معنی آن ها یکی است و بین آن ها هیچ اختلافی وجود ندارد، فقط این تفاوت وجود دارد که جهت سببیت بیان شده است، و حال آن که (خدای تعالی) فاعل سبب و فاعل مسبب است و خود، مسبب بدون سبب می باشد. پس وقتی بگوییم: محمد صلی الله علیه و آله با قرآن هدایت می کند سخن برحق است، و منافاتی با افضلیت آن حضرت از قرآن ندارد، برای این که افضلیتش از قرآن مقتضی توسط است. درک کن .

اما اجناس چهارگانه ای که یاد شد سخن خوبی است، فقط ایرادی در آن وجود دارد که هرکسی به آن متوجه نمی شود، مگر این که خدای تعالی او را با نور ائمه ی طاهرین علیهم



السلام هدایت کرده باشد و آن این است که می گوئیم: هدایت با زبان استعداد مقتضی عدم تخلف است چون خدای تعالی آن را چنین قرار داده است اگر واقع شود چنین است و اگر واقع نشود هم چنین است زیرا خدای تعالی آن را مقتضی قرار داده است اگر خدای تعالی اذن بدهد، و گر نه، اشیاء، در بارگاه او ایستاده اند و منتظر اذن هستند و بین عطا و رد معلق می باشند پس برای هیچ چیزی از مخلوقات چیزی از امر نیست لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم .

مبادا از این حصار محکم ولایت اهل بیت علیهم السلام، بیرون بروی که هرکس از این سمت مستقیم (به راست یا چپ) مایل شود (فَكَاثِمًا خَرًّا مِّنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ^۱) یعنی چنین شخصی در بیچارگی و ناتوانی بدان ماند که از آسمان در افتد و مرغ ها در فضا بدنش را با منقار قطعه قطعه بربایند یا بادی تند او را به مکانی دور افکند که از هر وسیله ی نجات به دور است.

و قول امام علیه السلام که فرمود: (السلام علی ائمة الهدی) یعنی امامان ما علیهم السلام، دلایل هدایت اند، خودشان هدایت اند، راهنما به هدایت و ارشاد کننده اند، چنان که خدای تعالی به پیامبرش فرموده است: (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي^۲) بگو این راه من است من و کسی که از من پیروی می کند از روی بصیرت به سوی خدا دعوت می کنیم، به نکته ای اشاره کردیم از این سبیل که راه، محمد است در آن راه به سوی خدای تعالی هدایت می کند و

۱ - حج ۳۱ .

۲ - یوسف ۱۰۸ .

آن سبیل (راه) اهل بیت او علیهم السلام است، و ایشان همان ائمه و پیشوایانی اند که خدای تعالی فرموده است: (وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ)^۱ و از خلقی که آفریده ایم فرقه ای وجود دارد که) به حق هدایت می کنند و با همان حق داوری می کنند.

اما توجیه تفسیر صاحب کشف

می خواهد بگوید متعدی بودن خود به خودی (هدی) خلاف اصل است، بنا بر این استعمال آن بدون حرف جر در هدایت کردن الهی منظور نیست، و در استعمال (لام جر و الی) و تخصیص آن (ها در هدایت کردن قرآن یا رسول خدا صلی الله علیه و آله) غرض دیگری نهفته است.

و حاصلی که دلایل اقتضاء می کنند این است که: ایشان مهدیون (هدایت یافتگان) من عند الله سبحانه و تعالی هستند و نیز (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)^۲ و ایشان هدایت کنندگان به اذن و به سوی خدای سبحان اند و به مطلوب می رسانند و به آن چه به مطلوب می رسانند، بلکه مطلوب ایشانند و مطلوب ثواب ایشان می باشد.

ظاهرا اضافه شدن ائمه به هدی (دلیل به) اختصاص است و واقع هم همین است برای این که ایشان با حق هستند و حق با ایشان و در ایشان و از ایشان و برای ایشان است، پس هدایت از ایشان جدا نمی شود و ایشان از هدایت جدا نمی

۱ - اعراف ۱۸۱.

۲ - انبیاء ۲۶.

شوند، بفهم آن چه را که ما مختصر کردیم، در این کلمات، تفسیر ظاهر و باطن و باطن باطن را جمع کردم و طلب بیش از این نمی شود.

امام هادی علیه السلام فرمود: و مصابیح الدجی

مصابیح جمع مصباح است و آن چراغی است که از آتش و روغن مرکب است. اما آتشی که در چراغ است مراد از آن ظهور و اثر اوست، و این ماده ی چراغ است و صورت آن روغن می باشد، وقتی روغن در اثر حرارت آتش، گرم و لطیف گشت و به دود و گاز تبدیل شد با رسیدن آتش به آن نورانی می شود. و مراد از آن، آتشی است که در چراغ وجود دارد نه حرارت و یبوستی که در این ظهور پنهان است، پس آتش در چراغ های یادشده (مثال) مشیت و ظهور آن می باشد و مس آن هستی است که با مشیت احداث می شود مانند دلالتی که از لفظ کامل حادث می شود، و روغن در چراغ، مانند معنای مرده، پیش از وقوع دلالت لفظ است که چیزی نیست، چنان که نور و روشنایی از دود و گاز حاصل از روغن پیش از تعلق فعل آتش به آن چیزی نیست، و این مسی که مانند دلالت است (مثال) آبی است که از ابرهای سنگین باران زا به زمین های خشک و مرده نازل می شود، پس آبی که همه چیز زنده از آن قرار داده شده همان وجود است، و زمین مرده همان قابلیت، و برگ و

بارہای بیرون آمده از آن همان موجودات اند، و اول آن ها عقل است. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: (و روح القدس فی جنان الصاقورة ذاق من حدائقنا الباكورة) ^۱ باکوره اولین میوه را می گویند یعنی اولین میوه ی هستی، و اول کسی که آن را چشیده یعنی هستی را پذیرفته روح القدس بوده است و روح القدس همان عقل کلی است، و آن اولین خلق از روحانیان سمت راست عرش است. پس مصباح، همان عقل کلی است و عقول ایشان که همه یک شیئی اند در هیکل های توحید تقسیم شده چراغ های تاریکی ها هستند.

دجی جمع دجیه با ضم اول و سکون جیم، به معنی تاریکی است و منظور از تاریکی ها عبارت است از: عدم، شک، جهل و نابودی موجودات، در (مرتبہ ی) اول، به وسیله ی ایشان ظاهر شده اند و در (مرتبہ ی) دوم، یقین و ثبات با ایشان مستقر گشته است و در (مرتبہ ی) سوم، علم بر الواح قابلیت ها به وسیله ی ایشان افاضه شده است و در (مرتبہ ی) چهارم، وسیله ی ایشان، درجات بالا آمده و کرامات و سعادات حاصل شده است و در گذشته اشاره شد که ایشان سه مقام دارند:

اول مقام معانی که بالاترین مقامات است.

دوم مقام ابواب که از مقام اول پایین تر است.

سوم مقام امامت و حجت بشری که از دومی پایین تر است.

مصباح الدجی بودنشان برای دو مقام اخیر شایسته است، اما در مقام امامت ایشان هادیان خلق و داعیان به سوی خدا

هستند، با دعوت و هدایتشان در کسانی که به ایشان اقتداء کنند ظلمات نادانی و گمراهی را از بین می برند، هرکس از ایشان پیروی کند و راه خود را با نورشان روشن کند نجات می یابد و در خیرات به بالاترین مرتبه می رسد، پس ایشان در این مرتبه مصابیح الدجای تاریکی های نادانی و جهل و نابودی هستند.

اما در مقام ابواب، ایشان چراغی هستند که با نور آن چراغ های اکوان و اعیان و ادیان و اعمال و احوال و اقوال و افکار و تمامی اطوار پایین تر از ایشان نورانی شده است، برای این که ایشان در این مقام باب وجودند و هر چیزی که به خلق می رسد از خلق و رزق و حیات و ممات توسط ایشان می رسد، یعنی فعل الهی به این اشیاء هستی به واسطه ی ایشان تعلق می گیرد پس ایشان مصابیح الدجی برای از بین بردن این تاریکی ها می باشند.

در کافی با اسنادش از صالح بن سهل همدانی روایت شده که امام صادق علیه السلام در باره ی آیه ی نور فرمود: (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ) مشکات فاطمه است (فِيهَا مِصْبَاحٌ) مصباح حسن است (الْمِصْبَاحُ فِي رُجَاةٍ) حسین است و (الرُّجَاةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ) فاطمه کوكب دری بین تمامی زنان دنیاست، (يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ) شجره ی مبارکه ابراهیم است (زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ) او نه یهودی است و نه مسیحی (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ) کم می ماند علم به وسیله ی او منفجر شود (وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلِيٌّ) امامی از آن بعد از امامی (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ) خدای تعالی هرکس را

بخواهد برای ائمه هدایت می کند (وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ)^۱
و خدای تعالی برای مردم مثال هایی را می زند. تا پایان
حدیث^۲

خدای تعالی برای نورشان مثال زده و آن مصباح است
برای این که شعاع نور و فاضل وجودشان در دیگر اشباح ظاهر
شده است، اعیان به وسیله ی ایشان برپاشده و هستی برایشان
آفریده شده است. و اسلام و ایمان بر راه و بر هدایت ایشان
دائر گشته است و شاعر در تعریف امیر مومنان علیه السلام چه
خوب گفته است:

یا جوهرًا قام الوجود به الناس بعدك کلهم عرض.

ای گوهری که هستی با آن برپاست، تو گوهری و همه ی مردم
عرض هستند.

۱ - نور ۳۵.

۲ - کافی ۱/۱۹۵ و مسائل علمی علی بن جعفر (ع) و بحار الانوار ۲۳/۳۰۴.

امام هادی علیه السلام فرمود: و اعلام التقی

اعلام جمع علم است بر وزن اسباب جمع سبب، و علم به کوهی گفته می شود که با آن راه معلوم می شود، ایشان کوه هایی هستند که راه تقوی با آن ها معلوم می شود.

و تقی، اصل تقی وقا بوده و واو آن به تاء تبدیل شده است و الف لام شمس می که بر سرش پیوسته مشدد شده است و فعل (وقی هم) وقتی تاء باب افتعال، به آن پیوسته (به تاء تبدیل) و در هم ادغام شده است و گفته شده اتقی یتقی مانند افتعل یفتعل. در تقوی سه قول وجود دارد:

بهترین قول در معنی تقوی این است که: (خدای تعالی اطاعت شود، به او معصیت نشود، شکر نعمت هایش را به جای آورند و کفران نعمت نکنند و به یاد او باشند و وی را فراموش نکنند) این معنی در جواب سؤال از تفسیر: (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ^۱) ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید چنانچه شایسته ی خدا ترسی است، از امام صادق علیه

السلام روایت شده است فرمود : (یطاع و لا یعصی و ینکر فلا ینسی یشکر فلا یکفر^۱) یعنی از خدا اطاعت شود، به او معصیت نشود، خدا یاد شود، فراموش نشود، سپاسگزاری شود و کفران نشود.

تقوی یعنی کوشیدن در راه خدای تعالی، و اهمیت ندادن به سرزنش نکوهشگران، و برای خدا به عدالت رفتار کردن در ترس و امن، این قول از مجاهد است.

تقوی به این معنی است که شخص از تمامی گناهان اجتناب کند. این قول از ابو علی جیائی است. هر سه معنی در تفسیر قول خدای تعالی : (اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ) نقل شده است.

و گفته شده که تقوی به معنی دوم و سوم با این قول خدای تعالی : (فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ)^۲ تا جایی که می توانید تقوی کنید، نسخ شده است، و این قول از امام باقر و از امام صادق علیهما السلام روایت شده است. و اگر گفته شود با آن آیه فقط معنی سوم نسخ شده است بعید نخواهد بود برای این که کوشیدن در راه خدای تعالی به قدر استطاعت با تقوی منافاتی ندارد، و اگر گفته شود: آیه به معنی سوم نسخ نشده است باز بعید نیست، چنان که این موضوع از ابن عباس و جیائی و طاووس نقل شده است چون با معنی تقوی به قدر استطاعت منافات ندارد.

و آن چه برای من ظاهر است این است که آیه منسوخ می باشد چنان که از دو بزرگوار علیهما السلام روایت شده است،

۱ - مشکات الانوار ۴۴ و بحار الانوار ۲۳۲/۶۵ و المحاسن ۳۰۴/۱ و روضة الواعظین ۴۳۰/۲.

۲ - غافر ۱۶.

و این گفته به آن معنی نیست که یکی از معانی سه گانه درست نیست بلکه به این معنی است که خدای تعالی اعلام فرموده که هیچ یک از خلق برابر حق او قیام نمی کند (چون نمی تواند) و اگر تکلیف بر اساس حق الله باشد تکلیفی خواهد بود که خلق طاقت آن را نخواهند داشت و دعای امام علی بن الحسین علیهما السلام در سجده بعد از رکعت چهارم نماز شب بر این قول دلالت می کند، در دعای امام تامل کن می بینی چنان که چیزی با خدای تعالی برابر نیست حق او هم همان طور است و کسی نمی تواند به آن قیام کند. حضرت می گوید:

(الهی و عزتک و جلالک و عظمتک لو انی منذ بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک بكل شعرة فی کل طرفة عین سرمد الابد بحمد الخلائق و شکرهم اجمعین لکنتم مقصرا فی بلوغ اداء شکر اخفی نعمة من نعمتک علی و لو انی کربت معادن حدید الدنیا بانیا بی و حرثت ارضیها باشفار عینی و بکیت من خشیتک مثل بحور السموات و الارضین دما و صدیدا لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما یجب من حقک علی و لو انک الاهی عذبتنی بعد ذلک بعذاب الخلائق اجمعین و عظمت للنار خلقی و جسمی و ملأت جهنم و اطباقها منی حتی لا تکون فی النار معذب غیری و لا یکون لجهنم حطب سوا ی لکان ذلک بعدلک علی قلیلا فی کثیر ما استوجبته من عقوبتک^(۱)). خلاصه ی ترجمه ی آن چنین است: الاهی به عزت و جلال و عظمتت سوگند، اگر از زمانی که فطرت مرا خلق کردی از آغاز روزگار تا جاودانگی ربوبیتت با هر مویی در هر لحظه مدام برایت به اندازه ی حمد و شکر خلق بندگی کنم در ادای شکر مخفی ترین نعمتت بر من مقصر خواهم بود و اگر معادن آهن دنیا را با دندان هایم می

کندم و زمین آن را با مژہ های چشم هایم شخم می زدم و در برابر عظمتت به قدر دریاہای آسمان ها و زمین خون و چرگ می گریستم این همه اندک بود در برابر حق تو کہ برایم واجب شده است، و اگر بعد از این بندگی به اندازہ ی عذاب همه ی خلقت مرا عذاب می کردی و در آتش جسم و خلق مرا بزرگ می نمودی کہ طبقات جہنم با وجود من پر می شد تا این کہ در جہنم هیچ فردی غیر از من نمی ماند و برای جہنم ہیضمی غیر از من نبود این عذاب ها در برابر عدل تو بر من کم بود از عقوبت زیادی کہ مستوجب آن شده ام.

با چشم بصیرت بنگر و در آن چه امام گفته است امعان نظر کن آیا آن چه امام علیہ السلام گفته است از عہدہ ی یکی از مخلوقات مکلف ساخته است؟ بلکہ چنین چیزی محال می باشد، با این حال آن را حالی از تقوی اللہ حق تقاتہ قرار نداده است بلکہ آن را در حق خدای جبار بہ واقع تقصیر دانسته است، بہ طوری کہ اگر انجام دہندہ ی آن را - کہ انجامش ہم بہ وسیلہ ی مکلف محال است - عذاب کند بہ لحاظ عدل خدای تعالی نسبت بہ تقصیری کہ در برابر خدای تعالی مرتکب شدہ آن عذاب اندک خواهد بود. ہمین مطلب می رساند کہ آیہ منسوخ است از این جہت کہ تکلف در ملت سمحہ ی سہلہ، خوب نیست نہ از آن جہت کہ در وجہ دوم و سوم ذکر شد.

و گفته شدہ است کہ آیہ ی دوم بیانگر مطلبی است کہ در آیہ ی اول منظور می باشد و نہ ناسخ معنی (اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ) کہ بر روال ملت حنیفہ ی سہلہ ی سمحہ بہ لحاظ استطاعت بر آن توانائی دارید، این قول خوب است اگر مدلول عبارت ظاہری را ملاحظہ نکنیم. اما در صورتی کہ این وجہ

را صحیح بدانیم عدول از نسخ به تبیین چه فائده ای دارد، چون نسخ در این جا به طور کلی به معنی نفی تقوی نیست بلکه منظور تخصیص است و بیانگر بودن مذکور، معنائی غیر از تخصیص همان عمومیت نمی باشد.

۱. و التقی به معنی ترس و خوف از خدای تعالی در پنهانی به هنگام ملاحظه ی سطوات جبروت اوست، و در این باره است قول خدای تعالی: (وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ^۱) یعنی به زید پسر خوانده ات می گفتمی برو و زنت را نگهدار و از خدا بترس و طلاقش نده و حال آن که در دل مخفی می کردی که زینب را بگیری، و خرافی و نادرست بودن حرمت ازدواج با زن پسر خوانده به گمان مردم زمان جاهلیت را منسوخ کنی، و خدا می خواست آن را آشکار کند، (وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتَقِيُّ^۲) یعنی اهل تقوی را از آن آتش دور سازند.

۲. و التقی (تقوی) تعظیم عظمت خدای عظیم و توجه داشتن به جلال و شأن و گستره ی کبریای خدای سبحان است و به این معنی است: (لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى^۳) یعنی مسجدی که برای تعظیم شعائر الهی و عظمت شأن او بنا شود...

۳. و التقی عبادت و اطاعت خالص است به این صورت که پرهیز کند از هرچه که با فرمان الهی منافی و مغایر باشد و از این است: (وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى^۴) یعنی بهترین عمل ها اطاعت هایی است که برای خدای تعالی و خالص باشد، و

۱ - احزاب ۳۷.

۲ - اللیل ۱۷.

۳ - توبه ۱۰۸.

۴ - بقره ۱۹۷.

اصل در تقوی پاکی ظواهر است و پاکسازی دل از گناه، برای قیام به خدمت محبوب چنان که خدای تعالی فرموده است: (وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ^۱) یعنی هر کس فرمان خدا و رسول را اطاعت کند و خدا ترس و پرهیزکار باشد چنین کسان را پیروزی و سعادت خواهد بود. و تقوی بر سه قسم است:

اول: تقوای عوام، که عبارت است از انجام واجبات و ترک محرمات.

دوم: تقوای خواص، که عبارت است از انجام واجبات و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات.

سوم: تقوای خواص الخواص، و آن عبارت است از: انجام واجبات ظاهری که به تقریر اهل عصمت علیهم السلام در شریعت حقه وارد شده است، از چیزهایی که خدای تعالی واجب کرده و آن ها را به حضرات نوح و ابراهیم و موسی و دیگر پیامبران علیهم السلام سفارش فرموده است.

انجام مستحباتی که عوام انجام می دهند، زیرا خواص الخواص راضی نمی شوند که فعل راجح را ترک کنند.

انجام اعمال واجبی و مستحبی اخلاقی که در علوم طریقت وارد شده است، تخلق به آن ها بر اهل سبقت لازم است، برای این که وقتی می خوانند: (مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ^۲) یعنی هیچ آیتی از آیات الهی بر ایشان نیامد جز آن که از روی جهل و عناد از آن روی گرداندند،

۱ - نور ۵۲.

۲ - انعام ۵۴.

حق را که به ایشان آمد تکذیب کردند پس به زودی به آن ها خواهد رسید خبر آن چه که آن را استهزاء می کردند، متوجه می شوند که خدای تعالی به هر کس چیزی را ظاهر می سازد که ببیند انجام آن عمل به جهتی بهتر از ترک آن می باشد و به آن عمل نکند و بر آن نشتابد از آن روگردانده است و هر کس روگرداند از چیزی که سزاوار است حق را تکذیب کرده است برای این که اگر او در ادعای خود که این چیز را می شناسد راستگو باشد که سزاوار است به آن عمل کند و ترک کردن آن خوب نیست و اگر به دلیل صحیحی از خارج باشد حقی را که می شناسد انجام آن صحیح است و هر کس با عملش حق را تکذیب کند با این که در دل آن را تصدیق می کند، خدا آیات خدا را مسخره کرده است، چنان که خدای تعالی فرموده است: (قُلْ اِنَّ بِاللّٰهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُوْلِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ^۱) یعنی آیا به خدا و آیات خدا و به پیامبرش استهزاء می کردید؟ و هر کس به خدای تعالی مسخره کند از خدایش در آن چه به او تعریف کرده پس از تعریف و تصدیق و قبول و معاهده بر وفاء اطاعت نکرده است و آیات او را و رسول الله را مسخره کرده است، برای این که او وی را به اسلام و ایمان و تصدیق دعوت کرده است و (مدعو) با اعتراف به آن چه آن را شناخته و بارها نسبت به انجام آن با او عهد بسته (آن را ترک کرده است) خبر های استهزاء به زودی به او خواهد رسید. (و آخرین مرحله از تقوای خواص الخواص عبارت است از:)

ترک تمامی محرمات و مکروهات شرعی و ترک تمامی محرمات و مکروهات طریقت و مرجوحات آن در هر حال، و برافراشتن مناره ی توحید با توحید ذات و صفات و افعال و عبادت، در خفاء

و در نور و خیال و حس مشترک و در گوش و چشم و حس.

خلاصه (متقی) هر کجا حق و صدق محض را بیابد (به آن عمل می کند) حتی به خاطر چیزی که ترکش ایراد دارد رها می کند آن چه را که ترکش ایرادی ندارد. و مراتب تقوی فی نفسه و با توجه به جهانیان مختلف است و به شمار نمی آید و اهل هر مرتبه در رابطه با آن ها، نشانه ای از اهل بیت علیهم السلام را می بیند که راه های آن را نشان می دهند و تاریکی هایش را روشن می سازند و راهش را بر سالکان آسان می کنند، اگر نقصی در خواسته هایشان وجود دارد با تکمیل کردن استعداد هایشان آن ها را تقویت می نمایند، بلکه اهل بیت علیهم السلام در هر مرتبه ای از تقوی، اهل تقوی را تعلیم آن ها را راهنمایی می کنند که پیشوای آن ها هستند، امام هادی علیه السلام با اطلاق (اعلام التقی) یعنی کوه های تقوی به فوایدی اشاره کرده است :

- ۱- به این که کوه ها استوار و محکمند، و اهل بیت کسانی هستند که تقوی با ایشان تثبیت می شود.
- ۲- اهل بیت علیهم السلام مانند کوه ها علامت هایی برای راه های تقوی هستند.
- ۳- هر کس به هر مرتبه ای از تقوی برسد مرتبه ی ایشان را، به قدری بزرگ می بیند که نمی تواند حال آن ها را توصیف کند. چنان که در تاویل آیه : (إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا) یعنی تو نمی توانی زمین را بشکافی و نمی توانی در سربلندی به کوه ها برسی، به این معنی که هر کس به هر مرتبه از تقوی برسد ایشان

را می بیند که ارباب و دلائل و اساس آن مرتبه هستند می بیند آن مرتبه مال ایشان است و برای تعظیم ایشان خلق و برای بالا بردن شأن ایشان مقرر و برحسب آن چه اهلش هستند مقدر و برای تشیید فرمانروایی ایشان تشریح شده است. فعل واجب و ترک حرام از ایشان است انجام مستحب و ترک مکروه در ایشان است، حفظ از اغیار با ایشان امکان دارد و این قول امیر مومنان علیه السلام است که فرمود: (جذب الاحدية لصفة التوحيد) پس ایشان به هر معنی و با هر احتمال و با هر دیدگاه، اعلام التقی هستند صلی الله علیهم اجمعین .

امام هادی علیه السلام گفت: و ذوی النهی

ذوی جمع ذی به معنی صاحب است الا این که بیشترین کاربردش در مقام شرف و ثناء است، اما صاحب، به صورت یکسان، هم در مقام شرف و ثناء و هم در ضد آن ها به کار می رود، و اگر (ذو و صاحب) برای یک شیئی در دو حال به کار روند (ذو) برای مدح است و (صاحب) برای مذمت است. و اگر مقام در هر دو حال مدح و ذم را اقتضاء می کند (ذو) در خفاء و پنهانی و لطافت و (صاحب) در ظهور و آشکار و غلیظ به کار می رود.

مثال اول: قول خدای تعالی در مقام ثناء و تمجید است: (وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا) یعنی زمانی را یاد کن که صاحب ماهی (یونس علی نبینا و آله و علیه السلام) با حالت خشم و غضب بیرون رفت، و در مقام ملامت (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُكِنِّ كَصَاحِبِ الْهُوتِ^۲) در برابر فرمان پروردگارت صبر کن و مانند

۱ - انبیاء ۸۷.

۲ - قلم ۴۸.

صاحب ماہی نباش.

مثال دوم : (تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ) بزرگ است نام پروردگارت که صاحب جلال و اکرام می باشد، در دعاء می خوانیم : (یا صاحب کل نجوی و یا منتهی کل شکوی)^(۲) ای صاحب هر راز و ای نهایت هر شکایت. و ذوی النهی نیز از نوع دوم است برای این که نهی از امور غیبی و باطنی و لطیف است.

و نهی جمع نهیة است که (نون) هر دو مضموم است، و به معنی عقل است برای این که صاحبش را از کارهای بد نهی می کند یا این که صاحبش به او منتهی می شود و به سوی او برمی گردد، با محبت او زشتی ها را ترک می کند و با اختیارات آن اوامر را انجام می دهد .

در تفسیر قمی از عمار بن مروان نقل شده که گفت : از امام صادق علیه السلام معنی: (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى)^(۳) را سؤال کردم فرمود به خدا سوگند اولی النهی ما هستیم، عرض کردم فدایت شوم معنی اولی النهی چیست؟ فرمود: چیزهایی است که خدای تعالی به رسول الله خبر داده بود که پس از او چه خواهد شد از ادعای خلافت کردن فلانی و قیام به آن و دیگری بعد از او و سومی پس از آن ها و (روی کار آمدن) بنی امیه، همان طور شد که خدای تعالی به پیامبرش خبر داده بود و رسول الله به علی خبر داده بود و همان طور که از علی به ما منتهی شده است که پس از او سلطنت در

۱ - الرحمن ۷۸.

۲ - اقبال الاعمال ۱۵۲ و کافی ۵۷۸/۲ و البلد الامین ۴۰۴ و تهذیب الاحکام ۸۴/۳.

۳ - طه ۵۴ و ۱۲۸.

بنی امیه و غیر ایشان خواهد بود این آیه که خدای تعالی در کتاب ذکر کرده (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى) اولی النهی ما هستیم، علم این، همه اش به ما منتهی شده و ما به امر الهی صبر کرده ایم ما قوام الله به خلق او و خزان او بر دین او هستیم آن را ذخیره می کنیم مخفی می کنیم و از دشمنانمان می پوشانیم چنان که رسول الله کتمان کرد تا این که خدای تعالی به او اجازه داد مهاجرت کند، با مشرکان جهاد کرد ما هم در روش رسول الله هستیم تا این که اجازه فرماید دینش را با شمشیر اظهار کنیم و مردم را بر آن دعوت کنیم، ایشان را برای برگشت بزنیم چنان که رسول الله در آغاز ایشان را زد.^۱ و این معنی از معانی اولی النهی است یعنی کسانی که علوم همه ی خلق به ایشان منتهی می شود، یا این که علم به خلق، به ایشان منتهی می شود.

و از معانی ذوی النهی یکی هم این است که ایشان در نهایت اوج اند، و در زیارت آمده است: (لیس لی وراء الله و ورائکم یا ساداتی منتهی^۲) ای سروران من برای من ماوراء الله و ما وراء شما نهایتی نیست.

یا این که کارها به ایشان منتهی می شود، یا وقتی (بحث) شما به حقائق ایشان منتهی شد امساک کنید. پس ایشان صاحبان عقل های کامل اند و نه غیر ایشان.

و اصل مسأله به این صورت است که عقل یکی است و آن عقل محمد صلی الله علیه و آله است، در محمد ظاهر می شود و سپس در علی و سپس در حسن و سپس در حسین سپس

۱ - اقبال الاعمال ۱۵۲ و کافی ۵۷۸/۲ و البلد الامین ۴۰۴ و تهذیب الاحکام ۸۴/۳.

۲ - مصباح کفعمی ۴۸۸ و مصباح المتعجد ۰۷۸۰ و البلد الامین ۲۷۲.

در قائم و سپس در ائمه ی هشتگانه ظاهر می شود به ترتیبی که در دنیا ظهور کردند و سپس در فاطمه، سلام الله علیهم اجمعین. و این عقل گرچه یکی است اما در ائمه علیهم السلام متعدد می شود مانند تعدد بدل. در مثال، محمد صلی الله علیه و آله و سلم مانند چراغ است و علی چراغ برافروخته از اوست، پس محمد قبل از علی است و بعد از آن وجود علی است که با محمد برابر است، و علی قبل از حسن است و بعد از او وجود حسن که با علی برابر است و همین طور، پس تعدد فقط در تعلق است مانند چراغ، که در آتش یکی است و اگر چراغ هایی از آن برافروخته شوند آتش متعدد نمی شود مگر به لحاظ اعتبار تعلق، و علی علیه السلام به این معنی اشاره کرده و فرموده است: (انا من احمد كالضوء من الضوء^۱) من از احمد صلی الله علیه و آله مانند روشنایی از روشنایی هستیم.

و اگر متعدد باشد با اختلاف متعدد می شود مانند این که دومی ظهور اولی باشد مانند نور از منیر و یا مشکک باشد مانند اختلاف اجزاء نور به سبب قرب و بعد آن ها از منیر، آن ها به لحاظ اختلاف در کم و کیف متعددند ولی این نور که عقلشان صلی الله علیهم باشد چنین نیست آن یک چیز است و اگر چه در رتبه به لحاظ تقدم و تاخر مختلف باشد مانند نبی اکرم صلی الله علیه و آله که او به لحاظ کمی متفق و متحد است و در رتبه اختلاف دارد، به همین لحاظ رسول الله صلی الله علیه و آله غیر از تقدم ذاتی، با چیزی افزون از ائمه نیست و تفاضل بین ایشان همین طور است، و اگر چه همین تفاوت خیلی بزرگ است، ولی این نور وارد به این حقیقت شریف، به عینه و به کلی به حقیقت علی وارد است و به حقیقت حسن و

حسین و ائمه ی نه گانه و فاطمه علیهم السلام اجمعین. چنان که اگر از یک چراغ، چراغ دیگری را برافروزی، چنین نیست که از اولی به دومی منتقل شود اگر چنین بود چراغ قبلی از نور خالی می شد و چنین هم نیست که با ظهور در دومی ظهور نور در اولی ضعیف و ناقص شود و در این نور با چراغ اول برابر نباشد بلکه همه اش یک چیز است منتهی بعضی به لحاظ تقدم حقیقت فاضل، از بعضی افضل اند و با تقدم حقیقتش در وجود افضل است و این فضل عظیمی است برای این که این حرف را پایین تر از او نمی تواند تحمل بکند و به همین جهت علی علیه السلام گفته است: (انا عبد من عبید محمد صلی الله علیه و آله^۱) من بنده ای از بندگان رسول الله صلی الله علیه و آله هستم.

و گاه به روحی اطلاق می شود که من امر الله نام دارد. در تفسیر علی بن ابراهیم با اسنادش از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام در تفسیر آیه ی: (وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ) فرمود: السماء در این جا امیر مومنان علیه السلام و الطارق همان است که از جانب خدای تعالی به پیشگاه ائمه علیهم السلام رفت و آمد دارد و حوادثی را خبر می دهد که در شب و روز حادث می شود و آن همان روحی است که با ائمه است و ایشان را تسدید می کند، ابو بصیر می گوید عرض کردم معنی: (النَّجْمُ الثَّاقِبُ) چیست فرمود: او رسول الله است.^۲

۱ - احتجاج ۲۱۰/۱ و کافی ۸۹/۱ و توحید ۱۷۴ و بحار الانوار ۲۸۳/۳.

۲ - بحار الانوار ۷۰/۲۴ و تفسیر قمی ۴۱۵/۲.

و در بصائر الدرجات از ابو بصیر روایت شده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: هست از ما کسی که به تمام معنی مشاهده می کند و هست از ما کسی که چنین و چنان به دلش خطور می کند و هست از ما کسی که می شنود مانند طنینی را که از افتادن زنجیر به طشت به گوش می رسد، گفتم: آن ها را که مشاهده می کنند چه هستند؟ فرمود: خلقی بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل است.^۱

و در عیون الاخبار با اسناد از حسن بن جهم از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدای تعالی ما را با روحی مقدس و مطهر تایید کرد، فرشته نیست، با کسانی غیر از رسول الله نبوده که در گذشته بوده اند او با ما ائمه است ما را تسدید می کند و سبب توفیق ما می شود، و آن عمودی از نور است که بین ما و بین خداست.^۲

اگر بگویی که در خیلی از روایات آمده است که این روح از زمان حضرت آدم تا حضرت محمد، با انبیاء علیهم السلام بوده است، چگونه می شود این ها را با اخباری جمع کنیم که می گویند: قبلا با کسی غیر از رسول خدا و ائمه نبوده است؟

می گویم: آن ها را از دو راه می توان جمع کرد.

راه اول: این روح به توسط ایشان با پیامبران بوده است، و در واقع با آن ها نبوده است مانند این که می گویند غلام زید با اذن او به عمرو نفع می رساند، این سخن می رساند که غلام زید با عمرو نبوده و اگر چه با اذن زید به او نفع رسانده

۱ - بحار الانوار ۵۰/۲۵ و آمالس طوسی ۴۰۷ و بصائر الدرجات ۲۳۱.

۲ - بحار الانوار ۱۳۴/۲۵ و عیون اخبار الرضا ۲۰۰/۲.

است. و این ظاهر است.

راه دوم: با یکی از وجوهش با انبیاء گذشته بوده و با کل وجودش نبوده مگر با محمد و آل محمد علیهم السلام و ما بیان کردیم که این عقل است.

در کافی از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: زمانی که خدای تعالی عقل را خلق کرد آن را به نطق آورد و سپس به او فرمود: بیا، آمد. فرمود: برگرد برگشت، آن گاه به او فرمود: به عزت و جلالم سوگند می خورم خلقی محبوب تر از تو نیافریدم و تکمیلت نکردم مگر در کسی که او را دوست می دارم.^۱

این گفته ی خدا (تکمیلت نمی کنم مگر در کسی که او را دوست می دارم) بیان می کند که آن را تکمیل نکرده مگر در محمد و آل محمد علیهم السلام، برای این که به موقع اطلاق حبیب، آن چه به ذهن مبادرت می کند محمد و آل محمد علیهم السلام است.

اگر بگوییم: راه جمع خبر عیون الاخبار که می گوید این روح ملک نیست و اخبار زیادی که می گوید او خلقی بزرگ تر از ملائکه می باشد و آن چه در قرآن آمده که آن ملک است: (وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفَاً صَفَاً) چیست؟ با توجه به این که در باره اش در تفسیر آمده است: که منظور از ملک، جنس آن نیست بلکه یک ملک مراد است و این که او ملکی است که به تنهایی در یک صف می ایستد و تمامی فرشتگان آسمان ها

۱ - آمالی صدوق ۴۱۸ و کافی ۱۰/۱ و وسائل الشیعه ۳۹/۱.

۲ - فجر ۲۲.

و حجب و سرادقات و حاملان عرش و همه ی فرشتگانی که خدا آفریده است هم در یک صف می ایستند و آن یکی از این ها بزرگ تر است؟

می گویم: این فرشته از عالین چهارگانه است که از آن ها به ارکان عرش تعبیر می شود نوری سرخ است، و تمامی سرخی ها از اوست و نوری زرد، که تمامی زردی ها از اوست و نوری سبز، که تمامی سبزی ها از اوست و نور سفید، که همه ی سفیدی ها از اوست و روشنایی روز از آن می باشد.

این ها ملک نیستند چون ملائکه حروف اند ولی این ها کلمات تاماتی هستند که نیکوکار و بدکاری از (مقام و مرتبه ی والای) آن ها نمی گذرد یکی از آن چهار تا روح نام گرفته و رکن اصغر یعنی زرد است و گاه به او سفید هم اطلاق می شود در بعضی از احوال با توجه به بعضی از مشابَهت ها در فعل و صفت به او ملک گفته می شود چون ملک با جسم لطیفی که دارد مخفی است و به همین جهت به ملائکه، جن هم گفته اند از قول آنان که (نعوذ بالله) فکر می کنند ملائکه دختران خدای تعالی هستند در قرآن کریم می خوانیم: (وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَ لَقَدْ عَلِمْتِ الْجِنَّةَ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ^۱) پس انوار عالین در این صفت به ملائکه، شباهت دارند. و نیز ملک در اصل مَأْلِكُ بر وزن مَفْعَل است لام مقدم شده و همزه به تاخیر افتاده است^۲ (در ضمن این کلمه) از الوکه گرفته شده که به معنی رسالت است، همزه به خاطر زیادی استعمال ترک شده و گفته شده است ملک و به موقع جمع بستن آن را به اصل

۱ - صافات ۱۵۸.

۲ - جمع ملک، ملائکه است و چنان که ملاحظه می کنیم در جمع همزه مطابق تقدم و تاخر در جای خود قرار گرفته است. البته اگر تقدیم و تاخر اصل را در نظر می گرفتند باید می گفتند مألکه. مترجم.

خود برگردانده اند یعنی به حال قبل از حذف و نه قبل از تقدیم و تاخر و گفته اند ملائک و تاء برای مبالغه به آخر آن افزوده شده است یا علامت تأنیث است به لحاظ جماعت .

و از ابن کیسان نقل شده که گفته است: (ملک در اصل ملاک بر وزن فعال بوده است) و الف را انداخته اند تا سبک شود، و از ابو عبیده نقل شده که (ملک) در اصل مَلَأَک بر وزن مَفْعَل از ماده ی لَأَک بوده است لَأَک یعنی در ملکش چیزی فرستاد در ملکش چیزی نبود) یعنی مالک چیزی نیست همزه را برای زیادی استعمال انداخته و حرکت آن را به ما قبل داده اند . یا ملک به معنی قهر است چون ملائکه مظاهر قهر الهی اند . یا این که ایشان مملوک های او هستند، یا از باب عبد مملکه است و مملکه با فتح و ضم میم، عبد مملکه به کسی می گویند که غلام باشد ولی پدر و مادرش غلام و کنیز نباشند، در این باره در حدیث آمده است: (لا یدخل الجنة سیئ الملائکه) یعنی به بهشت نمی رود کسی که با بردگانش بد رفتار باشد و می گویند: فلانی حسن الملائکه است یعنی با زیردستانش به خوبی رفتار می کند، ملائکه را به این لحاظ ملائکه نامیده اند که (دنبال کارها) فرستاده می شوند چنان که خدای تعالی فرمود: (جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا) یا این که آن ها را رسول قرار داده اند برای کسانی که بعدا خواهند آمد یا این که مظاهر قهرند یا چون که از آغاز مملوک بوده اند، یا این که خدای تعالی آن ها را خوب آفریده است حتی این که در باره ی : (وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا) یعنی ما فرزندان آدم را

گرامی داشتیم و آن‌ها را در خشکی و در دریا راه بردیم و از چیزهای پاکیزه روزی شان دادیم و آن‌ها را برتری دادیم بر خیلی از موجوداتی که آفریدیم، گفته شده که خدای تعالی جنس فرشتگان را از تفضیل انسان‌ها بر آن‌ها خارج کرده است، اگر چه حق این است که آن‌ها داخل هستند یا این که به آن‌ها نیکی کرده است یا با ایشان بر بندگانش خوبی کرده است.

در هر یک از این‌ها که گفتیم تشابهاتی بین روح و ملائکه حاصل است و اگرچه این‌ها در جانب روح قوی‌تر از جانب ملائکه است با این‌جوه ملک نامیده می‌شود.

به این جهت ملک بودن او به معنی معروف نفی شده است که از جنس ملائکه نیست بلکه ملائکه از فاضل شعاع آن خلق شده اند، برای این که ارواح انبیاء از شعاع آن خلق شده اند و ملائکه از شعاع ارواح انبیاء، پس ایشان صلوات الله علیهم به معنی حقیقی ذووا النهی هستند یعنی صاحبان عقول کامل اند. ما در تعریف عقول روح را ذکر کردیم و اگر چه روح به موقع اطلاق غیر از عقل است، یا نفسی که محل صورت‌ها و لوح محفوظ است، یا روح کلیه‌ای که براق از شعاع آن خلق شده است و آن رقایق حقیقیه و برزخ بین دو عالم ذر اول و ذر دوم و زیر آن ورق سبز و ورق آس است جز این که به موقع اطلاق آن، روح منظور می‌شود به خصوص در این‌جا، به خوشی و خرمی دریاب.

امام هادی علیه السلام فرمود : و اولی الحجی

شارح گفته است : معنی آن مانند ذوی النهی یعنی صاحبان عقل و هوش است.

می گویم: (اولی) در حال نصب و جر بر وزن (رُمی، به ضم راء و کسره ی میم و سکون یاء) ماضی مجهول (رَمی) و در حال رفع (اولوا) بر وزن هَلُو، و در هر دو حال، واو برای فرق با حرف جر (الی) می باشد. و همین طور (واو) در مانند اولاء و اولئک و اولات همه به آن جهت است که بین این ها و مشابه آن ها در نقش فرقی باشد و به این جهت به این واو، واو فارقه، می گویند، گفته اند: اولوا جمع است و از لفظ خود مفردی ندارد و گفته اند: اسم جمع است و واحدش (ذو) می باشد و اولات جمع مؤنث است و مفرد آن (ذات) است و اولاء جمع است و از لفظ خود مفردی ندارد (ذا) برای مذکر و (ذه) برای مؤنث می باشد و معنای آن چنان است که در (ذوی النهی) صاحبان عقل گذشت.

حجی با کسر حاء به معنی عقل، فطانت و مقدار است و مفرد است و جمع آن احجاء مانند آلاء جمع (الی) به معنی نعمت است.

معانی گوناگون حجی

اول، حَجِّیّ به از باب رضی یرضی، یعنی به او پیوست.

دوم، از او جدا شد، از لغات اضداد است.

سوم، حَجِّیّ بر وزن غَنِّیّ به معنی سزاوار. امیر مومنان علیه السلام در خطبه ی شقشقیه فرموده است: (فرأیت ان الصبر علی هاتا احجی، دیدم که صبر سزاوارتر است).^۱

چهارم، تَحَجِّیّ بالسر یعنی راز را حفظ کرد.

پنجم، تَحَجِّیّ عند الشیء یعنی نزد آن ایستاد، یعنی تأمل کرد.

ششم، تَحَجَّاهُ یعنی مانع آن شد.

هفتم، حجی بالمکان حجوا یعنی در آن محل اقامت کرد.

هشتم، حاجیته فحجوته یعنی به او غالب شدم.

نهم، حجا یعنی ستر (مانع) در حدیث آمده است: (من بات علی ظهر بیت لیس علیه حجا فقد برئت منه الذمّة، هر کس در پشت بام خانه ای بخوابد که مانعی ندارد مانند نرده و دیواری که از سقوط حفظ کند من عهده دار او نیستم، یا از او

۱ - معانی الاخبار ۳۶۱ و نهج البلاغه ۳۱/۱ و رسائل المرتضی ۱۰۸/۲.

۲ - مجمع البحرين ۴۶۶/۱.



حمایت نمی کنم، یا به عهده ی کسی نیست).

امام هادی علیه السلام در نُهی، جمع را و در حجی مفرد را به کار برد تا از سجع استفاده شود و گر نه در همان جا توضیح دادیم که عقلشان در حقیقت متعدد نیست. و در واقع، در ظاهر با تعدد موافقت دارد در آن جا بر باطن و در این جا به ظاهر بیشتر دلالت دارد.

بر اساس این که حجی را از باب علم يعلم بر وزن رَضِيَ بگیریم به این لحاظ است که (عقل) با حق ملازم است و به آن محبت دارد برای این که ما بین آن ها توافق کامل وجود دارد یا با حقایق ملازم است و هر دو (عقل و حقایق یا حق) از یک وادی اند.

و به معنی جدا شد بگیریم برای این است که عقل همیشه و در همه ی حالات از باطل جداست و بر آن خشم دارد.

و به معنی سزاوار گرفتن برای این که عقل سزاوار است مدارک و وابسته هایش را پاک نگه بدارد.

و به معنی تحجی یعنی حفظ کرد یعنی عقل مخفی می دارد هر چه را که از ما دون به او می رسد و مهمل نمی گذارد هر چه را که از ما فوق به وی می رسد.

و با در نظر گرفتن تحجی عنده معنی این می شود که تعقل تا کسب معلوم امکان دارد سر و کاری با گمان ندارد، و در نبود معلوم در حال تکلیف یا به موقع نیاز با وجود گمان به موهوم اهمیت نمی دهد.

و تحجی به معنی مانع شد به این لحاظ است که صاحبش را از رفتن به سوی باطل مانع می شود چنان که باطل هم از او امتناع می نماید .

و حجا، به معنی اقامت به این نظر است که از یقین منتقل نمی شود مگر به یقینی که با مرجح ذاتی یا خارجی با آن مقابله دارد و موجب انتقال می شود، با این مرجح معلوم می شود که یقین اول در واقع نسبت به یقینی که به او منتقل می شود یقین نبوده است.

و به معنی حاجیته گرفتن برای این است که پیش از دیگر مشاعر مواردی را که باید درک شوند بررسی می کند، و اگر حواس دیگر به همان موارد توجه کنند، عقل جلوتر از آن ها درک می کند، چون درک خود آن ها هم به وسیله ی عقل صورت می گیرد، پس به غیر خود غالب می شود.

و حجا، به معنی ستر برای این است که عیب های صاحبش را با حسن نظر می پوشاند یا مانع می شود او کاری را انجام بدهد که عیبش با آن ظاهر خواهد شد. پس ایشان علیهم السلام بر مبنای معنی اول و دوم و سوم و چهارم و ششم و بر اساس یکی از دو معنی نهم اولی الحجی هستند.

به معنی پنجم اولی الحجی هستند البته نه به صورت مطلق، برای این که آن ها معلوم را گم نمی کنند و به سوی گمان و موهوم نمی روند و زمانی که به سوی چیزی بروند نسبت به دیگران آن چیز در نزدشان معلوم است و واجب است به سویش بروند یا برای تقیه، یا برای بیان جواز یا برای تخییر یا برای تعلیم و یا برای تسهیل بر رعیت و غیر این ها.

معنی هفتم به نحو خاصی صحیح است چون ایشان از یقینی به یقین دیگری که ارجحیت دارد منتقل نمی شوند، از (حکم) اولی (به حکم دوم) منتقل می شوند چون وقت عمل به آن تمام شده است و اگر چه در زمان انتقال، و زمان منتقل الیه فرارسیده است و تکلیفشان به آن واقع شده است. بنا بر این بر خلاف دیگران، ایشان همیشه در امر راجح قرار دارند، چون که در واقع و حقیقت وجودی یا تکلیفی منتقل الیه جایز است قبل از انتقال به منتقل منه نسبت به غیر راجح باشد ولی ترجیح به او نرسیده باشد یا ترجیح را شناخته باشد، و شاید دیگری به راجح عمل کند و غیر او باقی بماند در آن چه فی نفسه مرجوح است. بلکه راجح به او رسیده و او آن را شناخته است اما در مرجوح باقی مانده به لحاظ آنس به آن یا به لحاظ اعتماد به قاعده ای که نزد اوست و در عین حال که رجحان بر او ظاهر شده نفس او به لحاظ همان قاعده به مرجوح متکی شده است، و شاید قاعده، فاسد باشد ولی وی از خللی که در قاعده وجود دارد بی خبر است، یا به لحاظ اغراض دنیوی فکر او مرجحاتی را درهم آمیخته و او را در همان نظر اول باقی داشته است هم می داند و هم نمی داند، خدای تعالی در قرآن کریم فرموده است: (وَجَادُوا بِهَا وَ اسْتَيْفَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلْوًا) یعنی آیات را از روی ظلم و برتری طلبی انکار کردند و حال آن که در درون خود به آن ها یقین داشتند و فرموده است: (وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا) یعنی ایشان گمان می کنند که بهتر عمل می کنند و اهل بیت علیهم السلام از همه ی این امور پاک و مطهرند.

اما به معنی هشتم صحیح است برای این که ایشان در ذات و فطرتی که خدای تعالی ایشان را در آن وضع قرار داده بدون ممارات و مغالبه غالب اند برای این که ایشان حزب الله اند و حزب الله رستگار است: (أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ^۱) یعنی اهل ایمان بدانند که حزب الله رستگارند^۲ و برای این که ایشان سبقت گرفته اند آن جا که سبقت گیرنده ای نبود. و اگر هم هست لاحق و تابع و متعلم است یا حسودی کوتاه فکر، که از مقام ایشان پرت شده و از نزدیک شدن به آسمان رتبه ی ایشان سقوط کرده است: (فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ^۳) یعنی مرغان بدنش را در هوا با منقار قطعه قطعه برابیند یا بادی تند او را به مکانی دورتر از هر وسیله ی نجات بیفکند.

۱ - مجادله ۲۲.

۲ - آیه های ۵۵ و ۵۶ مائده نشان می دهند که حزب الله چه کسانی اند: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ) یعنی کسانی که خدا و رسول و مومنان را به سرپرستی خود بپذیرند حزب اللهند و حزب الله غالب و پیروزند.

۳ - حج ۳۱.

امام هادی علیه السلام فرمود : و کھف الوری

کھف به معنی غار وسیع واقع در کوه می باشد، کوچک آن غار و منغور نام دارد و در این جا منظور از کھف مانند خانه در کوه است، و مراد پناهگاهی است که چیزی دارد و محل و مأوی آن می باشد. و در حدیث آمده است : (الدعاء کھف الاجابة کما ان السحاب کھف المطر،^۱ یعنی دعاء امکان دارد مستجاب شود چنان که امکان می رود از ابر باران بیارد) ایشان کھف الوری هستند یعنی ملجأ و پناهگاه خلق اند، و مراد از خلق در این جا انسان ها هستند، البته این ظاهر لغت و ظاهر عبارت است، و مناسب فهم ها هم همین است و گرنه در حقیقت ایشان ملجأ همه ی مخلوقات می باشند، زمانی که پیامبران کوتاهی می کردند به ایشان پناه می بردند و از آن ها شفاعت می خواستند و ائمه برایشان شفاعت می کردند.

صدوق در امالی خود با اسنادش از معمر بن راشد روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: یک نفر

۱ - کافی ۴۷۱/۲ و وسائل الشیعه ۲۶/۷ و بحار الانوار ۲۹۵/۹۰.

یہودی پیش پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ آمد و در برابرش ایستاد و بر او خیره شد، پیامبر فرمود: ای یہودی حاجتت چیست؟ او گفت: تو افضلی یا موسی بن عمران؟ خدا با او گفتگو کرد، تورات را برایش فرستاد، به او عصا داد، دریا را برایش شکافت، و ابر را سایبان او قرار داد. رسول خدا به او فرمود: برای مرد خوب نیست خودش را تعریف کند ولی می گویم: زمانی که آدم مرتکب خطا شد توبه اش این بود که گفت: خدایا به حق محمد آل محمد از تو می خواهم که مرا ببخشی و خدای تعالی او را بخشید. و چون نوح بر کشتی سوار شد از غرق شدن ترسید و عرض کرد: (خدایا به حق محمد و آل محمد از تو می خواهم مرا از غرق شدن نجات بدهی و خدای تعالی به او نجات داد. و چون ابراهیم را به آتش انداختند گفت: خدایا به حق محمد و آل محمد از تو می خواهم مرا از آتش نجات بدهی و خدای تعالی آتش را بر او سرد و سلام ساخت. و چون موسی عصایش را انداخت و در دلش ترسی راه یافت عرض کرد الہی بحق محمد و آل محمد از تو می خواهم که مرا نجات بدهی خدای تعالی فرمود نترس انک انت الاعلی، ای یہودی اگر موسی مرا درک کند و به من و به نبوتم ایمان نیاورد ایمانش و نبوتش به او سودی نمی دهند، ای یہودی و از نسل من است مهدی، زمانی که خروج کند عیسی بن مریم برای یاری او نازل می شود، او را مقدم می دارد و پشت سرش نماز می خواند.^۱

۱ - آمالی صدوق ۲۸۷ و احتجاج ۵۵/۱ و تاویل الآیات ۴۹/۱ و بحار ۳۱۹/۲۶. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ نہ تنها در بیان کافی خود به افضلیت خود از حضرت موسی، بلکه به افضلیتیش از همه ی صاحبان شریعت علیہم السلام و نیز به افضلیت جانشینانش با یاد حضرت مهدی عجل اللہ تعالی فرجہ الشریف اشاره فرموده است برای این کہ وقتی افضلیت آخرین وصی او احراز شود افضل بودن جانشینان قبلی او ہم محرز خواهد شد. مترجم.

امام علی بن الحسین علیه السلام گفت: پدرم از پدرش از رسول الله صلوات الله علیهم بر من حدیث کرد که به مردم فرمود: ای بندگان خدا، چون آدم در صلبش نوری را دید که می تابید زمانی که خدای تعالی اشباح ما را از بالای عرش به پشت او منتقل کرد و اشباح برای او معلوم نبودند، عرض کرد: خدایا این نورها چیستند؟ خدای تعالی فرمود: انوار اشباحی است که از بهترین محل عرشم به پشت تو منتقل کرده ام و برای همین هم امر کردم ملائکه در پیش تو سجده کنند برای این که ظرف این اشباح بودی، آدم عرض کرد الهی اگر امکان دارد آن ها را برایم نشان بده. خدای تعالی فرمود: ای آدم به فراز عرشم نگاه کن حضرت آدم نگاه کرد نور اشباحمان از پشت آدم بر فراز عرش افتاد صورت انوار اشباحمان در آن جا ظاهر شد چنان که صورت انسان در آئینه ی صاف می افتد، او اشباح ما را دید و عرض کرد: خدایا این اشباح چیستند؟ خدا فرمود: ای آدم، این ها اشباح برترین مخلوقات و آفریدگان من هستند این محمد است و من حمیدم در کارهایم محمودم، برای او اسمی از اسم هایم جدا کرده ام و این علی است و من علی عظیمم ام از نام خودم برایش نامی جدا کردم و این فاطمه است و من به وجود آورنده ی آسمان ها و زمین ها هستم، روز فصل داوری ام دشمنانم را از رحمتم مانع می شوم و دوستانم را باز می دارم از آن چه ایشان را نابود می کند و برایشان عار و ننگ می شود، برایش از نامم نامی جدا کردم، و این حسن و این حسین است و من محسن مجمل هستم برایشان نامی از نام خودم جدا کردم این ها برگزیدگان و گرامی ترین مخلوقات من هستند، با آن ها مؤاخذه می کنم، و به وسیله ی ایشان عطا می کنم، با ایشان مجازات می کنم و با ایشان پاداش

می دهم ، ای آدم به ایشان متوسل باش و هرگاه برایت سختی روی آورد ایشان را در پیشگاه من شفیع خود قرار بده من به خودم سوگند حق یاد کردم به وسیله ی ایشان آرزومندی را نا امید نکنم و در خواست خواهانی را رد ننمایم، به همین جهت وقتی که از او خطایی سرزد خدا را با توسل به ایشان خواند و خدا او را بخشید و توبه اش را قبول کرد.^۱

این حدیث و امثال آن ها دلالت دارند به این که ایشان ملجأ و ملاذ اند و خدای تعالی دعای هیچ کس را جز به توسط ایشان نمی پذیرد برای این که ایشان امان و حریم والای او هستند رقیبی ندارند و دست کسی به آن ها نمی رسد، پناه جویانشان به زحمت نمی افتند و افراد مورد حمایتشان قابل دسترسی نیستند هیچ چیزی با ایشان برابری نمی کند ، آیا سخن گمراهان را نشنیده ای که در روز قیامت پس از معلوم شدن حقایق بر زبان می آورند؟ وقتی می بینند که آن چه به معبود حق نسبت دارد و به احوال خلق مربوط می شود به عینه برای ایشان است ، اطاعتشان اطاعت خداست و معصیتشان معصیت خداست ، هر کس از ایشان اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است، وقتی این حقایق به گمراهان معلوم شد : (وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ، یعنی به ایشان گفته شد کجا بودید موقعی که در معصیت ولی الله از غیر او اطاعت می کردید آیا امروز آن ها به شما یاری می کنند تا از آتش شما را نجات بدهند یا می توانند خودشان را نجات بدهند؟) (فَكَبِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ یعنی گمراهان و فریب دهندگانشان که در معصیت الهی از آن ها اطاعت می شد و قشون شیطان که گذشته و آینده را در

۱ - تاویل الآيات الظاهره ۱۴۴ و بحار ۳۲۷/۲۶ و تفسیر امام حسن عسکری ۲۱۹ .

نظرشان جلوہ می داند ہمہ بہ رو در آتش افتادند. (قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ * تَاللَّهِ إِنَّ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ)^۱ در داخل جہنم گمراہان با فریب دہندگان مخاصمہ می کنند و می گویند بہ خدایی سوگند کہ ایمان آورندگان و اطاعت کنندگان را ہدایت می کند ما بہ خاطر مخالفت با او و اطاعت از دشمنانش یعنی از شما کہ دشمنان او بودید در گمراہی آشکاری بودیم چون ما شما را با پروردگار جہانیان برابر می کردیم او فرمان دادہ بود ما از ولی امر او اطاعت کنیم و شما دستور دادید با ولی امر او دشمنی و از دشمن او پیروی کنیم، ما از شما اطاعت کردیم و مالک و مصلح و مربی و رہبر و مدبرمان را کنار گذاشتیم.

چون در روز قیامت حقایق برای گمراہان معلوم شود و ببینند کہ کسی با اہل بیت علیہم السلام برابری نمی کند و چیزی بہ منزلت ایشان نمی رسد همان سخن را می گویند کہ خدای تعالی از زبانشان بیان کردہ است ، ہرکس بہ ایشان چنگ بزند از شر ہر خشمگینی از خلق خدا خواہ ساکت و خواہ ناطق باشد محفوظ می ماند ، زیرا خدای تعالی ایشان را قبل از ہمہ آفرید و ایشان را بر ہمہ شاهد قرار داد و علم آن ہا را بہ ایشان عطا کرد و پناہگاہ و محل برگشت ہمگان قرارشان داد بازگشت ہمہ بہ سوی ایشان و حساب ہمہ با آن ہاست .

مفید اعلی اللہ مقامہ در اختصاص و صفار در بصائر با اسنادشان از ابو حمزہ ی ثمالی ثابت بن دینار روایت کردہ کہ گفت: از امام باقر علیہ السلام شنیدم می گفت: بہ ہرکس حلال کنیم

چیزی را که از انجام کارهای ستمگران به او می رسد برایش حلال می شود برای این که ما ائمه مفوض الیهم هستند هر چه حلال کنند حلال و هر چه حرام کنند حرام می باشد.^۱

و باز در اختصاص با اسناد از محمد بن سنان روایت شده است که گفت: نزد امام باقر علیه السلام بودم بحث اختلاف شیعه پیش آمد، حضرت فرمود: از ازل خدای تعالی تنها و یگانه بود سپس محمد و علی و فاطمه را خلق کرد هزار دهر ماندند آن گاه خدای تعالی اشیاء را خلق کرد و ایشان را شاهد بر آن ها قرار داد و اطاعت کردن از ایشان را به اجراء گذاشت و هر چه را می خواست در ایشان به امانت نهاد، و امر حکم و تصرف و ارشاد و امر و نهی، اشیاء را به ایشان واگذاشت برای این که ایشان اولیاء امرند و امر و ولایت و هدایت با ایشان می باشد ایشان ابواب و نواب و حجاب او هستند حلال می کنند هر چه خدا خواسته است و حرام می کنند هر چه او خواسته است. و نمی کنید مگر آن چه را که خدا بخواهد (عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)^۲ این همان دیانتی است که هر کس جلو بیفتد در دریای افراط غرق می شود و هر کس ایشان را پایین تر قرار دهد از مراتبی که خدای تعالی برای آنان قرار داده است در دریای تفریط نابود می شود، و نسبت به ادای حق آل محمد وفادار نیست در آن چه بر مومن از معرفتشان واجب می باشد، در پایان امام علیه السلام فرمود: ای محمد این موارد را به خاطر داشته باش که از علم مخزون و مکنون می باشد.^۳

۱ - بصائر الدرجات ۳۸۴ و بحار الانوار ۳۸۳/۷۲ و اختصاص ۳۳۰.

۲ - انبیاء ۲۶ و ۲۷.

۳ - بحار الانوار ۳۳۹/۲۵.

و در بصائر با اسنادش از زراره روایت شده است که گفت :
از امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم فرمود : (خدای
تعالی امر خلق را به پیامبرش وا گذاشت تا بیازماید که مردم
چگونه از او اطاعت می کنند و پس از این سخن امام علیه
السلام آیه ی ^۱ « وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ^{۱۱} »
را خواند یعنی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
هر چه را به شما آورده است بگیرید و از هر چه شما را نهی
می کند بپرهیزید.^۲

چون خلق را آفرید ایشان را بر امر خلق شاهد قرار داد و
علمشان را به آن ها داد اعم از بی زبان و با زبان همه را فرمود
که از آن ها اطاعت کنند، مقدم، مقدم نشود و متأخر، متأخر
نشود مگر به فرمانشان، دلیل معتبر تمامی اعیان و معانی
هستند.

شاید حضرت امیر مومنان علیه السلام در خطبه ای که در
تنزیه خدای تعالی ایراد کرده در این گفته اش: (انتهی المخلوق
الی مثله) در باطن تفسیر به آن چه گفتیم اشاره کرده است
و از چیزهایی که به این دلالت دارد روایت محمد بن شاذان
بن نعیم، با خطش از حمران بن اعین است او گفته است
: شنیدم امام صادق علیه السلام از پدرش از پدراناش صحبت
می کرد که مردی از شیعیان امیر مومنان علیه السلام به
شدت مریض و به تب مبتلاء بود، حضرت امام حسین بن علی
علیهما السلام به عیادت او رفت و وقتی از در خانه وارد شد تب
آن مرد فرو کش کرد، آن مرد گفت راضی شدم به آن چه

۱ - حشر ۷.

۲ - بصائر الدرجات ۳۹۸ و کافی ج ۱/۲۶۶ و بحار ۴/۱۷ تفسیر صافی ۱۵۶/۵.

خدای تعالیٰ به حق به شما عطا کرده است تب از شما می‌گریزد. حضرت فرمود: به خدا سوگند، که خدای تعالیٰ چیزی را نیافریده مگر این که به او دستور داده است به امر ما عمل کند، ای تب، راوی گفت: صدائی را شنیدیم و کسی را ندیدیم می‌گفت: لَبِیک، حضرت فرمود: آیا امیر مومنان به تو دستور نداده است نزدیک نشوی مگر به دشمن ما یا مومنی که گناهکار باشد تا کفاره ی گناهش باشی؟ این مرد چه کرده است. و مریض عبد الله بن شداد لیثی بود^۱. این حدیث را ابن شهر آشوب از زرارة بن اعین نقل کرده است.

حال از آن چه اشاره کردیم و از روایات برایت ظاهر شد که ایشان ملجأ و پناهگاه عمومند، باید بدانی که ما در خیلی از جاها گفته ایم که ایشان باب الله به خلقند اند و باب الخلق الی الله هستند و پس از آن که شناختی همه چیز از خداست و دانستی که خلق راهی به خدا به غیر از ایشان ندارند و دانستی که شرط اعظم و رکن کلی در وجودات خلق و ماهیت آن‌ها و قابلیت هایشان وجود مقدس اهل بیت است برای این که خدای تعالیٰ ایشان را اعضاء خلق قرار داده است. این امور که برایت ثابت شد از ثبوت آن‌ها برایت مسلم خواهد شد که ایشان ملجأ و مرجع و ملاذ هر چیزی هستند که از مشیت صادر شده است عین یا معنی، جوهر یا عرض، ذات یا صفت، حال یا ظرف، بعد جسمی یا مکانی یا بعد زمانی.

نتیجه این که هر چیزی به لحاظ فقری که دارد به ایشان پناه می‌برد، و احتیاجات اهل سؤال نسبت به ایشان گوناگون است بعضی در خلق و روزی و حیات و ممات و بعضی در نمو

۱ - مدینة المعاجز ۳/۴۹۹ و بحار الانوار ۴۴/۱۸۳ و رجال الکشی ۸۷ و مناقب ۳/۲۱۰.

و تغذیہ و بعضی در بقاء و حفظ و بعضی در طلب و رجاء و بعضی در پناہندگی و حفظ خویشتن، بر حسب استعدادہایشان بہ ایشان نیاز دارند، حضرت امام زین العابدین علیہ السلام در مناجاش عرض می کند: (الہی وقف السائلون بیابک و لاذ الفقراء بجنابک) یا شافی یا کافی یا معافی یا ارحم الراحمین، خدایا سؤال کننده گان در آستانہ ات ایستادہ اند و مستمندان بہ جناب تو پناہ آورده اند، ای شفا دہندہ، ای کفایت کننده، ای بخشندہ ی سلامتی، ای کسی کہ از ہمہ ی مہربانان مہربان تری .

امام هادی علیه السلام فرمود : وورثة الانبياء

مرحوم محمد تقی مجلسی در شرح این فقره گفته است: ایشان هر علم و کتاب و فضیلت و کمال را را به ارث برده اند ، عصای حضرت موسی و عمامه ی هارون و تابوت و سکینه و خاتم حضرت سلیمان برای ایشان به ارث رسیده است، چنان که در اخبار متواتر روایت شده است. بلکه روایت شده است که خدای تعالی به ایشان چیزهایی را عطا کرده که به هیچ یک از جهانیان نداده است.

می گویم: منظور از وارث پیامبران بودنشان، یکی از دو معنی زیر می باشد:

معنی اول: همه ی خواص پیامبران و آثارشان و آن چه از خود باقی گذاشته اند و به آخرت اختصاص دارد، یا برای ابلاغ و تعریف و برپاداشتن دین و غیره لازم می باشد و آن چه برای اطاعت الهی آماده کرده اند همه را به ارث برده اند، چنان که مرحوم مجلسی به بعضی از آن ها اشاره کرده است.

معنی دوم: این است که پیامبران درهم و دیناری به ارث نگذاشته اند برای این که هر چه از متعلقات دنیوی از خود باقی گذاشتند هیچ کدام آن ها را به عنوان میراث، شیئی به حساب نیاوردند، بلکه علم را ارث گذاشتند، پس معنی ورثه ی انبیاء این است که علمی که نزد پیامبران علیهم السلام بوده و آن ها را از راه وحی به واسطه ی ملک یا از طریق الهام یا از راه فهم یا از طریق نطق حیوانات و نباتات و جمادات و حرکت تند بادهای و جاری شدن آب ها و درخشش برق ها و صدای رعد ها و سر و صدای امواج دریاها و شکوفه های درختان، درک کرده بودند همه ی این علوم را اهل بیت علیهم السلام به ارث برده اند، و خدای تعالی چیزهایی را که به سایرین به صورت پراکنده عطا فرموده بوده همه را در ایشان جمع کرده است به اضافه ی چیزهایی که بین هیچ کدام از مخلوقات خود، غیر از ایشان تقسیم نکرده است. (آن چه خوبان همه دارند تو تنها داری).

معانی دیگری هم هست.

از جمله: آن چه برای انبیاء علیهم السلام محقق است مانند وجوب اطاعت از ایشان، معصوم بودنشان، و (اقتداء به) اعمالشان همه برای اهل بیت علیهم السلام ثابت و محقق است. این ها را از ایشان ارث برده اند چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل) علمای امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل هستند، اطاعت کردن از حضرات معصومین علیهم السلام واجب است (چنان که اطاعت پیامبران بنی اسرائیل واجب بود) قول ایشان حجت است (مانند قول انبیاء بنی اسرائیل) و بیم دادنشان هم همین طور

(لازم الاجتناب است) .

صفات پسندیده ای که برای انبیاء علیهم السلام ثابت شده است و ایشان با آن ها و برای آن ها مبعوث شده اند همه ی آن صفات از آن آل محمد است و برای ایشان می باشد و از ایشان صادر شده است و با نور ایشان به وجود آمده است و برای فرمانروایی ایشان مقدر شده است، و برای مدح و ثنای ایشان منتشر شده است، در واقع صفات پسندیده ی پیامبران (و صفات نیکویی که مردم را به سوی آن ها دعوت می کردند) صفات انوار و مظاهر آثارشان می باشد و برای ایشان است و ایشان وارث آن ها هستند، خدای تعالی فرموده است: (وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ)^۱ .
و معنی این آیه، فرموده ی خدای تعالی است: (وَ نُرِيدُ أَنْ نُمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ ائِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ)^۲
ایشان را پیشوایان خلق قرار بدهیم و وارث ملک.

معنی دیگر این است که: ارواح انبیاء علیهم السلام از قطراتی خلق شده اند که از انوار محمد و آل او علیهم السلام فروچکیده است و این ماجرا پس از آن بود که هزار روزگار از خلق انوار محمد و آل محمد می گذشت، و آن چه اول است در آخر قرار می گیرد، پس انبیاء به ایشان بر می گردند تا در ایشان فانی شوند، پس اهل بیت علیهم السلام وارث پیامبران هستند، اعمالشان مال ایشان است، و چنان که قبلاً گذشت ایشان اعمال انبیاء را به ارث می برند، زمانی که می گویی: ورثه ی انبیاء، منظور از این وراثت همه ی معناهایی است که اشاره کردیم و اشاره نکردیم. و از روایاتی که بر وراثت ظاهری دلالت

۱- حجر ۲۳.

۲- قصص ۵.

دارند، روایتی است.

در کافی که از سعید سمان نقل شده است، او گفته است: در محضر حضرت امام صادق علیه السلام بودم که دو نفر از زیدی مذهب ها وارد شدند و گفتند: آیا در بین شما امامی هست که اطاعتش واجب باشد؟ امام علیه السلام فرمود: نه، اظهار داشتند: مردان مورد اعتمادی از شما نقل کردند که فتوا می دهید و اقرار می کنید و به آن عقیده دارید، ما نام ایشان را به شما می گوییم: فلانی و فلانی، این افراد اهل تقوی هستند و کسانی اند که دروغ نمی گویند، امام صادق علیه السلام غضبناک شد و فرمود: من این دستور را به ایشان نداده ام. آن دو شخص وقتی امام را خشم آلود دیدند بیرون رفتند. امام از من پرسید: این دو نفر را می شناسی؟ عرض کردم: بلی می شناسم، این ها از اهل بازار ما هستند و زیدی مذهبند گمان می کنند: شمشیر رسول الله نزد عبد الله بن الحسن است، فرمود: دروغ می گویند خدا بر ایشان لعنت کند، به خدا سوگند عبد الله بن حسن با دو چشمش و نه با یک چشمش آن را ندیده است، حتی پدرش هم آن را ندیده است، مگر این که آن را در نزد علی بن الحسین علیهما السلام دیده باشد، اگر راست می گویند چه علامتی در دستگیره دارد و چه علامتی در خودش هست؟ شمشیر رسول الله در نزد من است، عَلم رسول الله در نزد من است، زرهی که بر تن می کرد نزد من است، سپر و کلاه خودش نزد من است، اگر راست می گویند علامت سپرش چیست؟ عَلم رسول الله مغلبه در نزد من است، الواح حضرت موسی و عصایش نزد من است، خاتم حضرت سلیمان بن داود نزد من است، و تشتی که حضرت موسی با آن قربانی را به درگاه خدای تعالی هدیه می کرد

نزد من است، اسم اعظمی که رسول الله وقتی آن را در میان مسلمانان و مشرکین قرار می داد تیری از طرف مشرکین به صف مسلمانان نمی رسید در نزد من است، و در نزد من است مانند آن چه فرشتگان آورده اند، مَثَل سلاح، در نزد ما، مانند تابوت، در بین بنی اسرائیل می باشد، تابوت، در درب هر خانه ای از بنی اسرائیل پیدا می شد نبوت به اهل آن خانواده داده می شد، و سلاح به هر کس از ما داده شود امامت به او داده می شود، پدرم لباس رزم پیامبر را پوشید در روی زمین خطوطی انداخت من هم پوشیدم برایم راست آمد، و قائم ما ان شاء الله تعالی وقتی آن را ببوشد تنش را خواهد پوشاند.^۱

در کافی با سندش از ابان از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: چون زمان وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید عباس بن عبد المطلب و امیر مومنان علیه السلام را دعوت کرد و به عباس فرمود: ای عموی محمد، میراث محمد را برمی داری و قرض های او را ادا می کنی و به وعده هایش وفا می کنی؟ عباس تقاضای حضرت را رد کرد و گفت: یا رسول الله، پدر و مادرم فدایت، من پیری عیالوارم و مال اندکی دارم چه کسی توانایی تو را دارد در صورتی که (سخی هستی و) با باد برابری می کنی؟ امام صادق علیه السلام فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله اندک زمانی سرش را پایین انداخت (و بار دوم برای تاکید و رفع نزاع های احتمالی بعدی^۲) فرمود: ای عباس میراث مرا می گیری و بدهی هایم را می پردازی و به وعده هایم وفا می کنی؟ او گفت: پدر و مادرم به قربانت، من پیری عیال

۱ - کافی ج ۲۳۲/۱ .

۲ - داخل (...) از مترجم است .

وارم مال اندکی دارم و حال آن که تو (در سخاوت و کرم) با باد مسابقه می دهی و با آن معارضه می کنی (و وعده هایی بر عهده داری که عمویت نمی تواند به آن ها وفا کند). حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: من میراث خود را به کسی می دهم که آن را به حق می گیرد ، یا علی ای برادر محمد، آیا به وعده های محمد وفا می کنی؟ و قرض های او را می پردازی؟ و میراثش را می گیری؟ علی علیه السلام فرمود: بلی ، پدر و مادام به قربانت ، پرداخت دیون و وفا به وعده های شما و گرفتن میراثت را به عهده می گیرم .

علی علیه السلام فرمود : نگاه کردم دیدم انگشترش را از انگشتش بیرون آورد و آن را به من عطا کرد و فرمود : در حیات من این را به انگشتت بینداز (تا کسی در این باره با تو نزاعی نکند) . فرمود : وقتی آن را به انگشتم می انداختم به آن نگاه کردم و از بین همه ی ما ترک آن حضرت ، آن را آرزو می کردم ، حضرت رسول صدا زد : ای بلال ، کلاه خود ، لباس رزم ، علم ، پیراهن ، ذو الفقار ، سحاب ، برد ، ابرقه^۱ و تازیانه را بیاور ، علی علیه السلام فرمود : به خدا سوگند آن نخ ها را تا آن ساعت من ندیده بودم ، آن ها را آوردند نورش چشم ها را خیره می کرد ، دیدم از نخ های بهشت است . رسول خدا به من فرمود : یا علی ، این ها را جبرئیل برایم آورد و گفت : یا محمد، این ها را به جای کمر بند در حلقه های لباس رزم خود قرار بده و با آن کمرت را محکم ببند، سپس یک جفت کفش عربی را خواست یکی وصله داشت و یکی بدون وصله بود ، و دو پیراهن را ، یکی همان بود که در شب معراج به تن

۱ - صاحب کافی گفته : ریسمانی که دو رنگ است و هر چیز دیگری را که سیاه و سفید در آن با هم جمع شوند ابرق گویند .

داشت و دیگری همان که در جنگ احد پوشیده بود. و سه کلاه :- کلاه سفر - کلاه عید فطر و عید قربان و روزهای جمعه بر سر می گذاشت و کلاهی که بر سر می گذاشت و با اصحابش می نشست. سپس فرمود: ای بلال، دو استر شهباء و دلدل، و دو شتر عضباء و قصواء و دو اسب جناح و حیزوم را بیاور جناح اسبی بود که برای انجام کارهای رسول الله در مسجد بسته می شد و پیامبر اکرم فردی را دنبال کارش می فرستاد، او بر آن سوار می شد و آن را می راند و به دنبال کار رسول الله می رفت، و حیزوم اسبی بود که رسول الله به او می گفت: حیزوم بیا. و الاغ عفیر را بیاور، فرمود: این ها را در حال حیات من تحویل بگیر، امیر مومنان علیه السلام فرمود: اولین حیوانی که حین وفات رسول الله صلی الله علیه و آله جان داد عفیر بود لگامش را پاره کرد و دوید تا در قبا به چاه بنی حطمه رسید و خود را به چاه انداخت و همان جا قبر او شد، و روایت شده که امیر مومنان فرمود: این الاغ با رسول اکرم حرف زد و گفت: پدر و مادرم به قربانت، پدرم از پدرش از جدش از پدرش برایم روایت کرد که با حضرت نوح در کشتی بود، حضرت نوح بلند شد و بر کفل او دست کشید و گفت: از نسل این الاغ، الاغی به دنیا خواهد آمد که سرور پیامبران و آخرین ایشان بر آن سوار خواهد شد خدا را حمد می کنم که مرا همان الاغ قرار داد.^۱

معنی این سخن امیر مومنان علیه السلام (از همه ی ما ترک آن را آرزو داشتیم) این است که اگر از همه ی میراث رسول الله فقط همین انگشتی به من می رسید برایم به لحاظ شرف و فخر کافی بود، زیرا رسول خدا به او فرمود

۱ - کافی ج ۲۳۶/۱ و علل الشرایع ج ۱۶۷/۱.

: این انگشتی مرا در حالی که زنده هستم به دست بکن ، و آن حضرت را با آن زینت داد تا اشاره باشد به این که او را به تمامی زیورها آراسته کرده و او را مانند انگشتی به مقام ظاهری خود بالا برده است ، و در باطن آن حضرت خاتم اوصیاء و زینت ایشان می باشد ، و سحاب اسم یکی از عمامه های آن حضرت می باشد. حضرت رسول اکرم به الاغ می فرمود : حیزوم بیا آن حیوان جلو می آمد ، حضرت به این الاغ ، نام اسب جبرئیل اسب حیات را گذاشته است برای این که این اسب، اسب حیات اسلام می باشد ، جبرئیل در روز جنگ اسب خود را اسب حیات نامید و پیامبر اسلام هم نام اسب خود را حیزوم گذاشت، می گویند: عفیر بر وزن زبیر نام الاغی است که به آن یعفور می گفتند و می گویند: عفیر الاغ پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از یعفور بوده است ، یعنی آن حضرت دو الاغ داشته است . و در قاموس آمده است که (بلا لام) الاغ پیامبر است یا همان عفیر بر وزن زبیر بوده است ، در معنی آن چه در باره ی ورثه ی انبیاء گفتیم اندیشه کن .

امام هادی علیه السلام فرمود : والمثل الاعلی

مرحوم محمد تقی مجلسی در شرح گفته است : مَثَلُ بِهِ
معنی حجت ، حدیث و صفت می باشد و جمع آن مَثَلُ بَا دُو
ضمه است ، و می شود و المَثَلُ الاعلی بخوانند زیرا حضرات
معصومین علیهم السلام حجت های اعلاى خدای تعالی هستند
و به صفات او متصفند ، پس ایشان صفت و صفات خدا می
باشند یا مثل خدای تعالی هستند چنان که در آیه ی (اللَّهُ نُورٌ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ^۱) است . در روایات زیادی
وارد شده، بلکه بعضی اصحاب اجماع کرده اند که آیه در شان
ایشان نازل شده است .

می گویم : بین مَثَلُ بَا دُو فتحه و بین مَثَلُ بَا کسر اول و
سکون دوم فرق گذاشته اند اولی چنان که ذکر شد به معنی
حجت و دلیل است و در خیلی از آیات قرآن ذکر شده است
و به همین لحاظ خدای تعالی فرموده است: (وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ

نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ^(۱): امثال جمع مَثَل است به معنی آیاتی که بر توحید دلالت دارند چنان که خدای تعالی فرموده است: (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ^(۲)) و می فرماید: (وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ^(۳)) یعنی استدلال با این مثل ها را که آیات و دلایل خدای تعالی هستند نمی فهمد مگر کسانی که به آن ها و به طرز استدلال با آن ها عالم باشند.

و اما مَثَل به معنی حدیث در جاهایی از قرآن آمده است از جمله به وجهی خدای تعالی در این آیه فرموده است: (إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ^(۴)) یعنی او را با نبوت شرف بخشیدیم و وی را عبرت عجیبی قرار دادیم که برای بنی اسرائیل مانند مثل سائر گردید. و فرموده است: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ^(۵)) یعنی داستان عجیبی برای شما مثل زده شد، به لحاظ این که عرب صفت و داستان جالب توجه را به جهت غریب بودنش مثل می نامد، آری مثل به معنی حدیث و داستان به کار می رود، آن جا که بخواهند چیزی را با تشبیه و تمثیل بیان کنند، و به معنی صفت هم می آید خدای تعالی در قرآن فرموده است: (مَثَلِ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ^(۶)) یعنی بهشتی که برای متقیان وعده داده شده به این صفت است..

۱- عنکبوت ۴۳.

۲- فصلت ۵۳.

۳- عنکبوت ۴۳.

۴- زخرف ۵۹.

۵- حج ۷۳.

۶- محمد ۱۵.

مثل به معنی صورت هم می آید در حدیث می خوانیم که :
(مَثَلٌ لَه مَالَه و ولده و عمله...) یعنی برای کسی که در حال
مرگ است مال و فرزند و عملش به صورت اشخاص مجسم
می شوند.

دومی یعنی مثل با کسر میم و سکون ثاء به معنی شبیه
و مانند است در حدیث کمیل از امیر مومنان علیه السلام می
خوانیم : (یا کمیل مات خزان الاموال و العلماء باقون ما بقی
الدهر اعیانهم مفقوده و امثالهم فی القلوب موجوده) ای کمیل،
دارندگان خزانه های اموال مردند و علماء تا روزگار وجود دارد
باقی هستند، بدن هایشان از بین رفته ولی شبه و مانندشان در
دل ها موجود است.

بعضی از شرح کننده های این حدیث گفته است: امثال جمع
مَثَلٌ با فتح میم و ثاء، در اصل به معنی مانند می باشد، در
مثل سائر هم که در موردش مثل می زنند به کار می رود
هم چنین در کلامی به کار می رود که غرابت و شانی دارد، و
منظور از کلام آن حضرت (امثالهم فی القلوب موجوده) همین
است، یعنی سخنان حکیمانه و پندهای ایشان در نزد اهل آن
ها محفوظ است به آن ها عمل می کنند و با نور و روشنائی
آن ها هدایت می شوند.

می گویم: این سخن در ظاهر ایرادی ندارد ولی این ایراد را
دارد که سخن امام علیه السلام غیر از این معنی، معنی دیگری
ندارد، و این چیزی نیست، زیرا منظور این است که علماء با
صورت های خودشان و با شکل و شمایلشان وجود دارند در دل

۱ - کافی ج ۳/۳۳۱ و الفقیه ۱/۱۳۷ و امالی طوسی ۳۴۷.

۲ - امالی مفید ۲۴۹ و خصال ج ۱/۱۸۶ و کمال الدین ج ۱/۲۸۹ و امالی طوسی ۲۰.

های کسانی که به علومشان نگاه می کنند و کتاب هایشان را می خوانند و این صورت ها، شکل و شمایل خیالی علماء می باشند، زیرا زیدی که (به صورت ایستاده) در صورت خیالی ظاهر می شود بدل و مثال ظاهر زید است با همین صفتی که با آن به خاطر مانده است، حال ایستاده بدل زید است در ظهور او با قیام، و مثال و صورت فاعلیت اوست به قیام، و معنی این است که یاد علماء به وسیله ی گفته هایشان و ایراد کردن مسائل و گزینش هایی که کرده اند همه موجود است، یا این که صورت آن چه عالم آن را ترجیح می دهد در باطن صورت همان عالم است برای این که صفت اوست، و وصف، صورت موصوف می باشد خدای تعالی فرموده است: (سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ^۱) بنا بر این حکمت هایی که در دل های افراد، از اهل علمی وجود دارد که از دنیا رفته است، مثال و صورت های او هستند، یا وسیله می شوند آن عالم با صورتش به خاطر آید، یا کنایه است از به خاطر آمدن ثواب هایی که آن عالم در نزد خدای تعالی دارد به سبب علوم مفیدی که از خود به یادگار گذاشته است.^۲

و به هر تقدیر در ظاهر مَثَل غیر از مَثَل است زیرا مثل به معنی مانند و شبیه می باشد و مانند بودنشان معنی ندارد زیرا مسلم است که ایشان بهترین مخلوق خدای تعالی هستند مانند و شبیه هیچ یک از مخلوقات نمی باشند که در این صورت همان چیز بهتر از ایشان سلام الله علیهم خواهد بود. و مانند و شبیه و نظیر حضرت معبود تعالی هم نیستند چون

۱ - انعام ۱۳۹.

۲ - ان آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الي الآثار، آثار ما بر ما دلالت می کنند، بعد از ما به آثار ما نگاه کنید. مترجم.

او شبیه و نظیر ندارد، پس مثل در این جا شایستگی نخواهد داشت، اما مثل با فتحه ی میم و ثاء خوب است برای این که اهل بیت علیهم السلام نشانه ی خدای تعالی و حجت او و امثال او هستند که خدای تعالی ایشان را برای مخلوقاتش مثال زده است، ایشان قصه و صفت او می باشند، به این معنی که اگر بخواهی خبر گذشتگان و احوال پیامبران با امت هایشان را بشناسی به ایشان نگاه کن که احوال و صفاتشان سنت پیشینیان را بر تو حکایت خواهند کرد و حجت و معصوم و مفترض الطاعه ای را خواهی یافت که به همه ی آن چه مردم به آن نیاز دارند علم دارد و (به عنایت خدای تعالی) از خطا و غفلت و لغزش و سهو و گناه کوچک و بزرگ محفوظ می باشد، دعاهایش مستجاب است، معجزاتی از وی سر می زند، هر کس به او ایمان داشته باشد و از او پیروی کند نجات می یابد و هر کس از او تخلف کند به هلاکت می رسد، پس اگر با دیده ی بصیرت نگاه کنی خواهی دانست که ایشان داستان های گویای خدای بر حق نسبت به گذشته اند و (هم چنین) بیانگر راستین اخباری هستند که در آینده اتفاق خواهد افتاد. راه و روششان، راه و روش و طریق و سبیل خداست، امام علیه السلام به این معنی اشاره فرموده که گفته است: (اعرفوا الله بالله و الرسول بالرسالة و و اولی الامر بالمعروف و النهی عن المنکر) یعنی امر به معروف کردن و باز داشتن از منکر، صفت اولی الامر می باشد، اگر این صفت را در ایشان نیابید اولی الامر نیستند زیرا شیئی با صفتی شناخته می شود که آن صفت به آن منسوب می شود و نه با غیر آن.

اما مثل اعلیٰ بودنشان . به این لحاظ است که امثال غیر ایشان فراوانند ، و این وصف در غیر ایشان هم وجود دارد که می تواند مثلی از مثل های حضرت حق باشد به نحوی که اشاره کردیم چنان که خدای تعالی در باره ی حضرت عیسیٰ علی نبینا و آله و علیه السلام فرموده است : (وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مِثْلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ وَقَالُوا أَلَهْتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مِثْلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ) یعنی وقتی برایشان مثل حقی زدیم و برایشان حضرت عیسی را از بین دیگران برای ولی خودمان مثل زدیم، ای محمد برای رویارویی با تو مثل باطلی را زدند تا بدینوسیله مجادله کنند تا حق را با آن باطل کنند و گفتند : آیا خدایان ما بهترند یا او یعنی آن چه محمد با گفتار خود قصد دارد؟

در کافی از ابو بصیر روایت شده است که روزی در حضور رسول الله نشستیم بودیم در این موقع حضرت امیر مومنان از راه رسید ، رسول الله به او فرمود : تو شباهت هایی با عیسی بن مریم داری ، اگر بعضی از افراد امتم در باره ات نمی گفتند آن چه را که مسیحی ها در باره ی حضرت عیسی بن مریم گفتند، در باره ات مطلبی را می گفتم که به هیچ قومی نمی گذشتی مگر این که خاک زیر پاهایت را بر می داشتند و بدین وسیله برکت می خواستند ، می فرماید: دو نفر اعرابی و مغیره بن شعبه و عده ای از قریش به خشم آمدند و گفتند: راضی نشد برای پسر عمویش مثل بزند مگر حضرت عیسی بن مریم را، پس از آن بود که خدای تعالی بر پیامبرش آیه ی : (وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مِثْلًا) تا (وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي

الْأَرْضَ يَخْلُقُونَ) را نازل فرمود (منکم) یعنی از شما را به بنی هاشم تأویل کرده اند یعنی اگر می خواستیم از شما فرشتگانی را قرار می دادیم که در روی زمین جانشین شوند.^۱

و در تفسیر مجمع البیان گفته است: (یا علی مثل تو در این امت مانند مثل عیسی بن مریم است...) وقتی منافقان شنیدند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این سخن را گفته است و او را به حضرت عیسی بن مریم تشبیه کرده گفتند: او خواسته است ما علی را پرستیم چنان که مسیحی ها عیسی را می پرستیدند.^۲

و پیشوایان منافقان اظهار داشتند: بر امامت او نص کرد تا او را بر ما ولی و سرپرست قرار بدهد در صورتی که ما به این مقام سزاوارتریم. پس این فرموده ی خدای تعالی: (أَأَلْهَتَا خَيْرَ ام هُو) به این معنی است که خدای تعالی خواسته است کلام پیشوایان نفاق را اعلام فرماید که می گویند: آیا خدایان ما سزاوارند مورد تبعیت باشند و مورد پرستش باشند یا ولایت علی و اطاعت وی؟ خدای تعالی به پیامبرش فرمود: (مثلی که برایت زدند غیر از مجادله نبود.

چنان که بعضی ها یادآوری کرده اند دلیل حق مثل است و دلیل باطل جدل، بلکه مثل حق بر پایه ی چیزی است چون خدای تعالی چیزی را نیافریده مگر این که برای چیزی مثل است و برای خود آن هم مثلی است، حتی این دنیای پست را خدای تعالی مثل بر حقی زده و فرموده است: (إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ

۱ - کافی ج ۵۷/۸ و المختصر ۵۷ و مدینه المعاجز ج ۲/۲۵۶ و تفسیر صافی ج ۲/۲۹۹.

۲ - تفسیر مجمع البیان ۸۹/۹.

الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ^۱) یعنی مثل زندگی این دنیا آبی است که از آسمان نازل کردیم رستنی های زمین با آن در آمیخت، الا این که مثل ها در درجه با هم تفاوت می کنند تا به آل محمد صلوات الله علیهم برسند، هر شیئی برای ایشان مَثَل می باشد و بالاتر از ایشان مثلی نیست، پس ایشان امثال علیا هستند و مثل علیا بودنشان هم با نص و هم با اجماع ثابت است.

پس مراد از این که ایشان امثال اند چیست؟ با در نظر گرفتن این که مثل برای بیان و توصیف است و شکی نیست که بیان و توصیف در رتبه پایین تر از مبین و موصوف می باشد، اگر چیزی در رتبه بالاتر از ایشان نباشد چگونه ایشان امثال (علیا) هستند؟ اما جواب سؤال:

جواب اول: مراد از فرموده ی خدای تعالی: (إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ^۲) تنزیه خدای تعالی است یعنی هر چه یاد شود وصف شریفی، یا وصف وضعی، یا مثال پستی یا والایی (ذکر شود) واجب است گفته شود: الله اکبر من ان یوصف خدای تعالی بزرگ تر از آن است که به وصف بیاید، خدای تعالی فراتر از این است که به کیفیتی تعریف شود، و بالاتر از مثال و بیرون از قیاس می باشد، در غیب و شهود چیزی وجود ندارد که معرفی کند او چگونه است مگر آن چه خود او بر خودش با آن دلالت بکند. زیرا تمثیل، تحدید و توصیف و تکییف است و (خدای تعالی) از این ها بالاتر می باشد، و در هر تمثیل و تکییف باید گفت:

۱ - یونس ۲۴.

۲ - روم ۲۷.

خدای تعالی بزرگتر از این است که به مثال و کیف آید و بزرگتر از آن می باشد که به وصف بگنجد. پس این مثل اعلی وقتی است که در ایشان باشد.

راه دوم: بالاترین مثال ها، مثلی است که بر تنزیه دلالت کند و تشبیه و معلومیت و احاطه بر او سبحانه و تعالی را به هر وجهی نفی نماید، (این مثل علیا) ملک و خلق خدای سبحان است، مانند این که حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام عرض می کند: (لک یا الهی وحدانیة العدد^۱) یعنی او مال تو و ملک تو و خلق تست و بر تو جاری نشود، و معنی این می شود که تعریفی که با آن خدای تعالی شناخته می شود مانند این است که: مثل او چیزی نیست، ضد و نظیر و شریک ندارد و امثال این امور که بر حسب امکان، بر توحید خالص دلالت دارد، مانند شناختن نفس به نحوی که در شرح حدیث کمیل در بیان (کشف سبحات الجلال من غیر اشاره^۲) گفته ایم، این مثل نشانه ای است که خدای تعالی با آن شناخته می شود چنان که فرموده است: (سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ^۳) این مثل والا برای شناختن خدای تعالی، ظهور او به خلق، با خود آن هاست، و این (ظهور) در هر شخص وجود دارد، و بالاترین این مثل ها محمد و آل محمد صلی الله علیهم می باشند و ایشان مثل اعلی یعنی هیکل های توحید بالا هستند، و این اولین هیکلی بوده که خدای تعالی آفریده است که چهارده هیکل هستند.

۱ - الصحيفة السجادية ۱۳۴.

۲ - این رساله ی شریفه در ضمن جزء اول رسائل مرحوم شیخ اعلی الله مقامه الشریف چاپ شده است.

۳ - فصلت ۵۳.

راه سوم : خدای تعالی، اشیاء را با استفاده از مثال (و نمونه ای) نیافریده که از گذشته موجود باشد، بلکه همه ی خلق را بر همین اساس آفرید که الآن وجود دارند، و یکی از معانی حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین است که فرمود: (ان الله خلق آدم علی صورته^۱) یعنی خدای تعالی حضرت آدم را با همین صورتی آفرید که دارد، یعنی او را با توجه به قابلیت آفرید که برای شکل و شمایل و نقشه و هیات خود داشت، با توجه به این معنی، المثل الاعلی بودن آل بیت علیهم السلام این می شود که خدای تعالی اهل بیت علیهم السلام را به بهترین صورتی که امکان داشته آفریده است، و آن همین هیات وجودی است که ایشان از آن برخوردارند، چنان که خدای تعالی پا فرموده پی خود به آن اشاره کرده و گفته است: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ)^۲ و منظور انسان کامل است که عبارتند از محمد و آل محمدؑ جانشینان دوازده گانه ی او و فاطمه علیهم السلام . و (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ)^۳ یعنی بدترین صورتی که انسان آن را با خود حمل می کند، و منظور از آن انسان ناقص است؛ دشمن ترین دشمنان ایشان، پس اعلای صورت ها بهترین و زیباترین صورت است که محمد و آل محمد اند و بدترین صورت ها، صورت پیشوایان منافقین می باشد، هر آن چه به زیباترین صورت ها نزدیک است زیبا و نیکوست و هر آن چه به بدترین صورت ها نزدیک باشد زشت و بد می باشد. پس ایشان علیهم السلام امثال همه ی خوبان و امثال علیا هستند.

۱ - کافی ج ۱/۱۳۴ و الاحتجاج ج ۲/۴۱۰ و عیون اخبار الرضا ج ۲/۱۱۰.

۲ - تین ۴.

۳ - تین ۵.

راه چهارم: خدای تعالی وقتی خلق را بر این مبنا آفرید که حدود صورت های ظاهری و باطنی قابلیت های آن ها ایجاب می کرد، در بین آن ها کسی بود که صورتش هم در ظاهر و هم در باطن نیکو بود و در بینشان کسی وجود داشت که هم در ظاهر و هم در باطن زشت بود و در بینشان کسی بود که در ظاهر صورتش زشت بود و در باطن زیبا و نیکو، و در بینشان بود کسی که باطن او زشت بود و ظاهری زیبا و خوب داشت، و افراد هریک از این گروه های چهارگانه به لحاظ گوناگونی مشخصات مکمل های قابلیت ها، به طور تشکیک گوناگون بودند، اعلاترین صورت های گروهی که هم در ظاهر خوب بودند و هم در باطن، محمد و آل محمد هستند، این صورت ها در ظاهر و باطن، در نهایت کمال اند، برای این که ماده ها و مشخصه ها و قابلیت ها و مکمل های ایشان همه نور بود و اصلا هیچ ظلمت و تاریکی نداشت مگر آن چه ظهورشان را محقق می کرد، طبق فعل الله لذاته به وجود آمدند و محل های مشیت او شدند، چون این صورت ها و هیات های وجودی نزدیک بود مطلق شوند به طوری که به شرطی متوقف نباشند چنان که خدای تعالی اشاره کرده و فرموده است: (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارًا) برای این که به لحاظ اجزاء ترکیبی خالص بودند، خدای تعالی ایشان را برگزید و به ایشان راضی شد و ایشان را مخصوص خود کرد، و آنان را به خودش نسبت داد و امثال خود قرارشان داد چنان که کعبه را مختص خود کرد و آن را به خود نسبت داد و فرمود: بیتي، خانه ی من، ایشان هم امثال اعلا ی او هستند.

راه پنجم: چون معانی زید مانند ایستادن او ، نشستن او ، قدرت او ، علم او ، حرکت و سکون او ، نفس و روح و عقل او ، وجود و ماهیت و ذات و صفات او، افعال و اقوال و اعمال او ، و تمامی حالاتش، در جهت اتصاف به خود او و یا متعلقاتش، امثال و ابدال (یعنی بدل هایی) از او هستند.

و ائمه فرموده اند که: معانی او هستند چنان که در روایت جابر از امام باقر علیه السلام می بینیم که آن حضرت فرمود: ای جابر بر تو باد به بیان و معانی، گفتم: بیان و معانی چیستند؟ فرمود: بیان این است که بدانی چیزی شبیه خدای سبحان نیست و او را بپرستی و برایش چیزی را شریک نکنی، و اما معانی، ما معانی او هستیم، ما جنب او، دست او، زبان او، امر او ، حکم او، علم او و حق او هستیم، وقتی بخواهیم می خواهد، و می خواهد آن چه را که ما می خواهیم. نگاه کن که چگونه آن ها را به معانی تفسیر می کند و می فرماید معانی جنب او و دست او...و...و آن ها امثال و ابدال او هستند آن ها را معانی می نامد و معنی یک شیئی یعنی امثال او، برای این که صفت وجودی او هستند، و این معنی در تمامی خلق جاری است و به همین اشاره کرده است حضرت علی علیه السلام وقتی که در باره ی عالم علوی از او سؤال شد او فرمود: (صور عاریة عن المواد عالیة عن القوة و الاستعداد تجلی لها فاشرقت و طالعتها فتلالات و القی فی هویتها مثاله فاطهر عنها افعاله و خلق الانسان ذات نفس ناطقة ان زکاهها بالعلم و العمل فقد شابهت جواهر اوائل عللها و اذا اعتدل مزاجها و فارقت الاضداد فقد شارك بها السبع الشداد.^۱

۱ - الصراط المستقیم ج ۲۲۲/۱ و المناقب ج ۳۲۷/۱ و بحار الانوار ج ۱۶۵/۴۰ . در ذیل حدیث از ابو علی سینا نقل شده که گفته است : هیچ شجاعی به غیر از علی علیه السلام فیلسوف نبوده است . مترجم .

معنی قول آن حضرت : (و القی فی هویتها مثاله فاضهر عنها
 افعالها) منظور از مثالی که در هویت (صورت) ها(ی مورد بحث)
 القاء کرده همان شناساندن وصف معرفتی است که ذات خود
 آن هاست زیرا برای آن ها هویتی خارج از این وصف القایی
 وجود ندارد و این هویت در تمامی جهات و در همه ی ذرات
 هستی جاری است اما ایجاد بالاتر از محمد و آل محمد امکان
 ندارد و مثل اعلی ایشان هستند.

و اگر بگوییم: امثال جمع مثل است مانند احوال جمع حمل
 لازم می آید برای او نظیر و شبیه ثابت شود و این در باطن و در
 باطن باطن از دو جهت می تواند صحیح باشد:

وجه اول : منظور از مثل، نفس می باشد اگر سَبَّحات جلال
 بی اشاره از او برداشته شوند، زیرا خود اشاره، یکی از سَبَّحات
 اوست، اگر آن ها را برکنار کردی و وی را از تمامی اعتبارات
 مجرد ساختی بر تو ظاهر خواهد که آیت خداست دلیل اوست
 و صفت شناختن او می باشد، و مانند صفت فعل اوست. و معنی
 این است که خدای تعالی وقتی خود را به شیئی می شناساند
 برای این است که آن شیئی او را بشناسد و او را با صفت غیر
 او نمی شناسد، او را با صفت او می شناسد و این صفت ذات
 بنده است، و این ذات یعنی ذات بنده شئوناتی و صفاتی دارد
 که همان ها سَبَّحات او هستند با این سَبَّحات (صفات)، ذات
 شناخته می شود زیرا صفت او هستند و با ذات، مُحدِثِ او (به
 وجود آورنده ی او) شناخته می شود زیرا ذاتِ (بنده) صفت
 اوست، و جایز نیست وجه تعرف او به تو، غیر ذات تو باشد، و
 اگر چنین باشد جایز خواهد بود که ذات تو موجود باشد اما
 تو او (یعنی خدا) را شناسی، زمانی که با چیزی خود را به تو

نشناسانده باشد، و لازم می آید که از مدد او بی نیاز باشی و با مدد او موجود نباشی، زیرا موجود بودن با آن لازم می آورد که اثر فعل او باشی، و با اصل ایجادات به او دلالت کنی برای این که موجود، اثر ایجاد است، و ایجاد، اثر موجد (یعنی به وجود آورنده) می باشد و بر آن دلالت می کند و ما از تَعْرِفِ خدا^۱ بر تو، غیر این معنی را در نظر نداریم: و خدای تعالی می فرماید: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ^۲) وقتی موجودات را از تمامی صفاتی مجرد کنی که با آن ها برایت شناخته شده اند و صفات مخلوق هستند در صورتی که خدای تعالی شبیه خلقش نیست، در آن وقت وجودِ مثل، در ذاتِ موجودات، برایت ثابت می شود، و می دانی که این مثل ها (در موجودات گوناگون) تفاوت های زیاد و فراوانی با هم دارند، و اعلائی همه ی آن ها امثال محمد و آل محمد است صلی الله علیهم اجمعین .

پس ایشان سلام الله علیهم اجمعین المثل الاعلی هستند و بر مبنای تجویز مرحوم شارح محمد تقی مجلسی که گفته است: می شود با دو ضمه یعنی مَثُل قرائت کنیم این معنی صحیح می باشد.

وجه دوم: همان است که گفته اند همه ی جهان هستی اسم خدای تعالی می باشد و ای بسا در این خصوص استدلال کنند به روایت اسماء که در کافی آمده است: (ان الله خلق اسما بالحروف غیر مصوت و باللفظ غیر منطوق، تا این که فرموده است: (فجعلها كلمة تامة على اربعة اجزاء معا ليس واحد منها قبل الآخر)

۱ - تعرف با تشدید راء مصدر باب تفاعل است .

۲ - روم ۳۰ .

فاظهر منها ثلاثة اسماء لفاقة الخلق اليها و حجب واحدا منها) ...^۱

من برای شرح این حدیث رساله ای^۲ تدوین کرده ام هر کس بخواهد می تواند آن را پیدا کند و در آن (رساله نوشته ام:) که منظور از این اسم همه ی ما سوی الله است و سه اسمی که ظاهر شده اند عبارتند از عالم جبروت یعنی عالم عقل، و عالم ملکوت یعنی عالم نفوس، و عالم ملک یعنی اجسام، و منظور از جزء پوشیده فعل خدای تعالی است که مشیت و اراده و ابداع نام دارد، و معلوم است که اسم نشانه ی مسمی است و معلوم است که علامت و نشانه از صاحب علامت، جدا نمی شود بلکه علامت، صفتِ موسوم می باشد، و منظور از مثل با میم کسره دار غیر از این نیست. یعنی مثل همان جهت نشانه و علامت است وقتی بگوییم اهل بیت علیهم السلام مانند و مثل او هستند نظر ما این نیست که ایشان مانند و مثل ذات (الهی) هستند چون این سخن کفر و بی دینی است بلکه منظور ما این است که خدای تعالی ایشان را نشانه هایی خلق کرده است که با ایشان به او استدلال می شود چنان که اثر به همین جهت به صفت موثر دلالت می کند، پس ایشان مثل او هستند یعنی مانند صفتی هستند که بر او دلالت دارد چنان که امیر مومنان فرموده است: (صفة استدلال علیه لا صفة تکشف له).

ما این معنی را در رساله هایمان تکرار کرده ایم پس مبادا خیال کنی که وقتی بگویند مثل یا مثل منظور همانندی و شباهت بین او و بین ذات واجب تعالی است، ذات خدای متعال فراتر از آن است که مانند ی داشته باشد و یا بشود (برایش

۱ - کافی ج ۱/۱۱۲ و توحید ۱۹۰ و تفسیر المیزان ج ۸/۳۶۳ و نور البراهین ۴۵۷ و بحار الانوار ج ۱۶۶/۴.

۲ - این رساله ی شریف در جزء اول کتاب های شیخ ص ۲۱۲ تا ۲۲۰ به چاپ رسیده است .

چیزی یا کسی را) مَثَل زد، این ها را بین چیزی که اثر است و بین فعلی که موثر است (می گویند) و همانندی برای او می باشد (نه برای ذات باری تعالی). همه ی آن چه از مخلوق سر می زند از اضافه و بیان و انتهاء و تعریف و توصیف همگی به این صورت اند و سخن مولی الموحدین امیر مومنان علیه السلام که در مقام تنزیه ذات الهی فرمود: (انتهی المخلوق الی مثله و الجأه الطلب الی شکله) به همین معنی (که گفتیم) اشاره می کند، تامل کن، پس ایشان المثل الاعلی هستند با معانی گوناگونی که با کنایه و یا با صراحت به آن ها اشاره کردیم .

امام هادی فرمود : والدعوة الحسنى

مرحوم شارح محمد تقی مجلسی گفته است: بهترین دعوت کنندگان به سوی خدا اهل بیت علیهم السلام هستند یا این که بهترین دعوت خدای تعالی از خلق این است که ایشان را به پیروی از اهل بیت علیهم السلام فراخوانده است.

(می گویم :) دعوت زیبا به چند معنی می باشد:

اول: منظور از دعوت زیبا، دعای حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام است خدای تعالی فرمود: (وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ^۱) و زبان راستینی که ابراهیم از خدای تعالی خواسته، ائمه علیهم السلام هستند، و فرمود: (وَاجْعَلْهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ^۲) یعنی حضرت ابراهیم در دعایش خواست ائمه را در بین فرزندان او قرار بدهد، و فرمود: (رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ^۳) هم چنین

۱ - شعراء ۸۴.

۲ - زخرف ۲۸.

۳ - بقره ۱۲۸.

خواست که از فرزندانش امت مسلمانی به وجود آورد، و امت مسلمانی که در برابر خدای تعالی تسلیم است ائمه علیهم السلام هستند. و احتمال دارد مِنْظُور از آن، این باشد که فرموده است: (وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ) و خواسته باشد به کلی از پرستش غیر دوری گزینند، چون کسی که گناهی را مرتکب شود از پرستش غیر خدا اجتناب نکرده است، زیرا هر کس از هوای نفس خود پیروی کند آن را پرستیده است، خدای تعالی فرموده است: (أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) آن که هوای خود را پرستش کرده در واقع بتی را پرستیده است.

در تفسیر عیاشی از ابو عمرو زبیری روایت شده که گفت: به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم: به من خبر بده که امت حضرت محمد چه کسانی اند؟ فرمود: امت محمد، فقط بنی هاشم اند، عرض کردم: دلیل این که امت محمد اهل بیت او هستند و نه غیر ایشان چیست؟ گفت: فرموده ی خدای تعالی: (وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مَنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ آرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ) وقتی خدای تعالی دعای حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل را پذیرفت و از نسل ایشان امت مسلمانی را پدید آورد و در بین ایشان از همین امت پیامبری را پرانگیخت، که: (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ) حضرت ابراهیم دعای اولش را با دعای دوم همراه ساخت و از درگاه باری تعالی خواست خودش را و فرزندانش را از شرک و بت پرستی باز بدارد

۱ - ابراهیم ۳۵.

۲ - جاثیه ۲۳.

۳ - بقره ۱۲۷ تا ۱۲۹.

۴ - جمعه و چند سوره ی دیگر.

تا کارش در باره ی ایشان صحیح باشد و از غیر او پیروی نکنند، و گفت: (وَاجْتَبِنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ رَبِّ أَنْهَنْ أَضَلَّلَنْ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَن عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ)^۱ این معنی دعوت زیبا یعنی دعای حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام بود.

دوم: معنی دیگر این است که ایشان اهل دعوت زیبا هستند و مضاف آن یعنی اهل، حذف شده است، ایشان به ایمان دعوت می کنند و به بهشتی می خوانند که نام آن حسنی است چنان که خدای تعالی فرمود (لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ)^۲ برای کسانی که کارهای نیکو انجام دادند پاداشی نیکوتر یعنی بهشتی زیباست، ایشان از آغاز مبعوث شدن رسول الله صلی الله علیه و آله و در اصل آفرینش، خلق را دعوت کردند، و عمل آفریدگان در پذیرفتن آفرینش با حکمت ایشان علیهم السلام انجام یافت، و صورت کسانی که خوب عمل کردند صورت خوبی شد و صورت کسانی که بد عمل کردند صورت زشتی شد، بعد از آن خلق را در عالم ذر اول دعوت کرد، آن که عمل خوبی کرده بود جواب داد زیرا طینت او با همان اجابت اول پاک شده بود و انکار کرد آن که عمل زشتی را انجام داده بود برای این که در اجابت اول امتناع کرده بود، سپس در ذر دوم ظاهر شدند و ایشان را به توحید خدای تعالی و به پیامبری حضرت محمد و به ولایت علی بن ابی طالب و اهل بیت او علیهم السلام دعوت فرمودند. عده ای ایمان آوردند و عده ای کافر شدند، از آن پس ایشان در این دنیا اهل دعوت اول شدند و هر کس در گذشته ایمان آورده بود به سعادت رسید

۱ - ابراهیم ۳۵ و ۳۶ .

۲ - یونس ۲۶ .

و هر کس انکار کرده بود عذاب الهی بر او محقق شد. خدای تعالی در قرآن فرموده است: (فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ^۱) یعنی ایمان نمی آوردند به چیزی که قبلاً آن را تکذیب کرده بودند، و تکذیب از ناحیه ی خلق بعد از آن ظاهر شد که راه هدایت بر آن ها روشن شده بود ولی با این حال کوری (و گمراهی) را بر هدایت (و بصیرت) ترجیح دادند ، و خدای تعالی از این جریان خبر می دهد با این آیه که: (وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ^۲) چون ایشان از ابتدای هستی تا (آغاز) این دنیا از جانب خدای تعالی خلق را با برهان های مسلم و با دلایل روشن و با کتاب روشنگر، به سوی دانش و هدایت دعوت می کردند و حجت خدا را اقامه کرده و (اهل تمرد و طغیان را) هشدار می دادند. تا این که حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله در این دنیا حجت را بر خلق تمام کرد و آنان را به راه آورد و خدای تعالی در کتابش خبر داد که: (هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى^۳) (به هر حال) حجت خدای تعالی (به همه) رسید و کلمه اش پایان یافت: (وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ^۴).

سوم : ایشان دعوت زیبای خدای تعالی هستند، دعوتی که با آن بندگان را به اطاعت و محبت و رضای خود فراخواند. یا بر این مبنا که خدای تعالی ایشان را به راه خود دعوت کرد راهی که به خشنودی و محبت او منتهی می شود و ایشان همان راه هستند و خدای تعالی به این معنی با آیه ی: (وَ يَوْمَ

۱ - یونس ۷۴.

۲ - نمل ۱۴.

۳ - نجم ۵۶.

۴ - فصلت ۴۶.

يَحْشُرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ
 أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ
 دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ^۱ یعنی روزی که خدای تعالی ایشان را محشور
 کند و بت هایى را که به جای خدای تعالی می پرستیدند و
 به آن بت ها بفرماید آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید یا
 خود راه را گم کردند؟ جواب می دهند: خدایا سزاوار نبود که
 ما معبودی غیر از تو داشته باشیم. و با این آیه ی: (وَقَالُوا رَبَّنَا
 إِنَّا اطَّعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا^۲) یعنی کافران گرفتار
 در دوزخ گفتند: خدایا ما از فرمان بزرگان و پیشوایان اطاعت
 کردیم و ایشان ما را به راه ضلالت کشاندند. اشاره کرده است.
 یا بر این اساس که ایشان کلمات کامل خدای تعالی هستند،
 پس دعوت به وسیله ی ایشان است. یا به این معنی که
 ایشان اسماء حسناى خدای تعالی هستند، ایشان را با اسامی
 خود دعوت کرد و به بندگانش امر کرد تا با آن اسامی خدا
 را بخوانند، پس دعوت به وسیله ی ایشان همان دعوت زیبا و
 حسنى است.

یا به این معنی که ایشان را به راه خود دعوت کرد، یعنی
 خدای تعالی ایشان را با اطاعت و رضای خود به راهش دعوت
 فرمود و ایشان راه او هستند، یعنی بندگانش را به وسیله ی
 ایشان به نجات دایمی و خوشبختی جاودانه دعوت فرمود، با
 ایشان و به توسط ایشان دعوت الهی پایان یافت و ملت با هم
 الفت کردند به این صورت که خدای تعالی با زبان ایشان
 بندگان خود را دعوت کرد یا با انوارشان، راه به سوی خدا را بر
 بندگانش روشن ساخت یا این که بندگانش را به اجابت دعوت

۱ - فرقان ۱۷ و ۱۸.

۲ - احزاب ۶۷.

حق و یافتن بصیرت تقویت کردند، زیرا قوی شدن بندگان بر انجام اطاعات و نیرو مند شدن عقل ها و مشاعرشان، ناشی از فاضل نور ایشان می باشد، پس بندگان خدا با فاضل قوت و قدرت ایشان قوی و نیرومند شدند و با راهنمایی ایشان راه را یافتند، یا به این معنی که عواقب وخیم دوستانشان را تحمل کردند و ایشان را به درجات اعلی رساندند و امثال این معانی، پس ایشان الدعوة الحسنی یعنی دعوت زیبا هستند.

چهارم : خدای تعالی بعضی از بندگان خود را به سوی حق دعوت کرد چون حق را از او قبول کردند، ایشان را به خاطر قبول کردن حق از او، اهل حق قرار داد و این الدعوة الحسنی است. و بعضی از خلق خود را به لحاظ این که حق را ترک کردند به خلاف آن دعوت کرد و ایشان را از قبول کردن حق مانع شد و آنان را به جهت ترک حق و تبعیت از باطل، اهل باطل قرار داد، و این الدعوة السوای است، پس برای مومنان در کتاب بهترین چیزی سابقه شد که به سبب معرفت و با عمل سابقه شده بود، و برای منافقان در کتاب بدترین چیزی سابقه شد که به وسیله ی انکار و عدم پذیرش حق سابقه شده بود، ایشان (یعنی گروه قبلی) حاملان جعل به قبول و ایمان هستند بلکه ایشان جعل حقی هستند که الدعوة الحسنی است، و دشمنانشان به وسیله ی ایشان الدعوة السوای یعنی دعوت زشت هستند و به این (جعل) در اهل الدعوة السوای در آیه ی : (وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ) اشاره شده است این سفلی است با جعل برایشان به سبب کفرشان، چنان که خدای تعالی فرموده است : (بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ) و در

۱ - توبه ۴۰.

۲ - نساء ۱۵۵.

باره ی اهل الدعوة الحسنى فرمود: (وَكَلمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا^۱) یعنی کلمه ی الله به ذاته والاست و نه از راه جعل، غیر آن چه بر اساس خیر بوده باشد.

پنجم: خدای تعالی بندگان خودش را به اطاعتش دعوت کرد و اطاعت او انواع و اقسامی دارد که بالاترین آن ها دوست داشتن ایشان و ولایت ایشان و تسلیم شدن برای ایشان و مراجعه به ایشان و توکل کردن بر خدا و متکی شدن بر ولایتشان می باشد زیرا این ها گناهان را می ریزد.

ابن طاووس رحمة الله علیه از امام زمان علیه السلام دعائی را نقل کرده است که آن حضرت می گفت: (اللهم اغفر لهم من الذنوب ما فعلوه اتكالا على حينا^۲) خدایا بر ایشان ببخش گناهی را که با اتكاء به محبت ما انجام دادند.

و در حدیث قدسی است به این معنی که: (اقسم بعزتی و جلالی انی ادخل الجنة من احب علیا و ان عصانی و انی ادخل النار من ابغض علیا و ان اطاعنی^۳) به عزت و جلالم سوگند هر کس علی را دوست داشته باشد او را به بهشت می برم و اگر چه به من معصیت کرده باشد و به آتش داخل می کنم هر کس را که با علی دشمن باشد و اگر چه از من اطاعت کند. خدای تعالی با دعوت خلق به محبت ایشان به بهترین عبادت ها دعوت کرده است و این در نزد خدا الدعوة الحسنى است.

۱ - توبه ۴۰.

۲ - بحار الانوار ج ۵۳/۳۰۳.

۳ - این حدیث با الفاظ مختلف ولی با همین مضمون در جلد های ۸ و ۲۷ و ۳۹ بحار الانوار در صفحات ۲ و ۳ و ۱۰ و ۱۱۶ و ۲۵۹ و در نهج الحق ۲۳۲ و المناقب ج ۳/۲۰۰ و مائة منقبة ۷۸ و ۸۲ و كشف اليقين ۷ و الفضائل ۱۵۲ و روضة الواعظین ۱۰۹ و خصال ۵۸۲/۲ و امالی صدوق ره ص ۶۵۸ نقل شده است. مترجم.

ششم: خدای تعالی بندگان خودش را به اطاعت کردن از ایشان دعوت کرده است و چون تمامی حالات ایشان در خدمت و حضور خدای تعالی صرف می شود و به چیزی غیر از او توجهی ندارند به همین جهت اطاعت کردن از ایشان، انواع اطاعت ها را در بر می گیرد از توحید تا به پایین و از ارش خدش^۱ تا به بالا. در حقیقت اطاعتی وجود ندارد که بیرون از اطاعت ایشان باشد برای این که ایشان باب هستی و سر الهی هستند، پس دعوت کردن به اطاعت ایشان برترین دعوت و دعوت نیکو می باشد.

۱ - ارش دیه ی زخم را گویند و خدش خراشی است جزئی در پوست بدن. مترجم .

امام هادی علیه السلام فرمود: و حجج الله على اهل الدنيا والآخرة و الاولی

شارح مرحوم محمد تقی مجلسی گفته است: خدای تعالی با ایشان به اهل دنیا دلیل آورده و حجت خود را بر ایشان تمام کرده است، از این راه که برایشان معجزات حیرت آور و علوم لدنی و خلق و خواهی الهی و عقول ربانی قرار داده و به وسیله ی آن ها خلق را به سوی خود هدایت کرده است.

خدای تعالی بعد از مرگ یا در قیامت هم با ایشان عذرها را قطع می کند. اولی یا برای تاکید تکرار شده (و به معنی دنیاست) یا برای سجع (یعنی وزن دادن) آمده است، یا این که صفت حجج است چون چنان که گذشت ایشان اولین حجت های خدای تعالی در جهان هستی بوده اند، یا به صورت افعال التفضیل خوانده می شود برای این که ایشان کاملترین حجت های خدای تعالی هستند.

می گویم: حجج جمع حجت به معنی برهان است و برهان گاه با گفتار است و گاه با آوردن مثلی یا مثالی که در جهت مورد نظر مستدل علیه را اثبات می کند و این نوع برای اثبات

دعوی رساتر است برای این که احتمال خطا وجود ندارد برای این که این نوع برهان ایجاد صفت دعوی است و صفت پیدا نمی شود مگر پس از ثبوت موصوف.^۱

اما برهان قولی یا گفتاری: لفظی است که ادعا می شود بر مدعی دلالت دارد و دلالت لفظی به لحاظ گوناگون بودن ذوق ها و نا مفهوم بودن بعضی از آن ها و گستردگی فضای خیال و اشکالات فراوانی که در آن وجود دارد و به سرعت (هم بر زبان می آید و به سرعت به گوش می رسد) بیشتر اوقات انسان را به اشتباه می اندازد، گاه لفظ را می شنویم و بر حسب اقتضاء جهت مرجوحیتی برایش ایجاد می کنیم. و این ایراد ها سبب می شود که برهان مثلی یا مثالی ارجح (از برهان قولی و گفتاری) باشد.^۲ و چون این معنی در نزد مردم متداول

۱ - در این جا داستانی به خاطر آمد که به یکی از فرستادگان مولی الموحیدین علی بن ابی طالب علیه السلام به نام طرماع (با تشدید میم بر وزن سپیدار) نسبت دارد، او به جملی سوار شده بود که در کنار قصر معاویه آن را خواباند، معاویه از اطرافیانش خواست شهودی پیدا کنند که بگویند این ناچه مال فلانی است و به این صورت شتر طرماع را از او بگیرند و در ضمن او را دزد و مجرم جلوه دهند و اهدافی را که دارند به آن اهداف نایل شوند. مدعی آمد و ادعای خود را بازگو کرد و شهود هم پیدا شدند و به دروغ شهادت دادند، ولی فرستاده ی مولی علیه السلام پس از اقامه ی دعوی و اظهارات شهود گفت: ای معاویه من دوشاهد عادل دارم که گواهی می دهند شتر مال این مدعی دروغگو نیست و گواهی این گواهان هم همه دروغ است و بعد از او خواست که اجازه بدهد آن دوشاهد عادل را بیاورد تا برای معاویه ثابت شود که حق با کیست، معاویه اجازه داد او شتر را بلند کرد و پیش معاویه و درباریان او آورد و خایه های شترش را به دست گرفت و گفت: این هم دو شاهد عادل. معاویه و اطرافیانش منفعل شدند، معاویه اظهار داشت به علی بگو: با من در نیفتد، چون در پیرامون من افرادی هستند که تشخیص درستی ندارند و فرق بین جمل و ناچه را نمی دانند، یعنی حق و باطل را نمی فهمند، طرماع بن عدی از سوی امیر مومنان علیه السلام به دربار معاویه رفته و داستان جالب توجهی دارد غیر از آن چه من این جا ذکر کردم، داستان او با معاویه و اطرافیانش را در ج ۳۳ بحار الانوار صص ۲۸۹ تا ۲۹۴ ملاحظه فرمایید. مترجم.

۲ - در حال حاضر بعضی از مسائل از راه نمایش در تئاتر، در سینما، در تلویزیون، و از راه بازسازی صحنه های اتفاقات در دادرسی ها عنوان می شوند و در مخاطب اثر بیشتری را می گذارند این همان حجت مثلی یا مثالی است که بین مردم متداول نبوده و به ندرت از آن استفاده می شده است، به پاره ای از این قبیل استدلال ها در قضاوت های محیر العقول مولی الموحیدین امیر مومنان علیه السلام برمی خوریم، متأسفانه در حال حاضر به جای این که مسلمانان از این داورها استفاده کنند سازندگان فیلمی که اکیوساند در آن مظهر دانایی است استفاده می برند و اگر نکوییم اغلب، در بیشتر موارد همان داورها

نیست درک آن هم به غیر بیان رویارویی برایشان بعید است، اما نوشتن آن مثنوی هفتاد من کاغذ شود و به این جهت از ذکر آن گذشتیم.

از این گذشته ایشان اعظم حجت های الهی بر خلق او هستند، برای این که خدای تعالی ایشان را خلق کرد و در حقایقشان هر نوع کمالی را که ممکن بود به امانت نهاد امثال علم و کرم و حکم و حلم و جزم و حزم و فهم و عزم و عقل و فضل و فصل و ذکر و فکر و بصر و زهد و ورع و تقوی و یقین و تسلیم و رضا و شجاعت و سماحت و نباهت و نجابت و استقامت و اقتصاد و امثال این صفات از کمالات دینی و دنیوی. و ما سوای ایشان را آفرید و امر فرمود: که از آنان اطاعت کنند و ایشان را در تمامی امور خیر مطلوب و مرغوب، به سوی خود وسیله قرار داد، و احدی از مخلوقات اگر به عقل و فهم خود یا به عرف عامه و خاصه مراجعه کند نمی تواند وساطت ایشان را رد کند، یا به میزانی شرعی از شریعت ها، یا به اقتضای طبعی از طبیعت ها (نگاه کند نمی تواند واسطه بودنشان را کنار بزند). بلکه هر کس از ایشان بپذیرد می داند که ایشان اهل آن هستند و هر کس از ایشان قبول نکند می داند در این باره که راه راست را برنگزیده و از حق دوری کرده و مقصر است زیرا خدای تعالی به همه ی خلق عالم، از بنی آدم و جن و شیاطین و فرشتگان و حیوانات و نباتات و جمادات و جواهر و اعراض و ذوات و صفات و اعیان و معانی و به هر چیزی که از مشیت الهی ظاهر شده، مقام آل محمد علیهم السلام و شرف و والا بودن شان و قرب منزلتشان در نزد خدا را، شناسانده و بیان کرده که: بابی غیر از ایشان ندارد و راهی به سوی غیر از آنان نیست.

در مختصر بصائر سعد بن عبد الله اشعری نوشته ی حسن بن سلیمان حلی از کتاب منهج التحقیق روایتی با اسنادش از جابر از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: خدای تعالی چهارده هزار سال پیش از خلق آدم، از نور عظمتش چهارده نور آفرید آن ها ارواح ما بودند، به آن حضرت گفته شد: یا بن رسول الله، نام ایشان را بر شمار ببینیم این چهارده نور چه کسانی اند؟ حضرت فرمود: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین است و نهمین فرزند قائم ایشان می باشد سپس با نام ایشان را برشمرد. آن گاه فرمود: ما به خدا سوگند اوصیاء و جانشین بعد از رسول الله هستیم، و ما مثانی^۱ هستیم که خدای تعالی به پیامبرمان عطا کرده است و ما شجره ی نبوت و محل رویش رحمت و معدن حکمت و چراغ های دانش و جایگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و جایگاه سر الله و امانت الهی در بین بندگان او و حرم بزرگ الهی و عهد مورد سؤال او هستیم، هر کس به عهدش با ما وفا کند آبه عهد خدا وفا کرده است و هر کس پیمان خود با ما را بشکند عهد و پیمان خدای تعالی را شکسته است،

۱ - سبع مثانی، به سوره ی مبارکه ی فاتحه تفسیر شده که هفت آیه دارد و در نمازهای پنجگانه تکرار می شود، و چنان که در این خبر ملاحظه می کنیم امام علیه السلام چهارده معصوم علیهم السلام را سبع مثانی معرفی می کند که تفسیر باطن می باشد، نام های مبارک شان محمد علی فاطمه حسن حسین جعفر و موسی است، اسم چهار نفرشان محمد، چهار نفرشان علی، دو نفرشان حسن، یک نفرشان فاطمه، یک نفرشان حسین، یک نفرشان جعفر و یک نفرشان موسی است علیهم السلام. مترجم.

۲ - حضرت آیت الله حاج میرزا علی حائری رضوان الله تعالی علیه در رساله ی عملیه اش در باب نماز آورده که در روایت است که حضرت امیر مومنان علیه السلام فرمود: (العهد الذی بیننا و بین المومنین الصلاة فمن ترکها کان کافرا) عهدی که بین ما و بین مومنان وجود دارد نماز است هر کس آن را ترک کند کافر شده است و اگر در نظر بگیریم فرموده ی آن حضرت در حدیث نورانیت را (اقامة الصلاة اقامة ولایتی) و در نظر بگیریم که هم مکلف به ظاهر هستیم و هم مکلف به باطن عهد ظاهری ما نماز است و عهد باطنی ما طرفداری و پشتیبانی از صاحبان ولایت علیهم السلام است، از خدای تعالی عاجزانه می خواهیم به همه ی ما توفیق دهد که به هر دو عهد و دیگر عهدهایی که با خدا و رسول ائمه علیهم السلام و دیگران داریم وفا کنیم. مترجم.

می شناسیم کسی را که ما را بشناسد و نمی شناسیم کسی را که به ما جاهل باشد، ما اسمای حسنایی هستیم که خدای تعالی از بندگان عملی را جز با شناختن ما نمی پذیرد، به خدا سوگند ما کلماتی هستیم که حضرت آدم آن ها را دریافت و خدای تعالی توبه ی او را قبول کرد. ما را خلق کرد و خلق ما را نیکو ساخت صورت ما را تصویر کرد و صورت های ما را نیکو کرد، ما را در بین بندگانش چشم (بینا) و زبان گویا قرار داد، ما دست باز رأفت و رحمت خدا بر آنان و راه به سوی او (هستیم) و بابتی که به او دلالت می کند و خزانه داران علم و مترجمان وحی و نشانه های دین او هستیم، (ماییم) عروة الوثقی و دلیل آشکار برای کسی که بخواهد هدایت یابد، به وسیله ی ما درختان بار می دهند و میوجات می رسند و نهر ها جاری می شوند و باران از آسمان می بارد و گل و گیاه زمین می روید و به وسیله ی عبادت ما خدا عبادت می شود و اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی شد، به خدا سوگند اگر وصیتی که گذشته و عهدی که با ما بسته شده نبود هر آینه چیزی را می گفتم که شگفت آور است و همه ی گذشتگان و آیندگان را از خود غافل می کند^۱. و از طریق ایشان خبرهایی است بالاتر از آن چه شنیدی و بزرگتر از آن چه مطالعه کردی و دانستی، پس ایشان حجت های رسای خدای تعالی هستند چنان که فرمود:

(قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ^۲) برای این که ایشان محل های مشیت و کلمه ی تامه ی الهی هستند چنان که خدای تعالی فرموده است: (وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ^۳) و قول خدای تعالی این

۱ - بحار الانوار ج ۲۵/۴.

۲ - انعام ۱۴۹.

۳ - انعام ۱۱۵.

است کہ از زبان پیامبرش گفته شده است: (قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَدْبِلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي^۱)، منکران معاد از آن حضرت تقاضا می کردند قرآنی غیر از این را بیاورد یا در این قرآن تغییراتی بدهد، خدای تعالی فرمود: بگو: به من نمی رسد که خودسرانه آن را تغییر بدهم (من پیروی نمی کنم مگر از آن چه بر من وحی می شود).

اما در باره ی (اهل الدنیا) گفته شده است:

به احتمال، منظور از اهل دنیا کسانی اند که اکنون در آن هستند و وجود دارند، و ما بعد آن، تفسیر و تفصیل آن می باشد، و مراد از (اهل آخرت) کسانی اند که با عبادات برای آن عمل می کنند و اهل دنیا کسانی اند که به معاملات دنیوی مشغول می باشند و شکی نیست که ایشان با اظهار کرامت ها و با خلق و خواهی الهی و با هدایت و آموختن آداب، حجت های الهی بر هر دو گروه هستند. اما اولی را در این جا برای تاکید دانستن یا آن را صفت یا افعال التفضیل قرار دادن به گواهی ذوق سلیم از تکلف خالی نیست و سجع و موازنه با ترک دنیا حاصل می شد.

اظهار نظری از مرحوم مولف در باره ی گفتار بالا:

اما، اولی را در این جا برای تاکید دانستن... تا آخر... اعتراضی است به آن چه مرحوم محمد تقی مجلسی ذکر کرده است، همان جمله ای که ما آن را ذکر کردیم، این اعتراض، اعتراض درستی است. قول این گوینده در باره ی (شکی نیست که ایشان با اظهار کرامت ها... بر هر دو گروه حجت هستند) نیز

موجه است، یعنی ظهور معجزات از دست ایشان دلالت می کند که در ادعای حجت خدا بودنشان به بندگان الهی و واجب الاطاعه بودن صادق هستند برای این که خدای تعالی کاذب را با معجزات تایید نمی کند .

اما این قول او^۱ (با هدایت کردن و تعلیم آداب) معنی ندارد که دلیل حجت بودن قرار داده است، زیرا این برای (هر) مدعی عمومیت دارد و دلیل حجت بودن همان است که گفتیم.

اما مراد از اهل دنیا همه ی کسانی هستند که از زمان حضرت آدم در آن تا به حال به وجود آمده و رفته اند و تا زمان قیام قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف به وجود خواهند آمد. دنیا به دلیل پست و ناچیز بودن (یا) از دنائت مشتق شده است، چنان که خدای تعالی فرموده است: (وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ وَ لِيُوتِيَهُمْ أَبْوَابًا وَ سُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكُونَ وَ زُخْرَفًا وَ أَنْ كُلَّ ذَلِكَ لِمَا مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ)^۲ یعنی اگر نه این بود که مردم همه یک نوع و یک امتند ما برای نشان دادن بی مقدار بودن دنیا، سقف خانه های کافران را از نقره ی خام و در چند طبقه قرار می دادیم و برای ایشان نردبان هایی را نصب می کردیم تا از آن سقف ها بالا روند و نیز در خانه هایشان درهایی می گذاشتیم و تخت هایی زرنگار که به آن ها تکیه کنند، و یا از دنو مشتق است زیرا زودتر و نزدیک تر و قبل از قیامت است، و به آخرت، آخرت گفته شده زیرا که بعد از دنیاست.

۱ - کسی که فکر کرده : (قوله یعنی) قول او درست نیست و باید به جای آن (قولی یعنی) قول من باشد توجه نداشته که مرحوم شیخ نسبت به گفته ی بالا اظهار نظر می کند. مترجم.

۲ - زخرف ۳۳ تا ۳۵.

و اما مراد از آخرت در این جا، بعد از مرگ است، زیرا که قبر اولین منزل از منزل های آخرت می باشد معنی این می شود که ایشان حجت های خدا بر اهل برزخ و اهل آخرت در حشر و نشر و در کنار صراط و در موقف (و ایستگاه های) پنجاه گانه هستند ایستگاه هایی که هر یک از آن ها هزار سال از سال های ما طول می کشد. و در بهشت و جهنم (هم و پس از آن ها هم ایشان حجت های خدای تعالی هستند).

ذکر دنیا و آخرت و اولی به این معنی نیست که حجت الله بودنشان منحصر به آن هاست، بلکه ایشان حجت های خدای تعالی هستند تا عرش اعلی به هر کس (و هر چیزی) که به عالم هستی وارد شده است، ایشان حجت الله اند بر کسانی که پس از ورود اهل بهشت به بهشت و اهل جهنم به جهنم به وجود خواهند آمد.

در خصال از جابر بن یزید روایت شده که از امام باقر علیه السلام معنی آیه ی (أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ^۱) آیا در آفرینش اول خسته و در مانده شدیم؟ دیگر بار نیز ناتوان نیستیم، را سؤال کردم حضرت فرمود: ای جابر تاویل آن این است که وقتی خدای تعالی این خلق و این عالم را نابود کرد و اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم ساکن کرد خدای تعالی از نو عالمی غیر از این عالم، و خلقی غیر از این خلق را به وجود می آورد که مرد و زن ندارند، خدا را عبادت می کنند، او را به یگانگی یاد می کنند، برایشان زمینی غیر از این زمین را می آفریند که ایشان را بردارد و آسمانی غیر از این آسمان را که بر ایشان سایه بيفکند، شاید

شما فکر کنید که خدای تعالی تنها این یک عالم را آفریده است؟ و شاید فکر کنید که خدای تعالی بشری غیر از شما را نیافریده است؟ بلی خدای تعالی هزار هزار عالم، و هزار هزار آدم آفریده است شما در پایان این عوالم و این آدمیان هستید.^۱

و شک نیست که ایشان علیهم السلام، بر آنان نیز حجت الله اند زیرا اخبارشان به طور کلی می گوید که ایشان به همه ی خلق خدای تعالی حجت هستند و خدای تعالی خلقی قبل از ایشان و با ایشان نیافریده است، و ایشان قبل از خلق، به صورت اشباحی نورانی هزار دهر ماندند و خدا را تسبیح می گفتند سپس خدای تعالی خلق خود را بیافرید و ایشان را بر آن ها شاهد و گواه گرفت و اطاعت ایشان را بر خلق واجب کرد، و در وجود ایشان قرار داد هر چه را می خواست و امور اشیاء را در حکم و تصرف و ارشاد و امر و نهی به ایشان محول فرمود^۲ چنان که در روایاتشان آمده است.

و مراد از اولی رجعت آل محمد یا قیام قائمشان عجل الله فرجه الشریف است یا هر دو مراد می باشند، و نسبت به آخرت، اولی نامیده شده است، بنا بر این این سه روز را: دنیا، اولی و اخری می نامند، اگر مراد از اولی رجعت بوده باشد همان زمان است که (جَنَّتَانِ * مُدْهَمَّتَانِ^۳) در آن ظاهر خواهند شد. دو بهشتی که در نهایت سر سبزی و خرمی هستند.

۱ - توحید ۲۷۷ و خصال ۶۵۲/۲ و بحار الانوار ۳۷۴/۸ و ج ۵۴ / ۳۲۱.

۲ - مؤلف تفویض یا محول کردن امور را در باره ی هیچ یک از مخلوقات الهی و در اهل البیت علیهم السلام هم نمی پذیرد و در باره ی ایشان تاکید دارد که در عین مختار بودن تابع اراده ی حضرت باری تعالی هستند.

۳ - الرحمن ۶۲.

و توجیہ شارح (مجلسی) به این که اولی برای تاکید مکرر شده، و این احتمال او که الف آن مفتوح و افعال التفضیل باشد خلاف ظاهر است و این توجیہ او هم که اولی صفت حجج باشد خلاف اصل و خلاف ظاهر است برای این که این اوقات سه گانه با هم مغایرت دارند، چنان که در تاویل (وَ ذَكَرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ) آمده است.

در کتاب خصال از مثنی خیاط روایت شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: ایام الله سه روزند، روزی که قائم قیام می کند و روزی که رجعت می شود و روز قیامت.

و در تفسیر علی بن ابراهیم روایت شده است: روزهای خدا سه روز اند، روز قیام قائم علیه افضل الصلاة و السلام و روز مرگ و روز قیامت.

می گویم: وجه استدلال به این دو روایت به این صورت است که روز قیام قائم یا رجعت را یک روز قرار داده است که غیر روز قیامت است و از آن به روز آخرت تعبیر می شود و غیر دنیاست، پس نمی شود به آن روز دنیا اطلاق شود برای این که مبنای آن برتری است، و دنیا از روز رجعت و از روز قیام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف پست تر است و نمی شود هم آن را آخرت بنامیم چون قیامت یا آخرت، بعد از آن می باشد پس روز قیام قائم علیه السلام یا روز رجعت، غیر از آخرت است و غیر از دنیا، و در این جا غیر از دنیا و رجعت و قیام قائم علیه السلام یا آخرت روز دیگری وجود ندارد. و سزاوار است (نام رجعت و قیام قائم علیه السلام) اولی باشد نسبت به آخری.

سؤال : چرا در تاویل روزهای سه گانه قیام حضرت قائم علیه السلام و رجعت و آخرت ذکر شده و دنیا ذکر نشده است؟

جواب: برای این که آیه در مقام بیم دادن و ترساندن است به عذابی که بر اهل آن واقع خواهد شد و این عذاب در همان روزهایی است که در دو روایت ذکر شده است زیرا دنیا محل یادآوری است.

سؤال: پس چرا ما گفتیم: روزهای سه گانه (۱) دنیا و (۲) قیام حضرت قائم علیه السلام یا رجعت است یا هر دوی آن ها به صورت اعم و (۳) آخرت؟

جواب: زیرا که قیام قائم علیه السلام و رجعت از جهت عدل و اقامه ی حق و برطرف کردن ظلم و از میان برداشتن سد تقیه از یک جنس اند. گر چه بین آن دو اختلاف است در این که امام زمان رجوع نمی کند، چون رجوع، گاهی به معنی زنده شدن بعد از مرگ است و حال آن که امام زمان علیه السلام زنده و موجود است. و اگر بین آن دو فرق بگذاریم می گوییم: قیام قائم علیه السلام در اول است و آن حضرت بنا بر اکثر روایات در مدت هفت سال، هفتاد سال حکومت می کند برای این که هر سال زمان او به مقدار ده سال عادی است^۱، پنجاه و

۱ - در این که امام علیه السلام چند سال حکومت خواهد کرد روایات با هم اختلاف دارند آن چه را مرحوم شیخ اظهار داشته مبتنی بر روایتی است که در بحار الانوار ج ۵۲/۳۳۹ و ارشاد مرحوم مفید از حضرت امام باقر آمده است که فرمود هفت سال حکومت می کند که هر سالش معادل ده سال شماسست، سپس آن چه را خدا بخواهد انجام می دهد. ابوبصیر می گوید: از آن حضرت پرسیدم: سال ها چگونه طولانی می شود؟ فرمود: خداوند به فلک دستور می دهد که آرام تر بچرخد و بدین گونه روزها و سال ها طولانی می شود، عرض کردم: می گویند: اگر فلک تغییر کند از بین می رود، فرمود: آن گفته ی ملحدان است و اما مسلمانان راهی برای این حرف ندارند، خداوند برای پیامبرش ماه را شکافت و قبل از آن برای یوشع بن نون خورشید را برگردانید و از طولانی شدن روز قیامت نیز خبر داده و فرموده است: هر روز آن همانند هزار سال از سال های شماسست. به کتاب ظهور مهدی تالیف اسد الله هاشمی ص ۴۴۹ مدت حکومت، مراجعه فرمایید. مترجم.

نه سال که از حکومت او بگذرد امام حسین علیه السلام خروج می کند و این اول رجعت است، پس این دو روز با هم متداخل اند و با هم موافقند و به هم شباهت دارند آن (یعنی رجعت) مدت سلطنت اهل بیت علیهم السلام است که با قیام حضرت قائم آغاز می شود و به همین سبب است که در خاطر من این ترجیح به وجود می آید که مراد از الاولی همان می باشد.

و اگر مراد از الاولی را دنیا بدانیم چنان که اغلب همین را گفته اند در آن صورت فائده ی ذکر دوباره، یکی از دو وجه خواهد بود:

وجه اول: دنیا دو چهره دارد، دنیای ملعون و دنیای بلاغ، دنیای ملعون دنیایی است که انسان در آن بر خلاف مراد و خواسته ی الهی گام بردارد، و دنیای بلاغ، دنیایی است که در آن بر حسب مراد الهی گام بردارد به این صورت که دنیا را منزلی بداند که باید متاع خود را از آن منزل بردارد و به سوی آخرت برود. پس لفظ دنیا از پستی و دنائت حرف می زند ولی لفظ اولی چنین معنایی را نمی دهد منظور از دنیا دنیای ملعون است و منظور از اولی دنیای بلاغ است. زیرا غرض از لفظ اولی حاصل است و بر دنیا مقدم می باشد و (از) دنو حاصل است.

وجه دوم: مراد از دنیا، دوستی اول و دوم است چنان که امام صادق علیه السلام در تفسیر فرموده ی خدای تعالی: (بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ خَيْرًا وَأَبْقَى) قَالَ وَوَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فرموده است که: حیات دنیا دوستی اولی است و آخرت ولایت امیر مومنان است.^۱ و معنی این می شود که ایشان حجت های خدا بر دشمنان و دوستانشان هستند.

و مراد از (و الاولی) دنیای معروف به معنی اعم است، از دنیای ملعون و دنیای بلاغ، و از باب ایهام تناسب ذکر شده چنان که در آیه: (وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یَسْجُدَانِ) ^۱ ذکر شده است چون منظور از نجم همان گیاه معروف است ولی با توجه به آیه ی: (الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ) ^۲ که از خورشید و ماه سخن می گوید به نظر می رسد که منظور از نجم به مناسبت خورشید و ماه، ستاره است.

(امام هادی علیه السلام) برای دنیای امروز (الاولی) را آورد تا به امروز دلالت کند و برای آخرت امروز را نیاورد چنان که برای دنیای امروز الاولی را آورد علت این بود که: دنیا اگر در ولایت باطل استعمال بشود فقط از آن دنیای ملعون به نظر می آید و برای حجت بودنشان در دنیای بلاغ دلیلی نمی ماند، به این علت الاولی را آورد تا به دنیای بلاغ دلالت کند، بر خلاف آخرت، علتش این بود که وقتی در ولایت حق استعمال شود به آخرت امروز دلالت می کند برای این که با آن مطابقت دارد پس به آن چه در دنیا نیاز بود این جا نیازی به آن نیست. ^۳

۱ - الرحمن ۶.

۲ - الرحمن ۵.

۳ - در آغاز عبارت قبلی اشاره شد که منظور از الاولی همین دنیایی است که ما می شناسیم و برای همه معروف است و دنیای ملعون و دنیای بلاغ هر دو را شامل می شود و از باب ایهام تناسب ذکر شده است، و در عبارتی که ملاحظه می فرمایید منظور این است که امام هادی علیه السلام در جمله ی حجج الله علی الدنیا و الآخرة و الاولی، اولی را به جای دنیا برای همین دنیای معروف به کار برده است نه به جای دنیایی که در تفسیر امام صادق علیه السلام به معنی ولایت باطل آمده است و آن را ملاحظه کردیم. در واقع الاولی هم شامل دنیای بلاغ است و هم شامل دنیای ملعون و ائمه علیهم السلام حجت خدا بر هردو گروه هستند چه افرادی که از دنیا برای رسیدن به آخرت بهره می برند و چه افرادی که از دنیا فقط بهره ی دنیوی می برند و با خدا و رسول و ائمه و اوامرشان به طور کلی بیگانه اند، اگر امام به جای الاولی - الدنیا - می فرمود به نظر می آمد فقط دنیای ملعون و ولایت باطل منظور است و دنیای بلاغ را شامل نمی شد. مترجم.

و احتمال دارد از ذکر حجت الله بودنشان بر اهل دنیا قصدش این باشد که دنیا محلی است که اهل آن ایشان را انکار می کنند و اغلب امامت ایشان را قبول ندارند و ایشان را نمی شناسند و به ایشان اقتداء نمی کنند بلکه به دشمنان ایشان اقتداء می کنند، پس واضح می شود که ایشان به خصوص در این دنیا که حقوقشان را نمی شناسند حجت الله بر اهل دنیا هستند، سپس به حکم عموم توجه شده که ایشان به جهت عموم حجت های خدا در دنیا و آخرت هستند برای انسان های مطیع و عاصی، مکلف و غیره، از صامت و ناطق، و فرمود: و الاخرة و الاولى، و اولی را برای مراعات سجع و برای این که خوب نیست دو کلمه ی مترادف کنار هم باشند و فاصله نداشته باشند به تاخیر انداخته است. دنیا را نیاورده است چون اول آن را آورده، در این جا مترادفش را آورده تا لفظ را تکرار نکند.

امام هادی علیه السلام فرمود : وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

شارح گفته است: و رحمة الله و برکاته، به السلام عطف شده است و امکان دارد هر یک از کلمات سلام، رحمت و برکات را در هر یک از جمله ها به معنایی غیر معنی سابق قرار بدهیم. و گفته شده که با ترجیح احتمال دارد رَحِمَتَ اللَّهِ در حالت نصب بوده و به ما قبلش عطف شود (و نه به السلام علیکم و با حالت رفع) برای این که به معطوف علیه نزدیک است و ظاهر است که ایشان رحمت الله و برکات او هستند.

اگر به السلام علیکم عطف شود معنی آن این است که السلام حافظ شماسست، یا به یکی از معناهایی خواهد بود که گذشت. و رحمت خدا بر شما گسترده و محیط است و شامل شماسست، و با فاضل همان رحمت از پیروان و دوستان خود شفاعت خواهید کرد و به همین جهت دَشِمِنَانِشَانَ مِی گویند: (فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) یعنی ما شفاعت کنندگانی نداریم و نه دوستی که با

ما دوستی کند و اگر به دنیا بر گردیم از مومنانی می شویم که رحمت خدای تعالی شامل حال ایشان می شود، چنان که خدای تعالی فرموده است: (وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا) ^۱ یعنی خدای تعالی به مومنان مهربان است و فرموده است: (فَسَاكِبْهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ) ^۲ یعنی به زودی رحمت خود را خواهیم نوشت به کسانی که تقوی پیشه می کنند و زکات می دهند و به آیات ما ایمان می آورند، یعنی که رحمت برای مومنین نوشته شده است، رحمت خدا بر ائمه به معنایی است که قبلا در السلام گفته شد، یعنی بر شما لازم است برای مومنان و دوستانتان رحمت و لطف کنید و برکات خدای تعالی بر شماست، یعنی که خدای تعالی حسنات دوستان شما را برکت داده حتی حسنه ی یکی از ایشان در محبت خدا، هفتصد حسنه می شود خدای تعالی فرمود: (كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) ^۳ و این مثل اعمال شیعیان و دوستان ایشان است و به آن اشاره است در آیه ی: (وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ) ^۴ و اگر اهل شهرها ایمان آورده و تقوا پیشه می کردند درهای برکات آسمان ها و زمین را برایشان باز می کردیم.

بر اساس عطف (و برکاته علیکم، با در نظر گرفتن مضمون آیه ی بالا) حاصل معنی این می شود که: خدای تعالی برکاتی را از آسمان و زمین بر اهل بیت علیهم السلام عطا می کند

۱ - احزاب ۴۳.

۲ - اعراف ۱۵۶.

۳ - بقره ۲۶۱.

۴ - اعراف ۹۶.

زیرا ایشان اهل ایمان و تقوی هستند و خدای تعالی درهای برکاتش را به روی محمد و علی گشوده است، برکات در ایشان است به همین سبب در زمان رجعت از صلب هر یک از آنان یک صد فرزند متولد خواهد شد.

در تفسیر عیاشی از مفضل بن محمد جعفری روایت شده که گفت از امام صادق علیه السلام معنی آیه ی: (كَمْثَلِ حَبَّةِ أُتْبَتَتْ سَعِجَ سَنَابِلٍ^۱) را سؤال کردم. فرمود: حبه، فاطمه صلوات الله علیها می باشد و هفت سنبل هفت فرزند او هستند و هفتمین ایشان قائم ایشان می باشد، گفتم: حسن چه طور؟ فرمود: حسن علیه السلام امام است و اطاعت از وی واجب می باشد ولی از سنبل های هفتگانه نیست اول ایشان حسین است و آخرشان قائم علیه السلام است. عرض کردم: معنی (فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ) چیست؟ فرمود: برای هر یک از مردان ایشان در کوفه صد فرزند متولد می شوند. و این ها نیستند مگر از این هفت نفر.^۲

و بر اساس وجه دیگر چنان که گذشت برکات به حسنات دوستانشان نازل می شود.

در کتاب ثواب الاعمال از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر گاه بنده ی مومن کار نیکی انجام دهد خدای تعالی عمل او را چند برابر می کند برای هر حسنه هفت صد برابر پاداش می دهد، و این قول خدای تعالی است: (وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ).^۳

۱ - بقره ۲۶۱.

۲ - تفسیر عیاشی ج ۱/۱۴۷.

۳ - اعلام الدین ۴۳۸ و وسائل الشیعه ج ۱/۱۱۸ و امالی طوسی ۲۲۳ و تفسیر عیاشی ج ۱/۱۴۷.

و در حدیث داوود بن کثیر رقی گذشت که (شیعیانسان را خلق کرد و از ایشان پیمان گرفت که صبر کنند و همدیگر را به صبر دعوت کنند و با هم رابطه^۱ داشته باشند و از خدای تعالی بترسند و وعده داد که سرزمین مبارک و حرم امن را در اختیار ایشان بگذارد.^۲

پس خدای تعالی با ایشان باب برکاتش را از آسمان و زمین باز می کند و ایشان این برکات را به خود پیروان و دوستان خودشان و به فرزندانسان و در برابر پاداش کارهایشان تحویل می دهند. و فرموده ی امام هادی (و رحمة الله و برکاته) یعنی رحمت و برکت ها خدای تعالی بر شماست تا مازاد آن را به شیعیانسان بدهید و شیعیانسان مازاد آن را به دوستانان تحویل بدهند، و این سخن اقتباسی است از قول خدای تعالی: (رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ)^۳

در کتاب معانی الاخبار روایت شده است که امام صادق علیه السلام به مردی سلام داد، آن مرد به او گفت: و علیکم السلام رحمة الله و برکاته و مغفرتة و رضوانه، حضرت فرمود: از آن چه فرشتگان بر پدرمان ابراهیم گفته اند فراتر نروید (رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ).^۴

۱ - رابطوا در آیه ی قرآن معنی دیگری هم دارد که صد البته منظور همان هم هست و نه فقط آن چه این جا ترجمه کردیم، معنی مرابطه در فقه این است که مسلمانان برای مقابله با دشمن آمادگی دفاعی داشته باشند بنا بر این یادگیری فنون رزمی و داشتن عده و عده برای مسلمانان الزامی است و دولت اسلامی باید مسلمانان را علاوه بر آموزش های دینی اخلاقی اجتماعی اقتصادی با امور نظامی هم به طور کامل آشنا کند و ابزار و ادوات مجهز و امروزی را در اختیار داشته باشند و با اقتدار تمام در برابر دشمن اسلام و قرآن و کشور مقاومت کنند. مترجم.

۲ - کافی ج ۴۵۱/۱.

۳ - هود ۷۳.

۴ - معانی الاخبار ۲۸۳ و بحار الانوار ج ۷/۷۳.

در اصول کافی با سندش از ابو عبیده ی حذاء از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: امیر مومنان علیه السلام به جمعی گذر کرد و به ایشان سلام داد، در جوابش گفتند: علیک السلام رحمة الله و برکاته و مغفرتہ و رضوانہ، امیر مومنان به ایشان فرمود: از مانند آن چه فرشتگان بر پدرمان ابراهیم گفتند فراتر نروید گفتند: (رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ) . و ممکن است منظور از رحمت خدای تعالی صلوات او یا صله ی او یا وصل او باشد.

صلوات: یعنی خدا و فرشتگان او بر شما صلوات می فرستند، یعنی (خدای تعالی) با مدد هدایت شما را یاری می دهد.

صله: یعنی عطا و بخشش یعنی از هر چه بخواهند برایشان عطا می کند.

وصل: یعنی وصل ولایت به نبوت یا وصل شعاع به منیر یا وصل تابع به متبوع.

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر (الرحمن) آمده است: الرحمن از رحمت گرفته شده است و فرمود: امیر مومنان فرمود: از رسول خدا صلوات الله علیه و آله شنیدم می گفت خدای تعالی فرمود: (انا الرحمن و هی من الرحم شققت لها اسما من اسمی من وصلها وصلته و من قطعها بته) من رحمن هستم، و رحمن از رحم گرفته شده، برای آن اسمی از اسم خودم گرفتم، هر کس رحم را وصل کند من با او وصل می کنم و هر کس رحم را قطع کند من او را ناتوان می کنم، سپس امیر مومنان فرمود: رحمی که خدای تعالی آن را با

گفته اش (انا الرحمن و هی من الرحم) از اسم خودش گرفته
رحم محمد صلی الله علیه و آله است.^۲

پس رحمت به معنی صلہ است، و از رحمن گرفته شده
است هر کس صلہ به جای آورد (به این معنی است که)
مراد الهی در باره ی رحم را تغییر نداده است (به همین) لحاظ
خدای تعالی با او وصل می کند و هر کس قطع کند یعنی
رفتارش با رحم طوری نباشد که با معنای وصل موافق باشد
خدای تعالی او را قطع می کند، خدای تعالی فرموده است: (وَ
الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ
الْحِسَابِ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ)^۳. یعنی و کسانی که
به امر خدای تعالی اطاعت کرده و با خویشان خود، یا با اهل
ایمان یا با اهل بیت علیهم السلام رابطه برقرار می کنند و
از خدای تعالی می ترسند و به سختی حساب می اندیشند، و
کسانی که در طلب رضای خدای تعالی صبر پیش می گیرند
و...و...سر انجام منزلگاه نیکو یابند...،...،... سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ
فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ فرشتگان به ایشان می گویند: سلام بر شما
باد که صبر کردید و سر انجام این سرای چه خوب است.

و در باره ی کسانی که رحم را قطع کرده اند در همان جا
فرموده است: (وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ
مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ

۱ - معنی رحم محمد در متن حدیث در کتاب هایی که در پاورقی بعدی آمده به طور مفصل بیان شده
است لطفاً مراجعه شود، بستگان آدمی باید صلہ شوند و در مورد بستگان حضرت حق یعنی محمد و آل
محمد علیهم السلام به طور موکد باید به این دستور عمل شود. مترجم.

۲ - تاویل الآیات الظاهره ۲۶ و تفسیر امام حسن عسکری ۳۴ و بحار الانوار جج
۲۳ و ۸۹ صص ۲۶۶ و ۲۴۸.

۳ - رعد ۲۱ تا ۲۴.

لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ) و کسانی که می شکنند عهدی را که در عالم ذر بسته اند که با رحم صله خواهند داشت و قطع می کنند آن چه را که خدای تعالی امر کرده بود با او پیوند برقرار شود و در روی زمین با همین قطع رحم به جای صله ی رحم تبهکاری می کنند لعنت خدای تعالی و منزلگاه عذاب سخت دوزخ برای ایشان است.

اما برکات: در آیه ای که قبلاً خواندیم: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ) برکاتی که از آسمان نازل می شود باران رحمت است که زمین را زنده می کند خدای تعالی فرموده است: (فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) و برکات زمین برگ و باری است که از آن باران حاصل می شود، (برکت دیگر) باران علم است که از آسمان اندیشه ها فرو می ریزد و ثمره ی آن نتایجی است که از علم حاصل می شود.

در بصائر الدرجات با اسنادش از نصر بن قابوس آمده است که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم معنی (وَ ظِلٌّ مَمْدُودٍ وَ مَاءٌ مَسْكُوبٌ وَ فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ لَا مَقْطُوعَةٌ وَ لَا مَمْنُوعَةٌ) چیست؟ حضرت فرمود: ای نصر چنان نیست که مردم گمان می کنند، در واقع آن عالم است و آن چه از او بیرون می آید.^۵

۱ - رعد ۲۵.

۲ - اعراف ۹۶.

۳ - روم ۵۰.

۴ - واقعه ۳۱ تا ۳۴.

۵ - بحار الانوار ج ۲۴ / ۱۰۴ و بصائر الدرجات ۵۰۵.

یعنی میوه های شاداب علمی که مردم از عالم (فرامی گیرند و این علوم) در خانه ی دل ها و طبایع انسان ها و در آن چه برپا می دارند به ثمر می نشینند، خدای تعالی این برکات را بر مردان وارسته و پیروان ایشان جاری می کند و این است تاویل: (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانَ إِلَىٰ طَعَامِهِ إِنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعَنْبًا وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا وَفَاكِهَةً وَأَبًّا مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ) خدای تعالی از آن باغ ها، یعنی باغ های حکمت:

- حب یعنی دانه نازل کرد یعنی علوم و معارف الهی که از فؤاد نازل و موجب محبت می شوند.

- و انگور یعنی علمی که سبب می شوند انسان از محبت الهی آن چنان سرمست شود که از خلق غایب شود.^۲

- و قضب یعنی ساقه برای چهارپایان، علمی که برای حفظ مقاصد پنجگانه یا حفظ بعضی از آن مقاصد است، علمی که سبب می شوند خونی ریخته نشود، علمی که بدن ها را سالم کند با امر به میانه روی در خوردن و در آشامیدن و نهی از اسراف و زیاده روی در آن ها، و حرام کردن خوردن مرده و خاک و خون و خوردن آن چه به بدن زیان می رساند و تحریم خوردن شراب و خوردن آن چه عقل را فاسد می کند یا آن را ضعیف می سازد.

۱ - عبس ۳۴ تا ۳۲.

۲ - سعدی گفته است: رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

- و زیتون یعنی علمی که سبب حسن خلق و تادیب های الهی و حسن دینداری و کرم و شجاعت و تقوی و زهد در دنیا و امثال این ها می شود.

- و نخل یعنی علمی که انسان را به مراتب والای انسانی سوق می دهد و مانند این ها.

- و حدائق غلب یعنی علمی که در ظاهر و باطن مقاصد پنجگانه را در بر دارد و مانند این.

- و فاکهه یعنی علوم احکام وجودی شرعی.

- و ابا یعنی علمی که به تکالیف عوام و عموم مردم که در آیه از آن ها به انعام تعبیر شده است توجه دارد.^۱

چنان که امام باقر علیه السلام فرمود: الناس کلهم بهائم الا قليل من المومنین و المومن قليل و المومن قليل،^۲ مردم همه

۱ - مرحوم مجلسی پس از نقل روایت بصائر الدرجات مانند این روایت را از کتاب منتخب البصائر از علی بن اسماعیل نقل کرده و بیانی به شرح زیر دارد: این از تاویل های شگفت انگیز است و شاید منظور از این جمله این باشد که این طور نیست که مردم گمان کرده اند که بهشت مومنان به همان بهشت ظاهری آخرت منحصر است، بلکه در دنیا نیز برای مومنان به برکت پیشوایان خودشان و در سایه ی حمایت هایشان و به لطف گسترده ی آنان بهشت هایی روحانی در دنیا و آخرت وجود دارد. ماء مسکوب علوم حقه ی ایشان است که جان ها را زنده می کند و فواکه کثیره انواع معارفی است که از شیعیان قطع نمی شود و فرش مرفوعه حکمت ها و آداب ایشان است که مومنان از آن ها لذت می برند تا آخر. مترجم.

۲ - حدیث در کافی ۲/۲۴۲ و در بحار ج ۲ و ۶۴ و ۷۰ صص ۲۰۰ و (۱۵۹ و ۱۶۰) و ۳۲۰ و اعلام الدین ۱۳۳ و بصائر الدرجات ۵۲۲ از کامل التمار از حضرت امام باقر نقل شده و تفاوتش با آن چه در این جاست به جای قلیل، غریب است سه بار فرمود: و المومن غریب. مرحوم مجلسی در ج ۷۰ بحار در بیان بهائم فرموده ی امام، همه حیوان هستند گفته است: در نداشتن خرد و درک نکردن حق و غلبه ی خواسته های شهوی بر قوای عقلانی به حیوانات شبیه اند و خدای تعالی فرمود: ان هم الا کالانعام بل هم اضل. می گویم این همه تفاوت در بین انسان و انسان ناشی از ایمان و کفر است و در ابتدا امام ع فرموده است: الناس، ولی مومن را در صورت انسان و کافر را در صورت حیوان بیان کرده است، خدا فرمود: انا خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین، همین تفاوت هم سبب شد که خدای تعالی به حضرت نوح در باره ی فرزندش فرمود: یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح. مترجم.

حیوان هستند مگر اندکی از مومنان، و مومنین اندک است و مومن اندک است. و تاویل آیه ی : (مَتَاعاً لَّكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ) همین است. بر این مبنا معنی برکاته علیکم یا چیزهایی است مانند آن چه گفتیم و یا آن چه بر ایشان نازل می شود و به عهده ی ایشان است که آن ها را به اهل استحقاق برسانند.

امام هادی علیه السلام فرمود : السلام علی محال معرفه الله

در بعضی نسخه ها علی محل معرفه الله به صورت مفرد آمده است.

شارح، محمد تقی مجلسی رحمة الله علیه گفته است: یعنی هیچ کس مانند محمد و آل محمد به اندازه ای که سزاوار است خدای تعالی را نشناخته اند و خدای تعالی شناخته نشده مگر وسیله ی ایشان و با تعریف ایشان، ایشان کامل ترین مظهر اسماء خدای تعالی و صفات حسنای او هستند و قرائت محل، به صورت مفرد برای این است که دلالت کند ایشان در معرفت (مانند) یک فردند چون معرفت با اختلاف صفات دیگر تفاوت نمی کند.

بدانکه خدای تعالی هستی را با همه ی تنزلات فراوان و اجزاء و جزئیات و صفات و افعال، و عوارض افعالی که دارد به صورت یک شخص آفریده و واجب است هر فرد از آن ها: در تمامی مراتب و تنزلات و اجزاء و جزئیات و صفات و افعال، و عوارض افعالش در به وجود آوردن و به وجود آمدن برآن اساس

کہ هستی بر آن اساس است مانند یک فرد عمل کند. وقتی به چیزی نگاہ کنیم خواهیم دید:

۱- (جزء) اعلای آن شیئی، ذات اوست، مجرد از تمامی نسبت ها و صفات.

۲- پایین تر از آن، تمایل ها و خواسته ها که افعال ذاتی او هستند.

۳- پایین تر از آن فعلی را (خواهیم دید) کہ برایش ظاهر می شود و این افعال ظاهری، ابزار و آلات افعال ذاتی اند.

چون همه ی آن چه کہ از هستی به آن اشاره شد از کل و جزء یا کلی و جزئی، ذات یا صفت، علت یا معلول، همه ی این ها را فعل خدای تعالی، از لا من شیئی به وجود آورده است واجب است اولین چیزی کہ از فعل به وجود می آید یعنی ذات آن چیز، نه از چیزی باشد و نه برای چیزی، و از تمامی صفات مجرد باشد. و پس از آن از همان ذات، تمایلات و خواسته های برایش به وجود بیاورد کہ افعال ذاتی هستند. و پس از آن ها افعال ظاهری را به وجود آورد.^۱

ما در جاهای گوناگون این شرح و در غیر این، در رساله هایمان یادآوری کرده ایم کہ: معرفت خدای تعالی ممکن نیست مگر با تعریف یعنی شناساندن خود او به کسی کہ می خواهد خود را به او بشناساند. و (وسیله ی تعرف یعنی) شناختن، وصف اوست نسبت به بنده ی او، و هر شیئی با وصفش شناخته می شود و این وصفی کہ خدا با او شناخته می شود ذات بنده

۱ - مرحوم شیخ در این فرازا کہ ما آن ها را برای تسهیل در یادگیری از هم جدا کردیم اشاره کرده کہ خدای تعالی ذات بنده را آفرید و از آن فعل ذاتی و از فعل ذاتی فعل ظاهری را به وجود آورد. مترجم.

است و حقیقتی برایش غیر از آن وجود ندارد.

و ذات بنده را، خدای تعالی با فعل خود آفریده است یعنی که بنده، صفت و هیئتِ خاصِ فعلِ (الله) نسبت به اوست، چنان که هیئتِ نوشتن، هیئتِ حرکتِ دستِ نویسنده است، هیئتِ نوشتن به هیئتِ حرکتِ دستِ نویسنده دلالت دارد، هیئتِ ذاتِ بنده هم که تعریفِ هیئتِ مشیتِ خاصِ خدا به اوست (به خدا دلالت دارد). پس اثر به مؤثر یعنی فعل، و فعل به فاعل دلالت می کند برای این که فعل، ظهور فاعل با اوست، پس ذات به بالاترین مراتب حقیقتش، معرفتِ خدای تعالی است برای این که صفت اوست و برای همین هم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (من عرف نفسه فقد عرف ربه) هر کس نفس خود را بشناسد خدایش را شناخته است (رسول خدا در این گفته) معرفتِ نفس را عین معرفتِ خدا قرار داده است برای این که صفت است، و این صفت، مثل به کسر میم است که چیزی به آن شبیه نیست و اگر می بود چیزی به او شبیه می شد. در حالی که هر کس او (یعنی وصفِ خدا به خود) را بشناسد خدایش را شناخته است (اگر این وصف، صفتِ فعلِ او نبود) لازم می آمد خدا به غیر صفت خود شناخته شود و لازم می آمد صفتش شبیه داشته باشد، و خدای تعالی فراتر از آن است که مانندی داشته باشد. خدای تعالی به وسیله ی غیر خودش شناخته نمی شود در غیر این صورت شبیه او خواهد بود. و به طوری که گذشت روا نیست این ذات غیر از صفت او باشد وگرنه لازم می آمد قبل از صفتش موجود باشد تا صفت بر او واقع شود و این باطل است، برای این که این ذات به وسیله ی فعل به وجود آمده پس واجب است به صفتش شبیه باشد برای این که اثر او می باشد پس او صفت

خواهد بود و اگر به صفت فعل شبیه نباشد از او به وجود نیامده تا شبیه او باشد .

پس معنی محل معرفت الله بودن آن ذات این است که خود او معرفت الله است، و به او محل معرفت گفته شده بر اساس سر و راز لغت که می گوید: که شیئی محل نفس خود می باشد و نه محل غیر خود، و وقتی ببینی که شیئی محل غیر خود شده است در حقیقت محل نفس خود می باشد و گرنه ظهورش محقق نمی شد و محل غیر بودنش خارج از محل خود بودن است، دریاب.

پس منظور از محل های معرفت الله بودن ایشان علیهم السلام، این است که ایشان معرفت الله هستند، از این معنی تعجب نکن، اگر این را بفهمی خواهی دید از امور بدیهی می باشد، چگونه تو معرفت الله می شوی چون که رسول الله فرموده است: (من عرف نفسه فقد عرف ربه) هر کس خود را بشناسد خدایش را شناخته است، اما ایشان معرفت الله نمی شوند؟ در صورتی که امیر مومنان فرموده است: (نحن الاعراف الذین لا یعرف الله الا بسبیل معرفتنا^۱) ما هستیم اعرافی که خدای تعالی جز با روش معرفت ما شناخته نمی شود؟ .

ما در معنی این حدیث سه وجه را ذکر کردیم یکی این معنی بود که گذشت.

حال (اگر آن چه را گفتیم خوب) فهمیدی محال معرفت بودنشان از همین معنی ناشی می شود که از آن فرود آمدی، معنایی که به آن اشاره کردیم (حال می گوئیم): محال معرفت

الله (بودن ایشان) معانی دیگری هم دارد:

معنی اول: خدای سبحان ایشان را خزانه های معرفت دیگر مخلوقات قرار داده است، به این معنی که هر کس خدایش را شناخته این معرفت از ایشان نازل شده است چنان که خدای تعالی فرموده است: (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) هیچ چیزی نیست مگر این که در نزد ما خزانه هایی دارد و به غیر اندازه ی معلوم فرود نمی آوریم.

معنی دوم: هر معرفت صحیحی در نزد هر یک از مخلوقات از ایشان است بنا بر این ایشان محل های معرفت دیگران می باشند.

معنی سوم: هر معرفتی به ایشان منتهی نشود به خدای تعالی منتهی نمی شود زیرا ایشان ابواب الهی هستند نه غیر ایشان، به عبارت دیگر آن معرفت مطابق معروف نیست برای این که معرفت، صفت است و صفت اگر با جهت موصوف منطبق نباشد صفت خود او و یا صفت غیر اوست، و خدای تعالی در عالم امکان، غیر از ایشان جهت دیگری ندارد.

معنی چهارم: هر معرفتی به ایشان منسوب نباشد نابود است برای این که چیزی بدون فاضل وجودشان وجود ندارد زیرا که علت مادی هستی می باشند.

معنی پنجم: چنان که هر ماده از فاضل وجودشان می باشد همین طور همه ی صورت های حق (، صحیح و درست) از هیئت های رحمت است و این هیئت های رحمت ایشان

ہستند برای این کہ علت انوجاد (یعنی قبول بہ وجود آمدن) یعنی علت صوری (موجودات) ہستند.

معنی ششم: معرفت بندہ ای وقتی بہ ایشان رسید و ایشان آن را از حوض خودشان آبیاری کردند این معرفت پا می گیرد و زندہ می شود و گر نہ می میرد و پراکنده می شود و چیزِی از آن نمی ماند خدای تعالی فرمودہ است: (وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا^۱) یعنی گذر کردیم بہ عملی کہ انجام دادہ بودند و آن را غبارہای پراکنده ای کردیم.

معنی ہفتم: ایشان سلام اللہ علیہم معرفت ہای مخلوقات را بہ فرمان خدای تعالی، بہ اندازہ، تقسیم می کنند (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ^۲) با ہمین وجوہ و غیر این ہا، ایشان علیہم السلام محل ہای معرفت اللہ ہستند، برای این کہ بہ این صورت معرفت معرفت اللہ، در نزد ایشان و با ایشان و در ایشان و بہ سبب ایشان و بہ سوی ایشان و برای ایشان می باشد.

۱ - فرقان ۲۳.

۲ - انبیاء ۲۷.

امام هادی علیه السلام فرمود : و مساکن برکت الله

مساکن جمع مسکن است و مسکن به محل استقرار و آرامش می گویند و منظور از استقرار نرفتن و نگشتن است، و مراد از مساکن و معادن و محال در تفسیری که کردیم یک چیز است، زیرا این مسکن ها خود برکات الهی اند نه این که برکت ها با مسکن ها در آنچه برای آن هستند مغایر باشند، اما نسبت به دیگر مخلوقات پایین تر برکات، با مساکن مغایرت دارد و تفصیل آن ها برای دیگر مخلوقات و نسبت به مساکن با ایشان متفاوت می باشد حین بیان محال معرفت الله در آن جا اشاره کردیم که محل ها و معرفت یکی اند و تعدد انواع معرفت برای سایر مخلوقات نسبت به ذوات مقدس ایشان علیهم السلام بر هفت وجه است پس برکات الهی بر سایر خلق نسبت به این مساکن را به طوری که گذشت تفصیل بده در حالی که با خواری راه های خدایت را طی می کنی . دریاب .

شارح محمد تقی مجلسی رحمت الله علیه گفته است: (ای بهم بیارک الله علی الخلائق...) یعنی خدای تعالی به وسیله ی

ایشان بر مخلوقات با روزی های صوری و معنوی برکت می دهد، چنان که اخبار متواتر بر این دلالت می کنند و محقق دوانی در شرح هیکل ها به آن اشاره کرده است ...

می گویم: منظور او از ارزاق صوری، خوراکی ها و نوشیدنی های رنگارنگ از همه ی چیزهایی است که نظام و امر زندگی به آن ها وابسته است از حیوان و نبات و معدن و غیره، و منظور از ارزاق معنوی همه ی انواع علوم و عقول و شعور و الهام ها و احساس ها و هدایت ها و توفیق ها و اعمال نیکو و دست یابی به صنایع و مصنوعات در تمامی احوال و اقوال و زیاد کردن عمرها و به تاخیر انداختن اجل ها و تدبیر امور مردم و منازل و شهرهاست، بلکه تعقلات و تخیلات و توهمات و تصورات و حرکت ها و سکون ها و نگرش های لحظه به لحظه و نفس کشیدن های پی در پی و آن چه به ذهن ها خطور و در آن ها بروز می کند و هر چیزی که انسان از آن و با آن بهره مند می شود همه، روزی است که به اندازه، از آسمان خزاین الهی نیاز می شود و قول خدای تعالی این است: (وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ^۱) روزی شما و هر چه وعده شده اید در نزد خدای تعالی است. با دیگر قول خدای تعالی: (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ^۲) و اخبار ائمه علیهم السلام به همه ی این ها اشاره دارند.

۱ - ذاریات ۲۲.

۲ - حجر ۲۱.

امام هادی علیه السلام فرمود : و معادن حکمة الله

شارح گفته است : به صورتی که به تواتر از رسول خدا و ائمه ی هدی علیهم السلام وارد شده که رسول الله فرمود : (انا مدینة العلم و علی بابها^۱) من شهر علم هستم و علی دروازه ی آن می باشد. و علوم اهل بیت علیهم السلام علوم رسول الله صلی الله علیه و آله است.

و حکمت، علوم حقیقیه ی الهی را می گویند و شکی نیست که علوم ایشان از خدای تعالی است بلکه عین علم خدای تعالی است. (البته نه علم ذاتی).

می گویم: معدن با کسر دال همان اصل است و محل اقامت یک شیئی یا محل رویش اصل آن است و ذکر آن پیشتر گذشت ، و حکمت همان علم است چنان که شارح با توجه به حدیث (انا مدینة الحکمة و علی بابها^۲) و با توجه به حدیث دیگر (انا مدینة العلم و علی بابها) ذکر کرده است و منظور یکی است.

۱ - عیون اخبار الرضا ج ۱/۷۲ و خصال ۵۷۴ و امالی ۴۲۵ و اختصاص ۲۳۸.

۲ - وسائل اشیعه ۷۷/۲۷ و بحار ج ۲۵ و ۳۶ صص ۲۲۳ و ۱۱۰.

این جا مراد از این علم، اعم است یا منظور علم عملی یا لدنی یا ذوقی است یا منظور علمی است که حکمت است و افضل علوم است با افضل معلومات. و در مجمع البحرین فخر الدین بن طریحی است که (حکمت عملی چیزی است که به عمل بستگی دارد مانند طب، و حکمت علمی چیزی است که به علم بستگی دارد مانند علم از احوال موجودات هشتگانه: واجب و عقل و نفس و هیولی و صورت و جسم و عرض و ماده).^۱

می گویم: آن چه از او و از غیر او شنیدی اغلب لغوی و اصطلاحی با هم در آمیخته است، لغت نیز بعضی، کلام اهل لغت ظاهری است و بعضی، کلام اهل لغت حقیقی است که قرآن با آن لغت نازل شده است ظاهرش با ظاهر لغت و باطنش با باطن آن (مطابقت دارد) و معصومین علیهم السلام در بیانات خود به هر دو صورت سخن گفته اند. و اما اهل اصطلاح، اصطلاحات خود را بر حسب فهم ها و ذوق ها و اصول و قواعد خودشان وضع کرده اند، چنان که در مجمع البحرین ذکر کرده و شنیدی از آن هایی که لازمه اش اختلاط و اختلاف در اعتقادات و در معرفت احوال موجودات است اگر از حکمت همان را خواسته باشد که ذکر کرده است. و در قاموس گفته است: (و الحکمة بالكسر العدل و العلم و الحلم و النبوة و القرآن و الانجیل^۲) حکمت با کسر حاء به معنی عدل و دانش و بردباری و نبوت و قرآن و انجیل است و چون صاحب قاموس از اهل ولایت نبوده در معانی حکمت ولایت را ذکر نکرده و اگر از اهل ولایت بود آن را هم در ضمن معانی حکمت ذکر می کرد، برای این که به کار بردن

۱ - مجمع البحرین ج ۱/۵۵۵.

۲ - قاموس المحيط ج ۴/۹۸.

حکمت در ولایت بیشتر از معانی دیگر سزاوار است و بیشتر در آن به کار می رود بلکه در هر جای قرآن حکمت یا حکم ذکر شده منظور از آن ولایت یا لازم آن می باشد، این که اشاره شد از جهت لفظ و به اختصار بود برای این که بحث از جهت لفظ طولانی است و فایده ی زیادی ندارد. و اما از جهت معنی مقصود، امام هادی علیه السلام فرموده که ایشان معدن های حکمت خدای تعالی هستند و منظور از حکمت الله، حکمت حادث مربوط به موجودات است زیرا حکمت ذاتی ازلی ذات باری تعالی است. و اول چیزی که از فعل خدای تعالی صادر شده حکمت حقیقیه است که خود نشانه ی حکمت حقیقه می باشد و حکمت حقیقیه ذوات مقدس ائمه علیهم السلام می باشند بنا بر این ذات ایشان حکمت الله و ولایت او بر تمامی خلق خداست، حتی خدای تعالی به جهت همین حکمت، به هر چیزی همان را داد که برآورنده ی ذات او بود، و این نظم طبیعی که چیزی کامل تر از آن نیست برای این (کامل) است که صفت کامل او و اثر او و نشانه ی اوست نشانه و اثر و صفتی که به کمال ذات او دلالت دارد و آن حکمتی است که جهان هستی بر آن استوار است و این حکمت از حکمتی است که ذاتشان می باشد مانند شعاع از منیر و ذات ایشان آیت الله والا، بر همان پایه ی حکمت ذات خدای تعالی است، ما با در نظر

۱ - مرحوم نیر در آتشکده از زبان حضرت امام حسین علیه السلام به هنگام شهادتش گفته است: قضای تو چو بر وفق تقاضاست به هر کس می دهی آن را که خود خواست. شاعر دیگر گفته است:

دهنده ای که به گُل نکهد و به گل جان داد به هر که هر چه سزا دید حکمتش آن داد. ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت، یعنی در آفریده های خدای تعالی نمی توانی نقصی را پیدا کنی به هر یک از موجودات آن چه را که آن موجود لازم داشته عطا کرده است فارجم البصرهل تری من فطور، ثم ارجع البصر کرّتين ینقلب الیک البصر خاسئا و هو حسیر آیات ۳/۴ ملک، آری هر یک از اجزاء این عالم به تنهایی در اوج کمال آفریده شده است و در هیچ یک از آن ها نمی توانی نقصی را پیدا کنی و لذا خدای تعالی می فرماید: ان الله لا یتحیی ان یرضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها ۲۶/ بقره

گرفتن گفته ی حضرت حق: (رَحِمْتُ اللّٰهَ وَبَرَكَاتُهُ عَلَیْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ اِنَّهُ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ) آن چه را که لفظ حکمت در تعبیر و بیان در مقام تعریف به کار می رود در سه مرتبه یاد کردیم:

مرتبه ی اول: برای ذکر حکمت حقیقه و آن عبارت است از عنوان حق تعالی.

مرتبه ی دوم: برای ذکر حکمت حقیقیه و آن ذوات مقدسه ی ایشان است که آیه و نشانه ی حکمت الله است که ذات و مجلای اوست.

مرتبه ی سوم: ولایت بالله ایشان، بر دیگر مخلوقات می باشد، به وسیله ی همین (ولایت بالله ایشان) هستی موجودات از عالم اختراع و اعیان موجودات از عالم ابداع و هیکل آن ها از قَدْر صادر شده و در قضاء به اتمام رسیده اند، پس ایشان در مرتبه ی سوم حکمت الله، معادن و مصادر و موارد آن ها هستند و هر کجا باشند با آن ها هستند.

و در مرتبه ی دوم ایشان حکمت الله و معادن آن هستند و هر چه در مرتبه ی سوم است از مرتبه ی دوم می باشد چنان که در وجوه هفتگانه ی محال معرفت الله گذشت.

و مراد از حکمت، علم احاطی ذوقی همراه با چیزی از عمل مرتبط با آن می باشد، و این در هر چیزی بر حسب آن است. پس از دانستن این که علم عین معلوم است و دانستن این که علم صورت معلوم می باشد و منظور از آن نفس علم به صورت است (قبول خواهی کرد) که علم تو به زید همان صورتی

است که از او در خیالت داری یعنی صورتی که در خیالت داری همان صورت علم تو به او می باشد و خود زید عین علم تو به خود اوست نه صورت او، پس در هر رتبه ای از ادراک، علم، نفس معلوم است، پس اعمال تو نفس علم تو به آن هاست و نفس هایت عین علم تو به آن هاست و حرکت عین علم تو به آن می باشد و سکون تو عین علم تو به آن می باشد پس علم، عمل است و عمل، علم است، و پس از دانستن این که علم از تو مانند دست تو از تست معنی حکمت الله بودنشان این می شود که ایشان معنی اول و عین دوم و قوام سوم اند.

و در کافی است که امیر مومنان فرمود: (انا اهل البيت شجرة النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائكة و بيت الرحمة و معدن العلم^۱) ما اهل بیت، درخت نبوت و محل رسالت و مورد آمد و شد فرشتگان و خانه ی رحمت و معدن علم هستیم.^۲

و در کافی از خیثمه روایت است که گفت امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای خیثمه، ما درخت نبوت و خانه ی رحمت و کلیدهای حکمت و معدن علم و موضع رسالت و محل نزول و صعود فرشتگان و محل سر خدا هستیم ما امانت الهی در بین بندگان او هستیم و ما حرم بزرگ خدا و ما عهد و پیمان خدا هستیم هر کس به پیمان ما وفادار باشد به عهد خدای تعالی وفا کرده است و هر کس پیمان ما را بشکند پیمان خدا را شکسته است.^۳

۱ - کافی ج ۲۲۱/۱ و بحار الانوار ج ۱۴۶/۲۶

۲ - کافی ج ۲۲۱/۱ و بحار الانوار ج ۱۴۶/۲۶.

۳ - بصائر الدرجات ۷۷ و کافی ج ۲۲۱/۱.

در حدیث اول فرمود: که ایشان معدن علم هستند و علم به معنی حکمت است پس در مراتب سه گانه صحیح می باشد. و در حدیث دوم فرمود: ایشان کلیدهای حکمت اند به صراحت در مرتبه ی سوم صحیح می باشد و گاه در دومی هم به کار می رود اما اگر در اولی به کار برود در آن صورت سومی باید به اولی تاویل شود و تاویل در مرتبه ی دوم امکان دارد و مغایرت به سبب نگرش خواهد بود. و قول شارح محمد تقی: (و شک نیست که علومشان از خدای تعالی است) منظور این است که علومشان را خدای تعالی در ایشان به وجود آورده و ایشان را ظرف های علم و خزانه های حکمت خود قرار داده است، نه این که علومشان از ذات قدیم جدا شده باشد که این عقیده کفر می باشد.

و قول او رحمة الله علیه: (بلکه عین علم خداست) منظور این است که خدای تعالی علم خود به ایشان و به غیر ایشان را علوم ایشان قرار داده است و اگر چه او با غیر این علم به دیگران علم دارد و این (علم) عین (ایشان و عین) دیگران می باشد، و اگر چه می توانیم علمشان را تاویل کنیم بر معنایی که همه، ما سوای ایشان را شامل شود زیرا ما قصد کردیم که علم عین معلوم است و (می دانیم) که ماده ی این غیر از شعاع ایشان می باشد و این شعاع علم است و صورتش از شعاع رحمتشان بر مومنان است، و باز آن علم است و از عکس شعاع رحمتشان یعنی شعاع غضبشان در دشمنان می باشد، و باز آن علم است.

بنا بر این معنی برای خدای تعالی، علم مخلوقی به غیر ایشان وجود ندارد مگر علومشان یا از علومشان. بر مبنای اول،

خدای تعالی به غیر ایشان علم مخلوقی دارد به غیر از علوم ایشان یا (علم مخلوقی دارد) از علوم ایشان؛ و همه ی این ها بر مبنای عینیت است (یعنی عینیت علم و معلوم) که حق در مساله همین می باشد.

علت این که ما گفتیم: بنا بر این معنی برای خدای تعالی علم مخلوقی به غیر ایشان وجود ندارد مگر علومشان یا از علومشان ، این بود که ایشان باب الله به سوی خلق و باب خلق به سوی خدای تعالی هستند، و خدای تعالی به فضل خود بر محمد و آل محمد ، برای افاضه ی علم و خلق و رزق و احیاء و اماتہ ی خود بر خلایق بابی جز محمد و آل محمد صلوات الله علیهم قرار نداده است.

امام هادی علیه السلام فرمود: و حفظة سر الله

شارح محمد تقی مجلسی رحمه الله علیه گفته است: (اسرار خدای تعالی علوم اوست، اظهار آن ها جز بر اشخاص کامل مانند سلمان و کمیل روا نیست، چنان که (کمیل) از امام امیر مومنان علیه السلام تفسیر حقیقت را سؤال کرد و امام به او فرمود: ما لک و الحقیقه تو را چه کار با حقیقت؟ کمیل عرض کرد: آیا من رازدار شما نیستم؟ و امام صادق علیه السلام گفت: (لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقال رحم الله قاتل سلمان، اگر ابوذر رازهایی را می دانست که در دل سلمان وجود داشت می گفت: خدا رحمت کند بر کسی که سلمان را بکشد. باز امام صادق علیه السلام گفت: (ان حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مومن امتحن الله قلبه للایمان)^۱ که حدیث ما صعب و مستصعب است غیر از ملک مقرب یا نبی مرسل یا مومنی که خدای تعالی دلش را با ایمان امتحان کرده آن را تحمل نمی کند.

و در خبر دیگر کلمه ی استثناء (الا) نیست و از حکایت موسی و خضر معلوم است که هر کسی قابلیت فهم همه ی علوم را ندارد.

می گویم: معنی حافظان سر خدا بودنشان این است که اسرار الهی را ظاهر نمی کنند، یا ظاهر نمی کنند مگر اسراری را که قابل تحمل باشند آن هم بر کسی که تحمل کند به طوری که خیلی از خبرهایشان به همین معنی دلالت می کند.

روایت شده که از امیر مومنان علیه السلام دو مساله سؤال کردند حضرت جواب آن ها را گفت، مساله ی سوم را پرسیدند حضرت به این مضمون فرمود: (لیس کل العلم یقدر العالم ان یفسره لان من العلم ما یحتمل و منه ما لا یحتمل و من الناس من یحتمل و منهم من لا یحتمل)^۱ عالم نمی تواند همه ی علم را بیان کند زیرا بعضی از علم ها قابل تحمل است و بعضی قابل تحمل نیست و بعضی از مردم تحمل دارند و بعضی تحمل ندارند.

یا این که ایشان چیزی از اسرار را فاش نمی کنند مگر به بعضی از خودشان یا به بعضی از خواص خودشان آن هم با دستوری که از خدای تعالی دارند چنان که در بصائر الدرجات آمده است: امام صادق علیه السلام فرمود: (ان حدیثنا صعب مستصعب شریف کریم ذکوان ذکی و عر لا یحتمله ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا مومن ممتحن)^۲ یعنی که حدیث ما مشکل و سنگین است آن را نه فرشته ی مقرب تحمل می کند و نه پیامبر مرسل و نه مومن امتحان شده عرض شد: چه کسی

۱ - در این باره رجوع فرمایید به بحار جج ۶ و ۹ صص ۱۴۳ و ۱۴۰ و توحید ۲۶۷.

۲ - بحار الانوار ۱۹۳/۲ و بصائر ۲۲.

متحمل می شود؟ فرمود: کسی که ما بخواهیم. و در روایتی است که فرمود: ما تحمل می کنیم.

ظاهر این حدیث می رساند: که در احادیث شان چیزی است که کسی از غیر ایشان تحمل نمی کند مگر به اراده ی خاص خدا و به خواست ایشان ، و در این دو نوع برای من شکی وجود ندارد .

در کتاب معانی الاخبار از امام ابو الحسن علیه السلام در تفسیرش فرموده است: (معنی آن این است که ملک در دل خود تحمل نمی کند تا این که به ملکی مانند خود برساند ، و نبی تحمل نمی کند تا که به پیامبری مانند خود برساند ، و مومن تحمل نمی کند تا این که به مومنی مانند خود برساند ، به این معنی که در قلبش حلاوت و شیرینی آن چه را در سینه دارد تحمل نمی کند تا این که آن را به دیگری برساند.^۱

می گویم: این هم بخشی از احادیث ایشان است و عدم تحمل منحصر در آن نیست، به آن سبب به صورت انحصاری بیان فرموده که خواسته به این نوع خاص اشاره فرماید، و گر نه در غیر قابل تحمل بودن بعضی از احادیث ایشان برای غیر خودشان شکی وجود ندارد.

محمد بن حسن صفار گفته است : در بعضی از کتاب ها که به من روایت نشده بود به خط آدم بن علی بن آدم یافته شد که عمیر کوفی گفت : معنی حدیث ما صعب مستصعب است، فرشته ی مقرب و نبی مرسل آن را تحمل نمی کند همین است که به شما روایت شده است که خدای تعالی به وصف

نمی آید و رسول او به وصف نمی آید و مومن به وصف نمی آید یعنی هر کس حدیث ایشان را تحمل کند ایشان را تعریف کرده است و هر کس ایشان را تعریف کند ایشان را وصف کرده است و هر کس ایشان را با همان کمالی که دارند وصف کند به ایشان احاطه یافته است و در این حال او از ایشان اعلم است^۱

اما این که در احادیث شان چیزهای غیر قابل تحملی وجود دارد مگر با تعلیم به خصوص ، آشکار است یکی از آن ها حدیث منزلت بین المنزلتین در قدر در افعال اختیاری بندگان می باشد .

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که از قدر و جبر سؤال شد آن حضرت فرمود: (لا جبر و لا قدر و لکن منزلة بینهما فیها الحق التی بینهما لا یعلمها الا العالم او من علمها اياه العالم^۲) نه جبر است و نه قدر، ولی منزلتی است بین این دو، در این منزلت که بین آن دو هست حق است آن منزلت را نمی داند مگر عالم، یا کسی که عالم آن منزلت را به او یاد داده باشد.

امام در این خبر، خبر داده است که منزلت بین المنزلتین را به غیر از تعلیم عالم نمی توان شناخت ، نبی و فرشته و مومنی که خدای تعالی دل او را با ایمان امتحان کرده است این منزلت را جز با تعلیم امام نمی شناسند اگر بگویی که چه فرقی بین این منزلت، و بین غیر آن وجود دارد زیرا که هر مساله ، جز با تعلیم امام معلوم نمی شود، به خصوص در

۱ - بصائر الدرجات ۲۳ و بحار الانوار ج ۲ / ۱۹۴ .

۲ - تفسیر نور الثقلین ج ۵ / ۳۴۵ و شرح اصول کافی ج ۵ / ۲۹ و کافی ۱ / ۱۵۹ .

نظر شما.

من در جواب می گویم: این حق است ولی مبنای کلام بر متعارف است و اگر قبول کنیم منظور تعلیم خاصی است مانند الهام و یاری رساندن به فهم و توفیقات، بنا بر این تحصیل آن جز با تعلیم ممکن نمی شود ولی این تعلیم اعم است بلکه بیشترش با تعلیم عمومی است چنان که ظاهر است و وقتی امر واقعی حقیقی را در نظر بگیریم می گوییم: فرقی بین آن و غیر آن نیست بلکه همه چیز با تعلیم خاص است الا این که همین جا هم می گوییم: نه فرشته ی مقرب و نه نبی مرسل و نه مومن ممتحن تحمل نمی کند مگر با تعلیم خاص.

یا معنی (حفظه سر الله) این است که ایشان، راز الهی را تغییر نمی دهند و آن را تبدیل نمی کنند، پس هر چه ذاتا برای ایشان باشد آن را با دوام تعهد و حفظ آن چه برای خودشان است و آن چه برای غیر است با علم و عمل برابر انتظاری که از ایشان وجود دارد از تغییر حفظ می کنند، زیرا صفات افعالشان به نحوی که خدا از ایشان خواسته ظاهر می شود برای این که محل های مشیت هستند و ایشان حافظان اسرار الهی اند، یعنی هر چه را که از آن خداست به سانی که امر شده اند حفظ می کنند اگر منظور از سر الله امر ایشان و ولایت ایشان باشد به طوری که در بصائر الدرجات از امام صادق علیه السلام روایت شده است.

فرمود: (ان امرنا سر مستسر و سر لا یفیده الا سر و سر علی سر و سر مقنع بسر^۱) باز آن حضرت فرمود: (ان امرنا هذا مستور مقنع

بالمیثاق من هتکه اذله الله^۱) باز فرمود: (ان امرنا هو الحق و حق الحق و هو الظاهر و باطن الظاهر و باطن الباطن و هو السر و سر السر و سر المستسر و سر مقنع بالسر)^۲.

حافظ سر الله بودنشان این می شود که ایشان به اقتضای امر قیام و به دواعی آن تبلیغ می کنند یا موسسین اساس بنیان آن، یا موسسین اساس بنیان متعلقات آن یا تعلقات آن هستند یا مراعات و مراقبت می کنند که شبیه افکنان مردم را به غلط نیفکنند و ایشان را منحرف نکنند و التباسی در دین به وجود نیاورند و از ادعای معتقدان: (وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ^۳) و از مکتب سازی و فرقه بازی کسانی جلوگیری می کنند که در اسماء الهی الحاد می کنند باز تعبیر و بیان احادیث ایشان باید به اشاره و ایماء باشد در بصائر الدرجات است که: امام باقر علیه السلام فرمود: (ان حدیثنا هذا تشمئز منه القلوب فمن اقر به فزیدوه و من انکر فذروه و انه لا بد من ان تكون فتنة یسقط فیها من کان یشق الشعر بشعرتین حتی لا یبقی الا نحن و شیعتنا)^۴ یعنی به درستی که حدیث ما دل ها را مشمئز می کند (دل ها را می زند) بنا بر این، اگر کسی به حدیث ما اقرار کند برایش بیشتر بگوید و اگر آن را انکار کرد، رهایش سازید، و چاره ای از امتحان نیست در این امتحان می افتد کسی که یک مو را می شکافد و دو مو می کند، در این امتحان نماند مگر ما و شیعه ی ما.

۱ - همان کتاب ها و همان صفحات .

۲ - بصائر الدرجات ۴۹ .

۳ - انبیاء ۲۶ و ۲۷ .

۴ - بحار الانوار ج ۲ / ۱۹۳ .

- و باز از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود : (ان حدیث آل محمد صعب مستصعب ثقیل مقنع اجرد ذکوان لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مومن امتحن الله قلبه للایمان او مدینه حصینة فاذا قام قائمنا نطق و صدقه القرآن^۱) یعنی که حدیث آل محمد صعب است مستصعب است، سنگین است پوشیده است، اجرد و ذکوان است، آن را تحمل نمی کند مگر فرشته ی مقرب یا پیامبر مرسل یا مومنی که خدای تعالی، دلش را با ایمان امتحان کرده باشد یا شهری که بارو داشته باشد، وقتی قائم ما قیام کند صحبت می کند و قرآن وی را تصدیق می کند. می گویم: و این است قول خدای تعالی : (هُوَ خَيْرُ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا^۲) یعنی آن به لحاظ ثواب و سرانجام کار بهتر است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در تفسیر ذکوان فرمود : (ذکی ابداء و اجرد طری ابداء و مقنع مستور^۳) یعنی همواره سوزان و صاف و تازه و پوشیده است. و از صفار است که (صعب شتری است که تا به حال به آن سوار نشده اند و مستصعب شتری است که وقتی دیده شود از او فرار می کنند ، و اما ذکوان ذکاء مومنان است و اجرد آن باشد که چیزی به او از پیش یا از پس و ابسته نباشد و این است قول خدای تعالی : (اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ^۴) یعنی حکایت نیکو را خدای تعالی فرود آورد و احسن الحدیث حدیث ماست، هیچ یک از مخلوقات امر او را به طور کامل تحمل نمی کند تا او را تعریف نماید

۱ - بصائر الدرجات ۴۱.

۲ - کف ۴۴.

۳ - بحار الانوار ۱۹۲/۲ و بصائر الدرجات ۲۲.

۴ - زمر ۲۳.

برای این که هر کس چیزی را (به صورت کامل) تعریف کند از آن چیز بزرگ تر است. این روایت را مفضل از امام باقر علیه السلام روایت کرده است).^۱

پس ولایت، سر الله است و این خود ذات و صفات و افعال و اوامر و نواهی ایشان است و احادیث ایشان نسبت به آن چه دلالت می کند جریان می یابد، اگر برای ذکر اول باشد ملک مقرب و نبی مرسل و مومنی که خدای تعالی قلبش را با ایمان امتحان کرده تحمل نمی کند و اگر برای ذکر دوم باشد غیر از ملک مقرب و غیر از نبی مرسل و غیر از مومن ممتحن (کس دیگری) آن را تحمل نمی کند، و اگر برای ذکر سوم باشد علماء متحمل می شوند و اگر برای ذکر چهارم باشد همه ی مکلفین تحمل می کنند چون فرموده اند: (انا لا نخاطب الناس الا بما يعرفون)^۲ یعنی ما مردم را مورد خطاب قرار نمی دهیم مگر با آن چه آن را می شناسند.

این از سر الله است که غیر از ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده ی مومنی که خدا دلش را با ایمان امتحان کرده دیگری تحمل نمی کند، آن حضرات احادیث خود را چهارگونه ظاهر می کنند و این خود از باب حافظ سر الله بودنشان می باشد و از همین سر است این که:

همه چیز را می دانند و غیب را نمی دانند و روا نیست به یکی از ایشان علم غیب نسبت داده شود و حال آن که هر چه در عالم غیب و عالم شهود وجود دارد همه را می دانند در فقرات این زیارت خواهیم خواند: (اصطفاکم لعلمه و ارتضاکم لغیبه و

۱ - نگاه کنید: بحار الانوار ج ۲/۱۹۴ و بصائر الدرجات ۲۴.

۲ - فرمود: حدثوهم بما يعرفون و استروا عنهم ما ینکرون کافی ۲/۲۲۲ و وسائل ۱۶/۲۲۰.

اختارکم لسره).

خردهای سه گانه و علم آل محمد علیهم السلام

هر کس با عقل منحط به ایشان نگاه کند می بیند که غیب را می دانند و هر کس با عقل مستوی نگاه کند می بیند ایشان خود غیب هستند و خزانه های غیب و مفاتح غیب هستند که غیر از او یعنی غیر از خدا کس دیگری به آن عالم نیست . و هر کس با عقل مرتفع به ایشان نگاه کند می بیند که ایشان علم غیب نمی دانند: (قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ^۱) یعنی در آسمان ها و زمین غیب را غیر از خدای تعالی نمی داند. پس مومن ممتحن قلبش این هر سه عقل را دارد و این مرتبه از سر خداست و ایشان علیهم السلام حافظ این مرتبه هستند . و برای حفظ این مرتبه به کسی که چیزی را به او آموخته اند و به او از گذشته و حال و آینده و آن چه در وقتی بعد از وقت اتفاق خواهد افتاد خبر داده اند (اظهار می کنند) : این ها را از رسول خدا به ارث برده اند و از کتاب خدای تعالی فهمیده اند برای این که ناشی از علم مکنونی است که غیر از این سه گروه دیگران آن ها را نمی دانند و این سر خداست . و ایشان سر خدا را حفظ می کنند و آن را برای غیر فاش نمی کنند و اگر چه به این سه گروه یاد دادند اما آن را فاش نساخته اند برای این که این سه گروه از اغیار نیستند ، و مراد مرحوم شارح رحمت الله علیه از این که گفته است : (اظهار آن به غیر کامل جایز نیست) همین است و این گفته ، سخن خوبی است و در رابطه با گفته ی او : (مانند

سلمان و کمیل) می گوییم: اما سلمان همان طور است که گفته است ، و بالاتر از گفته ی اوست ، اما کمیل از کسانی است که معرفت دارد و نسبت به مردم دیگر از اسرار مطلع است اما علی علیه السلام در برابر ادعای عام او با گفتن (بلی، ادعای او را) تقریر نکرده است ، برای این که آن حضرت جواب خود را استدراک کرده تا توهم تقریر از بین برود و فرموده است : (و لکن یرشح علیک ما یطفح منی) و رشح، عرق و بخار روی ظرف پر از آب را می گویند یعنی آن چه به تو القاء می کنم مانند عرق است که از بیرون آن چه اظهار می کنم بر تو ظاهر می شود ، یا به این معنی است که از سخنی که به تو اظهار می کنم درک نمی کنی مگر به اندازه ی نمی که روی کوزه ی پر ظاهر می شود ، یا این معنی را می دهد که من به تو اظهار نمی کنم مگر عرق و پوست از ظاهر مورد اراده ام را و نه باطن آن را، به هر معنی که بگیریم امام ادعای او را تقریر نکرده است .

گفته نمی شود این از اسرار است و اگر چه در نزد آن حضرت مانند عرق ظاهر آن می باشد ، چون تمامی افراد در برابر امام چنین هستند .

برای این که ما می گوییم : این سخن اگر چه به طور مطلق حق است اما امام علیه السلام به کمیل عرضه نمی کند آن چه را که مختص او می باشد تا درجه ی اعلائی برای کمیل بشود ، و حال آن که به خواص خود و اصحاب سرش مانند سلمان با خطابش عرضه می کند ، مقام کمیل نسبت به مقام سلمان همانند رطوبت و عرق روی ظرف پر آب می باشد . و گفته ی او : (زدنی بیانا) دلالت ندارد به این که او مراد

امام علیہ السلام را دانسته است دلالت می کند به این که چیزی را فهمیده و خواسته است توضیح زیادی در همان باره به او بدهد و شاید هم امیر مومنان علیہ السلام به او جواب داده تا آن را به اهلش برساند و اگر او اهلش بود در آغاز نمی فرمود: (ما لك و الحقیقة) تو را با حقیقت چه کار؟.

و گفته ی شارح : (و در خبر دیگر بدون لفظ استثناء یعنی الاست) می خواهد همان را بگوید که یادآوری کردیم و وجه جمع را نیز ذکر کردیم .

و گفته ی او : (و از خبر موسی و خضر ظاهر می شود ...) این ایراد را دارد که به نظر می رسد دلیل را در همین معنی منحصر می کند و حال آن که معروف از قرآن و سنت و دلایل عقلی این می باشد که این امور قطعیت دارند .

امام هادی علیه السلام فرمود : و حملة کتاب الله

شارح رحمت الله علیه گفته است : قرآن به همان صورت که نازل شده و علوم آن هم به همان صورت نزد ایشان می باشد و علوم اولین و آخرین در قرآن است به طوری که در اخبار متواتره وارد شده است .

می گویم : حملة جمع حامل است و مراد از حمل قرآن حفظ آن می باشد به (دو) لحاظ:

- ۱- لفظ ، با تمامی احتمالات از وجوب و راجح و حرام و مرجوح و جایز .
- ۲- معنی با تمامی احتمالات از ظاهر ، ظاهر ظاهر ، ظاهر ظاهر ظاهر و همین طور ، و باطن ، باطن باطن ، باطن باطن باطن باطن ، و تاویل ، و تاویل تاویل ، تاویل تاویل تاویل ، تاویل تاویل تاویل تاویل ، نسبت به کل قرآن ، به یک سوره و به یک آیه و به یک کلمه و به یک حرف ، و آن چه به حرف مربوط می شود از فکری و لفظی و رقمی و حالات و اوضاع و اطوار و وصل و فصل و ادغام و اظهار و

اخفاء و بودن حرفی به جای حرفی دیگر و کلمه ای که از حروف دو کلمه به وجود آمده مانند حسب جهنم ، حاء حسب از دو کلمه ی حطب و حصی و حجاره و صاد آن از حصی و باء آن از حطب گرفته شده است . و امثال این ها که حاوی اسرار موجودات می باشد .

در توحید آمده است که گروهی از اهلای فلسطین به محضر امام باقر علیه السلام رسیدند و مسائلی را از آن حضرت پرسیدند و امام به آن ها جواب داد و از معنی الصمد سؤال کردند و امام در تفسیر آن فرمود :

الصمد پنج حرف است ، الف به انیت خدای تعالی دلالت دارد خدا فرموده است : (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) و آن تنبیه است به خدایی که از درک حواس غایب است ، و لام دلیل بر الوهیت اوست که او الله است ، الف لام (الصمد وقتی که با الله تلفظ می شود) در هم ادغام می شوند و در زبان ظاهر نمی شوند و به گوش نمی رسند در صورتی که در نوشتن ظاهر می شوند این دو حالت دلالت دارند که الوهیت او از روی لطف مخفی است و با حواس درک نمی شود و به زبان توصیف کننده نمی گنجد ، و به گوش شنونده نمی رسد ، برای این که الله کسی است که خلق را از درک ماهیت و کیفیت با حس یا با وهم به حیرت انداخته است ، چرا که او اوهام را ایجاد کرده و حواس را به وجود آورده است ، ظهور الف و لام در حین نوشته شدن بر این دلالت دارد که خدای تعالی ربوبیت خود را در ایجاد خلق و در ترکیب ارواح لطیف در اجسام متراکم نشان داده است ، زیرا که بنده به خود می نگرد روحش را نمی بیند چنان که لام الصمد ظاهر نمی شود و به حسی از حواس پنجگانه

داخل نمی شود ، ولی وقتی به نوشته نگاه می کند آن چه برایش لطیف و مخفی است ظاهر می شود هر موقع که بنده در ماهیت و کیفیت باری تعالی فکر می کند واله و حیران می ماند و فکرش به چیز مشخصی احاطه نمی کند ، برای این که خدای تعالی خالق صورت هاست و زمانی که (بنده) به خلقت خود نگاه می کند بر او ثابت می شود که او خالق آن هاست و ترکیب دهنده ی روح های ایشان با جسدهایشان می باشد . اما صاد دلالت دارد که خدای تعالی صادق است قول و سخن او صدق است و بندگان خود را با صدق ، و به پیروی از صدق دعوت کرده است و به صدق، وعده ی دار الصدق را داده است . اما میم دلیل بر ملک اوست و دلیل است به این که او ملک برحق است و همیشه بوده و خواهد بود . و اما دال دلیل دوام ملک اوست و دلیل است به این که او دائم است و فراتر از شدن و از بین رفتن است ، بلکه اوست که همه ی کاینات را به وجود آورده است آن که همه ی وجود با تکوین او صورت گرفته است . پس از آن امام فرمود : اگر برای علمم که خدای تعالی بر من عطا فرموده حاملانی را می یافتم توحید و اسلام و ایمان و دین و شرایع را از صمد انتشار می دادم.^۱

این علومی که از امام علیه السلام شنیدی به نوعی به احوال حروف اشاره کرده است، از ادغام و حالات آن و منظور از آن و خود حروف ، و از این باب است احوال نزول و احوال تاویل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و مجمل و مبین و عام و خاص و مطلق و مقید و امر و نهی و غیر از آن ها ، که در رفع نیازهای اکوان و اطوار اعیان از دهر و زمان جاری است ، از چیزهایی که مصدر هر موجودی می باشد .

و مراد از کتابی که ایشان سلام الله علیهم حاملان آن هستند همان کتاب تدوینی است که با کتاب تکوینی مطابق می باشد ، و آن با عقل اول که روح القدس و روح من امر الله نام دارد جمع می شود و خدای تعالی به این موضوع اشاره فرموده و گفته است : (وَكذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا) یعنی و همین طور روحی از امر خود را بر تو وحی کردیم ، نمی دانستی کتاب و ایمان چیست ولی آن را نوری قرار دادیم هر کسی از بندگان مان را بخواهیم با او هدایت می کنیم. و در حدیث گذشت که این روح با هیچ یک از گذشتگان نبوده مگر با محمد و اهل بیت محمد ائمه علیهم السلام ، و بیان کردیم که این روح با هر یک از پیامبران و اولیاء و اوصیای ایشان به وجهی از جوهش بوده و با تمامی جوهش در دیگری غیر از محمد و آل محمد نبوده است ، و آن قرآن است که پس از این که از آن مرتبه ی جامع جدا شد جهتی از آن مَلک و جهتی قرآن شد ، و هر یک از آن دو بر مبنای دیگری است .

در کافی با اسنادش از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود : (هیچ کس از مردم غیر از کذاب ، ادعا نکرد که همه ی قرآن به همان صورت که نازل شده با اوست ، و آن را جمع و حفظ نکرد به صورتی که خدا آن را نازل فرمود مگر علی بن ابی طالب و ائمه ی بعد از او.^۲

۱ - شوری ۵۲ .

۲ - کافی ۲۲۸/۱ و صافی ۲۰/۱ و تاویل الآیات ۲۳۹/۱ .

و با اسنادش از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود : (هیچ کس به غیر از اوصیاء نمی تواند ادعا بکند که ظاهر و باطن قرآن همگی در نزد اوست.^۱)

و با اسنادش از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود : (رسول الله مرا به دنیا آورد (یعنی من فرزند او هستم) و من کتاب خدا را می دانم و در آن است آغاز آفرینش ، و آن چه تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد و خبر آسمان و خبر زمین و خبر هر چه که در حال به وجود آمدن است در آن است آن را می دانم مانند این است که به کف دستم نگاه می کنیم خدای تعالی فرموده است : (وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ ^۲) یعنی ما قرآن را به تو فرستادیم بیان هر چیزی در آن است.^۳

و با اسنادش از آن حضرت است که فرمود : (راسخون در علم مائیم و ما تاویل آن را می دانیم.^۴)

و در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : (ما اهل خانه ای هستیم که همواره خدای تعالی در بین ما کسی را برمی انگیزد که کتابش را از آغاز تا پایان می داند و در نزد ما از حلال و حرام خدا چیزی است که کتمان می کنیم و نمی توانیم آن را بر کسی بگوییم.^۵)

۱ - بصائر الدرجات .

۲ - نحل ۸۹ .

۳ - بصائر الدرجات ۲/۲۹۷ و کافی ۱/۶۲ و بحار الانوار ۸۹ ص ۹۸

۴ - کافی ۱/۶۱ و صافی ۱/۲۰۱ .

۵ - تفسیر عیاشی ۱/۱۶ و صافی ۱/۲۱۱ .

و در روایت دیگری است که : (ان من علم ما اوتینا تفسیر القرآن و احکامه لو وجدنا اوعیة او مستراحا لقلنا و الله المستعان^۱) از علمی که به ما داده شده یکی هم تفسیر قرآن و احکام آن می باشد اگر حاملانی پیدا می کردیم حتما گفته بودیم و از خدا یاری می گیریم .

در تفسیر عیاشی باز از آن حضرت روایت شده که فرمود : (خدای تعالی ولایت ما اهل بیت را قطب و محور قرآن و همه ی کتاب ها قرار داد ، محکم قرآن بر محور ولایت دور می زند و کتاب ها با صدای بلند به ولایت فرا خوانده اند و ایمان با ولایت آشکار می شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده اند به قرآن و به آل محمد اقتداء شود و این آن موقع بود که حضرت در آخرین خطبه اش فرمود : "انی تارک فیکم الثقلین ، الثقل الاکبر و الثقل الاصغر" من در بین شما دو امانت سنگین باقی می گذارم امانت سنگین اکبر و امانت سنگین اصغر ، اما اکبر کتاب خدایم و اما اصغر عترتم اهل بیتم هستند ، در باره ی این دو احترام مرا حفظ کنید ، هرگز گمراه نخواهید شد اگر به آن دو چنگ بزنید.^۲

می گویم : به این حدیث اشکالی وارد شده که ایشان امانت سنگین اصغر هستند ، ما از این اشکال در رساله ی ملا کاظم سمنانی جواب گفته ایم هر کس بخواهد همان جا مراجعه کند.^۳

۱ - کافی ۱/ ۲۲۹ . به نظر می رسد قسمتی از اوائل آن چه در متن آمده بیان بعضی از علما باشد . مترجم .

۲ - تفسیر عیاشی ج ۵/ ۱ و تفسیر صافی ج ۲۱/ .

۳ - خلاصه ی آن چه در آن رساله است این است که : ائمه علیهم السلام سه مقام دارند مقام معانی ، مقام ابواب ، و مقام امامت ، در مقام معانی بالاتر از هر موجودی هستند که قرآن هم از جمله ی آن ها می باشد ، در مقام ابواب با قرآن مساوی هستند ، و در مقام امامت یعنی همان کسی که خدای تعالی

خلاصه که ایشان به تمام معنی در همه ی عوالم با کمال غایت ، حاملان همه ی کتابند، و از جمله مزایای حامل بودنشان به کتاب (ایین است که) این کتاب ما فوق همه ی کتاب هاست : (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ)^۱ و باطل به آن راه ندارد.

در این جا احتمالاتی وجود دارد که به تاویل مربوط می شود بعضی از آن ها به شرح زیر است :

- ۱- هر چیزی از این عالم خود علمی است چنان که قبلا اشاره کردیم .و عالم همه کتاب الله است و ایشان سلام الله عليهم در علم و ابلاغ و تبلیغ و در قبض و بسط در تمامی شرعیات وجودی و در تمامی وجودات شرعی حاملان این کتاب هستند .
- ۲- ایشان به لحاظ این که علت مادی و علت صوری و علت فاعلی و علت غائی هستی اند حاملان آن می باشند .
- ۳- قرآن عرش تدوینی است و ایشان آبی هستند که حیات همه چیز زنده ، با آن است، و عرش او بر آب است .
- ۴- قرآن در نزد خدای تعالی و در نزد اولیای او، همان دین است یا به علت این که فی نفسه دین است یا این که علت و تفصیل و منشأ همه ی ادیان الهی می باشد و ایشان حاملان آن هستند .
- ۵- قرآن فعل دوم است و ایشان محل های فعل اول و فعل دوم و حاملان آن هستند .

اطاعت او را بر همه واجب کرده است ایشان چیزی نمی دانند مگر از قرآن ، و در این جا نقل اصغر به شمار می روند . این رساله در این اواخر در جوامع الکلم جلد دوازدهم ص ۱۷۳ در بیروت، توسط موسسه احقافی تجدید چاپ و منتشر شده است . مترجم.

- ۶- چنان که پیشتر اشاره کردیم قرآن روح من امر الله است و ایشان حاملان آن هستند.
- ۷- قرآن همان لوح محفوظ در اکوان و در الفاظ است، و آن به اولی (یعنی به لوح محفوظ در اکوان) بر می گردد و ایشان حاملان آن (لوح محفوظ) هستند و چون ایشان حاملان آن هستند با حملشان محفوظ است: (وَ اللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ) و خدای تعالی به همه ی ایشان احاطه دارد، بلکه این کتاب قرآن ارزشمند الهی است که در لوح محفوظ نگاشته شده است.

امام هادی علیه السلام فرمود : و اوصیاء نبی الله

مرحوم شارح گفته است : روایات به صورت متواتر از عامه و خاصه رسیده که ایشان خلفای رسول الله و اوصیای او هستند ، آن حضرت به امیر مومنان تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف وصیت کرد و هر یک از امامان هم به امام بعد از خود تا حضرت امام صلوات الله علیهم در رابطه با امور امت وصیت کرده اند و معنی وصیت ، چنان که قبلا گذشت کنایه از جانشین قرار دادن است .

می گویم : ثبوت نص از جانب پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله ، بر تعیین جانشین به صورت متواتر از طریق اهل سنت با طرق متعدد وارد شده است و ما خیلی از آن ها را در اجوبه المسائل التوبلیه ذکر کردیم ، و (این گونه روایات) از طریق شیعه هم وارد شده تا جایی که به حد ضرورت رسیده است ، به طوری که یک نفر هم از آن سؤال نمی کند . و در این باره اشکالی وجود ندارد ولی در این که منظور از وصیت چیست ، آیا نیابت وکالت است ؟ یا نیابت بدل است ؟ یا نیابت مثل

است ؟ (نقطه نظرات گوناگونی وجود دارد) .

کسانی که عقیده دارند اهل بیت علیهم السلام اوصیای رسول الله اند اتفاق نظر دارند که ایشان قائم مقام رسول الله می باشند ، و در باره ی این احتمالات سخنی نمی گویند اما کسی که مقاصد اعتقاداتشان را بشناسد یکی از این احتمالات را به دست می آورد .

گروهی اعتقاد دارند که بین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بین اوصیای او علیهم السلام مناسبت ذاتی که مقتضی تبلیغ باشد نه در ابتداء و نه به انضمام، وجود ندارد. و فیما بین آن حضرت و جانشینانش همان رابطه ی موکل و وکیل برقرار است ، زیرا آن حضرت نزدیک به هنگام وفات به علی علیه السلام وصیت کرد و اگر به دیگری وصیت می کرد جایز بود . و به همین جهت (آن حضرت) اول وصیت را به عمویش عباس عرضه داشت و اگر قبول می کرد شایستگی آن را داشت ، اگر چه این طایفه چنین سخنی را بر زبان نمی آورند اما زبان حالشان از این اعتقادشان پرده برمی دارد ، زیرا ایشان می گویند: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صاحب ریاست و نبوت بود و ولایت مال او بود و جانشینانش همه عالم و حکیم و متقی و در اطاعت الهی و حمل مسئولیت های سنگین خدای تعالی قوی بودند ، و کسی در این صفات همپای آنان نمی شد و حکمت (پیامبر بزرگوار و) حکیم اقتضاء می کرد برای انجام کارهایش کسی را به نیابت انتخاب کند که در جای او قرار گیرد ، و ایشان برای این امر شایسته بودند و ایشان را قائم مقام خود کرد چنان که مالک ، آدم بیگانه ای را در امور مالی خود ، در خرید و فروش آن ها وکیل می کند

و هیچ گونه اقتضای ذاتی در بین نیست .

و گروهی زبان حالشان می گوید : که جانشینان از ابتداء برای این منصب شایسته اند زیرا محمد و ایشان در مقام برابرند با این تفاوت که محمد صاحب ابتداء است و او با ایشان برابر است به اقتضای مستقلی و بدون در نظر گرفتن ابتدائیت محمد، واجب است امر، به (مساوی با او) منتقل شود، و به این جهت اختیار با او نیست و ممکن است استدلال کند به خبری که در تفسیر عیاشی شئیء آمده است :

جابر بن یزید جعفی گفته است : نزد امام باقر علیه السلام آیه ی : (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْاَمْرِ) یعنی چیزی از امر به اختیار تو نیست، را خواندم . فرمود : بلی ، به خدا قسم که برایش از امر شیئی و شیئی و شیئی است و چنان نیست که تو خیال کرده ای ولی من به تو خبر می دهم : خدای تعالی وقتی به پیامبرش دستور داد ولایت علی را ظاهر کند در باره ی عداوتی که قومش با او داشتند و شناختی که از ایشان داشت و آن برای برتری هایی بود که خدا در تمامی خصلت ها به او عطا کرده بود ، اولین کسی بود که به رسول الله و به پیامبران ایمان داشت ، بیشتر از هر کس به خدا و رسول خدا یاری کرده بود و دشمنان خدا و پیامبر را کشته بود و بیشتر از هر کس با مخالفان آن ها دشمن بود ، و فضل علمش در حدی بود که هیچ کس با او برابری نمی کرد مناقب بی شماری که به او شرف می داد ، وقتی رسول الله به دشمنی قومش با او در باره ی این خصلت ها فکر کرد و به حسدی که نسبت به او داشتند، بر او دشوار شد، خدای تعالی به او خبر داد در این امر

چیزی به اختیار او نیست ، در این امر اختیار با خداست که علی را بعد از او، وصی او و ولی امر بعد از او بکند، خدای تعالی همین را قصد کرده است ، چگونه برایش در امر چیزی نباشد در صورتی که خدای تعالی به او تفویض فرموده که هر چه را حلال کند حلال باشد و هر چه را حرام کند حرام باشد فرمود : (وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) یعنی هر چه رسول خدا برایتان آورده آن را قبول کنید و از هر چه نهی کرده است از آن دست بردارید.

وجه استلال این است که رسول الله صلی الله علیه و آله به موقع وصیت کردن که فکر کرد خدای تعالی به او فرمود : (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ) چیزی از امر به اختیار تو نمی باشد . و صریح تر از این خبری است که در همان تفسیر آمده است :

جابر گفت به امام باقر علیه السلام عرض کردم : این آیه را که خدای تعالی به پیامبرش فرموده است (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شیء)^۲ برای من تفسیر کنید ، حضرت فرمود : خدای تعالی به خاطر چیزی این را فرموده و به خاطر چیزی که خواسته است ، ای جابر ، رسول الله حریص بود به این که بعد از او علی بر مردم (امام و رهبر) باشد ، اما در نزد خدای تعالی چیزی بر خلاف خواسته ی رسول الله بود . جابر عرض کرد : معنی آن چیست ؟ (به اصطلاح ما یعنی چه ؟ که خواسته ی خدا بر خلاف خواسته ی رسول الله بود ؟) فرمود : بلی قول خدا (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شیء) به این معنی است که یا محمد در باره ی علی و در باره ی غیر او امر با من است آیا ای محمد برایت

۱ - تفسیر عیاشی ج ۱/۱۹۷ و بحار الانوار ج ۱۲/۱۷ .

۲ - آل عمران ۱۲۸ .

تلاوت نکرده ام در آن چه در کتابم بر تو نازل کرده ام : (أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ) وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ۱

یعنی آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف این که گفتند: ایمان آوردیم رها شدند؟ و هیچ امتحان نمی شوند؟ ما امت هایی را که پیش از ایشان بودند آزمودیم، همانا خدا، راستگویان و دروغگویان را می شناسد. امام فرمود: رسول خدا امر را (در این باره به) خدا سپرد. ۲

یعنی پیامبر می خواست خلافت مختص علی علیه السلام باشد ولی خدا خواست در دست او و در دست دشمنانش باشد و اگر عدم استناد و انضمام لحاظ نمی شد امر در او و در دشمنان او نبود، و در این دیگری فی الجمله بر اولی دلالت است و گر نه در دست دشمن قرار نمی گرفت، پس وصی، بدل مستقل است و مانند احتمال اول نیست، زیرا در احتمال اول وصی مانند وکیل بود و در مال غیر، به امر او عمل می کرد، اما در این احتمال وصی، خود مالک است در ملک خود مانند بدل عمل می کند، تعیین کردن نایب در احتمال اول استنابت وکالت است و در احتمال دوم استنابت بدل است.

گروهی که من هم به زبان حال و مقال از ایشان هستم به زبان حالشان می گویند: نایب و وصی قرار دادن ایشان استنابت مثل به کسر میم است و معنی این است که ایشان به اقتضای صلاحیت ذاتی خود که شایستگی همانندی است

۱ - عنکبوت ۲ و ۳.

۲ - تفسیر عیاشی و بحار الانوار همان نشانی قبل.

شایسته ی این منصب هستند ، یعنی ملاحظه می شود که از محمد پیروی می کنند و در مقام دوم قرار دارند پس ایشان مثل (او هستند) و در مثل مشابہت و تبعیت مشهود است و از یک طینت هستند ، نور محمد و علی یکی بود خدای تعالی آن را به دو قسم تقسیم کرد به یکی فرمود محمد باشد و به دیگری فرمود علی باشد ، امیر مومنان فرمود : انا من محمد کالضوء من الضوء، من از محمدم مانند روشنی از روشنی، ضوء دوم (یعنی علی) مثل برای ضوء اول (یعنی محمد) است نه مستقل است و نه بیگانه و نه ابتدائی ، بلکه او مالک متصرف در ملک است با تملیک مالک اول ، بنا بر این (مقدمه) وصی بودنشان استنابت مثل است و (مثل، هم) برابر است و (هم) تابع .

این احتمالات سه گانه در بین مومنین بر حسب اعتقاداتشان، به صورت پراکنده وجود دارد اهل دانش و بینش از لحن سخنانشان می شناسند و اگر چه تفصیل آن را نمی دانند ، من برایت تخمی را در زمین شایسته و پاکیزه افشاندم و آن را برایت با آب کوثر آبیاری کردم ، از آب دادن و اصلاح کردنش غفلت نکن تا از میوه ها و دانه و انگور و زیتون و خرمایش میل کنی .

حال باید بدانیم که خدای تعالی چهارده معصوم را برای خود آفریده و دیگر مخلوقات را برای ایشان خلق فرموده است ، چنان که امیر مومنان علیه السلام فرموده است : (نحن صنائع ربنا و الخلق بعد صنائع لنا^۱) یعنی ما مصنوع خدایمان هستیم و مخلوقات الهی برای ما آفریده شده اند ، اولین مخلوق الهی محمد و بعد از او علی و پس از آن دو ، حسن و حسین و پس

۱ - اللعة البيضاء ۶۴ و نهج البلاغه نامه ی به معاویه بن ابی سفیان .

از ایشان حضرت قائم و پس از آن امامان هشتگانه و پس از ایشان حضرت فاطمه علی جمیعهم السلام به وجود آمدند ، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیامبر بر اهل بیتش بود که هزار دهر قبل از مخلوقات دیگر خدا را عبادت و بندگی می کردند ، تا این که خدای تعالی پیامبران را آفرید و محمد صلی الله علیه و آله را بر ایشان برای بشارت و بیم دادن به پیامبری مبعوث فرمود ، پس از آن خدای تعالی دیگر مخلوقاتش را آفرید و پیامبران صلوات الله علیهم را برای بشارت و بیم دادن به پیامبری برانگیخت ، وقتی به این دنیا بیرون آمدند و این دنیا اولین رجوع به سوی خدای تعالی بود پیامبران متاخر در آغاز ، در برگشتن متقدم بودند ، با نبوت ظاهر شدند و دین را استحکام بخشیدند و با وصیت بر جانشینان انتخابی و برگزیده ی خود آن را پاسداری کردند تا این که نوبت به رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله رسید و وصایت به او و به اهل بیت او منتهی شد.

حسن بن محبوب از مقاتل بن سلیمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود : (رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : من سید و سرور پیامبرانم ، و وصی من سید و سالار اوصیاء است ، و اوصیای او سروران اوصیاء هستند ، آدم از خدای تعالی خواست برایش وصی شایسته ای قرار بدهد ، خدای تعالی به او وحی کرد : من پیامبران را با پیامبری ، عزت و کرامت بخشیدم ، پس از آن خلقم را برگزیدم و از بینشان اوصیاء را برگزیدم ، آن گاه به آدم وحی فرمود : ای آدم به شیث وصیت کن ، و آدم به شیث وصیت کرد ، او هبة الله بن آدم بود ، و شیث به پسرش شبان وصیت کرد ، او پسر نزنله همان حوریه ای بوده که خدای تعالی برای آدم از بهشت

فرستاد و او وی را به همسری پسرش شیت در آورد ، شبان به مجلث و مجلث به محوق و محوق به غثمیشا و غثمیشا به اخنوخ همان ادریس پیامبر وصیت کرد ، ادریس به ناخور وصیت کرد و ناخور آن را به نوح پیامبر تحویل داد ، و نوح به سام و سام به عثمانر و عثمانر به برعیشاشا و برعیشاشا به یافت و یافت به بره وصیت کرد و بره به جفیسه و جفیسه به عمران و عمران به ابراهیم خلیل وصیت کرد و ابراهیم خلیل به پسرش اسماعیل و اسماعیل به اسحاق و اسحاق به یعقوب و یعقوب به یوسف و یوسف به یثریا و یثریا به شعیب وصیت کرد و شعیب آن را به موسی بن عمران سپرد و موسی بن عمران به یوشع بن نون و یوشع بن نون به داود و داود به سلیمان و سلیمان به آصف بن برخیا و آصف بن برخیا به زکریا وصیت کرد ، و زکریا آن را به عیسی بن مریم سپرد و عیسی بن مریم به شمعون بن حمون الصفا و شمعون به یحیی بن زکریا و یحیی بن زکریا به منذر و منذر به سلیمه و سلیمه به برده وصیت کرد .

آن گاه حضرت فرمود : برده وصیت را به من داد و من آن را یا علی به تو می سپارم و تو به وصیت رد می کنی و وصی تو آن را به اوصیای بعد از خود یکی پس از دیگری تحویل می دهد تا این که به دست بهترین اهل روی زمین پس از تو داده شود ، امت به تو کافر می شوند و در باره ی تو به شدت به اختلاف می افتند ، آن که در ولایت تو ثابت قدم باشد مانند کسی است که با من همنشین شده است و کسی که با تو ناسازگار باشد در آتش خواهد بود ، و آتش پناهگاه کافران می باشد.^۱

این حدیث بر ثبوت وصیت دلالت می کند و دلالت دارد که وصی قرار دادن از زمان حضرت آدم شروع شده تا به برده رسیده و او آن را به پیامبر اکرم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را به اوصیای دوازده گانه ی خود یکی پس از دیگری تحویل داده تا به حضرت حجة بن الحسن علیه السلام رسیده است . ایشان اوصیای رسول الله هستند و در واقع و حقیقت وصایتشان از جانب خدای تعالی است چنان که در این حدیث و در حدیث لوح و احادیث دیگر به آن اشاره شده است و من دوست می دارم حدیث لوح را برای تبرک در این جا بیاورم اگر چه مطلب ظاهر است اما فوائد و اسرار زیادی دارد و در نوشتن و خواندنش ثواب فراوانی می باشد که خلق از شمارش ثوابش ناتوانند و آن چنین است که در کافی روایت کرده است :

حدیث لوح سبز

با اسنادش از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت شده که آن امام بزرگوار فرمود : پدرم ، به جابر بن عبد الله انصاری فرمود : من نیازی به تو دارم چه زمانی برایت بهتر است تا با تو خلوت کنم و در آن باره از تو سؤال کنم ؟ جابر گفت : هر زمانی که شما دوست داشته باشید من در خدمتم . پدرم در یکی از روزها با او خلوت کرد و فرمود : ای جابر ، حدیث لوحی را که در دست مادرم فاطمه دختر رسول الله دیده ای و آن چه را که مادرم به تو خبر داده است در آن لوح نوشته شده است برایم تعریف کن ، جابر گفت : خدا را شاهد می گیرم که من در حیات رسول الله به محضر مادرت حضرت فاطمه رفتم و تولد امام حسین را به او تبریک گفتم و در دستش لوح سبزی

را دیدم و گمان کردم زمرد است با نوشته ای سفید رنگ مانند نور خورشید ، عرض کردم : ای دختر رسول الله ، پدر و مادرم فدایت شوند این لوح چیست ؟ فرمود این لوحی است که خدای تعالی به پیامبرش اهداء فرموده است ، اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو فرزندم و اسم های اوصیاء از فرزندانم در آن نوشته شده است و پدرم برای بشارت آن را به من عطا کرده است ، جابر گفت : از آن حضرت خواستم : آن را به من بدهد تا ببینم ، آن حضرت لوح را به من داد ، من با دیدن آن لوح خیلی مسرور شدم ، و به او عرض کردم ای سیده ی زنان، آیا اجازه می فرمایید از این نسخه بردارم ؟ فرمود : این کار را بکن ، من آن را گرفتم و نسخه برداشتم آن نسخه نزد من موجود است ، امام صادق فرمود : پدرم به او فرمود : ای جابر ممکن است آن نسخه را به من نشان بدهی ؟ جواب داد : بلی . پدرم با او به منزل جابر رفت، جابر آن نوشته را که روی پوست نازکی بود بیرون آورد ، فرمود : ای جابر به نوشته ات نگاه کن تا من برایت بخوانم ، جابر به نسخه اش نگاه کرد و پدرم (از حفظ و بی آن که به نسخه نگاه کند) آن را خواند، حرفی مخالف حرفی نبود . جابر گفت : خدا را شاهد می گیرم که من دیدم در لوح چنین نوشته شده بود :

بسم الله الرحمن الرحيم این کتابی از جانب خدای مقتدر و حکیم است به محمد پیامبرش و نورش و سفیرش و حجاب و دلیلش ، روح الامین آن را از نزد رب العالمین نازل کرده است ، ای محمد اسماء مرا بزرگ بشمار و به نعمت هایم شکر کن و نعمت های معنوی مرا انکار نکن ، من اللهم ، اللهم غیر از من نیست ، من شکننده ی ستمگرانم ، و پیروز کننده ی ستمدیدگانم ، جزا دهنده ی روز قیامت ، من اللهم اللهم غیر

از من نیست، هر کس به غیر فضل من امیدوار باشد یا از غیر عدل من بترسد عذابش می کنم طوری که هیچ یک از جهانیان را آن طور عذاب نکرده ام، پس به من بندگی کن و بر من توکل بکن من پیامبری را مبعوث نکردم که روزهای عمرش به آخر رسید و مدت زندگی اش تمام شد مگر این که برایش وصی قرار دادم، من تو را به سایر پیامبران برتری دادم و وصیت علی را بر دیگر اوصیاء فضیلت بخشیدم، و با دو بچه شیرت، دو نواده ات حسن و حسین تو را گرامی داشتم، حسن را پس از سپری شدن مدت پدرش معدن علم خود قرار دادم و حسین را خازن وحیم ساختم، با شهادت گرامی اش کردم، و سعادت را با او به پایان بردم، او افضل شهداست و بالاترین درجه ی شهدا را دارد کلمه ی تامه ام را با او و حجت بالغه ام را در نزد او قرار دادم به وسیله ی عترتش^۱ پاداش می دهم و به وسیله ی ایشان مجازات می کنم، اولشان علی سید العابدین و زینت اولیاء گذشته ی من است، و فرزندش شبیه جد محمودش محمد شکافنده ی علم و معدن حکمت من است، به زودی شک کنندگان در جعفر بن محمد به هلاکت می رسند، رد کننده ی او مانند رد کننده ی من است، قول من حق است موقعیت جعفر را گرامی می دارم و او را

۱ - وقتی تنه ی درخت سبز و خرمی را از ریشه قطع کنند شاخه هایی از ریشه ی آن می رویند و گاه برای این که درختان یک باغ را که سالیان زیادی از کاشتن آن ها می گذرد جوان تر کنند همین کار را می کنند، و چنین باغ را ریشه زار می گویند. عترت به معنی همان شاخه هایی است که پس از بریدن تنه از ریشه می رویند، اهل بیت علیهم السلام چنین حالتی دارند، ستمگران روزگار همیشه خواسته اند این تنه ی برومند را برای همیشه قطع کنند، پیامبران را زهر دادند و امیر مومنان را در محراب عبادت کشتند و امام مجتبی را مسموم کردند و فاطمه سلام الله علیها را مجروح و شهید کردند و بچه اش را از بین بردند و امام حسین و همه ی فرزندان فاطمه و علی علیهما السلام را در کربلا با لب تشنه در کنار نهر آبی سر بریدند که مهریه ی مادرش بود، اما نهال امامت هر روز اوج گرفت و خواهد گرفت تا روزی که شاخه های این درخت برومند به همه ی عالم سایه افکند و از اکسیژنی که برگ هایش تولید می کنند عالم نفسی تازه کند. اللهم عجل لولیک الفرج. مترجم.

در باره ی شیعیان و یاران و دوستانش شاد می کنم ، پس از او موسی انتخاب شده است، (در روزگار او) فتنه ی کور (ی پدیدار می شود که فضای عالم اسلام مانند شب های آخر ماه) تیره و تاریک (می شود) زیرا ریسمان واجب من پاره نمی شود و حجت مخفی نمی ماند ، و اولیای من با کاسه ای پر سیراب می شوند ، هر کس یکی از ایشان را انکار کند نعمت مرا انکار کرده است ، و هر کس آیه ای از کتاب مرا تغییر بدهد بر من افتراء بسته است ، وای به حال کسانی که پس از سپری شدن امامت موسی ، بنده ام و دوستم و برگزیده ام در علی، ولی من و یاور من افتراء و انکار داشته باشند و کسی که بار مسئولیت های سنگین نبوت را بر عهده ی او می گذارم و او را با قدرت دادن به حمل آن امتحان می کنم عفریت^۱ خود خواهی او را به قتل می رساند در شهری که آن را بنده ی صالح^۲ بنا کرده در کنار بدترین خلق^۳ من دفن می شود این قول من حق است که او را با محمد پسرش و خلیفه ی بعد از خودش و وارث علمش شاد کنم ، او معدن علم من و محل سر من و حجت من بر خلق من است ، بنده ای به او ایمان نمی آورد مگر این که بهشت را ماوی و پناهگاه او می کنم و شفاعت او نسبت به هفتاد نفر از اهل بیتش را می پذیرم که همگی سزاوار آتشند ، و سعادت را با پسرش علی ولی من یاور من و شاهد بر خلقم

۱ - زجاج گفته است: عفریت مرد با نفوذ بد طینتی را گویند که در کارها جدی و هوشیار است .

۲ - منظور ذو القرنین است که بعضی ها تصور کرده اند کورش کبیر پادشاه هخامنشی می باشد در صورتی که قرآن کریم قدرت های فوق العاده ای را به او نسبت می دهد که باید به آن ها توجه شود . مترجم .

۳ - هارون الرشید خلیفه ی ظالم عباسی کشنده ی خیل زیادی از مردم مسلمان و به خصوص سادات و شیعیان و در راس همه ی ایشان امام موسی بن جعفر در خراسان از دنیا رفت و در همان مشهد مقدس امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به خاک سپرده شد و زمانی که امام علی موسی الرضا به دسیسه ی مامون الرشید به شهادت رسید در همان مقبره ی هارون دفن شد . مترجم .

و امین بر وحیم ختم می کنم ، دعوت کننده ی راهم و خزانه دار علمم حسن را از صلب او بیرون می آورم و او را با پسرش محمد ، رحمت بر جهانیان کامل می کنم ، او کمال موسی و شکوه عیسی و صبر ایوب را داراست ، دوستان من در زمان (غیبت) او خوار می شوند سرهایشان مانند سرهای ترک و دیلم به هدیه می رود ، کشته می شوند و سوزانده می شوند ، همیشه در ترس و رعب و وحشت به سر می برند ، زمین با خون ایشان رنگین می شود و صدای فریاد و ناله ی زنانشان بالا می رود . ایشان اولیای من هستند فتنه های کور و تیره را به سبب ایشان بر طرف و به وسیله ی ایشان زلزله ها را برطرف می کنم و تنگناها و قیدها را از بین می برم (أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ^۱)
 عبد الرحمن بن سالم گفت : ابو بصیر گفت : اگر در عمرت حدیثی غیر از این را شنیده باشی برایت کفایت می کند آن را از غیر اهلش حفظ کن.^۲

و نص هایی که در رابطه با اوصیاء رسول الله وارد شده بیشتر از آن است که قابل شمارش باشد .

۱ - بقره ۱۵۷ .

۲ - کافی ج ۱ / ۵۲۷ .